

کتاب برگزیده سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد پانزدهم

آیت الله العظمی مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از علما و دانشمندان

حوزه علمی قم

فهرست مطالب

گفتار حکیمانه ۳۶۱	۱۷
شرح و تفسیر: راه استجابت دعا	۱۸
گفتار حکیمانه ۳۶۲	۲۳
شرح و تفسیر: برای حفظ آبرو	۲۴
گفتار حکیمانه ۳۶۳	۲۷
شرح و تفسیر: دو دلیل نادانی	۲۸
گفتار حکیمانه ۳۶۴	۳۳
شرح و تفسیر: تفکر منطقی	۳۴
نکته: آداب سؤال	۳۵
گفتار حکیمانه ۳۶۵	۳۹
شرح و تفسیر: بهترین راه ادب آموزی خویشتن	۴۰
نکته: حجاب حبّ ذات	۴۳
گفتار حکیمانه ۳۶۶	۴۵
شرح و تفسیر: آنجا که علم فرار می‌کند!	۴۶
گفتار حکیمانه ۳۶۷	۵۱
بخش اول:	۵۱
شرح و تفسیر: سرنوشت دنیاپرستان	۵۳
بخش دوم:	۶۱
شرح و تفسیر: شیوه مؤمنان راستین	۶۱

گفتار حکیمانه ۳۶۸	۶۵
شرح و تفسیر: فلسفه ثواب و عقاب	۶۶
نکته: آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟	۶۸
گفتار حکیمانه ۳۶۹	۷۱
شرح و تفسیر: زمانی طوفانی در پیش است	۷۳
نکته: آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟	۷۷
گفتار حکیمانه ۳۷۰	۷۹
شرح و تفسیر: یک پیام مستمر	۸۰
گفتار حکیمانه ۳۷۱	۸۵
شرح و تفسیر: ده موضوع مهم و سرنوشت ساز	۸۶
گفتار حکیمانه ۳۷۲	۹۳
شرح و تفسیر: ارکان دین و دنیا	۹۵
نکته: با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم	۱۰۰
گفتار حکیمانه ۳۷۳	۱۰۳
شرح و تفسیر: مراحل سه گانه نهی از منکر	۱۰۵
نکته‌ها	۱۰۸
۱. محمد بن جریر طبری	۱۰۸
۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی	۱۰۹
گفتار حکیمانه ۳۷۴	۱۱۱
شرح و تفسیر: مردگان زنده‌نما!	۱۱۳
نکته: امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی	۱۲۰
گفتار حکیمانه ۳۷۵	۱۲۳
شرح و تفسیر: قلب‌های واژگونه!	۱۲۴
گفتار حکیمانه ۳۷۶	۱۲۹
شرح و تفسیر: عاقبت حق و باطل	۱۳۰

گفتار حکیمانه ۳۷۷	۱۳۵
شرح و تفسیر: نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس	۱۳۶
نکته: منظور از مکر الهی چیست؟	۱۳۸
گفتار حکیمانه ۳۷۸	۱۴۱
شرح و تفسیر: سرچشمه تمام عیوب	۱۴۲
گفتار حکیمانه ۳۷۹	۱۴۷
شرح و تفسیر: روزی دو گونه است	۱۴۹
گفتار حکیمانه ۳۸۰	۱۵۳
شرح و تفسیر: بی اعتباری این جهان	۱۵۴
گفتار حکیمانه ۳۸۱	۱۵۷
شرح و تفسیر: حتی با یک کلمه	۱۵۸
گفتار حکیمانه ۳۸۲	۱۶۱
شرح و تفسیر: دو نکته حکیمانه	۱۶۲
گفتار حکیمانه ۳۸۳	۱۶۷
شرح و تفسیر: در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش	۱۶۸
گفتار حکیمانه ۳۸۴	۱۷۱
شرح و تفسیر: سه نکته حکیمانه	۱۷۲
گفتار حکیمانه ۳۸۵	۱۷۷
شرح و تفسیر: در پستی دنیا همین بس!	۱۷۸
گفتار حکیمانه ۳۸۶	۱۸۱
شرح و تفسیر: هر تلاشی سرانجام به نتیجه می رسد، کم یا زیاد	۱۸۲
گفتار حکیمانه ۳۸۷	۱۸۵
شرح و تفسیر: همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است	۱۸۶
گفتار حکیمانه ۳۸۸	۱۸۹
شرح و تفسیر: بدترین بلاها	۱۹۰

گفتار حکیمانه ۳۸۹	۱۹۵
شرح و تفسیر: هر افتخاری است در عمل است	۱۹۶
گفتار حکیمانه ۳۹۰	۲۰۱
شرح و تفسیر: تقسیم صحیح ساعات شب و روز	۲۰۲
گفتار حکیمانه ۳۹۱	۲۰۷
شرح و تفسیر: زاهد باش تا ببینی!	۲۰۸
گفتار حکیمانه ۳۹۲	۲۱۳
شرح و تفسیر: شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است	۲۱۴
گفتار حکیمانه ۳۹۳	۲۱۷
شرح و تفسیر: تلاش معقول	۲۱۸
گفتار حکیمانه ۳۹۴	۲۲۱
شرح و تفسیر: کلمات نافذتر از تیرها!	۲۲۲
گفتار حکیمانه ۳۹۵	۲۲۵
شرح و تفسیر: زندگی ساده قانع کننده است	۲۲۶
گفتار حکیمانه ۳۹۶	۲۲۹
شرح و تفسیر: مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!	۲۳۰
گفتار حکیمانه ۳۹۷	۲۳۷
شرح و تفسیر: بهترین عطرها	۲۳۸
گفتار حکیمانه ۳۹۸	۲۴۲
شرح و تفسیر: ردای فخر و تکبر را بیفکن!	۲۴۳
گفتار حکیمانه ۳۹۹	۲۴۹
شرح و تفسیر: حقوق متقابل پدر و فرزند	۲۵۰
نکته‌ها	۲۵۵
۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟	۲۵۵

۲۵۸.....	۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟
۲۶۱.....	گفتار حکیمانه ۴۰۰
۲۶۲.....	شرح و تفسیر: کدام حق است و کدام خرافه؟
۲۷۲.....	نکته: اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه
۲۷۵.....	گفتار حکیمانه ۴۰۱
۲۷۶.....	شرح و تفسیر: هماهنگی معقول با مردم
۲۷۹.....	گفتار حکیمانه ۴۰۲
۲۸۰.....	شرح و تفسیر: فراتر از حد تو سخن مگو
۲۸۳.....	گفتار حکیمانه ۴۰۳
۲۸۴.....	شرح و تفسیر: پراکنده کاری و شکست
۲۸۷.....	گفتار حکیمانه ۴۰۴
۲۸۸.....	شرح و تفسیر: هر چه هست از اوست!
۲۹۳.....	گفتار حکیمانه ۴۰۵
۲۹۴.....	شرح و تفسیر: این مرد لجوج را رها کن
۲۹۶.....	نکته‌ها
۲۹۶.....	۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره
۲۹۷.....	۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم
۳۰۳.....	گفتار حکیمانه ۴۰۶
۳۰۴.....	شرح و تفسیر: دو کار زیبا!
۳۰۹.....	گفتار حکیمانه ۴۰۷
۳۱۰.....	شرح و تفسیر: هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است
۳۱۳.....	گفتار حکیمانه ۴۰۸
۳۱۴.....	شرح و تفسیر: با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد
۳۱۹.....	گفتار حکیمانه ۴۰۹
۳۲۰.....	شرح و تفسیر: قلب کتاب چشم است

گفتار حکیمانه ۴۱۰	۳۲۳
شرح و تفسیر: رئیس صفات پسندیده	۳۲۴
گفتار حکیمانه ۴۱۱	۳۲۹
شرح و تفسیر: مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟	۳۳۰
گفتار حکیمانه ۴۱۲	۳۳۳
شرح و تفسیر: بهترین راه تأدیب خویشان	۳۳۴
نکته: روح ادب و اسباب آن	۳۳۶
گفتار حکیمانه ۴۱۳ و ۴۱۴	۳۳۹
شرح و تفسیر: دو راهی مصائب	۳۴۱
نکته: راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی	۳۴۳
گفتار حکیمانه ۴۱۵	۳۴۷
شرح و تفسیر: سه ویژگی دنیا	۳۴۸
نکته: ناپایداری مواهب این جهان	۳۵۱
گفتار حکیمانه ۴۱۶	۳۵۳
شرح و تفسیر: برای چه کسی باقی می‌گذاری؟	۳۵۵
گفتار حکیمانه ۴۱۷	۳۶۱
شرح و تفسیر: مراحل استغفار کامل	۳۶۳
نکته‌ها	۳۶۷
۱. شرایط توبه واقعی	۳۶۷
۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر	۳۷۰
گفتار حکیمانه ۴۱۸	۳۷۳
شرح و تفسیر: بهترین یاور در برابر سفیهان	۳۷۴
گفتار حکیمانه ۴۱۹	۳۷۹
شرح و تفسیر: نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!	۳۸۰

نکته‌ها.....	۳۸۳
۱. نیرومند ضعیف!.....	۳۸۳
۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو.....	۳۸۵
۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز.....	۳۸۶
گفتار حکیمانه ۴۲۰.....	۳۸۷
شرح و تفسیر: راه غلبه بر شهوت.....	۳۸۹
نکته: راه‌های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی.....	۳۹۳
گفتار حکیمانه ۴۲۱.....	۳۹۷
شرح و تفسیر: عقل کافی.....	۳۹۸
گفتار حکیمانه ۴۲۲.....	۴۰۱
شرح و تفسیر: کار نیک کمش، بسیار است.....	۴۰۲
گفتار حکیمانه ۴۲۳.....	۴۰۷
شرح و تفسیر: اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی.....	۴۰۸
گفتار حکیمانه ۴۲۴.....	۴۱۳
شرح و تفسیر: نقش حلم و عقل.....	۴۱۴
گفتار حکیمانه ۴۲۵.....	۴۱۹
شرح و تفسیر: واسطه‌های فیض.....	۴۲۰
گفتار حکیمانه ۴۲۶.....	۴۲۳
شرح و تفسیر: بی‌اعتباری این دو نعمت.....	۴۲۴
گفتار حکیمانه ۴۲۷.....	۴۲۷
شرح و تفسیر: مشکل خود را با خدا بگو.....	۴۲۸
گفتار حکیمانه ۴۲۸.....	۴۳۱
شرح و تفسیر: عید واقعی.....	۴۳۲
گفتار حکیمانه ۴۲۹.....	۴۳۷
شرح و تفسیر: بزرگترین حسرت.....	۴۳۸

گفتار حکیمانه ۴۳۰	۴۴۳
شرح و تفسیر: زیانکارترین انسانها	۴۴۴
گفتار حکیمانه ۴۳۱	۴۴۹
شرح و تفسیر: طالبان دنیا و طالبان آخرت	۴۵۰
گفتار حکیمانه ۴۳۲	۴۵۳
شرح و تفسیر: دوازده صفت اولیاءالله	۴۵۵
نکته: اولیاءالله در این کلام امام (علیه السلام) چه کسانی هستند؟	۴۶۱
گفتار حکیمانه ۴۳۳	۴۶۳
شرح و تفسیر: لذات زودگذر و تبعات بسیار	۴۶۴
گفتار حکیمانه ۴۳۴	۴۶۷
شرح و تفسیر: نخست او را بیازمای	۴۶۸
نکته: آزمودن قبل از دوستی	۴۷۰
گفتار حکیمانه ۴۳۵	۴۷۳
شرح و تفسیر: گشایش درهای امید	۴۷۴
گفتار حکیمانه ۴۳۶	۴۷۹
شرح و تفسیر: معرف کریمان	۴۸۰
گفتار حکیمانه ۴۳۷	۴۸۳
شرح و تفسیر: عدالت برتر است یا جود و بخشش؟	۴۸۴
گفتار حکیمانه ۴۳۸	۴۸۹
شرح و تفسیر: مردم دشمن چه چیزند؟	۴۹۰
گفتار حکیمانه ۴۳۹	۴۹۳
شرح و تفسیر: عصاره مفهوم زهد	۴۹۴
گفتار حکیمانه ۴۴۰	۴۹۷
شرح و تفسیر: به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید	۴۹۸

گفتار حکیمانه ۴۴۱	۵۰۱
شرح و تفسیر: میدان آزمون بزرگ	۵۰۲
گفتار حکیمانه ۴۴۲	۵۰۷
شرح و تفسیر: بهترین شهرها	۵۰۸
گفتار حکیمانه ۴۴۳	۵۱۳
شرح و تفسیر: مالک، بزرگمرد نستوه	۵۱۵
نکته: مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار	۵۱۷
گفتار حکیمانه ۴۴۴	۵۲۱
شرح و تفسیر: بهترین روش برای کار کردن	۵۲۲
گفتار حکیمانه ۴۴۵	۵۲۵
شرح و تفسیر: پیوند اخلاق نیک با یکدیگر	۵۲۶
نکته: صفات اخلاقی کلیدی	۵۲۷
گفتار حکیمانه ۴۴۶	۵۳۱
شرح و تفسیر: بهترین مصرف مال	۵۳۲
نکته‌ها	۵۳۳
۱. اهمیت زکات	۵۳۳
۲. صعصعه و غالب و فرزدق کیستند؟	۵۳۵
گفتار حکیمانه ۴۴۷	۵۳۷
شرح و تفسیر: هشدار به بازرگانان	۵۳۸
نکته: خطرات ربا	۵۴۱
گفتار حکیمانه ۴۴۸	۵۴۳
شرح و تفسیر: مصائب کوچک را بزرگ نشمرید	۵۴۴
گفتار حکیمانه ۴۴۹	۵۴۷
شرح و تفسیر: تضاد شخصیت با شهوات سرکش	۵۴۸

نکته: عواقب شوم هواپرستی	۵۴۹
گفتار حکیمانه ۴۵۰	۵۵۱
شرح و تفسیر: شوخی نامناسب	۵۵۲
نکته: خطرات مزاح و شوخی	۵۵۴
گفتار حکیمانه ۴۵۱	۵۵۷
شرح و تفسیر: چه بهتر محبت از دو سر باشد	۵۵۸
نکته: نقش دوستان در زندگی انسان	۵۵۹
گفتار حکیمانه ۴۵۲	۵۶۳
شرح و تفسیر: غنا و فقر حقیقی	۵۶۴
گفتار حکیمانه ۴۵۳	۵۶۹
شرح و تفسیر: پسر شوم زیبر!	۵۷۰
نکته: زیبر و عبدالله بن زیبر	۵۷۱
گفتار حکیمانه ۴۵۴	۵۷۵
شرح و تفسیر: با این حال تکبر چرا؟	۵۷۶
نکته: بالای تکبر	۵۷۸
گفتار حکیمانه ۴۵۵	۵۸۱
شرح و تفسیر: برترین شعرای عرب	۵۸۲
نکته‌ها	۵۸۵
۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه	۵۸۵
۲. امرؤ القیس کیست؟	۵۸۶
۳. تمسک امام (علیه السلام) به اشعار پر معنای عرب	۵۸۸
گفتار حکیمانه ۴۵۶	۵۹۱
شرح و تفسیر: تنها بهای وجود انسان	۵۹۲
نکته‌ها	۵۹۴

۵۹۴.....	۱. هدف امام علیه السلام از نکوهش دنیا.....
۵۹۵.....	۲. ارزش وجود انسان.....
۵۹۷.....	گفتار حکیمانه ۴۵۷.....
۵۹۸.....	شرح و تفسیر: دو کس هرگز سیر نمی‌شوند.....
۶۰۱.....	گفتار حکیمانه ۴۵۸.....
۶۰۲.....	شرح و تفسیر: حقیقت ایمان.....
۶۰۷.....	گفتار حکیمانه ۴۵۹.....
۶۰۸.....	شرح و تفسیر: مقدرات بر تدبیر ما پیشی می‌گیرد.....
۶۱۱.....	گفتار حکیمانه ۴۶۰.....
۶۱۲.....	شرح و تفسیر: بردباری و ترک شتاب.....
۶۱۵.....	گفتار حکیمانه ۴۶۱.....
۶۱۶.....	شرح و تفسیر: غیبت نشانه ناتوانی است.....
۶۱۷.....	نکته: غیبت و آثار شوم آن.....
۶۱۹.....	حق الناس یا حق الله؟.....
۶۲۳.....	گفتار حکیمانه ۴۶۲.....
۶۲۴.....	شرح و تفسیر: بی‌اعتنایی به تعریف و تمجید.....
۶۲۶.....	نکته: مدح و تمجید در حد اعتدال.....
۶۲۹.....	گفتار حکیمانه ۴۶۳.....
۶۳۰.....	شرح و تفسیر: دنیا وسیله است نه هدف.....
۶۳۳.....	گفتار حکیمانه ۴۶۴.....
۶۳۵.....	شرح و تفسیر: پایان عمر بنی‌امیه.....
۶۳۹.....	گفتار حکیمانه ۴۶۵.....
۶۴۰.....	شرح و تفسیر: طایفه پرافتخار انصار.....
۶۴۱.....	نکته: فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی.....

گفتار حکیمانه ۴۶۶	۶۴۵
شرح و تفسیر: یک تشبیه عجیب	۶۴۷
گفتار حکیمانه ۴۶۷	۶۴۹
شرح و تفسیر: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیین الهی را سامان بخشید	۶۵۰
گفتار حکیمانه ۴۶۸	۶۵۵
شرح و تفسیر: یک پیشگوی مهم	۶۵۶
نکته‌ها	۶۵۹
۱. نکوهش شدید از بخل	۶۵۹
۲. فرق میان بیع مکره و مضطر	۶۶۱
گفتار حکیمانه ۴۶۹	۶۶۳
شرح و تفسیر: هر دو گروه هلاک می‌شوند	۶۶۴
نکته‌ها	۶۶۷
۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟	۶۶۷
۲. ناصبی‌ها	۶۷۱
گفتار حکیمانه ۴۷۰	۶۷۵
شرح و تفسیر: حقیقت توحید و عدل	۶۷۶
گفتار حکیمانه ۴۷۱	۶۸۱
شرح و تفسیر: حق گفتار صحیح	۶۸۲
گفتار حکیمانه ۴۷۲	۶۸۵
شرح و تفسیر: باران‌های مفید	۶۸۷
نکته‌ها	۶۸۸
۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران)	۶۸۸
۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان	۶۹۱
گفتار حکیمانه ۴۷۳	۶۹۵
شرح و تفسیر: ما به سوگ پیامبر نشسته‌ایم	۶۹۶

نکته‌ها.....	۶۹۸
۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام.....	۶۹۸
۲. خضاب در اشعار شعرا.....	۶۹۹
گفتار حکیمانه ۴۷۴.....	۷۰۱
شرح و تفسیر: همسان شهیدان.....	۷۰۲
گفتار حکیمانه ۴۷۵.....	۷۰۵
شرح و تفسیر: گنج پایان‌ناپذیر!.....	۷۰۶
گفتار حکیمانه ۴۷۶.....	۷۰۹
شرح و تفسیر: هرگز مردم را تحت فشار قرار مده.....	۷۱۰
نکته‌ها.....	۷۱۱
۱. چرا امام علیه السلام زیاد را به این منصب گماشت؟.....	۷۱۱
۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می‌گفتند؟.....	۷۱۲
۳. عدالت و سختگیری و خشونت.....	۷۱۳
گفتار حکیمانه ۴۷۷.....	۷۱۷
شرح و تفسیر: از گناهی که کوچک می‌شمری بترس!.....	۷۱۸
گفتار حکیمانه ۴۷۸.....	۷۲۱
شرح و تفسیر: مسئولیت سنگین دانشمندان.....	۷۲۲
نکته: آموزش کدام علم واجب است؟.....	۷۲۴
گفتار حکیمانه ۴۷۹.....	۷۲۷
شرح و تفسیر: دوستان پر تکلف.....	۷۲۸
گفتار حکیمانه ۴۸۰.....	۷۳۲
شرح و تفسیر: اسباب جدایی دوستان.....	۷۳۳
نکته: شرایط دوستی.....	۷۳۵
پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه).....	۷۴۱

إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَابْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى
رَسُولِهِ ﷺ، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ،
فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى.

امام علی (ع) فرمود:

هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر ﷺ شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم‌تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در کتاب مصادر آنچه را مرحوم سید رضی در این جا آورده است مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوتی ذکر کرده که از آن استفاده می‌شود از جای دیگری گرفته است. سپس می‌افزاید: مضمون این روایت شریف در اخبار اهل بیت (ع) به صورت گسترده آمده و در روایات متعددی می‌خوانیم که برای استجابت دعا باید نخست یا در پایان آن از درود بر محمد و آل محمد (ع) استفاده کرد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۶).

شرح و تفسیر

راه استجابت دعا

امام علیه السلام در این کلام شریف به نکته مهمی در مورد اسباب اجابت دعا اشاره کرده، می فرماید: «هرگاه حاجتی به درگاه حق داشتی، نخست با صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله شروع کن، سپس حاجت خود را بخواه زیرا خداوند، کریم تر از آن است که دو حاجت از او بخواهند، یکی را قبول و دیگری را رد کند»؛ (إِذَا كَأَنْتَ لَكَ إِلَى اللَّهِ، سُبْحَانَهُ، حَاجَةٌ فَأَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله، ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ، فَيَقْضِيَ إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعَ الْأُخْرَى).

در این جا دو سؤال مهم مطرح است: نخست این که چگونه نمی شود بین دو حاجت جدایی افکند، خدا یکی را بپذیرد و دیگری را نپذیرد، اگر این موضوع با کرم و رحمت الهی منافات داشته باشد آن مواردی که یک حاجت بیشتر از خدا نمی خواهیم و برآورده نمی شود چه خواهد شد؟

پاسخ این سؤال این است که خداوند، کریم است و شخص کریم هنگامی که دو چیز یا چند چیز از او بخواهند در میان آنها تجزیه قائل نمی شود و این نشانه نهایت کرم خداوند است و چنین نیست که به گفته بعضی از شارحان، یک سخن عامیانه باشد که در میان مردم معمول است می گویند: تبعیض در میان دو خواهش نباید کرد، و امام علیه السلام هم از باب سخن گفتن مطابق افکار این دسته از مردم کلام فوق را فرموده باشد.

این اشتباه بزرگی است. مقام امام علیه السلام والاتر از آن است که افکار عامیانه را تأیید کند. البته اجابت دعا همان گونه که در روایات متعددی وارد شده، گاه به این صورت است که خداوند عین آن را به درخواست کننده می دهد و گاه اگر آن را مصلحت نبیند، عوض آن را در دنیا یا آخرت به صورت دیگری به او خواهد داد. در واقع هیچ دعایی نیست که به اجابت نرسد، خواه عین آن خواسته را خدا بدهد یا چیزی را به جای آن و معادل آن یا بیشتر از آن.

سؤال دیگر این است که آیا صلوات فرستادن ما چیزی بر مقام پیامبر صلی الله علیه و آله می افزاید؟ بعضی از شارحان نهج البلاغه اصرار بر این دارند که مقام پیغمبر صلی الله علیه و آله بی نهایت بالاست و چیزی بر آن افزوده نخواهد شد. در حالی که این سخن اشتباه بزرگی است، مقامات قرب الی الله بی نهایت است، چنین نیست که پایان بیابد بنابراین خداوند به برکت دعای ما رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرستد. و به عبارت دیگر، این ما نیستیم که مقام آن حضرت را بالاتر از آنچه هست می بریم بلکه این خداوند است که گاه خودش و گاه به برکت تقاضای فرشتگان و گاه به تقاضای بندگان صالح، رحمت تازه ای بر روان پاک پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد.

در دعاها و روایات اسلامی شواهد روشنی بر این مطلب وجود دارد. در روایت معروف تشهد نماز، این تعبیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «وَتَقَبَّلُ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ».^۱

در یکی از خطبه های امیرمؤمنان علی علیه السلام در روز جمعه نیز این عبارت آمده است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَنَبِيِّكَ صَلَاةً نَامِيَةً زَاكِيَةً تَرْفَعُ بِهَا دَرَجَتَهُ».^۲

۱. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۹۸۹، ابواب تشهد، باب ۳، ح ۱ و ۲.

۲. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۳۲.

در دعایی که از امام سجّاد (علیه السلام) وارد شده می خوانیم که در مقام صلوات فرستادن بر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به پیشگاه خداوند عرضه می دارد: «فَارْفَعُهُ بِسَلَامِنَا إِلَى حَيْثُ قَدَّرْتَ فِي سَابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تُبَلِّغَهُ إِثَاءً وَبِصَلَاتِنَا عَلَيْهِ؛ مقام او را با سلام و درود ما بالا ببر تا آن جا که در علم خود برای او مقدر کرده ای که او را به آن مقام برسانی».^۱

از سویی دیگر می دانیم که طبق روایات متعدد، هرکس سنت حسنه ای بگذارد به تعداد کسانی که به آن سنت عمل می کنند به او پاداش داده می شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بزرگترین سنت را که آیین اسلام است در میان جامعه بشریت قرار داده است بنابراین به تعداد کسانی که تا روز قیامت به آیین او می پیوندند و به سنتش عمل می کنند خداوند اجر و پاداش و ترفیع مقام به او می دهد.

اضافه بر این، فرض کنیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ده سال بیشتر از این، عمر نصیش می شد آیا در آن ده سال، عبادات او ترفیع مقام برایش نداشت و در همان مقامی که داشت باقی می ماند؟

کوتاه سخن این که مدارک فراوانی داریم که ثابت می کند قرب خداوند نهایت و پایانی ندارد و معصومین (علیهم السلام) نیز می توانند هر زمان به قرب و مقام والاتری برسند. همان گونه که از آغاز رسالت و امامت تا پایان آن به یقین ترفیع مقام داشتند بعد از رحلت و شهادت نیز به وسیله تقاضای رحمت و صلوات مؤمنان و یا عمل به سنت آن ها ترفیع مقام می یابند.

به هر حال بدون شک اگر در استقبال یا بدرقه دعاها صلوات و درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) باشد به اجابت نزدیک است و به همین دلیل در بسیاری از دعاها امام سجّاد (علیه السلام) می بینیم هنگامی که چیزی را از خدا می خواست نخست صلوات و درود بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرستاد.

۱. مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۲، ص ۳۳۵.

این مطلب در دعای مکارم الاخلاق کاملاً نمایان است که در هر فرازی از این دعا نخست امام علیه السلام صلوات و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرستد و بعد تقاضای تازه‌ای از خداوند متعال می نماید.

این سخن را با روایاتی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی در باب «الصلوة علی النبی صلی الله علیه و آله...» نقل کرده است پایان می دهیم:

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است: «لَا يَزَالُ الدُّعَاءُ مَحْجُوباً حَتَّى يَصَلِّيَ عَلَى وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي؛ پیوسته دعا محجوب است (و به اجابت نمی رسد) تا زمانی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود».^۱

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «اجْعَلُونِي فِي أَوَّلِ الدُّعَاءِ وَفِي آخِرِهِ وَفِي وَسْطِهِ؛ مرا در ابتدای دعا و در وسط دعا و در آخر دعا قرار دهید».^۲

در حدیث دیگری، از امام صادق علیه السلام آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَاجَةٌ فَلْيَبْدَأْ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ ثُمَّ يَسْأَلْ حَاجَتَهُ ثُمَّ يَخْتِمُ بِالصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يَقْبَلَ الطَّرْفَيْنِ وَيَدْعَ الْوَسْطَ إِذَا كَانَتْ الصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تُحْجَبُ عَنْهُ؛ کسی که حاجتی در پیشگاه خدا دارد نخست صلوات بر محمد و آلش بفرستد بعد حاجت خود را بخواهد سپس آن را با صلوات بر محمد و آل محمد پایان دهد زیرا خداوند متعال گرامی تر از آن است که دو طرف را بپذیرد و آنچه در وسط آن دو واقع شده است را نپذیرد. چون هنگامی که صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود (به یقین) محجوب از خداوند نخواهد بود».^۳

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۹۱، ح ۱.

۲. همان، ص ۴۹۲، ح ۵.

۳. همان، ص ۴۹۴، ح ۱۶.

مَنْ ضَنَّ بِعِرْضِهِ فَلْيَدْعِ الْمِرَاءَ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز
را با مردم رها کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر باز ذکر اسناد این کلام حکمت‌آمیز را به آخر کتابش حواله داده است همان چیزی که متأسفانه موفق به انجام آن نشد. ولی در کتاب نزّهة الناظر و تنبیه الخاطر نوشته دانشمند اهل سنت به نام حلوانی با همین عبارت آمده است.

شرح و تفسیر

برای حفظ آبرو

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه خود به یک نکته روانشناسی در زندگی اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کسی که به آبروی خود علاقه‌مند است باید بحث‌های لجاجت‌آمیز را با دیگران ترک گوید؛ (مَنْ ضَنَّ بِعِزِّهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ). «ضَنَّ» از ماده «ضِنَّة» (بر وزن مَنَّة) در اصل به معنای بخل درباره اشیاء نفیس و گران‌بهاست و سپس به هرگونه بخل و یا حتی خویش‌داری در برابر انجام کاری اطلاق شده است.

جامع‌ترین چیزی که درباره مفهوم «عِرْض» در کتب لغت آمده است چیزی است که نویسنده فرهنگ ابجدی در کتاب خود آورده، می‌گوید: عِرْض به معنای آن چیزی از اصالت و بزرگی است که انسان بدان می‌بالد و افتخار می‌کند، مانند آبرو، حیثیت، نفس، جسد، شرف و بزرگی پدران و نیاکان یا در پیروان و فرزندان، بوی اندام و اخلاق پسندیده.

واژه «مِرَاء» به معنای گفتگوهای لجاجت‌آمیز و توأم با خصومت به منظور پیروزی بر حریف است هر چند حق نباشد، و سرچشمه آن تعصب و لجاجت و برتری‌جویی است که مانع از پذیرش سخن حق می‌شود.

بنابراین، مفهوم کلام امام علی (علیه السلام) این می‌شود: هر کس می‌خواهد آبرو، شخصیت، اصالت و قداست نفس خویش و آنچه مربوط به اوست را حفظ کند باید مِرَاء را

کنار بگذارد. زیرا به هنگام مرء، افراد بر سر لجاجت می افتند و گاه انواع توهین ها را به طرف مقابل روا می دارند و عیوب پنهانی او را برمی شمارند و هتک حرمت می کنند، گاه درباره خودش و گاه درباره کسانی که مورد علاقه او هستند. بنابراین افرادی که علاقه مند به آبرو و شخصیت خود می باشند باید همین که بحث آن ها با طرف مقابل به مرحله مرء رسید کلام را قطع کنند و او را رها سازند.

در حکمت ۳۱ امیرمؤمنان علی علیه السلام حقیقت ایمان را بر اساس چهار پایه تشریح می کند و در مقابل آن برای شک نیز چهار ستون قائل است. ستون اول، مرء و جدال می باشد و در بیان آن می فرماید: «فَمَنْ جَعَلَ الْمِرَاءَ دَيْناً لَمْ يَصْبِحْ لَيْلُهُ؛ آنکس که مرء را عادت خویش قرار دهد هرگز از تاریکی شک به روشنایی یقین گام نمی نهد» و به یقین چنین است زیرا افرادی که اهل مرء و جدال هستند دائماً در این فکرند که بر حریف خود غلبه یابند خواه حق باشد یا باطل و به همین دلیل ضعیف ترین ادله را برای خود حجت می شمارند و محکم ترین دلیل رقیب را نادیده می انگارند و به این ترتیب دائماً در بیراهه و تاریکی سیر می کنند و صبحگاهان روشن یقین در زندگی آن ها هرگز ظاهر نمی شود.

به همین دلیل امام امیرمؤمنان علیه السلام در کلام دیگری که مرحوم کلینی در کافی از آن حضرت نقل کرده می فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْمِرَاءَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهُمَا يَمْرِضَانِ الْقُلُوبَ عَلَى الْإِخْوَانِ وَيَنْبُتُ عَلَيْهِمَا النِّفَاقُ؛ از مرء و خصومت پرهیزید که دل را در برابر برادران دینی بیمار می سازد و نفاق از آن می روید».^۱

امام عسکری علیه السلام در روایتی که ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده می فرماید: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِحَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مرء نکن که شخصیت تو را از بین می برد و (زیاد) مزاح مکن که افراد را در برابر تو جسور می سازد (و رعایت احترام تو را نخواهند کرد)».^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۰۰، ح ۱.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶.

در غررالحکم در حدیث پرمعنایی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم: «سِتَّةُ لَا يُمَارُونَ: الْفَقِيهَ وَالرَّئِيسَ وَالِدِّينِ وَالْبَذِيَّ وَالْمَرَأَةَ وَالصَّبِيَّ؛ با شش گروه بحث توأم با جدل و مرء نکنید: شخص دانشمند، رئیس جمعیت، شخص پست، فرد بد زبان، زن (نادان) و کودک (زیرا در برابر فقیه و رئیس ناتوان خواهید شد و در برابر چهار گروه دیگر آبروی شما می رود)»^۱.

در نکوهش مرء روایات بسیار فراوانی از پیشوایان اسلام نقل شده است که علاقه مندان می توانند در بحارالانوار، وسایل الشیعه، کنز العمال و میزان الحکمة در بحث مرء، آن را مطالعه کنند.

این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پایان می دهیم: «لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ حَتَّى يَدَعَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا؛ هیچ کس حقیقت ایمان را به کمال نمی رساند مگر زمانی که مرء و جدال را ترک گوید هرچند حق با او باشد»^۲.

۱. غررالحکم، ج ۱۱۰۴۷.

۲. بحارالانوار، ج ۲ ص ۱۳۸، ح ۵۳.

مِنْ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاءَةُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

امام علی (ع) فرمود:

عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی کردن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: دانشمند و ادیب معروف «میدانی» آن را با تفاوت مختصری در کتاب مجمع الامثال خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).
 اضافه می‌کنیم: آمدی نیز در غررالحکم آن را با تفاوت‌هایی نقل کرده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است. (غررالحکم، ح ۵۷۷۲) و حلوانی از علمای قرن پنجم نیز آن را در کتاب خود نزهۃ الظاهر ذکر کرده است. (نزهۃ الظاهر، ص ۴۸).

شرح و تفسیر

دو دلیل نادانی

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو چیز که از نشانه‌های نادانی است اشاره کرده، می‌فرماید: «عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات، و از دست دادن امکانات و سستی نمودن پس از فرصت، از حماقت و نادانی است»؛ (مِنْ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ، وَالْأَنَاءِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ).

«خُرْق» (بر وزن مرغ) به گفته غالب ارباب لغت به معنای نادانی و کم‌عقلی است ولی «خَرَق» (بر وزن خلق) به معنای پاره کردن یا سوراخ کردن چیزی به عنوان افساد است که در قرآن مجید در داستان موسی و خضر علیهما السلام به آن اشاره شده است و بعید نیست هر دو به یک ریشه بازگردد زیرا پاره کردن و فاسد کردن، کار افراد نادان است.

واژه «أناة» به معنای صبر کردن و تأنی نمودن در انجام کاری است. این واژه هرگاه در مورد خداوند به کار برده می‌شود و می‌گویند: خداوند ذو أناة است مفهومش این است که در مجازات گنهکاران هرگز تعجیل نمی‌کند تا اتمام حجت بر آنها شود، و گاه این واژه به معنای سستی کردن نیز به کار می‌رود همانگونه که در گفتار حکیمانه بالا دیده می‌شود.

به هر حال امام علی (علیه السلام) دو چیز را در این جا نشانه حماقت و نادانی می‌شمرد: نخست تعجیل کردن قبل از فراهم شدن امکانات است مثل این که کسی در فصل

غوره کردن درختان انگور اصرار بر چیدن انگور داشته باشد که نشانه نادانی است و دیگر این که وقتی فرصت‌ها فراهم می‌شود سستی کند و به اصطلاح این دست و آن دست نماید تا فرصت از دست برود؛ فرصتی که شاید هرگز بازنگردد این هم نشانه بی‌خبری و نادانی است.

عادل و دانا کسی است که صبر کند و در انتظار فرصت باشد و هنگامی که فرصت فراهم شد بدون فوت وقت دست‌به‌کار شود و به مقصود خود برسد. این کار نشانه مدیریت صحیح است.

در روایات اسلامی در نکوهش عجله و شتاب بی‌مورد و همچنین نکوهش از دست دادن فرصت‌ها مطالب زیادی وارد شده است.

از جمله درباره عجله و شتاب بی‌مورد در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّمَا أَهْلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَبَسَّوْا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ؛ مردم را عجله (بی‌جا) هلاک می‌کند و اگر مردم در کارها درنگ می‌کردند (و با آرامش و دقت کارها را انجام می‌دادند) احدی هلاک نمی‌شد».^۱

قابل توجه این که در دنیای امروز یکی از مهم‌ترین عوامل تصادف‌های وسایل نقلیه و مر و میرهای ناشی از آن عجله و سرعت‌های غیر مجاز ذکر شده است. در حدیث دیگری از امام امیرمؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْعَجُولُ مُخْطِئٌ وَإِنْ مَلَكَ، الْمُتَأَنِّي مُصِيبٌ وَإِنْ هَلَكَ؛ عَجُول، خطاکار است هر چند (تصادفاً) پیروز شود و کسی که با تأنی (و حساب) کار می‌کند به واقع می‌رسد هر چند (در پاره‌ای از اوقات، ظاهراً) ناکام شود».^۲

در حدیث دیگری که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: «مَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَمْنَعَ نَفْسَهُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ

۱. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۱.

۲. غررالحکم، ج ۵۷۸۹ و ۱۰۹۶۱.

خَلِيقُ بَأْنٍ لَا يَنْزِلُ بِهِ مَكْرُوهٌ أَبَدًا قِيلَ وَمَا هُنَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الْعَجَلَةُ وَاللَّجَاجَةُ وَالْعُجْبُ وَالتَّوَانِي؛ کسی که بتواند خود را از چهار چیز بازدارد سزاوار است که هرگز گرفتار حادثه ناگواری نشود. عرض کردند: ای امیرمؤمنان آن چهار چیز چیست؟ فرمود: عجله و لجاجت و خودپسندی و تنبلی.^۱

در برابر روایات مذکور، در بعضی از روایات دیگر مشاهده می‌کنیم که دستور به عجله داده شده است از جمله در حدیثی امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ فَإِنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةً؛ کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید در آن شتاب کند زیرا به هنگام تأخیر، شیطان ممکن است در آن وسوسه کند و آن را (برای همیشه) به عقب بیندازد».^۲

بدیهی است که هیچ‌گونه تضادی بین این‌گونه از روایات نیست. عجله مذموم در جایی است که انسان بدون فراهم شدن مقدمات و امکانات شتاب کند و نیروی خود را به هدر دهد و عجله ممدوح آن است که هرگاه تمام مقدمات و امکانات فراهم شد به تأخیر نیندازد زیرا شیاطین انس و جن ممکن است در آن موانعی ایجاد کنند.

در مورد نکوهش از دست دادن فرصت‌ها نیز روایات فراوانی از معصومین (علیهم السلام) در کتب مختلف نقل شده است از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «تَوَكُّ الْفُرْصِ غُصَصٌ؛ از دست دادن فرصت‌ها سبب انواع غصه‌هاست».^۳

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «مَنْ أَخَّرَ الْفُرْصَةَ عَنْ وَقْتِهَا فَلْيَكُنْ عَلَى ثِقَةٍ مِنْ فَوْتِهَا؛ کسی که به موقع از فرصت استفاده نکند مطمئن باشد که فرصت از دست خواهد رفت».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۶۲، ح ۱۴۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۹.

۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۷، ح ۱۹۲.

۴. میزان الحکمة، ج ۸ باب التحذیر من اضاعه الفرص.

روشن است که استفاده کردن از فرصت به معنای عجله بی جا نیست بلکه شتاب و سرعت در کارهایی است که اسباب آن فراهم شده و هر لحظه ممکن است موانعی پیش آید. در این گونه موارد باید شتاب کرد و پیش از فوت فرصت به مقصد رسید.^۱

۱. برای توضیح بیشتر می‌توانید به کتاب اخلاق در قرآن، ج ۲، ص ۴۱۵ به بعد مراجعه کنید.

لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

درباره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چراکه در آنچه تحقق یافته
به اندازه کافی اسباب دل مشغولی تو وجود دارد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر شده غرر الحکم آمدی است که آن را در حرف «لاء» با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).

شرح و تفسیر

تفکر منطقی

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در مورد سؤال کردن اشاره کرده، می فرماید: «در باره آنچه تحقق یافتنی نیست سؤال مکن چرا که در آنچه تحقق یافته به اندازه کافی اسباب مشغولی فکر وجود دارد»؛ (لَا تَسْأَلُ عَمَّا لَا يَكُونُ، فَفِي الَّذِي قَدْ كَانَ لَكَ شُغْلٌ).

سؤال کردن کار خوبی است و کلید گنجینه علم و دانش است به همین دلیل در قرآن مجید و روایات اسلامی کراراً به آن دستور داده شده است و حتی حیا کردن از سؤال درباره اموری که مربوط به سرنوشت انسان در دین و دنیا است به عنوان حياء حمق (حياء احمقانه) شمرده شده است. ولی سؤال باید درباره اموری باشد که مربوط به حیات مادی یا معنوی انسان است و اموری که امکان تحقق در آن تصور شود.

اما اگر کسی خود را به سؤالاتی درباره امور غیر ممکن یا بسیار نادر مشغول کند، از مسائل مهم زندگی باز می ماند. مثلاً بعضی سؤال می کنند که اگر انسان با جن ازدواج کند فرزندی که از آنها متولد می شوند چگونه اند و چه احکامی دارند؟ و یا اگر از آمیزش انسان با حیوان بچه ای متولد شود آن بچه مشمول چه احکامی است؟

گاه سؤال درباره امور ممکن است اما اموری که هیچ تأثیری در زندگی مادی

و معنوی ما ندارد، مثلاً سؤال می‌کند ابعاد کشتی نوح علیه السلام از نظر طول و عرض چقدر بود؟ حیواناتی که آن حضرت در کشتی با خود سوار کرد کدام یک از حیوانات بودند؟ یا سؤالی که معروف است اشعث بن قیس از امام امیرمؤمنان علی علیه السلام کرد و گفت: تعداد موهای سر من چقدر است؟ که حضرت جواب کوبنده‌ای به او داد.^۱

این در حالی است که انسان مجهولات بسیاری دارد که رسیدن به پاسخ آن‌ها در سرنوشت او بسیار مؤثر است و اگر تمام اوقات فراغت خود را صرف یافتن پاسخ آن‌ها کند چه بسا موفق به همه آن‌ها نشود.

آیا در چنین شرایطی عقل اجازه می‌دهد که انسان به سراغ سؤال درباره امور غیر ممکن برود و از آنچه ممکن است و در زندگی او مؤثر می‌باشد صرف نظر کند؟

نکته

آداب سؤال

در احادیث اسلامی به پیروی از قرآن، سؤال به عنوان کلید علم معرفی شده است. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَإِنَّهُ يُؤْجِرُ أَرْبَعَةَ السَّائِلِ وَالْمُتَكَلِّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُحِبُّ لَهُمْ؛ علم، گنجینه است و کلید این گنجینه‌ها سؤال است بنابراین سؤال کنید؛ خدا رحمت کند شما را زیرا چهار گروه درمورد سؤال اجر و پاداش الهی دارند: سؤال‌کنندگان، پاسخ‌گویان، شنوندگان و کسانی که آن‌ها را دوست دارند».^۲

در حدیث دیگری آن حضرت می‌فرماید: «السُّؤَالُ نِصْفُ الْعِلْمِ؛ سؤال نیمی از

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۳.

۲. همان، ج ۷۴، ص ۱۴۶، ح ۳۹.

علم و دانش است».^۱

ولی سؤال با تمام اهمیّتش، استثنائاتی هم دارد که در آن موارد سؤال کردن زشت و نازیباست. از جمله همان مطلبی که در گفتار حکیمانه بالا آمد که انسان درباره امور غیر ممکن پرسش کند.

دیگر این که سؤال ها جنبه تفقه و فراگیری علم نداشته باشد بلکه کسی بخواهد برای خفیف و خوار کردن طرف مقابل یا به عنوان لجبازی چیزی پرسد و سؤال خود را پیگیری نماید.

نیز اموری وجود دارد که وقت آن فرا نرسیده است و عجله کردن در مورد آن صحیح نیست مانند آنچه در قرآن مجید در داستان خضر و موسی (علیه السلام) آمده است که خضر (علیه السلام) از موسی (علیه السلام) عهد گرفته بود که اگر امور عجیبی از خضر (علیه السلام) دید عجله در سؤال نکند و بگذارد تا او به موقع آن را پاسخ گوید.

همچنین سؤال کردن درباره اموری که تکلیف انسان را سنگین می کند در حالی که اگر درباره آن سؤال نشود خداوند برای آن مؤاخذه نمی کند. مثل سؤالات مکرری که بنی اسرائیل درباره گاوی که مأمور بودند آن را ذبح کنند از موسی (علیه السلام) کردند و لحظه به لحظه کار خود را مشکل تر و پیچیده تر ساختند. قرآن مجید نیز می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ».^۲ یا سؤال درباره اموری که عقل انسان هرگز به حقیقت آن نخواهد رسید مانند سؤال درباره کنه ذات پروردگار که هیچ انسانی نمی تواند به آن برسد چون فکر و روح انسان محدود است و ذات پاک خداوند نامحدود.

یا سؤال درباره مسائل پیچیده ای که فهم آن در استعداد سؤال کننده نیست مانند سؤال درباره قضا و قدر که از پیچیده ترین مسائل علمی و فلسفی است

۱. کنز العمال، مطابق نقل میزان الحکمة، ج ۲۸۷۷، باب سؤال.

۲. مائده، آیه ۱۰۱.

و ائمه علیهم السلام آن دسته از یاران خود را که استعداد درک این گونه از مسائل را نداشتند از فکر کردن در مورد آن نهی می نمودند.

این امور شش گانه مواردی است که سؤال کردن درباره آنها مذموم و نکوهیده است و با توجه به این که دنیایی از مسائل سرنوشت ساز وجود دارد که انسان پاسخ آنها را نمی داند و باید برای حل آنها بکوشد و از دانشمندان آگاه پرسش کند، بسیار بی خردی است که انسان آنها را فراموش کند و به اموری بپردازد که اثری جز اتلاف وقت یا حیرت و سرگردانی برای او ندارد.

الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ، وَالْإِعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ. وَكَفَى أَدَباً لِنَفْسِكَ
تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ.

امام علی (ع) فرمود:

فکر، آینه شفاف و درخشنده‌ای است و حوادث عبرت‌انگیز، بیم‌دهنده
و نصیحت‌کننده است و برای ادب‌آموزی خویشتن همین بس که
از آنچه برای دیگران ناخوش می‌داری بپرهیزی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

جمله «الفکر مرآة صافیه» همان‌گونه که مرحوم خطیب نیز به آن اشاره کرده در حکمت پنجم با ذکر مدرک گذشت و اما جمله «الاعتبار منذر ناصح» را قبل از مرحوم سید رضی، مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده است و تمام این کلام را مرحوم شیخ طوسی (قبل از سید رضی) در امالی آورده است. کراجکی نیز در کنزالفوائد جمله اخیر را در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر کرده که به وضوح استفاده می‌شود از نهج‌البلاغه نگرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).
اضافه می‌کنیم که در کلام کراجکی دو جمله اول و دوم نیز در لابه‌لای حکمت‌های دیگری ذکر شده است. (کنزالفوائد، ج ۲، ص ۸۳).

شرح و تفسیر

بهترین راه ادب آموزی خویشتن

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به سه نکته مهم اشاره کرده، نخست می فرماید: «فکر، آینه شفاف و درخشنده ای است»؛ (الْفِكْرُ مِرْآةٌ صَافِيَةٌ).

هنگامی که اشیا در مقابل آینه قرار می گیرند و نور بر آن ها می تابد، نور از اشیا بر می خیزد و به آینه می خورد و از آن باز می گردد و به چشم انسان منتقل می شود و از آن جا که هر قسمتی از اشیا نور را به یک نحو منعکس می کند تمام مشخصات آن شیء در چشم انسان منعکس می شود، و جمله معروفی که در تعریف فکر گفته اند:

الفکر حركة الى المبادئ ومن مبادئ الى المراد

فکر از دو حرکت تشکیل می شود: از مبادی به سوی مقصد حرکت می کند و از مقصد به سوی انسان، و حقایق اشیا را به او نشان می دهد.

می تواند قابل تطبیق بر این حرکت دوگانه در مقابل آینه باشد. به هر حال خداوند لطف بزرگی در حق انسان کرده که این آینه شفاف تمام نمای حقایق را در اختیار او گذاشته مشروط بر این که آن را به وسیله هوی و هوس ها، تعصب ها، پیش داوری های غلط، تقلیدهای کورکورانه و در یک کلمه موانع شناخت، تاریک و کدر نسازد و خود را از این نعمت بزرگ الهی محروم ننماید.

و به گفته شاعر:

إذا المرء كانت له فكرة ففی کل شیء له عبرة

هنگامی که انسان فکر آماده‌ای داشته باشد به هرچیز بنگرد درس عبرتی از آن می‌آموزد.^۱

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِذَا قَدَّمْتَ الْفِكْرَ فِي أَعْمَالِكَ حَسُنَتْ عَوَاقِبُكَ فِي كُلِّ أَمْرٍ؛ اگر کارهای خود را با فکر آغاز کنی پایان تمام کارهای تو خوب خواهد بود».^۲

در حدیث دیگر از آن حضرت می‌خوانیم: «مَا ذَلَّ مِنْ أَحْسَنَ الْفِكْرِ؛ کسی که خوب بیندیشد هرگز ذلیل نمی‌شود».^۳

در حدیث دیگری از امام مجتبی (علیه السلام) آمده است: «أَوْصِيَكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَإِدَامَةِ التَّفَكُّرِ فَإِنَّ التَّفَكُّرَ أَبُو كُلِّ خَيْرٍ وَأُمُّهُ؛ شما را به تقوای الهی و تداوم تفکر توصیه می‌کنم زیرا فکر کردن، پدر و مادر همه نیکی‌هاست».^۴

آنگاه امام (علیه السلام) به نکته دوم اشاره کرده، می‌فرماید: «حوادثِ عبرت‌انگیز، بیم‌دهنده و اندرزگوست»؛ (وَالْأَعْتِبَارُ مُنْذِرٌ نَاصِحٌ).

واژه «اعتبار» به معنای عبرت‌گرفتن است ولی در این جا به معنای حوادثِ عبرت‌انگیز می‌باشد. این حوادث، بشیر و نذیر است؛ حوادثی که عاقبت کار ظالمان و ستمگران را نشان می‌دهد، بیم‌دهنده و اندازکننده است و حوادثی که پایان کار عدالت‌پیشگان و نیکوکاران را نشان می‌دهد بشیر و اندرزگوست.

هنگامی که از یک سو از آینه شفاف فکر استفاده گردد و از سوی دیگر از حوادث تاریخی و عبرت‌آموز پند گرفته شود به یقین انسان می‌تواند در صراط مستقیم به سوی مقصد الهی پیش رود.

قرآن مجید، هم به تفکر اهمیت فراوان داده و در آیات زیادی انسان‌ها را به

۱. مجموعه وژام، ج ۱، ص ۲۵۰.

۲. غررالحکم، ج ۵۹۷.

۳. همان، ج ۵۴۳.

۴. مجموعه وژام، ج ۱، ص ۵۲.

آن دعوت نموده و هم تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان را در سوره‌های مختلف بازگو کرده است تا اسباب تربیت انسان‌ها کامل گردد.

از آیات قرآن مجید استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی میان اندیشیدن و عبرت‌گرفتن است. در آیه ۱۷۶ سوره اعراف می‌فرماید: «فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»؛ این داستان‌ها را (برای آنها) بازگو کن، شاید بیندیشند (وبیدار شوند)!.
امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی در غررالحکم می‌فرماید: «كَسْبُ الْعَقْلِ الْاِعْتِبَارُ وَالْاِسْتِظْهَارُ وَكَسْبُ الْجَهْلِ الْغَفْلَةُ وَالْاِغْتِرَارُ؛ عقل، عبرت می‌گیرد و خود را با آن تقویت می‌کند ولی جهل به غفلت و غرور وامی‌دارد».^۱

سپس امام (علیه السلام) در سومین نکته می‌فرماید: «برای تأدیب خویشان همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی پرهیزی»؛ (وَكَفَى أَدَبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ).

هیچ انسانی به کمال نمی‌رسد مگر این‌که در اصلاح عیوب خویش بکوشد ولی شناخت عیوب غالباً مشکل است. ای بسا انسان بر اثر حب ذات نه تنها عیب خود را نمی‌بیند بلکه ممکن است آن را نشانه حسن بشمارد؛ ولی در برابر دیگران چنین نیست؛ عیوب آن‌ها را با تمام ریزه‌کاری‌ها می‌بیند و گاه زبان به انتقاد از این و آن می‌گشاید.

بنابراین بهترین و عاقلانه‌ترین راه برای شناخت عیوب خویشان این است که انسان آنچه را برای دیگران عیب می‌شمرد از خود دور سازد و دیگران را مقیاس و معیار برای سنجش حال خویشان قرار دهد. آیا راهی بهتر از این برای اصلاح نقاط ضعف یافت می‌شود؟

ولی نمی‌توان انکار کرد که افرادی هستند که صفات یا اعمالی را به دیگران خرده می‌گیرند اما آن را برای خود می‌پسندند و به فرموده امیرمؤمنان (علیه السلام) در

۱. غررالحکم، ج ۱۰۷۵۱.

حکمت ۳۴۹ این‌ها احمق واقعی هستند: «وَمَنْ نَظَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ فَأَنكَرَهَا ثُمَّ رَضِيَهَا لِنَفْسِهِ فَذَلِكَ الْأَحْمَقُ بِعَيْنِهِ». این سخن شبیه چیزی است که در میان ادیبان، معروف است که از لقمان پرسیدند: ادب را از که آموختی؟ گفت: از بی‌ادبان، هرچه از ایشان در نظرم ناپسند آمد از آن پرهیز کردم.^۱

ریشه این معنا نیز در قرآن مجید وجود دارد آن‌جا که می‌فرماید: «﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می‌کنید، اما خودتان را فراموش می‌نمایید؟».^۲ اشاره به این‌که نباید تنها نیکی را به دیگران توصیه کرد و پرهیز از زشتی‌ها را درباره دیگران مورد توجه قرار داد بلکه خود انسان اولویت دارد.

نکته

حجاب حب ذات

خداوند در انسان غریزه‌ای آفریده که برای حفظ و صیانت او و رسیدن به کمالاتش نقش بسیار مهمی دارد و به یک معنا از مهمترین مواهب الهی است و آن این‌که انسان خود را دوست می‌دارد و به همین دلیل به سراغ اطاعت فرمان خدا و پرهیز از گناه می‌رود تا به کمال معنوی برسد و از پاداش‌های الهی در قیامت بهره‌مند شود و از عذاب و کیفر او در امان بماند.

انسان به دنبال علم و دانش می‌رود و انگیزه اصلی او حب ذات است چراکه علم را کمال خویشتن می‌بیند. برای رسیدن به مواهب مادی و پیشرفت در امور اقتصادی تلاش می‌کند زیرا آن‌ها را ابزاری برای کمال مادی یا معنوی خود می‌بیند.

۱. گلستان سعدی.

۲. بقره، آیه ۴۴.

اگر انسان‌ها از کشور خویش دفاع می‌کنند، همسر و فرزند خود را دوست دارند، برای حفظ آبروی خود می‌کوشند، همه این‌ها سرچشمه‌ای در حب ذات دارد و اگر روزی این علاقه از او برچیده شود نشاطِ حیات در او خاموش می‌گردد و به موجودی عاطل و باطل تبدیل می‌شود.

ولی همین حب ذات اگر به صورت افراطی درآید بزرگ‌ترین بلای جان انسان است و نتیجه آن، خودخواهی و خودپسندی و خودبرتربینی، فراموش کردن دیگران، توقعات بی‌جا، ندیدن صفات زشت در خویشان و در نتیجه سقوط از مقام انسانیت است.

آنچه امام (علیه السلام) در جمله مذکور به آن هشدار می‌دهد اشاره به همین نکته است، می‌فرماید: ممکن است حب ذات مانع از این گردد که عیوب خویشان را ببینی؛ مشاهده کن درباره دیگران چه می‌گویی و چه اموری را بر آنان خرده می‌گیری و عیب می‌دانی همان را برای خویش عیب و نقص بدان. این در حقیقت راهی است برای فرار از آثار سوء حب ذات افراطی.

الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ
وَالَا أَرْتَحَلَ عَنْهُ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می کند. علم، عمل
را فرامی خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می ماند و الا کوچ می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم کلینی در روایتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است و همچنین ابن
کثیر در کتاب البدایة و النهایة از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) با تفاوتی روایت کرده است. در غررالحکم نیز
روایتی شبیه به این روایت آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۷).
اضافه می کنیم که در غرر دو روایت نقل شده که یکی از آن دو عین همان چیزی است که در نهج البلاغه آمده
و دیگری متفاوت است. در یکی چنین می خوانیم: «العلم مقرون بالعمل فمن علم عمل» و در دیگری
می خوانیم: «العلم يهتف بالعمل فإن أجابه و إلا ارتحل». (غررالحکم، احادیث ۱۴۲ و ۱۴۳).

شرح و تفسیر

آنجا که علم فرار می‌کند!

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تنگاتنگ علم و عمل اشاره کرده، می‌فرماید: «علم با عمل همراه است و هرکس (به‌راستی) عالم باشد عمل می‌کند. علم، عمل را فرامی‌خواند اگر اجابت کرد و آمد، علم می‌ماند و الا کوچ می‌کند»؛ (الْعِلْمُ مَقْرُونٌ بِالْعَمَلِ: فَمَنْ عِلِمَ عَمِلَ؛ وَ الْعِلْمُ يَهْتِفُ بِالْعَمَلِ: فَإِنْ أَجَابَهُ وَ إِلَّا أَرْتَحَلَ عَنْهُ).

در توضیح این گفتار حکیمانه سه تفسیر وجود دارد:

نخست این که این کلام جنبه انشائی دارد و مفهومش این است که علم باید با عمل مقرون باشد و هرکس هرچیزی که می‌داند باید به آن عمل کند.

این تفسیر برای دو جمله اول امکان‌پذیر است ولی جمله سوم خبر از یک واقعیت می‌دهد که نمی‌تواند جنبه انشائی داشته باشد.

تفسیر دیگر این که این گفتار حکیمانه اشاره به علم صحیح مورد قبول پروردگار دارد یعنی علمی مقبول خداوند و دارای پاداش است که توأم با عمل باشد. بنابراین عالمان باید در عمل بکوشند تا مشمول عنایات حق شوند.

این تفسیر نیز همان ایراد تفسیر سابق را دارد که هماهنگ با سومین جمله نیست.

تفسیر سوم که مناسب‌ترین تفسیر برای این گفتار حکیمانه می‌باشد این است

که علم حقیقی با عمل توأم است و کسی که از عمق جان خود چیزی را بداند به آن عمل می‌کند. علم دعوت به عمل می‌کند زیرا تأثیر علم، عمل است اما اگر بر طبق آن عمل نشود علم به تدریج تبدیل به شک می‌گردد. لذا بعضی از گنهکاران مثلاً شخص شرابخوار یا تارک الصلاة بعد از مدتی به خود می‌گویند: اصلاً چه کسی گفته شراب حرام است و نماز واجب؟

در همین باره قرآن مجید می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوْأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ»؛ سپس سرانجام کسانی که اعمال بد مرتکب شدند به جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را مسخره نمودند!.^۱ این آیه به وضوح می‌گوید: گنهکاران در عاقبت، کارشان به جایی می‌رسد که آیات الهی را نیز تکذیب می‌کنند بلکه آن را به سخریه می‌گیرند.

بنابراین اگر بخواهیم علم ما تبدیل به جهل نشود و در مبانی علمی خود تردید نکنیم باید به آنچه می‌دانیم جامه عمل بیوشانیم تا علم ما تبدیل به یک علم پایدار گردد.

اصولاً علم - به خصوص در ارتباط با فروع دین و مسائل اخلاقی - جنبه مقدمات دارد یعنی مقدمه‌ای است برای عمل و تکامل انسان از این طریق و می‌دانیم اگر تمام مقدمات برای انجام کاری آماده باشد و کار انجام نشود مقدمات ارزشی ندارد.

لذا امیرمؤمنان (علیه السلام) در خطبه ۱۱۰، عالم بی عمل را به منزله جاهل بی خبر شمرده است و می‌فرماید: «وَإِنَّ الْعَالِمَ بِغَيْرِ عِلْمِهِ كَالْجَاهِلِ الْخَائِرِ الَّذِي لَا يَسْتَفِيقُ مِنْ جَهْلِهِ؛ بَلِ الْحُجَّةُ عَلَيْهِ أَعْظَمُ، وَ الْحَسْرَةُ لَهُ أَلْزَمُ، وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ أَلْوَمُ؛ به یقین، عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، همچون جاهل سرگردانی است که هرگز از جهل خویش بیرون نمی‌آید؛ بلکه حجت بر او عظیم‌تر، حسرتش پایدارتر

۱. روم، آیه ۱۰.

و سرزنش او در پیشگاه خدا سزاوارتر است!».

این نکته نیز قابل توجه است که علم مراتبی دارد. در مرحله سطحی ممکن است آثار عملی از خود نشان ندهد ولی اگر به مرحله یقین قطعی که در درون جان انسان نفوذ دارد برسد توأم با عمل است. آیا کسی که یقین به سوزندگی آتش دارد هرگز دست خود را در آن فرو می‌کند؟ و یا کسی که یقین به مسموم بودن غذایی دارد آن را تناول می‌کند؟

از همین رو امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حکمت ۹۲ می‌فرماید: «أَوْضَعَ الْعِلْمُ مَا وَقَفَ عَلَى اللِّسَانِ وَأَرْفَعَهُ مَا ظَهَرَ فِي الْجَوَارِحِ وَالْأَرْكَانِ؛ پست‌ترین مرحله علم آن است که تنها بر زبان باشد و برترین آن، آن است که در اعضا و ارکان وجود انسان آشکار گردد».

نکته دیگر این که عمل به علم گاه سبب توسعه علم می‌شود مثلاً کسی که می‌داند تواضع خوب است به خصوص در برابر استاد و تواضع پیشه‌کند ای بسا علوم بیشتری را از استاد خود فرامی‌گیرد.

همچنین کسی که می‌داند عبادات واجب الهی لازم العمل است و به آن عمل می‌کند نورانیت علم در قلب او فزون‌تر می‌شود.

از این رو در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ وَرَزَقَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ کسی که عمل کند به چیزی که می‌داند خداوند دانشی را که نمی‌داند به او تعلیم می‌کند».^۱

راغب اصفهانی در مقدمه تفسیر خود حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به این صورت نقل می‌کند: «قَالَتِ الْحِكْمَةُ: مَنْ أَرَادَنِي فَلْيَعْمَلْ بِأَحْسَنِ مَا عِلْمٌ، ثُمَّ تَلَا ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾؛ دانش می‌گوید هرکس طالب من است به بهترین چیزهایی که می‌داند عمل کند. سپس امام (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود:

۱. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۲۸.

بندگان حقیقی من همان کسانی هستند که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند».^۱

این سخن را با حدیثی از حضرت مسیح علیه السلام پایان می‌دهیم؛ فرمود: «لَيْسَ بِنَافِعِكَ أَنْ تَعْلَمَ مَا لَمْ تَعْمَلْ إِنَّ كَثْرَةَ الْعِلْمِ لَا يَزِيدُكَ إِلَّا جَهْلًا إِذَا لَمْ تَعْمَلْ بِهِ؛ علمی که با آن عمل نباشد برای تو سودمند نیست و کثرت علم در صورتی که خالی از عمل باشد چیزی جز بر جهل تو نمی‌افزاید».^۲

۱. زمر، آیه ۱۸.

۲. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۶۴.

بخش اول:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُوبِىءٌ فَتَجَنَّبُوا مَرَعَاهُ! قُلْعَتُهَا أَحْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْعَتُهَا أَرْكَى مِنْ ثَرَوَتِهَا. حُكِمَ عَلَى مُكْثِرٍ بِالْفَاقَةِ، وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ. وَ مَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهَا أَعْقَبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا، وَ مَنْ أَسْتَشَعَرَ الشَّغَفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرَهُ أَشْجَانًا، لَهُنَّ رَقْصٌ عَلَى سُوَيْدَاءٍ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغَلُهُ، وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ، كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعًا أَبْهَرًا، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَآؤُهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاؤُهُ.

امام علیؑ فرمود:

ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده «وباخیز» است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید. دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن، و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن. کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آن کس از آن بی نیازی جوید به آسایش و آرامش خود کمک کرده است. کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد قلب او نابینا می شود و آن کس که عشق آن را به

دل بگیرد درونش پر از غم‌واندوه می‌شود؛ اندوه‌ها بر کانون قلبش پیوسته می‌رقصند و همواره غم‌های سنگینی او را مشغول می‌سازد و غمی جانکاه او را محزون می‌نماید. این وضع همچنان ادامه می‌یابد تا آن جاکه (پنجۀ مرگ) گلویش را می‌فشارد و او را به گوشه‌ای می‌افکند در حالی که رگ‌های حیاتش قطع شده، مرگ او در پیشگاه خداوند بی‌اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جاگویا آمادگی برای بررسی اسناد این گفتار حکیمانه نداشته و مانند بعضی از کلمات قصار حواله به آخر کتاب خود می‌کند و همان‌طور که قبلاً هم اشاره کرده ایم متأسفانه موفق نمی‌شود به قول خود عمل کند و منابع ترک شده را در آخر کتاب بیاورد. ولی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول این گفتار حکیمانه را از آغاز تا انتها با تفاوت‌های زیادی ذکر کرده و می‌دانیم که او قبل از مرحوم سید رضی می‌زیسته است. (تحف العقول، ص ۲۲۱).

مرحوم آمدی نیز در غررالحکم بعضی از قسمت‌های آن را با کمی تفاوت آورده است (غررالحکم، ح ۲۵۸۱) و دیلمی (متوفای ۸۴۱) بخش‌هایی از آن را در کتاب اعلام الدین (ص ۱۳۰) ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

سرنوشت دنیا پرستان

امام علی (علیه السلام) در این کلام نورانی در دو بخش که هر کدام دیگری را تکمیل می‌کند سخن می‌گوید. در بخش نخست، بی‌ارزش بودن دنیا را با تعبیرات قاطع و کوبنده بیان کرده و داد سخن را در این قسمت داده و برای دنیا به هفت عیب بزر اشاره می‌کند.

نخست می‌فرماید: «ای مردم! متاع دنیا همچون گیاهان خشکیده و باخیز است بنابراین از چنین چراگاهی دوری کنید»؛ (يَا أَيُّهَا النَّاسُ، مَتَاعُ الدُّنْيَا حُطَامٌ مُّوَبِّئٌ فَتَجَنَّبُوا مَرْعَاهُ!).

چه تعبیر جالب و گویایی! زیرا «حطام» در اصل از ماده «حطم» (بر وزن ختم) به معنای شکستن و خرد کردن چیزی گرفته شده است و غالباً به شکستن اشیاء خشک مانند ساقه‌های خشک گیاهان اطلاق می‌شود و به همین دلیل گاهی به کاه، «حطام» اطلاق می‌گردد.

امام علی (علیه السلام) متاع دنیا را در این جا تشبیه به همان گیاهان خشکیده و خردشده‌ای که آذوقه حیوانات است نموده اما گیاهی که با میکروب و با آغشته شده و حتی سبب مر حیوان می‌شود، و به دنبال آن هشدار می‌دهد که از این چراگاه بی‌ارزش خطرناک دوری کنید. این سخن در واقع برگرفته از تعبیرات قرآن مجید است آن جا که درباره زندگی دنیا می‌فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ

وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا؛ بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود به گونه ای که آن راز درنگ می بینی؛ سپس تبدیل به کاه می شود.^۱ ولی امام (علیه السلام) تصریح می فرماید که این گیاه خشکیده خرد شده کم ارزش، آلوده به وبا نیز می باشد که آن را مبدل به شیء خطرناکی می کند.

سپس در ادامه این سخن به دو عیب دیگر از عیوب دنیا اشاره کرده، می فرماید: «دل کندن از آن لذت بخش تر است از دل بستن و اعتماد به آن و استفاده از آن به مقدار نیاز بهتر است از جمع کردن و انباشتن ثروت آن»؛ (قُلْعَتُهَا أَخْطَى مِنْ طُمَأْنِينَتِهَا، وَبُلْغَتُهَا أَزْكَى مِنْ ثَرَوَتِهَا).

امام (علیه السلام) در این دو ویژگی، راه استفاده از مواهب دنیا را نشان می دهد. نخست این که انسان دل به آن نبندد و به آن اعتماد نکند و دیگر این که به مقدار نیاز و حاجت از آن بهره گیرد و در پی ثروت اندوزی و جمع کردن مال از طریق حرام و حلال نباشد.

بدیهی است کسی که دل به دنیا نبندد اکثر نگرانی های او برطرف می شود زیرا دلبستگی به دنیا توأم با نگرانی های فراوانی به دلیل حفظ یا از دست رفتن آن و حسد حسودان و کینه توزی دشمنان است. به گفته حافظ:

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی است
تا نپنداری که احوال جهان داران خوش است
«قُلْعَةٌ» به معنای کوچ کردن و دل کندن است و از ماده «قَلع» (بر وزن نفع)

۱. حدید، آیه ۲۰.

گرفته شده است.

«بُلْغَة» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان با آن به مقصد می‌رسد و به تعبیر دیگر به معنای مقدار نیاز و حاجت است.

در چهارمین و پنجمین وصف دنیا می‌فرماید: «کسی که از آن بسیار گردآوری کند محکوم به فقر و نیازمندی است و هر آنکس از آن بی‌نیازی جوید به آسایش و آرامش او کمک شده است»؛ (حُكِمَ عَلَى مُكْثِرٍ بِالْفَقَاةِ، وَ أُعِينَ مَنْ غَنِيَ عَنْهَا بِالرَّاحَةِ).

دلیل آن روشن است، دنیاپرستانی که در پی جمع اموال اند غالباً بخیل اند حتی درباره خویشتن، و بسیاری از آن‌ها زندگانی فقیرانه‌ای دارند. از این رو بسیاری معتقدند که نیازمندترین افراد در دنیا سلاطین و پادشاهان اند.

اضافه بر این، این‌گونه افراد حریص اند و حرصی که در جمع کردن مال دنیا دارند از تلاشی که فقیر برای به دست آوردن نیازهای خود می‌کند بیشتر است. آن‌ها هرگز سیر نمی‌شوند و به همین دلیل فقیر واقعی هستند.

معروف است که روزی بهلول بر هارون الرشید، خلیفه عباسی وارد شد و سکه بی‌ارزشی در دست او گذاشت. هارون بسیار تعجب کرد و با عصبانیت سؤال کرد: این چیست؟ گفت: من نذر کرده بودم سکه‌ای به فقیرترین مردم بدهم و کسی را از تو فقیرتر نمی‌شناسم.

امام صادق علیه السلام در تأکید بر گفتار جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ وَ لَمْ يَنْلُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ وَ مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ هَمِّهِ جَعَلَ اللَّهُ الْغِنَى فِي قَلْبِهِ وَ جَمَعَ لَهُ أَمْرَهُ؛ کسی که صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه دنیا باشد خداوند فقر را پیش روی او قرار می‌دهد و امور او را متشتت می‌سازد و از دنیا چیزی بیش از آنچه برای او مقدر شده پیدا نمی‌کند اما کسی که

صبح و شام کند در حالی که بیشترین فکر او متوجه آخرت باشد خداوند غنا و بی نیازی را در قلب او قرار می دهد و کار او را سامان می بخشد».^۱

سپس در ششمین و هفتمین وصف دنیا می فرماید: «کسی که زر و زیورهای دنیا در نظرش شگفت انگیز باشد نابینایی قلب خواهد داشت و آنکس که عشق آن را به دل بگیرد درونش پر از غم و اندوه می شود؛ اندوههایی که بر کانون قلبش پیوسته می رقصند و همواره اندوه سنگینی او را مشغول می سازد و غمی جانکاه او را محزون می نماید»؛ (وَمَنْ رَاقَهُ زَبْرُجُهَا أَغْبَتْ نَاطِرِيهِ كَمَهَا، وَمَنْ أَسْتَشَعَرَ الشَّغْفَ بِهَا مَلَأَتْ ضَمِيرُهُ أَشْجَانًا، لَهُنَّ رَقْصٌ^۲ عَلَى سُوَيْدَاءٍ قَلْبِهِ هَمٌّ يَشْغُلُهُ^۳، وَ غَمٌّ يَحْزُنُهُ).

چه تعبیر گویایی امام (علیه السلام) درباره دنیاپرستان فرموده و حالاتی را که ما پیوسته در آنها می بینیم به زیباترین وجه بیان فرموده است؛ زرق و برق دنیا انسان را کور می کند و دلبستگی به آن غم و اندوه را بر قلب مسلط می سازد زیرا این دلبستگی سبب می شود که زیاده خواهی کند و هرگاه به آنچه می خواهد، نرسد اندوهگین می شود و از آن دردناک تر زمانی است که چیزی را از دست می دهد. از سوی دیگر حسودان پیوسته برای از بین بردن امکانات او نقشه می کشند و دزدان و راهزنان در کمین مال و ثروت او هستند و حوادث پیش بینی نشده هر روز ممکن است بخشی از امکانات او را از میان بردارد، طلبکاران از او مطالبه کنند و بدهکاران بدهی خود را نپردازند. مجموع این عوامل غم و اندوه جاویدان را بر قلب او مسلط می سازد.

«زبرج» به معنای زینت و «کمه» به معنای نابینایی و «شغف» به معنای عشق و علاقه شدید است.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۹، ح ۱۵.

۲. این واژه، هم با سکون قاف و هم با فتح قاف به عنوان مصدر به کار می رود.

۳. این جمله کلمه‌ای در تقدیر دارد و در اصل «له هم یشغله...» است.

«اشجان» جمع «شَجَن» (بر وزن عجم) به معنای حزن و اندوه است.

«رقص» در لغت به هرگونه حرکت و جولان و غلیان، اطلاق می‌شود هر چند در اصطلاح عامه به حرکات موزون طرب‌انگیز گفته می‌شود و منظور امام علیه السلام این است که غم و اندوه، پیوسته در کانون قلب آن‌ها در حرکت است.

«سويداء» «مصر سوداء» اشاره به دانه سیاهی است که به اعتقاد قدما در درون دل وجود دارد و مرکز عشق و علاقه محسوب می‌شود و بعید نیست آن را بتوانیم بر دریچه‌های قلب تطبیق کنیم.

«هم» به معنای دل‌مشغولی و نگرانی است و «غم» به معنای اندوه است و به گفته مجمع البحرین «هم» به معنای نگرانی‌ای است که قبل از وقوع حادثه حاصل می‌شود و «غم» به معنای اندوهی است که به‌هنگام وقوع، حاصل می‌گردد و «حزن» حالتی است که بعد از گذشتن حادثه رخ می‌دهد.

در خطبه ۱۰۹ نهج‌البلاغه نیز آمده است: «وَمَنْ عَشِقَ شَيْئاً أَغْشَى بَصَرُهُ وَأَمْرَضَ قَلْبَهُ؛ کسی که به چیزی عشق ورزد آن چیز چشم او را نابینا و قلب او را بیمار می‌کند».

تاریخ نیز نمونه‌های روشنی به ما نشان می‌دهد از کسانی که بر اثر حب دنیا چنان نابینا شدند که واضح‌ترین مسائل را نمی‌دیدند. از جمله در داستان عمر سعد و مأموریت او در کربلا می‌خوانیم: هنگامی که ابن زیاد این مأموریت را به او پیشنهاد کرد و وعده حاکمیت بر مَلک ری را نیز به او داد ابن سعد امتناع کرد و گفت: مرا معذور دار. ابن زیاد گفت: فرمان مَلک ری را به ما بازگردان. عمر سعد گفت: یک روز به من مهلت بده تا ببیندیشم. هنگامی که از نزد ابن زیاد خارج شد و با دوستان خود مشورت کرد. هرکس شنید، او را از این کار نهی کرد از جمله خواهرزاده‌اش حمزة بن مغیره به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که از این کار صرف نظر کنی، به خدا قسم اگر تمام دنیا مال تو باشد و از تو

بگیرند بهتر از این است که روز قیامت خدا را ملاقات کنی در حالی که خون حسین (علیه السلام) بر گردن تو باشد. ابن سعد گفت: می پذیرم. عبدالله بن یسار می گوید: نزد عمر سعد آمدم رو به من کرد و گفت: امیر ابن زیاد چنین دستوری به من داده و من خودداری کردم گفتم: کار بسیار خوبی کردی. سپس از نزد عمر سعد خارج شدم ولی کسی آمد خبر داد که ابن سعد مردم را برای جنگ با امام حسین (علیه السلام) دعوت می کند. با عجله نزد او برگشتم، او نشسته بود، هنگامی که مرا دید صورتش را از من برگرداند. فهمیدم که عزم خود را برای این کار جزم کرده (و سخن گفتن با او فایده ای ندارد).^۱

می دانیم که این مرد کوردل هرگز به مقصود خود نرسید و در میان مردم کوفه انگشت نما بود و حتی کودکان کوفه هنگامی که او را می دیدند به او سنگ پرتاب می کردند و می گفتند: «هذا قاتل الحسين (علیه السلام)». و این است همان کوردلی که امام (علیه السلام) در کلمات حکیمانه مذکور به آن اشاره کرده است.

آنگاه امام (علیه السلام) به پایان کار این گروه از دنیاپرستان کوردل اشاره کرده، می فرماید: «این وضع همچنان ادامه می یابد تا آن جا که (پنجه مر) گلویش را می فشارد و او را به گوشه ای می اندازد در حالی که ر های حیاتش قطع شده، مر او در پیشگاه خداوند بی اهمیت و افکندنش به گورستان برای دوستانش آسان است»؛ (كَذَلِكَ حَتَّى يُؤْخَذَ بِكَظْمِهِ فَيُلْقَى بِالْفَضَاءِ مُنْقَطِعاً أَبْهَرَاهُ، هَيِّنًا عَلَى اللَّهِ فَنَاقُهُ، وَ عَلَى الْإِخْوَانِ الْقَاوُهُ).^۲

«کظم» در اصل به معنای بستن سر مشکی است که پر از آب باشد و از روی کنایه، به گلو به خصوص در زمانی که انسان پر از خشم شده باشد و از ابراز خشم خودداری کند اطلاق می شود.

«ابهراه» تثنیه «ابهرا» اشاره به دو رگی است که خون را از تمام بدن به قلب

۱. تاریخ طبری، بنا به نقل شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۱۱، ص ۵۹۳.

می‌رسانند و اگر قطع شوند انسان می‌میرد.

امام علیه السلام ترسیم بسیار دقیقی از سرنوشت انسان به‌خصوص دنیاپرستان در این گفتار حکیمانه کرده است و آن این‌که دنیاپرستان پیوسته غرق نگرانی‌ها دربارهٔ آینده و غم و اندوه دربارهٔ آنچه از دست داده‌اند می‌باشند تا این‌که ناگهان مرگشان فرامی‌رسد و گلویشان فشرده می‌گردد و به‌صورت جسم بی‌جانی درمی‌آیند و دوستان سعی می‌کنند هرچه زودتر او را از خانه و کاشانه‌اش بیرون ببرند و به خاک‌های قبرستان خاموش بسپارند.

و به گفتهٔ شاعر:

دنیا که در او ثبات است کم می‌بینم

با یک فرحش هزار غم می‌بینم

این کهنه رباطی است که از هر طرفش

راهی به بیابان عدم می‌بینم

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب شریف کافی آمده است پایان می‌دهیم. امام علیه السلام می‌فرماید: عیسی بن مریم (با یارانش) از کنار قریه‌ای عبور می‌کرد که تمام اهل آن و حتی پرندگان و حیواناتشان مرده بودند، عیسی گفت: این‌ها به مرطبیعی نمرده‌اند بلکه با خشم الهی از دنیا رفته‌اند اگر به‌طور طبیعی و متفرق از دنیا می‌رفتند یکدیگر را دفن می‌نمودند. حواریون گفتند: ای روح الله دعا کن خداوند آن‌ها را برای ما زنده کند تا به ما خبر دهند اعمالشان چه بوده است؟ تا از آن بهره‌بیم. حضرت عیسی از خداوند تقاضای زنده شدن آن‌ها را کرد، ندایی از آسمان آمد که آن‌ها را صدا کن، عیسی شب‌هنگام در کنار قطعه زمینی ایستاد و صدا زد: ای مردم قریه! یکی از آن‌ها پاسخ گفت: لبیک یا روح الله! فرمود: وای بر شما، اعمال شما چه بود (که این‌گونه به غضب الهی گرفتار شدید)؟ او در پاسخ گفت: عبادت طاغوت و دنیاپرستی با ترس کم (از

خداوند) و آرزوهای دراز و بی خبری همراه با لهُو و لعب. عیسی فرمود: عشق شما به دنیا چگونه بود؟ گفت: مانند عشق کودک به مادرش. هنگامی که دنیا به سوی ما روی می آورد خوشحال می شدیم و مسرور، و هنگامی که پشت می کرد گریه می کردیم و محزون می شدیم. عیسی گفت: عبادت طاغوت شما چگونه بود؟ گفت: اطاعت از گنهکاران. گفت: پایان کار شما چگونه بود؟ عرض کرد: شب در نهایت عافیت و تندرستی بودیم، صبح در میان جهنم....

در پایان عیسی به حواریون نگاه کرد و گفت: ای دوستان خدا، خوردن نان خشک با نمکی که آن را درست نساییده باشند و خوابیدن بر روی خاک، بسیار بهتر است هنگامی که توأم با عافیت در دنیا و آخرت باشی.^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۸، ح ۱۱.

بخش دوم:

وَأِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ، وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ
الْإِضْطِرَارِ، وَ يَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالْإِبْغَاضِ، إِنْ قِيلَ أَثَرَى قِيلَ أَكْدَى!
وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ».

(امام علیؑ فرمود:) انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت به دنیا می‌نگرد، از مواهب
آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن را با بغض و نفرت
می‌شنود. هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود
بدبخت و بی‌نوا گشت و هرگاه مردم از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند
(چیزی نمی‌گذرد که) خبر مرگ او آنها را محزون می‌کند. این حال دنیای
آنهاست و هنوز روزی که در آن به راستی غمگین و مأیوس شوند (روز
رستاخیز) فرانسیده است.

شرح و تفسیر

شیوه مؤمنان راستین

امام علیؑ در این بخش به بیان حالات مؤمنانی می‌پردازد که به عکس دنیاپرستان،
قناعت‌پیشه و ساده‌زیست هستند، می‌فرماید: «انسان مؤمن، تنها با چشم عبرت
به دنیا می‌نگرد از مواهب آن به مقدار ضرورت بهره می‌گیرد و آهنگ دلربای آن
را با بغض و دشمنی می‌شنود»؛ (وَأِنَّمَا يَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ إِلَى الدُّنْيَا بِعَيْنِ الْإِعْتِبَارِ،
وَيَقْتَاتُ مِنْهَا بِبَطْنِ الْإِضْطِرَارِ، وَ يَسْمَعُ فِيهَا بِأُذُنِ الْمَقْتِ وَالْإِبْغَاضِ).

«یقتات» از ماده «قوت» به معنی بهره گیری از قوت دنیاست و «مقت» به معنی غضب و «ابغاض» به معنی خشم است.

آری! مؤمنان راستین چشم عبرت بین دارند و گوشی که حقایق را می شنود و در برابر ندای شیطان و هوای نفس، بدبین و خشمگین اند آن ها بر اساس کفاف و عفاف زندگی می کنند و به اندازه نیاز از دنیا بهره می گیرند و خود را آلوده آنچه دنیاپرستان گرفتارش هستند، نمی کنند.

درست است که آنچه امام (علیه السلام) درباره مؤمنان می فرماید به صورت جمله خبریه است ولی درواقع، منظور، امر کردن است یعنی شخص مؤمن باید به دیده عبرت به دنیا بنگرد و به مقدار ضرورت از آن قناعت کند و پیام دنیا و دنیاپرستان را با خشم بشنود.

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۲۲ بحارالانوار حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که مناسب این مقام است. امام (علیه السلام) می فرماید: سلمان فارسی از بازار آهنگران در کوفه عبور می کرد، جوانی را دید که ناگهان صیحه ای زد و به روی زمین افتاد، مردم اطراف او جمع شدند و هنگامی که سلمان را دیدند به او گفتند: ای بنده مقرب خدا! این جوان گرفتار بیماری صرع است چیزی در گوش او بخوان تا شفا یابد. سلمان نزدیک او شد جوان به هوش آمد و چشم باز کرد و به سلمان گفت: ای بنده خدا! آن گونه که این ها خیال می کنند من بیمار نیستم از کنار این آهنگران عبور می کردم که دیدم با پتک بر آهن می کوبند؛ به یاد این آیه شریفه افتادم که می فرماید: «وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ»؛ و برای آنان گرزهایی از آهن (سوزان) است.^۱ هنگامی که به یاد این آیه افتادم از ترس عذاب الهی هوش از سرم پرید، سلمان او را به عنوان برادر خویش برگزید و در قلبش شیرینی محبت الهی وارد شد و همچنان با او بود تا زمانی که آن جوان بیمار شد. سلمان به سراغ

۱. حج، آیه ۲۱.

او آمد و در کنار بالینش نشست، جوان در حال جان دادن بود، سلمان به فرشته مر خطاب کرد و گفت: با این برادرم مدارا کن، فرشته مر به او گفت: ای بنده خدا من با همه مؤمنان مدارا می‌کنم.^۱

امیر مؤمنان علیه السلام در پایان می‌فرماید: «وضع دنیا به قدری ناپایدار است که هرگاه گفته شود فلان کس توانگر شد (دیری نمی‌پاید که) گفته می‌شود بی‌خیر و بی‌نوا گشت و هرگاه از فکر بقای او (در این جهان) شاد شوند (چیزی نمی‌گذرد که) خبر مر او آن‌ها را محزون می‌کند. این حال دنیای آنهاست و هنوز روزی که در آن غمگین و مأیوس شوند فرانسیده است»؛ (إِنْ قِيلَ أَثَرِي قِيلَ أَكْدَى! وَإِنْ فُرِحَ لَهُ بِالْبَقَاءِ حُزِنَ لَهُ بِالْفَنَاءِ! هَذَا وَلَمْ يَأْتِهِمْ «يَوْمٌ فِيهِ يُبْلِسُونَ»).

«اثری» به معنای توانگر شد از ماده «ثروت» گرفته شده است.

«اکدی» به معنای بخیل و فقیر و بی‌نوا گردید از ماده «كُدِيَّة» (بر وزن حُجره) در اصل به معنای سختی و صلابت زمین است سپس آن را به افراد بخیل و گاه فقیر اطلاق کرده‌اند.

«یبلسون» از ماده «ابلاس» در اصل به معنای اندوه است و به معنای یأس و ناامیدی نیز به کار می‌رود.

امام علیه السلام در این بخش از کلام خود بی‌اعتباری و سرعت تغییر دنیا را بیان می‌فرماید و نشان می‌دهد که میان توانگری و فقر و همچنین زندگی و مر فاصله چندانی نیست؛ شب می‌خوابد و توانگر است، صبح برمی‌خیزد و فقیر، چراکه ثروت‌های او بر اثر حادثه‌ای بر باد رفته و ورشکست شده و به خاک سیاه نشسته است.

گاه در نهایت سلامت و شادابی زندگی می‌کند اما حوادث پیش‌بینی نشده ناگهان خرمن زندگی او را درو می‌کند و همه را متحیر می‌سازد.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۸۵، ح ۲۶.

قرآن مجید نیز ناپایداری دنیا را بارها به گیاهانی تشبیه می‌کند که در فصل بهار می‌رویند و سرسبز و خرم و پرطراوت‌اند اما چیزی نمی‌گذرد که خزان فرامی‌رسد و همگی خشکیده و زرد می‌شوند و تندباد خزان، آن‌ها را جدا کرده و به هر سو پراکنده می‌کند.^۱

تهامی، شاعر و ادیب نکته‌دان شیعه و شهید راه ولایت قصیده معروفی دارد که به مناسبت از دست دادن فرزند دل‌بندش سروده و از بهترین اشعار عرب در این زمینه است و با این شعر آغاز می‌شود:

حُكْمُ الْمَيِّتَةِ فِي الْبَرِيَّةِ جَارِي مَا هَذِهِ الدُّنْيَا بِدَارٍ قَرَارٍ
حکم مر در تمام انسان‌ها جاری است و این جهان جای قرار و ثبات نیست.

سپس می‌افزاید:

بَيْنَا تَرَى الْإِنْسَانَ فِيهَا مُخْبِرًا حَتَّى يُرَى خَبَرًا مِنَ الْأَخْبَارِ
در حالی که انسان زنده است و از حوادث مختلف خبر می‌دهد ناگهان طومار زندگانی‌اش پیچیده می‌شود و خودش جزء اخبار می‌گردد.^۲

۱. به آیات ۲۴ سوره یونس و ۴۵ سوره کهف مراجعه شود.

۲. کسانی که می‌خواهند تمام این قصیده بسیار پرمعنا و سوزناک را مطالعه کنند می‌توانند به کتاب شهداء الفضيلة مرحوم علامه امینی یا الکنی و الالقاب مرحوم محدث قمی در شرح حال ابوالحسن تهامی مراجعه کنند.

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ،
ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَحَيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش قرار داده است تا
بندگان را از عذاب خود باز دارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از آنچه مرحوم خطیب در مصادر آورده استفاده می‌شود که این کلام نورانی با خطبه‌ای که فاطمه زهرا (علیها السلام) درباره فدک خوانده هماهنگ است و مرحوم آمدی نیز آن را در کتاب غررالحکم با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۶۸).

شرح و تفسیر

فلسفه ثواب و عقاب

امام علیه السلام در این کلام نورانی و فشرده و کوتاه به فلسفه ثواب و عقاب در برابر اطاعت و معصیت اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان ثواب را بر اطاعتش و کیفر را بر معصیتش مقرر داشته است تا بندگان را از عذاب خود بازدارد و آن‌ها را به سوی بهشتش سوق دهد؛ (إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَ الْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنْ نَقْمَتِهِ وَ حِيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ).

«ذیاده» در اصل از ماده «ذود» (بر وزن ذوب) به معنای منع کردن و جلوگیری نمودن است که در قرآن مجید در سوره قصص آیه ۲۳ در مورد دختران شعیب به آن اشاره شده و می‌فرماید: «وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ»؛ در کنار چاه آب مدین به جز چوپان‌ها دو زن را دید که از رفتن گوسفندان خود به سوی چاه آب جلوگیری می‌کردند».

در کلام نورانی مورد بحث مفهومی این است که خداوند عقاب را بر گناه قرار داده تا بندگان را از عذاب خود بازدارد.

«حیاشة» مصدر حاش يحوش - آن‌گونه که ارباب لغت از جمله ابن منظور در لسان‌العرب، گفته‌اند - به معنای سوق دادن صید به سوی دام یا به سوی افرادی که آماده صید کردن هستند می‌باشد سپس به معنای هرگونه سوق دادن، به کار رفته و در کلام نورانی بالا به همین معنا استفاده شده است زیرا امام علیه السلام می‌فرماید:

خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده تا بندگانش را به سوی بهشتش سوق دهد. (توجه داشته باشید که این واژه اجوف واوی است و اجوف یایی آن به معنای دیگری است.)

تعبیر به «وضع الثواب...» سبب شده است که در میان شارحان نهج البلاغه بحث‌هایی دربارهٔ هماهنگی این کلام با مذهب اشاعره یا عدلیه صورت گیرد. می‌دانیم اشاعره منکر حسن و قبح عقلی هستند بنابراین اوامر و نواهی را تابع مصالح و مفاسد نمی‌دانند و همچنین ثواب و عقاب را امر عقلی نمی‌شمرند بلکه معتقدند همهٔ این‌ها قراردادی و طبق وضع شارع مقدس است در حالی که پیروان مکتب عدل (شیعه و معتزله) معتقدند که حسن و قبح، عقلی است؛ آنچه خداوند امر فرموده دارای مصلحتی بوده و آنچه نهی کرده دارای مفسده‌ای و این مصالح و مفاسد سبب اوامر و نواهی پروردگار شده است. ثواب و عقاب نیز یک امر عقلی است چراکه مطیع و عاصی نمی‌توانند در ترازوی عقل یکسان باشند به همین دلیل خداوند به مطیعان پاداش نیک و به عاصیان کیفر و مجازات می‌دهد. ولی قابل توجه این‌که اگر خداوند هیچ ثواب و عقابی بر اطاعت و معصیت قرار ندهد بلکه همان مصالح و مفاسد را که در طاعات و معاصی است سبب امر و نهی قرار دهد کاری برخلاف عدالت و حکمت و حکم عقل انجام نداده است. مثلاً اگر طبیب به بیمار دستور دهد فلان دارو را مصرف کن و این امر طبیب دارای فوایدی برای این بیمار باشد همین نکته برای صحت امر طبیب کافی است و نیاز به پاداش و جزای اضافه‌ای ندارد و همچنین اگر بیمار را از بعضی کارها بازدارد به دلیل زیانی که در آن کارهاست، نهی او حکیمانه است و نیازی به کیفر ندارد.

اوامر و نواهی الهی نیز اگر تنها به دلیل مصالح و مفاسد آن‌ها باشد کاملاً حکیمانه است و نیازی به پاداش و کیفر ندارد.

ولی خداوند برای لطف و رحمت بیشتر و ایجاد انگیزه در طاعات و نفرت از معاصی، برای اطاعت ثوابی قرار داده و برای معصیت عقابی. این در واقع شبیه همان قاعده لطف است که ارباب علم کلام می‌گویند و خلاصه‌اش این است که شخص حکیم هنگامی که چیزی را از کسی می‌خواهد آنچه او را به اطاعت نزدیک می‌کند و از معصیت باز می‌دارد در نظر می‌گیرد بی آن‌که او را اجبار کرده باشد: (اللُّطْفُ هُوَ مَا يَكُونُ الْمَكْلَفُ مَعَهُ أَقْرَبَ إِلَى فِعْلِ الطَّاعَةِ وَأَبْعَدَ مِنْ فِعْلِ الْمَعْصِيَةِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ حِظٌّ فِي التَّمَكِينِ (أَيِ الْقُدْرَةِ) وَلَمْ يَلْبُغْ حَدَّ الْإِلْجَاءِ).

بنابراین حسن و قبح عقلی، و وضع ثواب و عقاب بر طاعت و معصیت بر اساس حکمت الهی نه تنها منافاتی با یکدیگر ندارند بلکه مؤید یکدیگرند.

نکته

آیا ثواب، تفضل است یا استحقاق؟

در ذیل خطبه ۲۱۶ در جلد هشتم، این مسئله را مطرح کردیم که آیا پاداش‌های الهی بر اساس استحقاقی است که بندگان پیدا می‌کنند و یا نوعی تفضل و کرم پروردگار است. در این مسئله اختلاف نظر فراوانی در میان علمای علم کلام به‌ویژه اشاعره و معتزله وجود دارد.

مهمترین دلیلی که طرفداران استحقاق می‌گویند این است که اطاعت فرمان خدا غالباً با مشکلاتی همراه است. چگونه ممکن است خداوند حکیم عادل این مشکلات را بر بندگان خود تحمیل کند و اجر و پاداشی در برابر آن قرار ندهد در حالی که از نظر فقهی هر کسی برای دیگری کاری انجام دهد یا باید اجرة المثل به او داد و یا اجرة المسمی، مگر آن‌که خودش قصد تبرع داشته باشد.

ولی به یقین قیاس این دو با یکدیگر قیاس مع الفارق است. کارگر و اجیری که برای ما کار می‌کند مشکلی را از ما حل می‌کند و خدمتی برای ما انجام می‌دهد نه این‌که مشکل خود را حل کند.

ولی اطاعت فرمان‌های پروردگار خدمتی به خداوند نیست بلکه خدمتی به خود ماست زیرا یقین داریم که تمام آن‌ها دارای مصالحی است که عاید ما می‌شود و به تعبیر دیگر، شبیه دستوری است که طبیب به بیمار می‌دهد. آیا اگر بیمار دستور طبیب را اجرا کند و سلامتی خود را باز یابد حق دارد از طبیب تقاضای اجرتی در برابر زحمت خوردن داروهای تلخ کند؟ فرمان‌های پروردگار در مورد واجبات و محرمات همه از این قبیل است.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که اگر خداوند پاداشی می‌دهد صرفاً تفضلاً است، شبیه جایزه‌هایی که به نفرهای اول در امتحانات می‌دهند. مسلم است که آن‌ها خدمتی به خودشان کرده‌اند نه به استادشان ولی استاد برای تشویق تفضلاً جایزه‌ای هم به آن‌ها می‌دهد.

کلام حکیمانه مذکور نیز اشاره به همین معنا می‌کند که خداوند ثواب و عقاب را بر طاعت و معصیت قرار داده است تا بندگان را از عذاب نجات داده و به سوی بهشت سوق دهد. یعنی این ثواب و عقاب نیز مصلحتی دارد که عاید بندگان می‌شود.

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم، آن‌جا که فرمود: «لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ أَحَدًا عَمَلُهُ، قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا أَنَا، إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ!؛ هیچ‌کس را عملش وارد بهشت نمی‌سازد. عرض کردند: حتی خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری، من هم چنین هستم، مگر این که رحمت خدا شامل من شود!»^۱.

و در ذیل حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست مبارک را بر سر خود نهاد و با صدای بلند جمله بالا را بیان کرد. یعنی یقین بدانید که من هم مشمول این حکم هستم.

۱. بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۱.

اشاره به این که پاداش الهی به قدری پراهمیت است که اگر بنا بود ما اجر و مزدی از خداوند طلبکار باشیم این پاداش های عظیم و این بهشت جاویدان بسیار فراتر از اعمال ما بود.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا
 أَسْمُهُ، وَ مَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، سُكَّانُهَا
 وَ عِمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَ إِلَيْهِمْ تَأْوِي الْخَطِيئَةُ؛
 يَرُدُّونَ مَنْ شَذَّ عَنْهَا فِيهَا، وَ يَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا. يَقُولُ اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ: فَبِي حَلَفْتُ لَأَبْعَثَنَّ عَلَى أَوْلَيْكَ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانَ وَ قَدْ
 فَعَلَ، وَ نَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ.

امام علیؑ فرمود:

روزگاری بر مردم فرا می‌رسد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از
 اسلام جز نامش باقی نخواهد ماند، مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد
 و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است، ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان
 بدترین مردم روی زمین‌اند، فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها به آن‌ها
 بازمی‌گردد، آن‌کس که در آن زمان از فتنه‌ها کناره‌گیری کند او را (به اجبار) به آن
 بازمی‌گردانند و هر کسی که از آن جا و امانده است به سوی آن سوقش می‌دهند،
 خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند خورده‌ام فتنه‌ای بر آنان می‌فرستم که

عادل بردبار در آن حیران بماند (سپس امام (علیه السلام) افزود:) و هم اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مطابق آنچه در میزان الاعتدال ذهبی آمده، اصل این سخن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که امیرمؤمنان (علیه السلام) آن را از آن حضرت نقل کرده و نویسنده رساله اصول الایمان نیز آن را روایت نموده ولی بخش آخر آن را امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بر آن افزوده است. مرحوم صدوق نیز در ثواب الاعمال آن را آورده است و این که مرحوم سید رضی آن را از کلمات امیرمؤمنان (علیه السلام) شمرده، شک نیست که در جایی به عنوان روایت آن حضرت بوده همانگونه که آمدی در غررالحکم نیز بخش‌هایی از آن را از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل نموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).

شرح و تفسیر

زمانی طوفانی در پیش است

امام علی (ع) در این گفتار پرمعنای خویش از زمانی خبر می‌دهد که اسلام و قرآن به فراموشی سپرده می‌شود و اهل آن زمان غرق گناه می‌گردند، و نه ویژگی از مفاسد برای آن زمان ذکر می‌کند و می‌فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که در میان آن‌ها از قرآن چیزی جز خطوطش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند»؛ (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا أَسْمُهُ). رسم در این جا به معنی خطوط است، هرچند بعضی آن را به معنی قرائت، تفسیر کرده‌اند که بعید به نظر می‌رسد.

با این‌که این دو ویژگی برای معرفی اهل آن زمان که از اسلام، تنها به ظواهری قناعت کرده‌اند و از حقیقت اسلام چیزی در میان آن‌ها باقی نمانده کفایت می‌کند با این حال چند جمله دیگر در معرفی آن‌ها بیان کرده و می‌فرماید: «مساجد آن‌ها در آن زمان از جهت بنا آباد و محکم ولی از جهت هدایت خراب و ویران است»؛ (وَمَسَاجِدُهُمْ يَوْمَئِذٍ غَامِرَةٌ مِنَ الْبِنَاءِ، خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى).

اشاره به این‌که آن‌ها تنها به ظواهر اسلام و مساجد قناعت می‌کنند و به مسائل مربوط به فرهنگ اسلامی که باید در آن جا پیاده شود و مسجد کانون آن باشد توجهی ندارند.

سپس در وصف دیگری می‌فرماید: «ساکنان آن مساجد و آبادکنندگان آن

بدترین مردم روی زمین اند فتنه و فساد از آن‌ها برمی‌خیزد و خطاها و گناهان به‌سوی آن‌ها بازمی‌گردد؛ (سُكَّانُهَا وَعُمَارُهَا شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ، مِنْهُمْ تَخْرُجُ الْفِتْنَةُ، وَإِلَيْهِمْ تَأْوِي الْأَخْطِيئَةُ).

اشاره به این‌که میان ظاهر و باطن آن‌ها فرق بسیار است، ظاهر آن‌ها این است که اهل مسجد و عمران و آبادی آن هستند در حالی که جز فتنه‌گری و گناه، چیزی از آن‌ها بر نمی‌خیزد، حتی از همان مساجد آباد برای فتنه‌گری و توطئه بر ضدّ مؤمنان راستین، و انحرافات خود بهره می‌جویند.

سپس در آخرین بیان صفات آن‌ها می‌فرماید: «(آن‌ها به گمراهی خود قانع نیستند بلکه اصرار به گمراه ساختن دیگران نیز دارند) هرگاه کسی از فتنه آنان کناره‌گیری کند او را به آن بازمی‌گردانند و هرکس که از آن جا وامانده به‌سوی آن سوقش می‌دهند؛ (يُرُدُّونَ مَنْ شَدَّ عَنْهَا فِيهَا، وَيَسُوقُونَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا إِلَيْهَا).

آری آن‌ها اصرار دارند که هیچ مانعی بر سر راه اعمال زشت و کارهای خلافشان نباشد و اگر کسانی از آن‌ها کناره‌گیری کنند به اجبار آن‌ها را به جمع خود بازمی‌گردانند.

امام (علیه السلام) در پایان به عذاب دردناک آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند سبحان می‌فرماید: به ذاتم سوگند می‌خورم فتنه‌ای بر آنان بر می‌انگیزم که عاقل بردبار در آن حیران بماند؛ (يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: فَبِئْسَ حَلَفْتُ لَا نَعُشَّنَّ عَلَى أُولَئِكَ فِتْنَةً تَشْرُكُ الْحَلِيمَ فِيهَا حَيْرَانً).

این فتنه ممکن است یک بلای آسمانی یا زلزله‌های ویرانگر زمینی یا بیماری‌های فراگیر و یا شمشیرهای دشمنان سلطه‌گر باشد که همگی در برابر آن حیران بمانند و حتی عاقلان بردبار راه برون‌رفتی از آن نیابند.

و در آخرین جمله می‌فرماید: «هم‌اکنون این کار انجام شده و ما از خداوند می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌ها درگذرد؛ (وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ).

امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود زمانی را ترسیم می‌کند که نور هدایت الهی به خاموشی می‌گراید، آفتاب عالم‌تاب اسلام رو به افول می‌نهد و مسلمانان راستین کم می‌شوند و آن‌ها که هستند بر اثر فشارها خانه‌نشین می‌گردند، صحنه اجتماع به دست ریاکارانی می‌افتد که قرآن را با صدای خوب می‌خوانند و آن را با بهترین خط و زیباترین طبع آراسته می‌کنند، نمونه دیگر ریاکاری آن‌ها مساجد آباد و پرشکوه است، این‌ها همه در حالی است که در باطن، نه خبری از تعلیمات اسلام است و نه از اخلاق اسلام. بازیگران ریاکار این میدان که بدترین مردم روی زمین اند کاری جز فتنه‌گری و خطاکاری ندارند و عجب این‌که اصرار دارند دیگران را هم به رنگ خود درآورند چرا که اگر آن‌ها مسلمان راستین باشند مانع کار آنان می‌شوند پس باید آن‌ها را نیز از اسلام بیرون بُرد تا راه برای پیشرفت این گروه فتنه‌گر صاف و هموار شود.

البته خداوند تنها به مجازات آنان در عرصه قیامت اکتفا نمی‌کند بلکه در همین دنیا نیز آن‌ها را گرفتار انواع مصائب می‌کند، این مجازات‌ها ممکن است در اشکال مختلف جلوه‌گر شود، بلاهای آسمانی، فتنه‌های زمینی، بیماری‌های فراگیر، قحط‌سالی و از همه بدتر سلطه گروهی بی‌رحم بر آن‌ها و کشت و کشتار آنان به دست این گروه، فتنه‌هایی که به قدری پیچیده و متراکم است که آگاه‌ترین مردم از حلّ آن عاجز می‌شوند و ناچار حیران و سرگردان تماشاگر این صحنه‌ها خواهند بود.

آیا آنچه امام علیه السلام از این اوصاف برای مردم آن زمان بیان کرده اشاره به زمان خود اوست که بر اثر حکومت‌های خودکامه و سلطه بنی‌امیه و نفوذ بازماندگان عصر جاهلیت در مراکز قدرت اسلامی، مردم گرفتار چنین شرایطی شدند و یا اشاره به زمان‌های آینده مثلاً زمانی مثل زمان ماست.

جمله «یأتی» که به صورت فعل مضارع است و همچنین «لا یبقی» و افعال

مضارع دیگری که در کلام امام (علیه السلام) پی در پی به کار رفته است نشان می‌دهد که امام (علیه السلام) از حادثه‌ای در آینده خبر می‌دهد ولی جمله «وقد فعل» (خداوند این کار را کرده است) نشان می‌دهد که چنین گروهی در عصر و زمان امام (علیه السلام) بودند و خداوند نیز مجازاتش را بر آنها وارد ساخت.

ولی بعضی از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که ممکن است جمله «وقد فعل» اشاره به این باشد که خداوند شبیه این عذاب را بر اقوام پیشین که از راه حق منحرف می‌شدند و گرفتار همین مفساد اجتماعی و اخلاقی بودند، نازل کرده یعنی این موضوع در تاریخ بشر سابقه دارد و بارها تکرار شده است. بعضی احتمال ضعیف سومی داده‌اند و آن این که جمله «قد فعل» تأکید بر این باشد که خداوند چنین سوگندی را یاد کرده است.

احتمال چهارمی نیز در این جا وجود دارد که فعل ماضی اشاره به مضارع متحقق الوقوع باشد؛ یعنی چیزی که در آینده قطعاً واقع می‌شود گاه به صورت فعل مضارع بیان می‌گردد که در قرآن مجید نظایر متعددی دارد. البته فعل مضارع برای زمان حال و استقبال، هر دو می‌آید ولی استعمال آن منحصرأ در زمان حال، قطعاً خلاف ظاهر است و احتیاج به قرائن روشن دارد. (توضیح بیشتری در این زمینه در قسمت نکته خواهد آمد).

امام (علیه السلام) در پایان این سخن راه توبه را به مردم نشان می‌دهد و می‌فرماید: «ما از خداوند خواستاریم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما درگذرد»؛ (وَنَحْنُ نَسْتَغْفِرُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْعَفْلَةِ).

اشاره به این که اگر مردم بیدار شوند و به درگاه الهی روی آورند و از غفلت‌ها و لغزش‌هایی که داشته‌اند از پیشگاه خدا آمرزش بطلبند امید است که آن بلاها و فتنه‌ها برطرف گردد.

نکته

آیا زمان ما مصداق کلام بالاست؟

تعبیراتی که امام علیه السلام در این جمله‌های پرمعنا به کار برده و تمام آن به صورت فعل مضارع یا شبیه مضارع است خبر می‌دهد که این شرایط نابسامان و اوضاع دردناک در آینده برای مسلمانان بر اثر غفلت‌ها و بیگانگی از تعلیمات اسلام روی می‌دهد اما جمله آخر آن که می‌فرماید: «وَقَدْ فَعَلَ، وَنَحْنُ نَسْتَقِيلُ اللَّهَ عَثْرَةَ الْغَفْلَةِ؛ خداوند چنین فتنه‌ای را به دلیل آن کارهای ناشایست بر آن‌ها مسلط ساخته و ما از خدا می‌خواهیم که از لغزش‌ها و غفلت‌های ما بگذرد» نشان می‌دهد که در عصر امام علیه السلام چنین حادثه دردناکی روی داده است. از زمان خلیفه سوم جامعه اسلامی به تدریج از اسلام فاصله گرفت و مال و ثروت هنگفت حاصل از غنائم آن‌ها را به خود مشغول ساخت و آلوده گناهان زیادی شدند و به دنبال آن، فتنه بنی‌امیه به وجود آمد و مردم را در حیرت شدیدی فرو برد.

ولی این احتمال وجود دارد که گفتار امام علیه السلام دارای چند مرحله است، یک مرحله آن در آن عصر اتفاق افتاد و مرحله شدیدترش در اعصار بعد. آن‌گونه که نمونه آن را با چشم خود در بسیاری از کشورهای اسلامی می‌بینیم که قرآن، زیاد می‌خوانند ولی از عمل به قرآن خبری نیست، داد اسلام زیاد می‌زنند ولی از تعلیمات اسلام بی‌گانه‌اند، مساجد فراوانی دارند، بسیار آباد و پرشکوه ولی نور هدایت در آن‌ها نیست، فتنه‌ها از آن‌ها می‌جوشد و همه‌جا را فرا می‌گیرد به خصوص این گفتار درباره سلفی‌های تکفیری و متعصب، کاملاً صادق است و فتنه‌ای که بر آن‌ها مسلط شده فتنه یهود و بعضی از کشورهای بزرگ است که قبله اول مسلمین را گرفته‌اند و همواره کشورهای اسلامی را تهدید کرده مسلمین را حیران و سرگردان می‌کنند.

البته این احتمال را نیز که فعل ماضی «قد فعل» اشاره به مضارع متحقق الوقوع و مسلم باشد نباید از نظر دور داشت.

وروي أنه ﷺ، قلما اعتدل به المنبر، إلا قال أمام الخطبة:

أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرٌ عَبَثًا فَيُلْهُو، وَلَا تترك سُدًى فَيُلْغُو
وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَحَهَا سُوءُ النَّظَرِ
عِنْدَهُ، وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ
الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سُهُمَّتِهِ.

روایت شده که کمتر اتفاق می افتاد که امام ﷺ بر منبر بنشیند و پیش از خطبه
چنین نفرماید:

ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید (و بدانید) هیچ کس بیهوده و عبث آفریده نشده که
دائماً به لُهو (و سرگرمی های مختلف) پردازد و هیچ کس مهمل و بی هدف رها نشده
تا به کارهای لغو و بی ارزش مشغول شود (هرگز) دنیای دلپسندش جای آخرتی را
که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت و آن فریب خورده ای
که با برترین کوشش بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود
از آخرت دست یافته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: بخش آغازین این کلام نورانی در کتاب دستور معالم الحکم (نوشتۀ

شرح و تفسیر

یک پیام مستمر

امام علی (علیه السلام) در این کلام نورانی به سه نکته مهم اشاره می‌فرماید و جالب این‌که از آغاز این کلام استفاده می‌شود، مواقعی که به منبر می‌رفت غالباً در آغاز خطبه‌ها به این نکته‌ها اشاره می‌فرمود؛ (وَرُوی أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلَّمََا اَعْتَدَلَ بِهِ الْمُنْبَرُ إِلَّا قَالَ أَمَامَ الْخُطْبَةِ).

در نخستین نکته به هدف آفرینش انسان به صورت سربسته اشاره کرده، می‌فرماید: «ای مردم! تقوای الهی پیشه کنید. هیچ‌کس بیهوده و عبث آفریده نشده که به لهُ (و انواع سرگرمی‌ها) پردازد و مهمل و بی‌هدف رها نگشته تا پیوسته به کارهای لغو مشغول شود»؛ (أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ فَمَا خُلِقَ أَمْرُؤُ عَبَثًا فَيَلْهُو، وَلَا تَرْكَ سُدًى فَيَلْغُو).

«سُدی» به معنای رها شده و بی‌هدف و بی‌برنامه است. به شتری که ساریان، آن را در بیابان رها کند «ابل سدی» می‌گویند.

تفاوت «لهُ» و «لغو» که در کلام بالا آمد این است که «لهُ» به معنای سرگرمی

→ قاضی قضاعی متوفای (۴۵۴) با تغییراتی آمده که به روشنی نشان می‌دهد از منبع دیگری اخذ کرده است. زمخشری نیز در ربیع الابرار آن را آورده است. سپس تصریح می‌کند که این کلام حکیمانه در نسخه ابن ابی الحدید آمده و در نسخ دیگر وجود ندارد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۰).
در غررالحکم بخش آخرین این کلام نورانی با تفاوت چشمگیری ذکر شده که نشانه تعدد منابع است. (غررالحکم، ج ۲، ص ۲۵۰).

است و انواع بازی‌های سرگرم‌کننده را شامل می‌شود اما «لغو» بیهوده‌کاری است حتی اگر هیچ سرگرمی‌ای در آن نباشد.

هنگامی که به این جهان پهناور با این همه نظامات و این همه بدایع نگاه می‌کنیم و سپس به مواهب زیاد و نعمت‌های گوناگونی که در وجود ما به ودیعت نهاده شده می‌نگریم یقین پیدا می‌کنیم که آفریننده آن دستگاه با عظمت و این موجود عجیب هدف مهمی در نظر داشته است. هرگز نه این عالم پهناور بیهوده آفریده شده است و نه خلقت این اعجوبه جهان هستی که نامش انسان است بی‌هدف می‌باشد.

بنابراین باید آن هدف را پیدا کرد و در مسیر آن گام برداشت و آن، چیزی نیست جز سیر الی الله و پیمودن مسیر تکامل و رسیدن به سعادت جاویدان که همه پیامبران الهی به خصوص پیغمبر اسلام ﷺ از آن خبر دادند.

جالب این است که هرگاه از یک فیلسوف مادی‌گرا سؤال کنیم که این چشم انسان برای چیست؟ تمام اهداف چشم را برمی‌شمارد، گوش برای چیست؟ اهداف آن را نیز ذکر می‌کند و همچنین زبان و دست و پا و حتی ابروها و مژه‌ها، برای هر کدام اهداف مهمی ذکر می‌کند اما اگر از او سؤال کنیم: این مجموعه که جزء جزئش با هدف است برای چیست؟ در پاسخ آن فرو می‌ماند و جوابی ندارد. اما فیلسوف الهی شفاف‌ترین جواب را که در بالا اشاره شده و انبیای الهی و دلیل عقل، پشتیبان آن هستند بیان می‌کند.

انسان به سرمایه‌دار عظیمی می‌ماند که باید با این سرمایه‌های الهی، گوهرهای گران‌بهای به دست آورد که ارزش آن را داشته باشد نه این که سرمایه وجود خویش و شایستگی‌ها و لیاقتش را به هدر دهد و با دست خالی چشم از جهان ببندد و راهی راه زیان‌کاران شود.

آنگاه در دومین نکته اشاره به کسانی می‌کند که آخرت را به سبب بدنگری، به

دنیا فروخته‌اند، می‌فرماید: «(هرگز) دنیای دلپسند او جای آخرتی را که با بدنگری، زشت در نظرش جلوه کرده است نخواهد گرفت»؛ (وَمَا دُنْيَاهُ الَّتِي تَحَسَّنَتْ لَهُ بِخَلْفٍ مِنَ الْآخِرَةِ الَّتِي قَبَّحَهَا سُوءُ النَّظَرِ عِنْدَهُ).

هوای نفس، بلای بزرگی است، گاهی دیدگاه انسان را چنان دگرگون می‌سازد که زشت را زیبا و زیبا را زشت می‌بیند همانگونه که قرآن مجید درباره گروهی از اقوام منحرف پیشین می‌فرماید: «وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»؛ شیطان اعمال آن‌ها را در نظرشان زینت داده است.^۱ و در جای دیگر می‌فرماید: «زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»؛ زندگی دنیا در نظر کافران زینت داده شده است.^۲

طبیعی است، هنگامی که زندگی دنیا در نظر انسان خوشایند و زیبا باشد، آخرت در نظرش زشت و ناپسند است، از آن می‌گریزد و به‌سوی دنیا باشتاب می‌رود و این است سرنوشت تمام کسانی که وسوسه‌های شیطان و هوای و هوس‌های نفس، دید و فکر آن‌ها را دگرگون ساخته است.

در سومین نکته اشاره به سرنوشت این‌گونه فریب‌خوردگان کرده، می‌فرماید: «آن فریب‌خورده‌ای که با برترین همت (و بالاترین کوشش) بر دنیا ظفر یافته همچون کسی نیست که به کمترین سهم خود از آخرت دست یافته است»؛ (وَمَا الْمَغْرُورُ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الدُّنْيَا بِأَعْلَى هِمَّتِهِ كَالْآخِرِ الَّذِي ظَفَرَ مِنَ الْآخِرَةِ بِأَدْنَى سَهْمَتِهِ).

چه شوم است سرنوشت کسانی که بالاترین همت و تلاش خود را برای دست یافتن به متاع ناپایدار و زودگذر دنیا به‌کار می‌گیرند و چه زیباست سرنوشت کسانی که با تلاش و کوشش و همت خود سهمی از سعادت اخروی پیدا کرده‌اند، هر چند این سهم کوچک باشد.

۱. عنکبوت، آیه ۳۸.

۲. بقره، آیه ۲۱۲.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار از امام صادق علیه السلام آورده است می‌خوانیم که ابوبصیر خدمت حضرت رسید، عرض کرد: فدایت شوم مرا تشویق (به بهشت) کن. امام علیه السلام فرمود: بوی بهشت از فاصله هزار سال به مشام می‌رسد و کمترین منزلی که بهشتیان دارند منزلی است که اگر همه جن و انس را بخواهد به آن دعوت کند می‌تواند از آن‌ها پذیرایی نماید بی آن‌که چیزی از نعمت‌های او کاسته شود و کمترین مقام اهل بهشت مقام کسی است که داخل بهشت می‌شود و سه باغ در برابر او نمایان می‌گردد و هنگامی که در پایین‌ترین آن‌ها وارد می‌شود همسران و خادمان و نهرها و میوه‌های فراوانی می‌بیند و شکر و حمد خدا را به جا می‌آورد. به او گفته می‌شود: سر بلند کن و باغ دوم را بین که در آن نعمت‌هایی است که در باغ اول نیست. عرضه می‌دارد: خداوندا! این باغ را نیز نصیب من کن. می‌فرماید: شاید اگر آن را به تو بدهم باز غیر آن را بخواهی. عرضه می‌دارد: همین را می‌خواهم، همین را می‌خواهم. (و به همین ترتیب باغ دیگری را با نعمت‌های بسیار فراوان مشاهده می‌کند و شکر و سپاس خدا را بسیار به جا می‌آورد).^۱

۱. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۲۰، ح ۱۱.

لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ، وَلَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى، وَلَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ
الْوَرَعِ، وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقَنَاعَةِ، وَلَا مَالَ أَذْهَبُ
لِلْفَاقَةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقُوَّةِ. وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ انْتَضَمَ الرَّاحَةُ
وَتَبَوَّأَ أَحْفَظَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحُ النَّصَبِ وَمَطِيَّةُ التَّعَبِ، وَالْحِرْصُ وَالْكَبِيرُ
وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعُ مَسَاوِي الْعُيُوبِ.

امام علی (ع) فرمود:

هیچ شرافتی برتر از اسلام نیست و هیچ عزتی گران بهاتر از تقوا، هیچ پناهگاهی
بهتر و نگهدارنده تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نمی باشد، هیچ شفيعی نجات بخش تر
از توبه، هیچ گنجی بی نیاز کننده تر از قناعت و هیچ سرمایه ای برای از بین بردن
فقر بهتر از رضا به مقدار حاجت نمی باشد. آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش
و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که
دنیا پرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است. حرص و تکبر و حسد انگیزه هایی
هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب هاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مرحوم سید رضی این گوهرهای پرارزش را از خطبه امیرمؤمنان (ع) که به نام

شرح و تفسیر

ده موضوع مهم و سرنوشت ساز

امام علی (ع) در این جمله‌های کوتاه و پرمعنا اشاره به ده موضوع مهم می‌کند که هفت موضوع مربوط به فضایل اخلاقی و سه موضوع مربوط به رذایل اخلاقی است.

نخست می‌فرماید: «شرافتی برتر از اسلام نیست»؛ (لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ). این نکته با توجه به این‌که اسلام مجموعه‌ای از عقاید و الای دینی و برنامه‌های سازنده عبادی و دستورات مهم اخلاقی است کاملاً روشن است. بسیاری از افراد، شرف را در مقام‌های مادی متزلزل و اموال و ثروت‌های ناپایدار و قدرت قوم و قبیله که دائماً در معرض فناست می‌دانند. در حالی که شرافت واقعی این است که انسان یک مسلمان راستین باشد.

در جمله دوم می‌فرماید: «عزت و قدرتی گران‌بها تر از پرهیزکاری نیست»؛ (وَلَا عِزٌّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى).

→ «خطبة الوسيلة» معروف است برگرفته و گروهی قبل از سید رضی و بعد از او آن را نقل کرده‌اند. از جمله مرحوم کلینی در کتاب روضة کافی آن را به‌طور کامل آورده است و بخشی از آن را ابن شعبه حرانی در تحف العقول آورده همان‌گونه که با تفاوت مختصری در وصیت امیرمؤمنان علی (ع) به فرزندش امام حسین (ع) نیز آمده است. نیز مرحوم صدوق در کتاب امالی به آن اشاره کرده است (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۱). اضافه می‌کنیم: در کتاب شریف من لا یحضر نیز این کلمات نورانی به عنوان خطبه‌ای که امیرمؤمنان علی (ع) بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بیان کرده ذکر شده است. (من لا یحضر، ج ۴، ص ۴۰۶، ح ۵۸۸۰).

زیرا تقوا چنان انسان را مسلط بر خویش می‌سازد که وسوسه‌های شیطان و هوای نفس را به عقب می‌راند. چه قدرتی از این بالاتر که انسان شیطان را به زمین بزند و هوای نفس را مهار کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «هیچ پناهگاهی بهتر و نگهدارنده‌تر از ورع (و پرهیز از شبهات) نیست»؛ (وَلَا مَغْفِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ).

لغزش‌های انسان در بسیاری از موارد در امور شبهه‌ناک است که انسان را به پرتگاه محرمات مسلم شرع سوق می‌دهد. کسی که دارای ورع و پرهیز از شبهات است در پناهگاه مطمئنی قرار گرفته که او را از چنین لغزشی بازمی‌دارد. در حکمت چهارم نیز شبیه این جمله گذشت آن‌جا که می‌فرماید: «الْوَرَعُ جُنَّةٌ؛ ورع، سپر محکمی است».

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنَّ أَشَدَّ الْعِبَادَةِ الْوَرَعُ؛ دشوارترین عبادت ورع است».^۱ زیرا علاوه بر ترک محرمات و انجام واجبات، انسان را از ارتکاب شبهات بازمی‌دارد.

در حدیث دیگری آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) خدمتش عرض کرد: من توفیق زیارت شما را چند سال یک‌بار پیدا می‌کنم دستوری بیان فرما که به آن عمل کنم (و ضامن سعادت باشد). امام (علیه السلام) فرمود: «أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالْوَرَعِ وَالْإِجْتِهَادِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَنْفَعُ اجْتِهَادٌ لَا وَرَعَ فِيهِ؛ تو را به تقوای الهی و ورع و تلاش و کوشش (در مسیر اطاعت پروردگار) سفارش می‌کنم و بدان که تلاش بدون ورع نتیجه‌بخش نخواهد بود».^۲

در چهارمین نکته می‌فرماید: «هیچ شفیع نجات‌بخش‌تر از توبه نیست»؛ (وَلَا شَفِيعَ أَنْجَحُ مِنَ التَّوْبَةِ).

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۷، ح ۵.

۲. همان، ص ۷۶، ح ۱.

زیرا شفاعت شفیعیان دیگر گاه پذیرفته می‌شود و گاه ممکن است پذیرفته نشود زیرا بار گناه، سنگین‌تر از شفاعت است. اما توبه واقعی که با ندامت کامل و تصمیم بر عدم تکرار گناه و جبران گذشته و اعمال صالح آینده صورت گیرد قطعاً در پیشگاه خداوند پذیرفته خواهد شد. بنابراین گنهکاران به جای این که به انتظار شفاعت شفیعیان بنشینند بهتر است توبه کنند و شفاعت را برای تأکید بر پذیرش آن از شفیعیان بخواهند.

خداوند به طور مطلق در قرآن مجید می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»؛ خداوند کسی است که توبه را از بندگان می‌پذیرد و گناهان آن‌ها را می‌بخشد.^۱

در پنجمین نکته اشاره به اهمیت قناعت کرده، می‌فرماید: «هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست»؛ (وَلَا كُنْزٌ أَغْنَىٰ مِنَ الْقَنَاعَةِ).

گنج‌های دیگر پایان می‌پذیرند، گنجی که پایان نمی‌پذیرد گنج قناعت است. اضافه بر این، برای حفظ گنج‌های ظاهری رنج فراوان باید کشید چراکه دشمنان و سارقان و حسودان دائماً در کمین آن‌اند. ولی گنج قناعت هیچ سارق و دشمن و حسودی ندارد. و به گفته سعدی:

گنج آزادی و کنج قناعت ملکی است که به شمشیر میسر نشود سلطان را و به گفته حافظ:

گنج زر، گر نبود، کنج قناعت باقی است

آن‌که آن داد به شاهان به گدایان این داد

در گفتار حکیمانه ۵۷ آمده بود: «الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ؛ قناعت سرمایه‌ای است که هرگز تمام نمی‌شود». همین مضمون در گفتار حکیمانه ۳۴۹ و گفتار حکیمانه ۲۲۹ آمده بود.

۱. شوری، آیه ۲۵.

حقیقت قناعت یک ملکه درونی است که انسان با داشتن آن با حداقل لازم برای زندگی می‌سازد و به دنبال زرق و برق و اضافات و تشریفاتی که وقت و فکر و عمر انسان را مصروف خود می‌سازد نمی‌رود و به همین دلیل آلوده انواع گناهان و مسائل غیر اخلاقی نمی‌شود.

اضافه بر این، شخص قانع، آزادگی فوق‌العاده‌ای دارد زیرا زیر بار منت هیچ‌کس نیست؛ در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام در غررالحکم آمده است: «الْحُرُّ عَبْدٌ مَا طَمِعَ وَالْعَبْدُ حُرٌّ إِذَا قَنِعَ»؛ شخص آزاده، برده است هنگامی که طمع کند، و برده، آزاده است هنگامی که قناعت پیشه کند.^۱

در ششمین نکته می‌فرماید: «هیچ مالی برای نابودی فقر بهتر از رضا به مقدار نیاز نیست»؛ (وَلَا مَالٌ أَذْهَبَ لِلْفَقَاةِ مِنَ الرِّضَى بِالْقُوتِ).

این جمله که در واقع تکمیل کننده جمله سابق است اشاره به این دارد که بی‌نیازی حقیقی در آن است که انسان به ضروریات زندگی راضی باشد و در پی مال‌اندوزی و فراهم کردن اسباب و وسایل تجملاتی که به یقین مورد نیاز او نیست خود را به زحمت نیفکند که این نوعی فقر و آن نوعی غناست.

در هفتمین نکته باز بر آنچه در نکته پنجم و ششم گذشت به گونه دیگری مهر تأیید می‌زند و می‌فرماید: «آنکس که به مقدار نیاز اکتفا کند به آسایش و راحتی همیشگی دست یافته و در فراخنای آسودگی جای گرفته است در حالی که دنیاپرستی کلید رنج و بلا و مرکب تعب و ناراحتی است»؛ (وَمَنْ أَقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدْ أَنْتَظَمَ الرَّاحَةَ وَتَبَوَّأَ خَفْضَ الدَّعَةِ وَالرَّغْبَةَ مِفْتَاحُ النَّصَبِ وَمَطِيَّةُ التَّعَبِ).

«تبوا» از ماده «تبوّه» (بر وزن تذکره) به معنای سکنی دادن به قصد دوام و بقاست.

۱. غررالحکم، ج ۸۹۷۵.

«خفض» معانی متعددی دارد از جمله تنزل و کاهش، فروتنی و نیز به معنای آسایش و فراخی زندگی است.

«دعة» به معنای آسودگی و «رغبة» به معنای دنیاپرستی و «نَصَب» به معنای خستگی و درماندگی و «مطیة» به معنای مرکب است.

روشن است که آنچه انسان را در زندگی به زحمت و رنج می‌افکند دنیاپرستی است و گرنه برای به دست آوردن یک زندگی ساده آمیخته با قناعت، رنج و زحمت زیادی لازم نیست و همان‌طور که امام (علیه السلام) در جمله بالا فرمود، دنیاپرستی است که کلید رنج و ناراحتی‌هاست و مرکب ناراحتی و تعب است.

در پایان برای تکمیل نکات گذشته به نکته دیگر که ناظر به سه رذیله اخلاقی است با ذکر آثار آن‌ها اشاره کرده، می‌فرماید: «حرص و تکبر و حسد انگیزه‌ای هستند برای فرو رفتن در گناهان، و شر و بدکاری، جامع تمام (این) عیب‌هاست»؛ (وَالْحِرْصُ وَالْكِبْرُ وَالْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقَحُّمِ فِي الذُّنُوبِ، وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ).

«تَقَحُّم» به معنای فرو رفتن در چیزی است.

سه رذیله‌ای که امام (علیه السلام) به عنوان انگیزه غوطه‌ور شدن در گناهان بیان فرموده همان سه رذیله معروف آغاز آفرینش انسان است؛ شیطان بر اثر تکبر رانده درگاه خدا شد و آدم به دلیل حرص، ترک اولی کرد و از درخت ممنوع خورد و از بهشت اخراج شد و قابیل بر اثر حسد، نخستین قتل و جنایت را در عالم بنیان نهاد و منفور ساحت قدس پروردگار گشت.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می‌خوانیم: «فَأَوَّلُ مَا عُصِيَ اللَّهُ بِهِ الْكِبْرُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ إِبْلِيسَ حِينَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَالْحِرْصُ وَهِيَ مَعْصِيَةُ آدَمَ وَحَوَاءَ حِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَأَخَذَا مَا لَا حَاجَةَ بِهِمَا إِلَيْهِ فَدَخَلَ ذَلِكَ عَلَى ذُرِّيَّتِهِمَا إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَكْثَرَ مَا يَطْلُبُ ابْنُ آدَمَ مَا لَا حَاجَةَ بِهِ إِلَيْهِ ثُمَّ الْحَسَدُ وَ هِيَ مَعْصِيَةُ ابْنِ آدَمَ حَيْثُ حَسَدَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ فَتَشَعَّبَ مِنْ ذَلِكَ حُبُّ النِّسَاءِ وَ حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ الرِّئَاسَةِ وَ حُبُّ الرَّاحَةِ وَ حُبُّ الْكَلَامِ وَ حُبُّ الْعُلُوِّ وَ الثَّرْوَةِ فَصِرَنَ سَبْعَ خِصَالٍ فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ نخستین چیزی که با آن معصیت خدا شد تکبر بود و آن معصیت ابلیس بود هنگامی که از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و تکبر کرد و از کافران شد (سپس) حرص بود و آن (سرچشمه) معصیت آدم و حوا شد. هنگامی که خداوند عزوجل به آنها فرمود: از میوه‌های بهشتی هرگونه می‌خواهید بخورید ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ظالمان خواهید شد. ولی آنها چیزی را که نیاز به آن نداشتند برگرفتند و این مشکلی برای ذریه آنها تا روز قیامت ایجاد کرد و ازاین‌رو بیشترین چیزی که فرزندان آدم به دنبال آن هستند چیزی است که به آن نیازی ندارند. سپس حسد بود که (سرچشمه) معصیت فرزند آدم (قابیل) شد در آن جا که به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. و از این صفات رذیله سه گانه، عشق به زنان و عشق به دنیا و عشق به ریاست و راحت طلبی و عشق به سخن گفتن و برتری جویی و ثروت، سرچشمه گرفت و هفت خصلت شد که تمام آنها در حب دنیا جمع شد. ازاین‌رو پیغمبران و دانشمندان بعد از آگاهی از این موضوع گفتند: حب دنیا سرچشمه تمام گناهان است.^۱

جمله «وَالشَّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِي الْعُيُوبِ» اشاره به این نکته است که این عیوب سه گانه (حرص و کبر و حسد) و عیوب دیگر، همه تحت عنوان «شر» قرار می‌گیرند که نقطه مقابل خیر است و تمام آفات و آسیب‌ها از آن سرچشمه می‌گیرد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۰، ح ۱۱.

لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قَوَامُ الدِّينِ وَالْدُنْيَا بِأَرْبَعَةٍ: عَالِمٍ مُسْتَعْمِلٍ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٍ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَجَوَادٍ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٍ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا؛ فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَنْكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا. يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعَمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَّضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَّضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ.

امام علی (علیه السلام) به جابر بن عبدالله انصاری چنین فرمود:

ای جابر! قوام و استواری دین و دنیا به چهار چیز است: عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و نادانی که از فراگیری سر باز نزند و سخاوتمندی که در بذل و بخشش بخل نورزد و نیازمندی که آخرتش را به دنیا نفروشد. از این رو هرگاه عالم علمش را ضایع کند (و به کار نگیرد)، جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد (زیرا به علم عالم بدبین می شود) و هرگاه اغنیا در نیکی بخل ورزند، نیازمندان آخرت خود را به دنیا می فروشند (و به اموال اغنیا حمله می کنند).

ای جابر! کسی که خداوند نعمت فراوانی به او داده نیاز مردم به او بسیار خواهد بود در این حال آن کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن اموال عمل کند زمینه دوام و بقاء نعمت‌های خود را فراهم ساخته و کسی که به آنچه درباره آن اموال بر او واجب است قیام نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از جمله کتاب‌هایی که قبل از تدوین نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را نقل کرده، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) و خصال صدوق و تحف العقول ابن شعبه حرانی است. بعد از نهج البلاغه نیز در کتاب‌های متعددی از شیعه و اهل سنت آمده است از جمله مناقب خوارزمی، روضة الواعظین، مشکاة الانوار و تذکرة الخواص سبط بن جوزی و مجمع الامثال میدانی است که با مختصر تفاوتی آن را آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۲).

شرح و تفسیر

ارکان دین و دنیا

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این کلام جامع و نورانی خطاب به جابر بن عبدالله انصاری (آن یار وفادار و باشخصیت) درباره قوام دین و دنیا سخن می‌گوید و می‌فرماید: «ای جابر! استواری دین و دنیا به چهار چیز است»؛ (لِجَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ: يَا جَابِرُ، قَوَامُ الدِّينِ وَالْدُّنْيَا بِأَرْبَعَةٍ).

اشاره به این که اگر این چهار چیز هرکدام در جای خود قرار گیرد هم دین مردم سامان می‌یابد و هم دنیای آنها.

سپس در توضیح آن فرمود: «(نخست) دانشمندی که علم خود را به کار گیرد (و دوم) نادانی که از فراگیری علم سر باز نزند»؛ (عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ).

بنابراین نخستین پایه‌ها علم و دانش، و تعلیم و تعلم است و تا این دو پایه محکم نشود نه دین مردم سامان می‌یابد نه دنیای آنها؛ در دینشان گرفتار انواع خرافات و بدعت‌ها می‌شوند و در دنیایشان گرفتار انواع پریشانی‌ها و اختلافات و رنج‌ها و ناکامی‌ها.

آنگاه به رکن سوم و چهارم اشاره کرده، می‌فرماید: «(و سوم) سخاوتمندی که در کمک‌های مالی به دیگران بخل نورزد و (چهارم) نیازمندی که آخرت خود را

به دنیا نفروشد»؛ (وَجَوَادٌ^۱ لَا يَبْخُلُ بِمَعْرُوفِهِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا^۲).

«معروف» در این جا به معنای کمک مالی کردن به مردم است.

اشاره به این که بعد از علم و دانش، دو رکن اصلی دیگر، مال و ثروت و تقسیم عادلانه آن و حل مشکلات نیازمندان است. جامعه فقیر و همچنین جامعه‌ای که ثروتمندان بخیلی داشته باشد از آرامش و امنیت محروم خواهد بود. آنگاه امام (علیه السلام) اشاره به نقطه مقابل این چهار رکن و آثار شوم آن می‌کند و می‌فرماید: «پس هرگاه عالم، علم خود را به کار نگیرد و ضایع کند جاهل از فراگیری علم خودداری خواهد کرد و زمانی که اغیا در کمک‌های مالی بخل ورزند، نیازمندان، آخرت خود را به دنیا می‌فروشند»؛ (فَإِذَا ضَيَّعَ الْعَالِمُ عِلْمَهُ اسْتَتَكَفَ الْجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخِلَ الْغَنِيُّ بِمَعْرُوفِهِ بَاعَ الْفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَا^۲).

بدیهی است که افراد غیر عالم هنگامی که ببینند علما به علم خود پایبند نیستند، هم به خود آن‌ها بی‌اعتماد می‌شوند و هم به علمشان و در این حال به دنبال فراگیری علوم آن‌ها نمی‌روند و می‌گویند: اگر علم آن‌ها حقیقتی داشت خودشان به آن عمل می‌کردند. به تعبیر دیگر، بهترین راه تبلیغ علم، عمل به آن است همان‌گونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ»^۲.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ الْعَالِمَ إِذَا لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ زَلَّتْ مَوْعِظَتُهُ عَنِ الْقُلُوبِ كَمَا يَزُلُّ الْمَطَرُ عَنِ الصَّفَا»؛ هنگامی که عالم به علمش عمل نکند مواعظ و اندرزهای او از دل‌ها فرو می‌ریزد آن‌گونه که باران از

۱. در بسیاری از نسخه‌های این حدیث شریف از جمله در خصال صدوق، غررالحکم، تحف العقول و مشکاة الانوار به جای واژه «جواد» واژه «غنی» آمده است و مناسب هم همین است زیرا نقطه مقابل فقیر، غنی است نه جواد. غنی ممکن است بخل بورزد یا نوزد ولی جواد هرگز بخل نخواهد ورزید. در ذیل همین کلام نیز واژه «غنی» آمده است.

۲. کافی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.

سنگ‌های سخت فرو می‌ریزد (و بر آن باقی نمی‌ماند).^۱

نیز روشن است که هرگاه اغنیا به وظایف خود در برابر نیازمندان عمل نکنند آن‌ها سد تقوا را شکسته و آلوده انواع گناهان، امثال سرقت و غارت، خیانت در امانت، حتی قیام‌های عمومی بر ضد ثروتمندان و رفتن به سراغ نظام‌های اشتراکی و کمونیستی می‌شوند.

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مَنْ فَنَاءَ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءَ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ از عوامل بقاء اسلام و مسلمین این است که اموال و ثروت‌ها به دست کسانی بیفتد که حق را در آن بشناسند و به دیگران کمک کنند، و از عوامل فناء اسلام و مسلمین این است که اموال به دست کسانی بیفتد که حق را در آن نشناسند و کمک به دیگران نکنند».^۲

سپس امام (ع) در ادامه این سخن به نکته مهم دیگری اشاره کرده، می‌فرماید: «ای جابر! کسی که نعمت فراوان خداوند به او روی آورد نیاز مردم به او بسیار خواهد شد»؛ «يَا جَابِرُ، مَنْ كَثُرَتْ نِعْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَثُرَتْ حَوَائِجُ النَّاسِ إِلَيْهِ».

طبیعی است که تشنگان به دنبال چشمه‌های آب می‌روند و گرسنگان به دنبال منابع غذا. بنابراین کسانی که خداوند نعمت فراوانی به آن‌ها داده باید از مراجعات مکرر مردم تعجب یا وحشت نکنند، و این خود نعمت دیگری است که بتوانند با نعمت‌های وافر که در اختیار آنهاست گره از کار مردم بکشایند.

سپس امام (ع) به واکنش‌های مختلف افراد پرنعمت در برابر این وضع و آثار آن اشاره کرده، می‌فرماید: «در این حال آن‌کس که وظیفه واجب خود را در برابر

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

این نعمت‌های الهی انجام دهد زمینه دوام و بقاء آن‌ها را فراهم ساخته و آن‌کس که به وظیفه واجب خود در برابر آن‌ها عمل نکند آن‌ها را در معرض زوال و فنا قرار داده است؛ (فَمَنْ قَامَ لِلَّهِ فِيهَا بِمَا يَجِبُ فِيهَا عَرَضَهَا لِلدَّوَامِ وَالْبَقَاءِ، وَمَنْ لَمْ يَقُمْ فِيهَا بِمَا يَجِبُ عَرَضَهَا لِلزَّوَالِ وَالْفَنَاءِ).

«عرض» از ماده «تعريض» به معنای چیزی را در معرض شخص یا حادثه‌ای قرار دادن است.

همین مضمون با تفاوتی در کتب متعددی از امام حسین سیدالشهدا (علیه السلام) نقل شده است که در یکی از خطبه‌های خود فرمود: «وَأَعْلَمُوا أَنَّ حَوَائِجَ النَّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْكُمْ فَلَا تَمْلُؤُوا النَّعَمَ فَتَحْوَِرْ نِقَمًا؛ بدانید نیازهای مردم به شما از نعمت‌های خدا بر شماست از این نعمت ناراحت نشوید که تبدیل به نقمت خواهد شد».^۱

روشن است که هرگاه درخت پرمیوه‌ای در باغ باشد، تمام افرادی که وارد باغ می‌شوند چشم به آن می‌دوزند و از آن توقع و انتظار دارند، حتی پرندگان نیز از آن سهمی می‌خواهند. در صورتی که توقعات مردم برآورده نشود، امواج کینه و عداوت در دل‌ها پیدا می‌شود و همین امر آن نعمت را در معرض زوال قرار می‌دهد. اضافه بر این خداوند برکت را از آن برمی‌دارد و آن نعمت به‌سوی زوال و فنا می‌رود.

از سویی دیگر نعمت‌های بزرگی که خداوند به افراد می‌دهد خواه مال فراوان باشد یا قدرت بسیار یا هوش سرشار، همه آن برای زندگی شخصی آن‌ها لازم نیست. پیداست که خداوند آن‌ها را مأمور ساخته که به‌وسیله آن بار مشکلات را از دوش دیگران بردارند و گره از کار آن‌ها بگشایند. حال اگر این امانت‌دار الهی به‌وظیفه خود عمل نکند خداوند او را عزل کرده امانتش را به‌دست دیگری می‌سپارد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۱، ح ۴.

در قرآن مجید در داستان قارون ثروتمند گردنکش نیز آمده است که عقلای بنی اسرائیل به او گفتند: «وَاتَّبِعْ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ»؛ و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن، و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن، و هرگز در زمین در جست‌وجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد.^۱

ولی قارون این نصیحت منطقی و عاقلانه را نپذیرفت و آن ثروت عظیم را مولود علم و تدبیر خود شمرد و برای دیگران در آن سهمی قائل نشد. سرانجام خداوند او و ثروتش را در زمین فرو برد. زلزله‌ای واقع شد و شکافی در زمین ایجاد گردید و او و سرمایه‌اش در آن دفن شدند «فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ».^۲ در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ اشْتَدَّتْ مَوْنَةُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَاسْتَدِيمُوا النِّعْمَةَ بِاخْتِمَالِ الْمُتَوَنِّةِ وَلَا تُعَرِّضُوهَا لِلزَّوَالِ فَقُلَّ مَنْ زَالَتْ عَنْهُ النِّعْمَةُ فَكَادَتْ أَنْ تَعُودَ إِلَيْهِ؛ کسی که نعمت خداوند بر او فراوان و عظیم شود نیاز مردم به او شدید خواهد شد پس نعمت‌ها را از طریق تحمل این هزینه‌ها بر خود پایدار سازید و آن را در معرض زوال قرار ندهید زیرا هنگامی که نعمت (بر اثر ناسپاسی) زائل شود کمتر دیده می‌شود که بازگردد».^۳ در کتاب کافی در همین باب روایات دیگری به همین مضمون وارد شده است و در باب «حسن جوار النعم» نیز روایاتی در این زمینه دیده می‌شود از جمله یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می‌گوید: از آن حضرت شنیدم که فرمود: «أَحْسِنُوا جَوَارَ النِّعَمِ قُلْتُ وَ مَا حُسْنُ جَوَارِ النِّعَمِ قَالَ الشُّكْرُ لِمَنْ أَنْعَمَ بِهَا وَأَدَاءُ حُقُوقِهَا؛ همسایه و ملازم خوبی برای نعمت‌های الهی باشید. راوی عرض

۱. قصص، آیه ۷۷.

۲. قصص، آیه ۸۱.

۳. کافی، ج ۴، ص ۳۷، ح ۱.

می‌کند: چگونه همسایه و ملازم خوبی باشیم؟ امام (علیه السلام) می‌فرماید: شکر بخشنده نعمت را به جای آورید و حقوق آن را ادا کنید.^۱

نکته

با جابر بن عبدالله انصاری بیشتر آشنا شویم

جابر بن عبدالله یکی از اصحاب جلیل‌القدر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از عاشقان اهل بیت (علیهم السلام) است و روایات فراوانی در فضیلت او نقل شده است. او در داستان عقبه (گروه هفتاد نفری‌ای که قبل از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه، به نزدیکی مکه آمدند و با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیمان وفاداری بستند) شرکت داشت و در آن زمان جوان کم سن و سالی بود و بعداً که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه هجرت فرمود جزء یاران خاص آن حضرت شد و در غالب غزوات اسلامی در رکاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) شرکت داشت و در عمر طولانی خود امامان متعددی را ملاقات کرد و در اواخر عمر نایبنا شده بود ولی خدمت امام باقر (علیه السلام) را درک کرد و سلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را به او رساند.

در حدیثی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نقل کرده است می‌خوانیم که امام محمد بن علی بن الحسین (الباقر) (علیه السلام) می‌فرماید: «دَخَلْتُ عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ قَالَ لِي مَنْ أَنْتَ وَ ذَلِكَ بَعْدَ مَا كَفَّ بَصْرُهُ فَقُلْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ يَا بُنَيَّ اذْنُ مِنِّي فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقَبَّلَ يَدِي ثُمَّ أَهْوَى إِلَيَّ رِجْلِي يَقْبَلُهَا فَتَنَحَّيْتُ عَنْهُ ثُمَّ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ يَقْرُئُكَ السَّلَامَ فَقُلْتُ وَعَلَى رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَكَيْفَ ذَلِكَ يَا جَابِرُ فَقَالَ كُنْتُ مَعَهُ ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا جَابِرُ لَعَلَّكَ تَبْقَى حَتَّى تَلْقَى رَجُلًا مِنْ وُلْدِي يَقَالُ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ يَهْبُ اللَّهُ لَهُ النُّورُ وَ الْحِكْمَةُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ؛ روزی بر جابر

۱. کافی، ج ۴، ص ۳۸، ح ۲.

بن عبدالله انصاری وارد شدم و به او سلام کردم. پاسخ سلام مرا گفت. بعد سؤال کرد گفت: تو کیستی؟ - و این بعد از آن بود که نابینا شده بود - گفتم: محمد بن علی بن الحسین هستم. گفت: فرزندم نزدیک من بیا. به نزدیک او رفتم. دست مرا بوسید و خم شد تا پاهای مرا ببوسد که من خود را عقب کشیدم. سپس به من گفت: رسول خدا ﷺ به تو سلام رساند. گفتم: سلام و رحمت و برکات الهی بر رسول خدا ﷺ باد. ای جابر! این بیان چگونه بوده است؟ جابر عرض کرد: من روزی خدمت پیامبر ﷺ بودم، فرمود: ای جابر! گویا تو باقی می‌مانی تا مردی از فرزندان مرا ملاقات کنی که نامش محمد بن علی بن الحسین است. خداوند نور و حکمت و دانش را به او می‌بخشد. سلام مرا به او برسان.^۱

داستان زیارت قبر امام حسین (علیه السلام) توسط جابر در اولین اربعین، مشهور است و از نشانه‌های عشق و علاقه او به خاندان پیامبر ﷺ می‌باشد که در آن سن و سال در حالی که نابینا بود مسیر میان مدینه و کربلا را طی کرد و خود را در میان انبوه مشکلات به آن‌جا رسانید و آن زیارت پرمعنای مخصوص را در کنار قبر حضرت خواند و گریست.

جابر بن عبدالله انصاری در سال ۷۴ هجری قمری در حالی که ۹۴ ساله بود در شهر مدینه چشم از دنیا بریست.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۷، ح ۸.

۲. برای اطلاع بیشتر از حالات جابر می‌توانید به کتاب اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۴۵ و سفینه البحار مرحوم محدث قمی ماده «جبر» مراجعه کنید.

وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُصُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِّيقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقَيْنَا أَهْلَ الشَّامِ:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّانَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَءٌ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِيَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعَلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَ قَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - از کسانی بود که برای پیکار برضد حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می‌گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند درجاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:

ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام گرفتن است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد) و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است. اما آن کس که با شمشیر (در آنجا که راهی جز آن نیست) برای اعلای نام خدا و سرنگونی ظالمان، به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: با توجه به سندی که سید رضی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده نیازی به جست و جو برای سند دیگری نداریم زیرا طبری این گفتار نورانی را در حوادث سال ۸۲ با سند خودش از ابی مخنف نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۴).

شرح و تفسیر

مراحل سه گانه نهی از منکر

سید رضی در مقدمه این حکمت چنین می گوید: «محمد بن جریر طبری (مورخ معروف) در تاریخ خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی، فقیه معروف - که از کسانی که برای پیکار علیه حجاج همراه ابن اشعث خروج کرد - نقل کرده که می گوید: در سخنانی که حجاج برای تشویق مردم ایراد کرد چنین گفت که در روزی که با شامیان روبرو بودیم من از علی علیه السلام که خداوند در جاتش را در میان صالحان برتر نماید و ثواب شهیدان و صدیقان را به او عنایت کند شنیدم که چنین فرمود:» (وَرَوَى ابْنُ جَرِيرٍ الطَّبْرِيُّ فِي تَارِيخِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى الْفَقِيهِ وَكَانَ مِمَّنْ خَرَجَ لِقِتَالِ الْحَجَّاجِ مَعَ ابْنِ الْأَشْعثِ أَنَّهُ قَالَ فِيمَا كَانَ يَحُصُّ بِهِ النَّاسَ عَلَى الْجِهَادِ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَفَعَ اللَّهُ دَرَجَتَهُ فِي الصَّالِحِينَ وَأَثَابَهُ ثَوَابَ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ يَقُولُ يَوْمَ لَقِينَا أَهْلَ الشَّامِ).

«ای مؤمنان! هرکس ظلم و ستمی را مشاهده کند که در حال انجام است یا کار زشت و منکری را ببیند که مردم را به سوی آن فرامی خوانند اگر تنها با قلبش آن را انکار کند راه سلامت را برگزیده و گناهی بر او نیست (به شرط این که بیشتر از آن در توان نداشته باشد)»؛ «أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُدُوَّنَا يُعْمَلُ بِهِ وَ مُنْكَرًا يُدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَ بَرِيَ».

امام علیه السلام مراحل سه گانه ای را برای مبارزه با ظلم ظالم و نهی از منکر بیان

فرموده که نخستین مرحله آن، انکار با قلب و بیزاری از آن در دل است. البته اگر بیش از این در توان شخص نباشد این مقدار بر او واجب است و خداوند از او می پذیرد ولی امام (علیه السلام) پاداشی برای آن ذکر نکرده است شاید به این دلیل که کاری از او سر نزده تنها آلوده گناه نشده و رضایت به گناه نداده است.

سپس امام (علیه السلام) به سراغ مرحله دوم می رود و می فرماید: «و آن کس که با زبان و بیان به مبارزه برخیزد و آن را انکار کند پاداش الهی خواهد داشت و مقامش از گروه نخست، برتر است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ). روشن است که این اجر و پاداش و برتری مقام در صورتی است که توانی نداشته باشد که عملاً با ظلم ظالم و منکرات گنهکاران مبارزه کند و این دومین مرحله نهی از منکر است که فقها نیز در کتب فقهی خود در کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ذکر کرده اند.

سپس امام (علیه السلام) به سراغ برترین و بالاترین و آخرین مرحله نهی از منکر و مبارزه با فساد رفته، می فرماید: «اما آن کس که با شمشیر برای بالا بردن نام خدا و سرنگونی ظالمان به انکار برخیزد او کسی است که به راه هدایت راه یافته و بر جاده حقیقی گام نهاده و نور یقین در قلبش تابیده است»؛ (وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لَتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ كَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ وَ نَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ).

تعبیر به «من انکره بالسيف» به معنای تکیه بر قدرت است و «سيف» به معنای شمشیر موضوعیتی ندارد. جمله «لتكون كلمة الله...» بیان کننده این حقیقت است که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی و برچیدن بساط ظلم باید از قدرت و قوت استفاده کرد. ممکن است انکار زبانی تأثیرات محدودی داشته باشد ولی آنچه می تواند بساط ظلم ظالمان را برچیند و عدل و داد را جایگزین سازد همان تکیه بر قدرت است.

از این جا لزوم تشکیل حکومت اسلامی برای تحقق بخشیدن به اهداف اسلام استفاده می شود و این موضوع را با چشم خود در تشکیل نظام جمهوری اسلامی مشاهده کردیم. قبل از آن در مساجد و مجالس مختلف مذهبی سخن از احکام و برنامه های اسلامی، بسیار بود کتاب های فراوانی در این زمینه نوشته شد ولی تأثیر آن ها محدود بود. آنچه توانست به حکومت ظالمان و خودکامگان پایان دهد و به اجرای احکام اسلامی در سطح گسترده کمک کند قیام عمومی مردم و تکیه بر قدرت جماهیر بود.

تعبیر به «فذلک الذی اصاب ...» با توجه به مفهوم حصر که از آن استفاده می شود اشاره به این است که جز از این راه نمی توان در طریق هدایت، به معنای وسیع کلمه، گام نهاد.

تعبیر به «نور فی قلبه الیقین» اشاره به این است که نور یقین و ایمان در چنان محیطی که پاک از ظلم و عدوان است بر دل ها می تابد.

کلام نورانی ۳۷۴ که بعد از این خواهد آمد نیز توضیح بیشتری برای این کلام محسوب می شود.

در نامه معروفی که امام حسین سیدالشهدا علیه السلام برای اهل کوفه نوشت مضمونی دیده می شود که در پاره ای از جهات به آنچه در کلام مولی آمده، شبیه است. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار چنین نقل می کند: امام علیه السلام در نامه ای به اشراف اهل کوفه چنین مرقوم داشت: «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يَغْيِرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ كَانَ حَقِيقًا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَقْءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛

اما بعد از حمد و ثنای الهی؛ شما می دانید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در زمان حیات خود فرمود: کسی که سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته، به مخالفت سنت رسول الله (صلی الله علیه و آله) برخاسته و در میان بندگان خدا به گناه و ظلم مشغول است سپس با گفتار و عمل خود با او مخالفت نکند سزاوار است که خداوند او را به سرنوشت همان ظالم گرفتار سازد و شما به خوبی می دانید که این جمعیت (بنی امیه) اصرار بر اطاعت شیطان دارند و از اطاعت رحمن سر باز زده اند، مفسد را آشکار ساخته و حدود الهی را تعطیل نموده اند و بر بیت المال مسلمین چنگ انداخته و حرام خدا را حلال شمرده اند و من از همه به این امر (قیام بر ضد آنان) به سبب قرابت و خویشاوندی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سزاوارترم.^۱

از کلام طبری استفاده می شود که امام (علیه السلام) بار دیگر این سخن را به صورت خطبه در سرزمین بیضه در مقابل حر بن یزید ریاحی و لشکرش که برای جلوگیری از حرکت امام (علیه السلام) آمده بودند بیان فرمود.^۲

نکته ها

۱. محمد بن جریر طبری

در مقدمه ای که مرحوم سید رضی برای این گفتار بسیار پرمحتوا بیان کرده نخست اشاره به ابن جریر طبری شده است. طبری نام دو نفر است یکی شیعه و دیگری اهل سنت که هر دو ابو جعفر محمد بن جریر طبری نام دارند. تاریخ معروف طبری مربوط به طبری اهل سنت است که مردی دانشمند و در عصر و زمان خود کم نظیر بود. نوشته های زیادی دارد که از جمله آن ها تفسیر مهمی به نام جامع البیان و تاریخ مشهورش است و کتابی به نام کتاب الولاية دارد که طرق مختلف حدیث غدیر را در آن بیان کرده است.

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

تاریخ او از معروف‌ترین تاریخ‌هاست و مطالب زیادی در آن نقل شده است و نسبت به بسیاری از تواریخ اسلامی دقیق‌تر است (هرچند خالی از اشتباه نیست). او در آمل مازندران در سال ۲۲۴ تولد یافت و در سال ۳۱۰ در بغداد چشم از جهان پوشید.

اما ابن جریر طبری شیعی آملی نیز کنیه‌اش ابوجعفر است و از بزرگان علمای امامیه در قرن چهارم بود. نویسنده کتاب دلایل الامامة و کتاب المسترشد می‌باشد و مرحوم نجاشی او را مردی ثقه و جلیل‌القدر و کثیر العلم از اصحاب ما شمرده است.^۱

۲. عبدالرحمن بن ابی لیلی

به گفته خطیب بغدادی در کتاب تاریخش، ابولیلی پدر عبدالرحمن از یاران خاص علی علیه السلام بود و در خدمت آن حضرت به مدائن آمد و فرزندش نیز از کسانی است که در کتب ما از وی به نیکی یاد شده است و تعبیر به فقیه در کلام سید رضی ظاهراً صفت برای عبدالرحمن است نه صفت برای پدرش ابی لیلی و همان‌گونه که مرحوم سید رضی اشاره کرده عبدالرحمن از کسانی بود که همراه ابن اشعث برای جنگ با حجاج خروج کرد یا از کسانی بود که مردم را به جهاد در مقابل حجاج دعوت می‌کرد.

از نوشته‌های مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه استفاده می‌شود که او از قرّاء بود، بعضی از قاریان معروف، قرائت قرآن را از او فراگرفته‌اند. البته فرد دیگری به نام عبدالرحمن بن ابی لیلی در میان فقهای اهل سنت دیده می‌شود که معاصر با امام صادق علیه السلام است و گاه حالات این دو با یکدیگر ممکن است اشتباه شود.

۱. برای توضیح بیشتر به کتاب‌های الکنی و الالقاب، تاریخ نامه طبری و الذریعة مراجعه شود.

و اما ابن اشعث که در بالا به آن اشاره شده نامش عبدالرحمن، فرزند محمد بن اشعث بن قیس بود. او در زمان حجاج از طرف وی به عنوان والی سجستان انتخاب شد ولی برگشت و با حجاج به پیکار برخاست، چند بار با او جنگید و سرانجام شکست خورد و فرار کرد و در سال ۸۵ جهان را بدرود گفت.^۱

۱. برای توضیحات بیشتر درباره ابن ابی لیلی و ابن الاشعث به الکنی واللقاب مرحوم محدث قمی و اعیان الشیعه مرحوم سید محسن امین و معجم الرجال آیت الله خویی و شرح نهج البلاغه مرحوم علامه شوشتری ذیل حکمت مورد بحث مراجعه کنید.

وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خَصْلَةً؛ وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ، وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِانْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ الْأَحْيَاءِ. وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ. وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

امام علی (علیه السلام) در گفتار دیگری در همین زمینه فرمود:

گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند. گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی‌دهند آن‌ها به دو خصلت از خصلت‌های نیک تمسک جسته‌اند و یکی را ضایع کرده‌اند.

گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می‌کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می‌گویند این گروه بهترین خصلت‌های از این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده‌اند.

گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می‌کنند و نه با قلب و نه با دست، این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند.

(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور. امر به معروف و نهی از منکر نه مرگ کسی را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهم‌تر سخن حق است که در برابر سلطان ستمگری گفته شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع گردد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است: بخشی از این کلام نورانی را قبل از سید رضی ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب با تفاوت‌هایی آورده است. سپس می‌افزاید: دلیل ایراد این کلام از سوی امام (علیه السلام) آن گونه که در کتاب فقه الرضا که قبل از نهج البلاغه نگاشته شده آمده است این است که امیرمؤمنان (علیه السلام) مشغول خواندن خطبه بود که مردی عرضه داشت: ای امیرمؤمنان! از مرده‌زندگان برای ما سخن بگو. امام (علیه السلام) خطبه خود را قطع کرد و گفتار حکیمانه بالا را ایراد فرمود. آنگاه می‌افزاید که در مصادر خطبه ۱۵۴ گذشت که آن خطبه و این گفتار حکیمانه و چند گفتار حکیمانه دیگر (از کلمات قصار) همه خطبه واحدی بوده که یک‌جا از سوی امام (علیه السلام) ایراد شده (و مرحوم سید رضی آن‌ها را از هم جدا ساخته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۵).

شرح و تفسیر

مردگان زنده‌نما!

مرحوم سید رضی در ابتدای این گفتار حکیمانه می‌گوید: امام علیه السلام در سخن دیگری که در همین معنا (اشاره به گفتار حکیمانه قبل است) بیان کرده چنین می‌فرماید: «گروهی از مردم با دست و زبان و قلب به مبارزه با منکرات و انکار منکر برمی‌خیزند. آن‌ها تمام خصلت‌های نیک را به‌طور کامل در خود جمع کرده‌اند»؛ (وَفِي كَلَامٍ آخَرَ لَهُ يَجْرِي هَذَا الْمَجْرَى: فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ).

امام علیه السلام تقسیم سه‌گانه‌ای در این گفتار حکیمانه و پرمعنا برای آمرین به معروف و ناهین از منکر بیان کرده، که این قسم اول آن است و اشاره به کسانی است که با تمام وجود خود و با استفاده از تمام وسایل به مبارزه با منکرات برمی‌خیزند.

منظور از نهی از منکر با قلب (همانگونه که در تفسیر حکمت گذشته آمد) این است که انسان در دل از منکرات متنفر باشد و هرگز به آن رضایت ندهد هرچند نتواند بیش از این کاری انجام دهد و یا بتواند و کوتاهی کند. منظور از مبارزه با زبان واضح است: نصیحت کند، اعتراض نماید و گاه لازم است فریاد بکشد.

معنای انکار منکر با دست هرگونه اقدام عملی است برای پیشگیری از منکر

یا برچیدن بساط منکرات موجود که گاه منجر به درگیری فیزیکی به سبب مقاومت عاملین به منکر و جسور بودن آنها می شود.

قابل توجه این که امام (علیه السلام) این سه را به ترتیب اهمیت ذکر کرده است: نخست انکار با ید سپس لسان و بعد قلب.

این که امام (علیه السلام) می فرماید: چنین کسی تمام خصال نیک را در خود جمع کرده، به سبب این است که کاری فراتر از آن تصور نمی شود و این که بعضی از شارحان نهج البلاغه کمک های مالی را قسم چهارم ذکر کرده اند صحیح به نظر نمی رسد زیرا کمک های مالی نیز جزء اقدامات عملی است که با دست انجام می شود.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ گروه دوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با زبان و قلب به مبارزه برمی خیزند اما با دست کاری انجام نمی دهند آنها به دو خصلت از خصلت های نیک تمسک بسته اند و یکی را ضایع کرده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخَصْلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَ مُضَيِّعٌ خَصْلَةً).

شک نیست که افراد ناتوان و یا توانمند فاقد مسئولیت کامل، نخستین چیزی را که ترک می کنند اقدامات عملی در راه نهی از منکر است. تنها در قلبشان از آن متنفرند و با زبان هم نصیحت و اعتراض می کنند. آنها در برابر دو قسمتی که انجام داده اند مأجورند و درباره ترک مبارزه عملی با منکر - در صورتی که قدرت داشته باشند - مسئولیت سنگینی در پیشگاه خدا دارند.

سپس امام (علیه السلام) به سراغ گروه سوم می رود و می فرماید: «گروهی دیگر تنها با قلبشان نهی از منکر می کنند (و از آن بیزارند) ولی مبارزه با دست و زبان را ترک می گویند این گروه بهترین خصلت های این سه را ترک گفته و تنها به یکی چنگ زده اند»؛ (وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ وَ التَّارِكُ بِيَدِهِ وَ لِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْأَخَصْلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ وَ تَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ).

تعبیر امام علیه السلام به «اشرف الخصلتين» در واقع از قبیل اضافه صفت به موصوف است و در معنا «الخصلتين الاشرفين» می باشد.

آری آن‌ها مهمترین بخش از نهی از منکر را که بخش عملی و زبانی است رها ساخته و به کمترین آن که مزاحمتی برای هیچ کس تولید نمی کند قناعت نموده اند و آن‌ها ضعیف ترین ناهیان از منکرند. ولی این مرحله نیز دارای تأثیر قابل توجهی است زیرا تنفر قلبی سبب می شود که شخص لا اقل آلوده گناه نشود که اگر این تنفر نباشد او نیز به گناه خو می گیرد و به صف گنهکاران می پیوندد. در حکمت ۲۰۱ نیز گذشت که امیرمؤمنان علیه السلام اشاره به داستان قوم ثمود می کند که یک نفر از آن‌ها آمد ناچه ای را که معجزه آشکار صالح علیه السلام بود پی کرد و به قتل رساند ولی خداوند این کار را به همه آن‌ها نسبت می دهد و می فرماید: «فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ» و امام علیه السلام در توجیه آن می فرماید: «إِنَّمَا عَقَرْنَا نَاقَةَ ثَمُودَ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمْ اللَّهُ بِالْعَذَابِ لَمَّا عَمَّوْهُ بِالرُّضَا؛ نَاقَةُ ثَمُودَ را یک نفر پی کرد ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت زیرا قلباً به آن راضی بودند».

آنگاه امام علیه السلام به گروه چهارمی اشاره می کند که متفاوت با این سه گروه اند و آن‌ها کسانی هستند که تمام مراحل نهی از منکر را رها کرده و بی خیال از کنار منکرات جامعه می گذرند. می فرماید: «گروهی دیگر نه با زبان نهی از منکر می کنند و نه با قلب و نه با دست. این‌ها (در حقیقت) مردگانی در میان زندگان هستند»؛ «وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتٌ أَلْحِيَاءٍ».

چه تعبیر جالب و گویایی! زنده کسی است که دارای حس و حرکت باشد و مؤمن زنده کسی است که در برابر زشتی‌ها حرکتی از خود نشان دهد. کسی که هیچ گونه حرکتی حتی به صورت تنفر قلبی از خودش در مقابل مظاهر زشت و منکر جامعه نشان نمی دهد واقعاً در صف مردگان قرار گرفته است.

از دیدگاه اسلام (کتاب و سنت) گروهی ظاهراً از دنیا رفته اند و در میان ما

نیستند و جسم بی جان آن‌ها در قبرها نهفته است ولی در واقع زنده‌اند چراکه آثارشان در همه‌جا نمایان است. مگر زندگی چیزی جز نشان دادن آثار حیات است؟ همان‌گونه که قرآن درباره شهدا می‌گوید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».^۱

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در گفتار حکیمانه‌ای که خطاب به کمیل بیان کرد می‌فرماید: «هَلَكَ خُزَانُ الْأَمْوَالِ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ؛ ثروت‌اندوزان مرده‌اند ولی علما و دانشمندان تا پایان دنیا زنده‌اند».^۲

بنابراین، زندگی بی‌خاصیت مر است، مرگی توأم با آثار حیات مادی. آنگاه امام (علیه السلام) در بخش دیگری از این کلام پرمعنا به بیان اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به صورت کلی پرداخته، می‌فرماید: «(بدانید) تمام اعمال نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر همچون آب دهان است در برابر دریایی عمیق و پهناور»؛ «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنَفْتَةٍ فِي بَحْرِ لُجِّي».

این تعبیر به‌راستی تعبیر عجیبی است؛ تمام کارهای نیک: نماز و روزه و زکات و حج و حتی جهاد فی سبیل الله در برابر امر به معروف و نهی از منکر بسیار کوچک و ناچیز است. دلیلش این است که این دو وظیفه بزرگ اسلامی ضامن اجرای تمام آن کارهای نیک و فرائض و واجبات است. اگر امر به معروف و نهی از منکر تعطیل شود به دنبال آن نماز و روزه و حج و جهاد نیز به تدریج به فراموشی سپرده می‌شود و این است دلیل برتری این دو بر آنها.

آنگاه امام (علیه السلام) در آخرین بخش از کلام نورانی خود به افراد ضعیف النفس هشدار می‌دهد و می‌فرماید: «(بدانید) امر به معروف و نهی از منکر نه مر کسی

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۱۴۷.

را نزدیک می‌کند و نه از روزی کسی می‌کاهد (و بدانید) از همه این‌ها مهم‌تر سخن حقی است که در برابر پیشوای ستمگری گفته می‌شود (و از مظلومی در مقابل آن ظالم دفاع می‌گردد)؛ (وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يُقَرَّبَانِ مِنْ أَجَلٍ، وَلَا يُنْقِصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ).

بسیارند کسانی که گمان می‌کنند اگر به سراغ انجام این دو وظیفه بروند جانشان یا نانشان به خطر می‌افتد در حالی که چنین نیست. خداوند حافظ جان و نان آن‌هاست و این تفکر، تفکری است شرک‌آلود و بی‌گانه از حق.

جمله «وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ» حقیقت مهمی را بازگو می‌کند و آن این‌که انسان باید شجاع باشد و در برابر ظالمان، بی‌اعتنا به خطراتی که ممکن است او را تهدید کند حق را بیان دارد و ای بسا بیان حق، آن‌ها را بیدار و یا حداقل شرم‌منده سازد و از انجام ظلم‌هایی بازدارد.

جالب این‌که ابن ابی‌الحدید در ذیل این جمله اشاره به داستان زید بن ارقم در برابر ابن زیاد یا یزید بن معاویه می‌کند و می‌گوید: مصداق این سخن روایتی است که می‌گوید: زید بن ارقم، ابن زیاد - و گاه گفته شده یزید بن معاویه - را دید که با چوبدستی خود به دندان امام حسین علیه‌السلام می‌زند در آن زمانی که سر آن حضرت را نزد او برده بودند. زید بن ارقم فریاد زد و گفت: چوب را بردار. بسیار دیدم که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این دندان‌ها را می‌بوسید.^۱

نمونه دیگر آن سخنی است که عبدالله بن عقیف ازدی در مسجد کوفه در برابر ابن زیاد گفت و سخنان او را درهم کوبید. هنگامی که ابن زیاد بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام و یارانش برای قدرت‌نمایی به مسجد کوفه آمد و بر فراز منبر رفت و در برابر انبوه جمعیت، خدا را حمد کرد که پیروز شده و اهانت

۱. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۲۰۷. طبری، مورخ مشهور نیز در تاریخ خود این داستان را آورده است. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۹.

شدیدی به حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) کرد و آن حضرت را به دروغگویی نسبت داد، عبدالله بن عقیف ازدی (که چشمش نابینا بود) از میان جمعیت برخاست و فریاد زد: «یا أَبْنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ وَابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَ أَبُوهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَقْتُلُونَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنْابِرِ الْمُسْلِمِينَ؟» ای پسر مرجانه! دروغگو و فرزند دروغگو تویی و پدرت دوست و کسی که تو را بر این مسند نشانده و پدر اوست. ای دشمن خدا فرزندان پیامبران را به قتل می‌رسانی و این سخن زشت را بر منبر مسلمانان می‌گویی؟». (قابل توجه این‌که او ابن زیاد را ابن زیاد خطاب نکرد بلکه به مادرش مرجانه نسبت داد تا آلوده بودن نسب او را با این سخن آشکار کند و در میان جمعیت رسوایش سازد). ابن زیاد که انتظار چنین سخنی را از هیچ‌کس نداشت خشمگین شد و گفت: گوینده این سخن کیست؟ عبدالله بن عقیف گفت: منم ای دشمن خدا! آیا خاندان پاکی را که خداوند آن‌ها را از هرگونه آلودگی پیراسته به قتل می‌رسانی و می‌پنداری مسلمانی؟ وا غوثاه؛ کجایند فرزندان مهاجر و انصار که از تو و از آن طغیانگر (یزید) نفرین شده فرزند نفرین شده توسط پیامبر (صلی الله علیه و آله)، انتقام بگیرند....

به این ترتیب، عبدالله، بذر انقلاب بر ضد بنی‌امیه و خونخواهی امام حسین (علیه السلام) را در دل‌ها با سخنانش پاشید و هرچند سرانجام در این راه شهید شد ولی کار خود را کرد.^۱

مرحوم محقق شوشتری در شرح نهج‌البلاغه خود (بهج‌الصباغه) نمونه دیگری ذکر می‌کند و آن این‌که مروان دستور داد روز عید (فطر یا قربان) منبر را آماده کنند و قبل از ادای نماز عید شروع به خواندن خطبه کرد. مردی برخاست

۱. برای آگاهی از دنباله این داستان عبرت‌آموز به کتاب عاشورا (ریشه‌ها و انگیزه‌ها...) صفحه ۵۸۲ مراجعه کنید.

و گفت: ای مروان تو مخالفت با سنت پیغمبر ﷺ کردی. اولاً منبر را روز عید بیرون آوردی (در حالی که خطبه را باید ایستاده بخوانی نه نشسته بر منبر). ثانیاً خطبه نماز عید را قبل از نماز می خوانی (در حالی که خطبه نماز عید، بعد از نماز است) ابوسعید در آن صحنه حاضر بود، پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: فلان شخص، فرزند فلان شخص. گفت: بدانید این مرد وظیفه خود را انجام داد. من از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: هرکس کار منکری را ببیند اگر بتواند باید آن را با دست خود و عملاً تغییر دهد و اگر نتواند با زبان و اگر نتواند با قلب (متنفر از آن باشد) و این ضعیف ترین مرحله ایمان است.^۱

قابل توجه این که تغییر دادن زمان خطبه، از بعد از نماز عید به قبل از آن - به گفته ابوبکر کاشانی (نویسنده کتاب بدائع الصنائع و از فقهای اهل سنت) - به این سبب بود که سخنان بی اساسی در خطبه های خود می گفتند و مردم می دانستند و برای خطبه آنها نمی نشستند. ناچار زمان آن را تغییر دادند.^۲

داستان معروف فرزددق و اشعار مشهورش درباره امام سجاد علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا نیز نمونه زنده و بارزی از این گفتار امام علیه السلام است.^۳

البته در ذیل این داستان آمده است که هشام سخت از این اشعار عصبانی شد و حقوق فرزددق را از بیت المال قطع کرد ولی امام سجاد علیه السلام آن را جبران فرمود. و در نهایت اشعار فرزددق در تاریخ جاودان و ماندگار شد.

داستان های زیادی در تاریخ اسلام از این دست دیده می شود. گرچه در بعضی از آنها جان ناهی از منکر به خطر افتاد ولی این در موارد نادری بود که با

۱. شرح نهج البلاغه مرحوم شوستری، ج ۱۳، ص ۱۹۳؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲. بدائع الصنائع، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۲۳.

کلیتی که امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه فرموده منافاتی ندارد زیرا همواره عمومات، استثنائاتی دارد.

نکته

امر به معروف و نهی از منکر در تعلیمات اسلامی

درباره این دو فریضه اسلامی آیات فراوان و روایات بسیاری وارد گردیده و مقدار اهمیتی که به آن‌ها داده شده در هیچ موضوع دیگری تا این حد دیده نمی‌شود.

قرآن مجید، امت اسلامی را بهترین امت‌ها شمرده و در تأیید آن نکاتی فرموده که نخستین آن مسئله امر به معروف و نهی از منکر و سپس ایمان به خداست. می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾.^۱

در شش آیه قبل از آن دستور مؤکد دیگری به صورت گروهی در این باره می‌دهد، می‌فرماید: ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آن‌ها رستگاران اند.^۲

به این ترتیب، هم عنوان بهترین امت‌ها را داشتن و هم در گروه رستگاران بودن در سایه امر به معروف و نهی از منکر حاصل می‌شود.

امام باقر (علیه السلام) نیز درباره اهمیت این دو وظیفه در حدیث معروفی می‌فرماید: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مِنْهَا جُ الصُّلَحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ بِهَا تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَحِلُّ الْمَكَاسِبُ وَ تُرَدُّ الْمَظَالِمُ وَ تُعْمَرُ

۱. آل عمران، آیه ۱۱۰

۲. آل عمران، آیه ۱۰۴

الأَرْضُ وَيَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ؛ امر به معروف و نهی از منکر راه انبیا و طریق صالحان است، دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می‌شود، و به وسیله این دو، راه‌ها امن می‌گردد، و کسب و کار مردم حلال و حقوق افراد تأمین می‌شود، و در سایه آن زمین‌ها آباد می‌گردند، از دشمنان انتقام گرفته می‌شود، و در پرتو آن همه کارها روبه‌راه می‌گردد.^۱

برای اهمیت این دو فریضه الهی همین بس که از روایات استفاده می‌شود شرط قبولی دعا انجام آن‌هاست. همانگونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) در واپسین ساعات عمر در بستر شهادت فرمود: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَوَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ؛ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد».^۲

آیه ۶۳ سوره مائده علمای اهل کتاب را سخت نکوهش می‌کند که بر اثر ترک امر به معروف و نهی از منکر، امت‌های آن‌ها آلوده انواع گناهان شدند و در پایان آیه می‌گوید: چه زشت است کاری که آن‌ها انجام می‌دادند: «لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِنَّمِ وَأَكْلِهِمُ الشُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ».

در خطبه قاصعه^۳ تعبیر تند دیگری درباره تارکان امر به معروف و نهی از منکر دیده می‌شود، می‌فرماید: «فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمْ يَلْعَنِ الْقَرْنَ الْمَاضِيَ بَيْنَ أَيْدِيكُمْ إِلَّا لِتَرْكِهِمُ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَلَعَنَ اللَّهُ السُّفَهَاءَ لِرُكُوبِ الْمَعَاصِي، وَالْحُلَمَاءَ لِتَرْكِ التَّنَاهِي؛ خداوند سبحان مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت جز به این سبب که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کردند، لذا افراد نادان را به سبب گناه و دانایان را به علت ترک نهی از منکر از رحمت خود دور ساخت».

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۵ و ۵۶.

۲. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

۳. خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه.

فلسفه این اهمیت - همان گونه که در بالا اشاره شده - این است که قوانین الهی در صورتی لباس وجود به خود می پوشد و اجرا می گردد که نظارتی بر آن باشد و این نظارت در درجه اول همان نظارت عمومی از ناحیه امر به معروف و نهی از منکر است که اگر ترک شود اجرای احکام الهی یا متوقف می شود و یا سست. درباره اهمیت این دو فریضه بزرگ الهی و معنای معروف و منکر و مراحل امر و نهی و شرایط آن می توان کتاب یا کتاب ها نوشت و در فقه اسلامی نیز در کنار مسئله جهاد، کتابی به عنوان کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر دیده می شود.^۱

در این جا این سخن را با حدیث نابی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که در کتاب تهذیب الاحکام شیخ طوسی آمده است پایان می دهیم، فرمود: «لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى فَإِذَا لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ نُزِعَتْ مِنْهُمْ الْبَرَكَاتُ وَ سُلِّطَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ نَاصِرٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا فِي السَّمَاءِ؛ مردم همواره در طریق خیر و سعادت اند تا زمانی که امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهند و تعاون بر نیکی و تقوا می نمایند. زمانی که این ها ترک شود برکات الهی از آن ها قطع خواهد شد و بعضی بر بعض دیگر سلطه پیدا می کنند و یآوری در زمین و آسمان نخواهند داشت».^۲

۱. برای توضیح بیشتر می توانید به جواهر الکلام، ج ۲۱ و همچنین تفسیر نمونه، ج ۳، ذیل آیات ۱۰۶ و ۱۱۰ سورة آل عمران مراجعه کنید.

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۸۱، ح ۲۲.

وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ:

أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِأَلْسِنَتِكُمْ
ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ؛ فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا،
قُلِبَ فَجُعِلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ.

ابو جحیفه می گوید: از امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ شنیدم که می فرمود:

نخستین مرحله ای از جهاد که از شما می گیرند و در آن مغلوب می شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب. آن کس که حتی با قلبش به طرفداری معروف و مبارزه با منکر برنخیزد قلبش واژگونه می شود! بالای آن پایین و پایین آن بالا می رود (و حس تشخیص نیک و بد را از دست می دهد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر چنین آمده است که این کلام نورانی را قبل از سید رضی علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش و قاضی قضاعی در کتاب دستور معالم الحکم با تفاوتی آورده اند. همچنین سید ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۴) در امالی خود آن را به صورت مسند ذکر کرده و (بعد از سید رضی) ابو حامد غزالی در احیاء العلوم آن را با تفاوتی آورده است و نیز روایت آمدی در غررالحکم تفاوتی با روایت سید رضی و روایت دیگران دارد و نشان می دهد هر کدام آن را از منبع خاص خود گرفته اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

شرح و تفسیر

قلب‌های واژگونه!

این کلام نورانی در واقع تکمیل بر دو گفتار حکیمانه‌ای است که قبلاً تحت شماره ۳۷۳ و ۳۷۴ آمد و ناظر به مراحل سه‌گانه امر به معروف و نهی از منکر است و در واقع هر کدام از زاویه‌ای به این مسئله مهم می‌نگرد.

«در این جا ابو جحیفه^۱ می‌گوید: من از امیر مؤمنان علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: نخستین مرحله‌ای از جهاد که از شما می‌گیرند و در آن مغلوب می‌شوید جهاد با دست (جهاد عملی) است سپس جهاد با زبان و بعد جهاد با قلب»؛ (وَعَنْ أَبِي جُحَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَا تُغْلَبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْجِهَادِ الْجِهَادُ بِأَيْدِيكُمْ، ثُمَّ بِاللِّسَانِ ثُمَّ بِقُلُوبِكُمْ).

روشن است که ظالمان و دشمنان اسلام نخست تلاش می‌کنند چراغ پرفروغ

۱. نام او وهب بن وهب و بعضی گفته‌اند وهب بن عبد الله سوائی است که در خردسالی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک کرد و جزء جوان‌ترین صحابه محسوب می‌شود با این حال احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و روایت کرده است. در حدیثی آمده است که ابو جحیفه غذای فراوانی خورده بود و خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و در حضور آن حضرت آروغی زد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابو جحیفه چنین مکن. کسی که در دنیا بیش از همه سیر شود در قیامت بیش از همه گرسنه خواهد بود. ابو جحیفه که این سخن را شنید دیگر هرگز شکم خود را پر از غذا نمی‌کرد حتی فردای شبی که شام می‌خورد، صبحانه نمی‌خورد و آن روز که صبحانه می‌خورد شام نمی‌خورد (و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به‌طور کامل اطاعت کرد) ابو جحیفه بعداً به کوفه آمد و در تمام جنگ‌های امیرمؤمنان علیه السلام در رکاب آن حضرت بود. علی علیه السلام او را دوست می‌داشت و به او اعتماد می‌کرد و او را وهب الخیر می‌نامید و (به سبب اعتمادی که به او داشت) او را مامور بیت‌المال کوفه کرد. وی در سال ۷۲ هجری قمری دنیا را وداع گفت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).

امر به معروف و نهی از منکر عملی را از مسلمانان بگیرند و اجازه ندهند کسی عملاً امر به معروف یا نهی از منکر کند مبادا موقعیت آن‌ها به خطر بیفتد.

هنگامی که جهاد عملی را خاموش کردند به سراغ جهاد زبانی می‌روند و اجازه نمی‌دهند کسی بر فراز منابر یا در مجامع دیگر امر به معروف و نهی از منکر کند و کسانی را که اقدام به این کار کنند تحت تعقیب قرار می‌دهند و حتی در تاریخ می‌خوانیم که گاه زبان بعضی از آن‌ها را قطع می‌کردند تا نتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و بساط ظالمان را متزلزل سازند مانند آنچه درباره میثم تمار، آن یار باوفا و دوست مخلص علی علیه السلام نقل شده که حتی هنگامی که او را به چوبه دار آویزان کردند (معمول بود طناب را زیر بغل شخصی که می‌خواستند به دار بیاویزند قرار می‌دادند) باز بر فراز چوبه دار فضایل علی علیه السلام را بیان می‌کرد. ابن زیاد دستور داد زبانش را قطع کردند.

یا این که همچون ابوذر به نقطه دور افتاده‌ای تبعید می‌شدند تا کسی پیام زبان حق‌گویشان را نشنود آن‌گونه که در زمان معاویه و خلیفه سوم روی داد.

و هنگامی که این مرحله از جهاد را گرفتند تبلیغات منفی را آغاز می‌کنند به گونه‌ای که آن حالت تنفر قلبی را به تدریج از مردم بگیرند تا شعله جهاد با قلب نیز خاموش شود و یا این که وقتی جهاد عملی و جهاد با زبان گرفته شد و مدتی گذشت به تدریج انسان‌ها زشتی منکرات را فراموش می‌کنند همان‌گونه که انسان ماهر در انجام یک کار اگر مدتی آن را ترک کند مهارت خود را به کلی از دست خواهد داد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری در تفسیر این کلام داده‌اند و آن این که وقتی حاکمیت ظالمان ادامه پیدا کند نسل‌هایی که بعداً روی کار می‌آیند زشتی منکرات را فراموش می‌کنند و به این ترتیب جهاد با قلب نیز ترک می‌شود. آنگاه امام علیه السلام در یک نتیجه‌گیری پرمعنا می‌فرماید: «کسی که حتی با قلبش از

نیکی‌ها طرفداری و با منکرات مبارزه نکند قلبش واژگونه می‌شود، بالای آن پایین و پایین آن بالا قرار می‌گیرد؛ (فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بِقَلْبِهِ مَعْرُوفًا، وَلَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا، قُلُوبَ فُجِعَلْ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ وَأَسْفَلُهُ أَعْلَاهُ).

معلوم است که منظور از «قلب» در این جا آن عضو صنوبری که وسیله رسانیدن خون به تمام اعضای بدن است نمی‌باشد بلکه قلب در این جا به معنای عقل و حس تشخیص است زیرا یکی از معانی قلب در لغت، همان عقل است. اشاره به این که انسان حس تشخیص نیک و بد را در چنان محیطی از دست می‌دهد و به تدریج نیکی‌ها در نظرش زشت و زشتی‌ها در نظرش زیبا خواهد شد. در حدیثی پرمعنا و پیشگویانه از رسول خدا ﷺ چنین می‌خوانیم: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شَبَابُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ فَقِيلَ لَهُ وَ يَكُونُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ وَ شَرُّ مِنْ ذَلِكَ كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؛ چگونه خواهید بود هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانان شما فاسق و امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنید؟ کسی عرض کرد: ای رسول خدا ﷺ! آیا چنین امری واقع می‌شود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آری و بدتر از این واقع خواهد شد. چگونه خواهید بود هنگامی که امر به منکر می‌کنید و نهی از معروف؟ عرض کردند: ای رسول خدا ﷺ! آیا چنین چیزی واقع خواهد شد؟ فرمود: آری و بدتر از این روی می‌دهد. چگونه خواهید بود هنگامی که معروف را منکر و منکر را معروف (و زیبایی‌ها را زشت و زشتی‌ها را زیبا) خواهید دید؟»^۱

در قرآن مجید نیز آمده است که یکی از کارهای شیطان این است که زشتی‌ها را در نظر انسان زیبا نشان می‌دهد: «وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۹، ح ۱۴.

فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ؛ و شیطان اعمالشان را در نظرشان جلوه داده، و آنها را از راه بازداشته؛ و از این رو هدایت نمی شوند!». ^۱

این کار مخصوص شیاطین جن نیست بلکه شیطان‌های انسان‌نما نیز این کار را انجام می‌دهند.

۱. نمل، آیه ۲۴.

إِنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ مَرِيءٌ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيفٌ وَبِئْسَ

امام علیؑ فرمود:

حق، سنگین اما گواراست، و باطل، سبک است اما بلاخیز و مرگ آور.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند بلاذری در انساب الاشراف است که آن را با اضافاتی نقل کرده است همچنین ابن اعثم کوفی در کتاب الفتوح (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۷).

شرح و تفسیر

عاقبت حق و باطل

از نوشته بلاذری در انساب الاشراف استفاده می‌شود که این کلام را امیرمؤمنان علی علیه السلام هنگامی بیان فرمود که عثمان تمام فرمانداران خود را از نقاط مختلف کشور اسلام گردآوری کرده بود تا درباره شکایات مردم از آن‌ها صحبت کند. از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز در این مجلس دعوت به عمل آمد. حضرت خطاب به عثمان این جمله را بیان فرمود: «حَقٌّ، سَنَكِينٌ أَمَّا الْغَوَاسِطُ وَ الْبَاطِلُ، سَبَكٌ أَمَّا الْخَيْزُ وَ مَرٌّ أَوْ اسْتٍ»؛ (اِنَّ الْحَقَّ ثَقِيْلٌ مَّرِيٌّ، وَ اِنَّ الْبَاطِلَ خَفِيْفٌ وَ بِيٌّ).
«مری» به معنای گوارا و «وبی» به معنای وباخیز است که گاه تفسیر به مر آور می‌شود.

سپس افزود: وای بر تو هرگاه کسی به تو راست بگوید عصبانی می‌شوی و اما اگر دروغ بگوید راضی می‌گرددی: (انك متى تصدق تسخط و متى تكذب ترض).^۱ توضیح این‌که در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفی آمده است که گروهی از اهل شام نزد عثمان آمدند و از معاویه شکایت کردند و جمعی از خوبان کوفه نزد او آمدند و از والی او سعید بن عاص شکایت داشتند. عثمان گفت: تا کی این‌گونه شکایت‌ها از این دو نفر به من می‌رسد؟ حجاج بن غزیة انصاری گفت: مردم فقط از این دو نفر شکایت ندارند آن‌ها از همه عمال و فرمانداران تو شاکی

۱. الغدير، ج ۹، ص ۷۱ به نقل از انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۴.

هستند. یکبار به سراغ آن‌ها فرستادی و احضارشان کردی سپس بار دیگر آن‌ها را به مقام خود بازگرداندی، اکنون به سراغ آن‌ها بفرست و آن‌ها را در حضور اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به این مسجد احضار کن سپس از آن‌ها عهد و پیمان بگیر که به کسی ظلم نکنند و آن‌ها را سوگند ده آنگاه آن‌ها را به جای خود بازگردان و اگر نپذیرفتند دیگری را به جای آن‌ها بفرست زیرا صالحان مسلمین کم نیستند. بسیاری از مردم نیز همین پیشنهاد را تأیید کردند.

به دنبال این ماجرا عثمان به سراغ جمیع کارگزاران و فرماندارانش فرستاد و آن‌ها را احضار کرد سپس رو به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت: ای مردم! این‌ها کارگزاران من‌اند که مورد اعتماد بوده‌اند اگر دوست داشته باشید آن‌ها را عزل می‌کنم و آن‌کس را که شما دوست بدارید به جای آن‌ها می‌گذارم.

این‌جا بود که امیر مؤمنان علی علیه السلام (که می‌دانست عثمان در این سخن خود پایدار نخواهد ماند) فرمود: ای عثمان! حق، سنگین است (و تلخ) و باطل، سبک است (و شیرین) تو مردی هستی که اگر به تو راست بگویند خشمگین می‌شوی و اگر دروغ بگویند راضی می‌گرددی. مطالب بسیاری از مردم به تو رسیده که اگر آن‌ها را ترک کنی بهتر از آن است که اصرار بر آن‌ها داشته باشی. از خدا بپرهیز و از آنچه مردم درباره‌ی تو نمی‌پسندند توبه کن.

آنگاه طلحه نیز سخنانی در تأیید سخنان علی علیه السلام گفت. سرانجام عثمان عصبانی شد و گفت: چرا مرا رها نمی‌کنید؟ چرا این همه سرزنش می‌کنید؟ من کاری نکرده‌ام. شما اوضاع را بر ضد من دگرگون ساختید....^۱

حوادث بعد از این ماجرا که در تاریخ صدر اسلام به طور مشروح آمده نشان می‌دهد که عثمان سرانجام تن به حق نداد چراکه تلخ و سنگین بود و باطل را برگزید چراکه ظاهراً شیرین بود ولی عاقبت دردناکی برای او و برای جهان

۱. الفتوح ابن اعثم، ج ۲، ص ۳۹۴-۳۹۵.

اسلام به وجود آمد. ای کاش کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام را پذیرفته بود و آن همه آسیب‌ها به جهان اسلام نمی‌رسید.

سنگینی حق به این دلیل است که در بسیاری از موارد برخلاف میل انسان است و اصولاً حرکت کردن در مسیر حق کار بسیار پیچیده و مشکل است و به گفته بعضی از دانشمندان مانند راه رفتن روی طناب است که اگر اندک خطایی در آن شود انسان سقوط می‌کند؛ در مسیر حق نیز اگر انسان خطا کند در وادی باطل گرفتار خواهد شد. ولی به هر حال نتیجه حق بسیار گواراست، هم در دنیا باعث خشنودی بندگان خداست و هم در آخرت موجب سعادت جاودان و نجات ابدی است. بعضی آن را تشبیه به داروی تلخ شفابخشی کرده‌اند که خوردن آن ناگوار اما نتیجه آن رهایی از بیماری‌های خطرناک است.

اما به عکس، باطل، سبک و آسان است چراکه انسان هرگونه بخواهد آن را مطابق میل خود تنظیم می‌کند و به‌طور موقت از آن لذت می‌برد ولی عاقبتی دردناک دارد؛ هم در این دنیا مردم بر ضد او می‌شورند و هم در آخرت گرفتار عذاب دردناک الهی می‌شود. در داستان عمال عثمان نیز تاریخ می‌گوید که چه عاقبت ناگوار و بدی در انتظار او بود و چه مشکلات عظیمی برای جهان اسلام به وجود آورد. آری انحراف از حق، آثار بسیار ناگواری دارد.

شبیه همین کلام نورانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت دیگری آمده است که فرمود: «الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ، وَ الْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلْوٌ، وَ رَبُّ شَهْوَةٍ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْنَ طَوِيلًا؛ حق، سنگین و تلخ است، و باطل، سبک و شیرین؛ لیکن چه بسا یک لحظه شهوت پرستی، نگرانی و حزن طولانی در پی داشته باشد».^۱

آری؛ حق، سنگین و تلخ است؛ زیراگاهی به ضرر و زیان انسان تمام می‌شود و بسیاری از اوقات حق برخلاف خواسته‌های درونی و شهوات انسان است

۱. میزان الحکمة، باب ۸۸۸، ح ۴۱۰۰.

و گاهی نیز اجرای حق، سرزنش دیگران و ناملایمات و مشکلاتی را به همراه دارد که برای انسان گران و سنگین تمام می شود. اما باطل، سبک و شیرین است؛ ولی همچون سم، مهلک و کشنده است؛ به همین دلیل، چه بسا سبب یک عمر پشیمانی و ناراحتی بشود؛ مثلاً کسی که از روی خواسته نفس برای مدت کوتاه گناهی را انجام می دهد که مجازات آن زندان ابد است پس از دستگیری و بازداشت، کفاره یک ساعت گناه را باید یک عمر بپردازد.

لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ» وَلَا تَيَاسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ».

امام علی (ع) فرمود:

بهترین افراد این امت را از عذاب الهی ایمن ندانید زیرا خداوند می‌فرماید: جز زیان‌کاران هیچ‌کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی‌کند. (ممکن است یک روز لغزشی پیدا کند و در صف بدکاران قرار گیرد) و برای بدترین افراد این امت نباید از رحمت خدا مأیوس شوید زیرا خداوند می‌فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی‌شوند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که ابن عبد ربّه در کتاب عقد الفرید آن را به اضافه کلام حکمت‌آمیز پیشین به صورت کلام واحد آورده و اسامه بن منقذ در لباب الآداب حکمت ۸۲ و ۹۰ و حکمت مورد بحث را در کلام واحدی ذکر کرده و به هر حال این کلام حکمت‌آمیز، هم در کتب پیش از سید رضی و هم کتب بعد از او آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۸).

شرح و تفسیر

نه نیکوکاران در امانند نه بدکاران مأیوس

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه کوتاه به دو نکته مهم اشاره می‌کند و در واقع به همگان هشدار می‌دهد.

در نکته اول می‌فرماید: «بهترین افراد این امت را نباید از عذاب الهی ایمن بدانید زیرا خداوند می‌فرماید: جز زیانکاران هیچ‌کس در برابر مجازات الهی احساس امنیت نمی‌کند؛ (لَا تَأْمَنَنَّ عَلَى خَيْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَذَابَ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ»).

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در این جا ایرادی مطرح کرده و آن را بدون پاسخ گذاشته است و آن این‌که آیه شریفه اول در مورد قوم زیانکار است که ممکن است در برابر مجازات الهی احساس امنیت کند اما کسی که از بهترین افراد این امت است مشمول این آیه نیست چگونه امام علی (ع) آیه را تطبیق بر این‌گونه افراد فرموده است؟

پاسخ این ایراد روشن است و تعجب می‌کنیم چگونه ابن ابی الحدید توجه به آن پیدا نکرده است. منظور امام علی (ع) این است: افرادی که در صف متقین و نیکوکاران قرار دارند از آینده خود در امان نباشند زیرا هر زمان ممکن است لغزشی برای آن‌ها پیدا شود و از مسیر حق منحرف گردند و گرفتار عذاب الهی شوند. همان‌گونه که در میان یاران پیامبر ﷺ افرادی مثل طلحه و زبیر بودند که

در زمان پیامبر ﷺ خدمات بزرگی به اسلام کردند و همه جا از آن‌ها به نیکی یاد می‌شد ولی در زمان علی علیه السلام بیعت او را شکستند و شمشیر به روی امام وقت خود کشیدند و برای به دست آوردن مقام، جنگ جمل را به راه انداختند که گروه زیادی از مسلمانان در آن جنگ کشته شدند و خود آن‌ها نیز به قتل رسیدند.

در ذیل آیه شریفه ۱۷۵ سورة اعراف نیز داستان مردی از بنی اسرائیل در تفاسیر مختلف نوشته شده است که نخست در صف مؤمنان بود و حامل آیات و علوم الهی شده بود سپس از این مسیر گام بیرون نهاد و شیطان به وسوسه او پرداخت و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شد. «وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ»؛ و بر آن‌ها بخوان سرگذشت آن‌کس را که آیات خود را به او دادیم؛ ولی (سرانجام) خود را از آن تهی ساخت و شیطان در پی او افتاد، و از گمراهان شد!.

مفسران نام این شخص را بلعم باعورا نوشته‌اند که دانشمند مهمی بود ولی سرانجام بر اثر دنیاپرستی منحرف گشت.

آنگاه در دومین جمله می‌فرماید: «برای بدترین افراد این امت نیز نباید از رحمت خداوند مأیوس شد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: از رحمت خدا جز کافران مأیوس نمی‌شوند»؛ (وَلَا تَيْأَسَنَّ لِشَرِّ هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ لِقَوْلِهِ تَعَالَى: «إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»).

دلیل آن هم روشن است. چون بدترین افراد ممکن است روزی متنبه شوند و در مقام توبه و انابه برآیند و مشمول رحمت الهی گردند.

همان‌گونه که در جمله دوم منظور امام علیه السلام این نیست که بدترین افراد در حالی که توبه نکرده‌اند و تغییر مسیر نداده‌اند مشمول رحمت حق می‌شوند، در جمله اول نیز به قرینه مقابله همین است که بهترین افراد ممکن است تغییر مسیر دهند و گرفتار عذاب الهی شوند.

در تاریخ اسلام نیز افراد زیادی را سراغ داریم که روزی در صف کفار و بدکاران و سارقان و مانند آن بودند اما ناگهان بیدار شدند و به راه حق برگشتند و عاقبت به خیر شدند.

در ذیل گفتار حکمت آمیز شماره ۱۷۰ داستانی از جلد هشتم کافی نقل کردیم که سخن از عابدی می‌گفت که شیطان او را فریب داد و به گناه دعوت کرد ولی زن آلوده گنهکاری او را از گناه نجات داد و خودش نیز اهل نجات شد. توضیح آن را در ذیل همان کلام مطالعه فرمایید.

نکته

منظور از مکر الهی چیست؟

«مکر» در فارسی امروز به معنای توطئه مخفیانه برای انجام کارهای خلاف است و جنبه ضدارزش دارد در حالی که در لغت عرب به معنای هر نوع چاره‌اندیشی برای بازداشتن دیگری از کار یا از چیزی است خواه خوب باشد یا بد.

بنابراین هنگامی که مکر به خداوند نسبت داده می‌شود به معنای چاره‌اندیشی برای بازداشتن است که گاه در مورد گنهکاران به کار می‌رود و مفهومش همان مجازات‌های الهی است و گاه در مورد نیکوکاران به کار می‌رود که مفهومش بازداشتن از خطر هاست.

در آیه مورد بحث، مکر به همان معنای اول یعنی مجازات الهی است و می‌دانیم هیچ‌کس - حتی نیکوکارترین شخص - نباید ترس از مجازات را از خود دور سازد چرا که خوف و رجا به صورت متعادل رمز پیشرفت و پیروزی است. تنها جمعیت زیان‌کاران هستند که خود را در امن و امان از مجازات الهی می‌بینند و هر کاری را برای خود روا می‌دارند. ولی مؤمنان و صالحان همواره در بیم و امیدند؛ مبدا لغزشی کنند و حسنات آن‌ها بر باد رود، و همواره به لطف خدا امیدوارند.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان علیه السلام که در غررالحکم آمده می خوانیم: «مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ هَلَكَ؛ کسی که خود را از عذاب الهی در امان ببیند هلاک می شود».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است که می فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَبْدَ يَتَفَقَّدُ الذُّنُوبَ مِنَ النَّاسِ نَاسِيًا لِدَنِّهِ فَأَعْلَمُوا أَنَّهُ قَدْ مُكِرَ بِهِ؛ هنگامی که ببینید کسی از بندگان خدا گناهان مردم را مورد توجه قرار می دهد و گناه خود را فراموش می کند بدانید فریب خورده (و خود را از عذاب الهی مصون دانسته است)».^۲

۱. غررالحکم، ج ۱۷۱۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۴۹.

الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ، وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ.

امام علی (ع) فرمود:

بخل، جامع تمام عیوب است و وسیله‌ای است که انسان را

به هر بدی ای می‌کشاند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این کلام حکیمانه را طرطوشی (متوفای ۵۲۰ از دانشمندان اندلس که در شهر طرطوش می‌زیسته است) در کتاب سراج الملوک در ضمن حکمت‌های آن حضرت (ع) آورده و مرحوم ابن‌شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول در وصیت حضرت به امام حسین (ع) با تفاوت‌هایی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

اضافه بر این میدانی در مجمع الامثال، ج ۲، ص ۴۲۱ با تفاوت‌هایی و زمخشری در ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۹۳ عین آن را ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

سرچشمه تمام عیوب

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بخل را به عنوان یک صفت رذیله که سرچشمه رذایل دیگر است معرفی کرده، می فرماید: «بخل، جامع تمام عیب ها و وسیله ای است که انسان را به سوی هر بدی ای می کشاند»؛ (البخلُ جامعٌ لمساوی العیوب، وَهُوَ زِمَامٌ یُقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ).

«مساوی» ظاهراً جمع «مساۃ» به معنای بدی است و بعضی گفته اند که «مساوی» جمع «مسوی» می باشد.

انسان بخیل از یک سو از پرداخت حقوق شرعی امتناع کرده و سعی می کند تا آن جا که ممکن است از آن بکاهد.

از سویی دیگر در مواردی که صلّه رحمی ایجاب می کند به احرام کمک نماید خودداری می کند و به این ترتیب جزء قاطعان رحم می شود.

از سویی دیگر به سبب علاقه فوق العاده به اندوختن مال ممکن است آلوده احتکار، رباخواری، غش در معامله و انواع کسب های حرام شود.

نیز برای پوشانیدن چهره واقعی خود به سراغ ریاکاری می رود و برای این که در برابر درخواست کنندگان کمک جواب رد بدهد متوسل به انواع دروغ ها می شود و به این ترتیب بخل، سرچشمه گناهان فراوان و عیوب بسیار خواهد بود.

از طرف دیگر شخص بخیل در اعتقادات خود نیز مشکل دارد چرا که اگر

سوء ظن به خدا نداشت اتفاق می‌کرد و به وعده‌های الهی دل خوش بود. البته بخل درجاتی دارد و تمام صفاتی که گفته شد مربوط به تمام درجات نیست هرچه شدیدتر باشد آثار سوئش بیشتر است. حقیقت بخل آن است که انسان نخواهد دیگری از اموال یا موقعیت او و یا علم او برخوردار شود.

دانشمندان برای بخل انواع و اقسامی شمرده‌اند. کمترین آن این است که انسان نخواهد دیگران از امکانات او استفاده کنند و بالاترین آن این است که نخواهد دیگران از اموال یکدیگر، یا از اموال خودشان بهره‌مند گردند و گاه بخل به قدری شدید می‌شود که انسان در برابر خویشان هم بخیل می‌گردد و حاضر نیست خودش از امکاناتش بهره‌مند شود.

قرآن مجید بخیلان را به عذاب خوارکننده تهدید کرده است، می‌فرماید: «الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا»؛ آن‌ها کسانی هستند که بخل می‌ورزند، و مردم را به بخل دعوت می‌کنند، و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آن‌ها داده، کتمان می‌نمایند. (این عمل، در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته؛) و ما برای کافران، عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده‌ایم.^۱

قابل توجه این‌که خداوند اینگونه افراد را جزء کافران شمرده است. در احادیث اسلامی نکوهش‌های زیادی درباره بخل و بخیل آمده است از جمله در حدیثی که در غررالحکم از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است می‌خوانیم: «الْبُخْلُ يُذِلُّ مُصَاحِبَهُ وَيُعِزُّ مُجَانِبَهُ؛ بخل، صاحبش را ذلیل و بیگانه از او را عزیز می‌کند».^۲

۱. نساء، آیه ۳۷.

۲. غررالحکم، ج ۶۵۵۳.

در حدیث دیگری از همان منبع و از همان حضرت می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ يَبْخُلُ عَلَى نَفْسِهِ بِالْيَسِيرِ مِنْ دُنْيَاهُ وَيَسْمَحُ لَوَرَاثِهِ بِكُلِّهَا؛ بخیل حتی مقدار کمی از دنیا را بر خود حرام می‌کند ولی همه آن را در اختیار وارث می‌گذارد».^۱

نیز در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْبَخِيلُ بَعِيدٌ مِنَ اللَّهِ بَعِيدٌ مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبٌ مِنَ النَّارِ؛ بخیل از خدا و مردم دور است و به آتش دوزخ نزدیک».^۲

سرچشمه اصلی بخل همان سوءظن به وعده‌های الهی است آن‌جا که در برابر انفاق وعده جبران بی‌شمار فرموده و بخیل به این وعده‌های صریح الهی اعتنا نمی‌کند.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الْبُخْلُ بِالْمَوْجُودِ سُوءُ الظَّنِّ بِالْمَعْبُودِ؛ بخل ورزیدن درباره آنچه انسان در اختیار دارد نشانه سوءظن به معبود است».^۳

نقطه مقابل بخل سخاوت است که صفت بارز اولیاءالله و مؤمنان راستین می‌باشد. آن‌ها آنقدر سخاوت به خرج می‌دادند که گاه تمام یا بخش عمده زندگی خود را در اختیار دیگران می‌گذاشتند.

یکی از شاخه‌های بخل، بخل در علم است که متأسفانه مصادیق زیادی دارد: مطلبی را کشف کرده و حاضر نیست به دیگران بیاموزد و گاه بخیلانی در علوم پیدا می‌شوند که علم و دانش خود را با خود به گور می‌برند. در دنیای امروز بخل در علم از ناحیه سردمداران جهان یک کار رایج و بسیار زشت است که حاضر نیستند حتی فرمول‌های داروهای نجات‌بخش را در اختیار دیگران بگذارند هرچند این کار سبب مر افراد زیادی شود.

البته همه بخیلان در تمام شاخه‌های بخل مشترک نیستند بعضی بخل به مال دارند بعضی بخل به مقام و گروهی بخل به علم و دانش و گاه بعضی همه این

۱. غررالحکم، ج ۶۵۱۵، ح ۶۵۱۵.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۵۹، ح ۱۴.

۳. غررالحکم، ج ۶۵۱۲، ح ۶۵۱۲.

بخل‌ها را در خود جمع می‌کنند.

در عصر و زمان ما کسانی پیدا می‌شوند که چندین شغل را در اختیار گرفته‌اند (گاه بیش از ده شغل) در حالی که جوانانی پیدا می‌شوند که از عهده آن‌ها برمی‌آیند ولی آن بخیلان حاضر نیستند یکی از آن‌ها را در اختیار آنان بگذارند و این نهایت بخل و پستی است.

به خدا پناه می‌بریم از این‌که گرفتار چنین رذیله اخلاقی شویم که ما را، هم از خدا دور می‌کند و هم از خلق خدا.

يَابْنَ آدَمَ، الرِّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ.
فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ؛ فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ
مِنْ عُمْرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ
السَّنَةُ مِنْ عُمْرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِالْهَمِّ فِيمَا لَيْسَ لَكَ؛ وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ
طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ.

امام علیؑ فرمود:

ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبالش می‌روی
و دیگری آن روزی که به دنبال تو می‌آید و اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ
تو خواهد آمد بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن.
غم هر روز برای آن روز کافی است. اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو
باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می‌دهد و اگر
تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط
به تو نیست؟ (بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا

آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر
به تو می‌رسد.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب گذشت^۲ ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح تر و مشروح تر بود آن را براساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم»؛ (قال الرضی: و قد مضی هذا الکلام فیما تقدّم من هذا الباب، إلا أنّه هاهنا أوضح و أشرح، فلذلك کّررناه علی القاعدة المقرّرة فی أوّل الکتاب).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند، ابوطالب مکی در قوت القوت و ابن عبد ربه در عقد الفرید است که آن را در ضمن وصیت امام علیه السلام به محمد بن حنفیه ذکر کرده است و همچنین صدوق در من لایحضره الفقیه و کراجکی در کنزالفوائد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

۲. باب کلمات قصار، حکمت ۲۶۷.

شرح و تفسیر

روزی دو گونه است

همان گونه که مرحوم سید رضی در ذیل این کلام نورانی آورده (بخشی از) این کلام قبلاً در کلمات قصار (حکمت ۲۶۷) آمده است و همان گونه که دیگران گفته اند (بخشی از آن) در نامه ۳۱ که وصایای امیرمؤمنان علی علیه السلام را به امام حسن علیه السلام منعکس می کند ذکر شده است.

بخش دیگری نیز تنها در این جا آمده است.

به هر حال هدف اصلی امام علیه السلام این است که انسان ها را از حرص به دنیا بازدارد و به گونه ای نباشند که تمام تلاش و کوشش آن ها برای به دست آوردن رزق و روزی باشد و از وظایف دیگر دور بمانند و لزوم تحصیل روزی را بهانه خود برای حرص به دنیا قرار دهند.

می فرماید: «ای فرزند آدم! روزی دو گونه است یکی آن که تو به دنبالش می روی و دیگری آن که به دنبال تو می آید که اگر به دنبالش نروی باز هم به سراغ تو خواهد آمد»؛ (يَا بْنَ آدَمَ، الرَّزْقُ رِزْقَانِ: رِزْقٌ تَطْلُبُهُ، وَ رِزْقٌ يَطْلُبُكَ، فَإِنْ لَمْ تَأْتِهِ أَتَاكَ).

به یقین همه روزی ها مقدر است ولی بعضی مشروط است به تلاش و کوشش و سعی و کار که اگر این شرط حاصل نشود فراهم نخواهد شد. مانند روزی هایی که از طریق کشاورزی و دامداری و صنایع و تجارت و امثال آن حاصل می شود.

قسم دوم روزی هایی است که مشروط به این شرط نیست بلکه ناخواسته

به سراغ انسان می آید. مانند ارث غیر منتظره ای که به انسان می رسد و یا سود کلانی که بدون تلاش و کوشش از طریق ترقی قیمت ها و یا هدایای غیر منتظره عاید انسان می گردد.

آنگاه امام (علیه السلام) چنین نتیجه می گیرد: «بنابراین غم و اندوه تمام سال را بر هم و غم امروزت اضافه مکن. غم هر روز برای آن روز کافی است»؛ (فَلَا تَحْمِلْ هَمَّ سَنَتِكَ عَلَى هَمِّ يَوْمِكَ! كَفَاكَ كُلُّ يَوْمٍ عَلَى مَا فِيهِ).

درست است که انسان باید آینده نگر باشد و تنها به فکر امروز نباشد و به همین دلیل در دنیایی که ما زندگی می کنیم دولت ها برنامه های پنج ساله و ده ساله و پنجاه ساله دارند. منظور امام (علیه السلام) این است که حریصان را از حرص زیاد بازدارد تا به بهانه تأمین آینده، شب و روز در فکر دنیا نباشند.

آنگاه امام (علیه السلام) به استدلال روشنی پرداخته، می فرماید: «اگر در تمام سال زنده بمانی و جزء عمر تو باشد خداوند هر روز آنچه از روزی برای تو معین کرده است به تو می دهد و اگر تمام آن سال جزء عمر تو نباشد چرا غم و اندوه چیزی را بخوری که مربوط به تو نیست؟»؛ (فَإِنْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمرِكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سَيُؤْتِيكَ فِي كُلِّ غَدٍ جَدِيدٍ مَا قَسَمَ لَكَ؛ وَإِنْ لَمْ تَكُنِ السَّنَةُ مِنْ عُمرِكَ فَمَا تَصْنَعُ بِهِمْ فِيمَا لَيْسَ لَكَ).

بسیارند کسانی که برای به دست آوردن درآمدهای هنگفت دست و پا می زنند در حالی که تنها بخش کوچکی را از آن مصرف کرده و بقیه را برای وارثان خود می گذارند و در واقع تلاشگران خسته و بی مزدند. هدف امام (علیه السلام) این است که این گروه از افراد را از تلاش های بی حد و حساب که آرامش دنیا و نجات آخرت را بر باد می دهد بازدارد.

و به گفته شاعر:

آن که مکنّت بیش از آن خواهد که قسمت کرده اند

گو طمع کم کن که زحمت بیش باشد بیش را

در آخرین جمله به نکته دیگری در همین باره اشاره کرده، می‌فرماید: «(بدان) هیچ‌کس پیش از تو نمی‌تواند روزی تو را دریافت کند و یا آن را از دست تو بیرون ببرد و آنچه برای تو مقدر شده است بدون تأخیر به تو می‌رسد؛ وَلَنْ يَسْبِقَكَ إِلَى رِزْقِكَ طَالِبٌ وَلَنْ يَغْلِبَكَ عَلَيْهِ غَالِبٌ، وَلَنْ يُبْطِئَ عَنْكَ مَا قَدْ قُدِّرَ لَكَ».

همان‌گونه که در بالا اشاره کردیم هرگز هدف امام علیه السلام این نیست که افراد را از تلاش و کوشش برای حل مشکلات اقتصادی بازدارد چراکه آن حضرت و سایر معصومین علیهم السلام در کلمات دیگر خود به این نوع تلاش سفارش کرده‌اند بلکه هدف این است که با بیان این واقعیت‌ها که روزی بر دوگونه است و خداوند آنچه مقدر باشد به انسان می‌رساند، سدی در برابر حرص و طمع و دنیاپرستی و افزون‌طلبی ایجاد کنند.

مرحوم سید رضی در ذیل این کلام حکیمانه می‌گوید: «مضمون این سخن در همین باب (حکمت ۲۶۷) گذشت ولی چون کلام امام علیه السلام در این جا واضح‌تر و مشروح‌تر بود آن را بر اساس روشی که در آغاز کتاب تذکر داده‌ایم تکرار کردیم؛ (قال الرضی: وقد مضى هذا الكلام فيما تقدم من هذا الباب، إلا أنه هاهنا أوضح وأشرح، فلذلك كررناه على القاعدة المقررة في أول الكتاب).

این سخن سید رضی اشاره به نکته‌ای است که در مقدمه نهج‌البلاغه آورده و آن این‌که کلمات امام علیه السلام گاهی با روایات مختلف نقل شده است. سید رضی آن را مطابق یکی از روایات نقل می‌کند سپس به روایتی که از طریق دیگر نقل شده و مشروح‌تر و گسترده‌تر است دست می‌یابد و لذا آن را تکرار می‌کند تا فایده بیشتری نصیب خوانندگان گردد.

در این زمینه توضیحات دیگری در ذیل حکمت ۲۶۷ و همچنین در ذیل نامه ۳۱ که مشتمل بر حکمت‌ها و اندرزهای فراوان خطاب به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌باشد، آمده است.

رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرٍ، وَ مَغْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ،
قَامَتْ بِوَآكِيهِ فِي آخِرِهِ.

امام علیه السلام فرمود:

چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار
کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب
عزاداران به سوگشان نشستند!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کلام مرحوم خطیب در مصادر استفاده می شود که قبل و بعد از سید رضی این گفتار حکیمانه از منابع دیگری اخذ شده است از جمله در کتاب من لایحضره الفقیه آن را جزء وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه نقل کرده و سبط بن جوزی آن را در تذکرة الخواص توأم با حکمت ۳۴۴ آورده است. نیز آمدی در غررالحکم با تفاوت قابل ملاحظه ای آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۹).

شرح و تفسیر

بی اعتباری این جهان

هدف از این کلام حکیمانه بیان بی اعتباری دنیاست و بیدار کردن غافلان از خواب غفلت؛ می فرماید: «چه بسیار کسانی که در آغاز روز زنده بودند اما روز را به پایان نبردند و چه بسیار کسانی که در آغاز شب زندگی شان مورد غبطه مردم بود اما در پایان همان شب عزاداران به سوگشان نشستند»؛ (رُبَّ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَيْسَ بِمُسْتَدْبِرٍ، وَ مَعْبُوطٍ فِي أَوَّلِ لَيْلِهِ، قَامَتْ بَوَاكِيهِ فِي آخِرِهِ).

بسیارند کسانی که خیال می کنند اگر امروز سالم و شاداب و سرخوش اند ماه ها یا سال ها این وضع ادامه پیدا می کند و یا اگر امروز در مجلس جشن و سروری حضور دارند این مجالس تا مدت ها ادامه خواهد یافت.

در حالی که اگر به تاریخ مراجعه کنیم و یا حتی حوادثی را که در دوران عمر خود دیده ایم مورد بررسی قرار دهیم می بینیم این ها خیال باطلی بیش نیست. افرادی بودند بسیار قوی و نیرومند از نظر جسمانی و بسیار قدرتمند از نظر موقعیت اجتماعی ولی ناگهان با گذشتن یک روز یا یک شب همه چیز دگرگون شد. آن آدم سالم، گرفتار سکتۀ مغزی شد و به صورت یک انسان به تمام معنا فلج درآمد و آن شخص قدرتمند به دست یکی از نزدیکانش به قتل رسید همان گونه که درباره نادرشاه افشار نقل کرده اند که در اوج قدرت به وسیله یکی از نزدیکانش به قتل رسید آن گونه که شاعر آن را ترسیم کرده است:

شبانگه به دل قصد تاراج داشت سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت
به یک گردش چرخ نیلوفری نه نادر به جا ماند نی نادری

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه) اشاره به بعضی از تحولات عراق کرده، می گوید: سر شب دولت ملک فیصل که آخرین نفر از شرفاء بود با قدرت بر سر کار بود ولی در آخر شب عبدالکریم قاسم قیام کرد و حکومت جدید را تشکیل داد.^۱

قرآن مجید روشن ترین نمونه را در این زمینه در پایان سوره قصص در داستان قارون، ثروتمند بزرگ بنی اسرائیل آورده است که یک روز تمام یاران و کارگزاران خود را بسیج کرد تا ثروت او را به نمایش بگذارند به گونه ای که بسیاری از بنی اسرائیل به حال او غبطه خوردند و گفتند: «يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ»؛ ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!^۲

ولی فردا که فرمان مرگ او از سوی خداوند صادر شد و زمین شکافت و خودش و تمام اموالش درون زمین مدفون شد آن ها که دیروز آرزوی زندگی او را می کردند، گفتند: «وَيَكَاَنَّا اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَاَنَّا لَا يَفْلِحُ الْكَافِرُونَ»؛ وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگان بخواند گسترش می دهد یا تنگ می گیرد! اگر خدا بر ما منت ننهاد بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای! گویی کافران هرگز رستگار نمی شوند!^۳

مرحوم صدوق در کتاب من لا يحضره این کلام شریف را با اضافه پر معنایی

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۱، ص ۳۴۳.

۲. قصص، آیه ۷۹

۳. قصص، آیه ۸۲

(ذیل وصایای امام (علیه السلام) به فرزندش محمد بن حنفیه) آورده است و آن این گونه است: «فَلَا يَغُرَّنْكَ مِنَ اللَّهِ طُولُ حُلُولِ النِّعَمِ وَإِطْأَاءُ مَوَارِدِ النِّقَمِ فَإِنَّهُ لَوْ خَشِيَ الْفُوتَ عَاجِلَ بِالْعُقُوبَةِ قَبْلَ الْمَوْتِ؛ چون چنین است، فزونی نعمت های خداوند و تأخیر مجازات های او تو را مغرور نسازد زیرا او اگر از این ترس داشت که مجازات از دست رود قبل از مرگ به سرعت کیفر می داد».^۱

شعرای عرب و عجم در همین مضمون اشعار بیدار کننده ای سروده اند. از جمله شاعر عرب می گوید:

يا راقدا الليل مسرورا بأوله إن الحوادث قد يطرقن أسحارا
ای کسی که در شب خوشحال به بستر استراحت می روی مراقب باش که حوادث تلخ گاهی سحرگاه به سراغ تو می آید.
و دیگری می گوید:

عجبا لعین تلذّ بالرقاد وملك الموت معه على وساد
در شگفتم از چشمی که به خواب خوش فرو می رود در حالی که فرشته مرگ همواره در کنار او خوابیده است.^۲
و شاعر فارسی زبان می گوید:

به شب بودی به پا قصر سرورش سر و کارش سحر با قبر و گورش
نماز شام بودش تاج بر سر شفق چون زد کشیدش خاک دربر
در ذیل کلام حکمت آمیز ۱۹۱ مسائل مشابهی گذشت.

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۶، ح ۵۸۳۴.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۴۳.

۳۸۱

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقِهِ، فَاخْزُنْ
لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ: فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

سخن را تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود. زبانت
را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن. ای بسا گفتن یک کلمه نعمت بزرگی را از انسان
سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب قبل از نهج البلاغه برای این کلام شریف نقل کرده است کتاب من لا یحضر
مرحوم صدوق است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).
اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق آن را در من لا یحضر در ذیل کلام حکمت‌آمیز گذشته در وصایای
علی (علیه السلام) به محمد بن حنفیه نقل کرده است.

شرح و تفسیر

حتی با یک کلمه

درباره اهمیت سکوت و خطرات سخن گفتن بی‌رویه، در کلمات پیشین امام علیه السلام مطالب قابل توجهی خواندید. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه در ضمن سه جمله دیگر بر این مسأله تأکید می‌کند.

نخست می‌فرماید: «سخن، تا نگفته‌ای اسیر توست اما همین که گفتی تو اسیر او خواهی بود»؛ (الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ وَثَاقِيهِ). چه تشبیه و تعبیر جالبی! به‌راستی، سخن قبل از آن‌که از دهان گوینده‌اش بیرون آید همچون اسیری در نزد اوست ولی همین که از دهان گوینده بیرون آمد نه تنها قادر بر مهار کردنش نیست بلکه در اسارت آن خواهد بود و تمام مسئولیت‌هایش را باید به عهده بگیرد. پس چه بهتر که انسان کم سخن بگوید و سنجیده بگوید.

امام علیه السلام در دومین تعبیر از تشبیه دیگری استفاده کرده، می‌فرماید: «زبان را همچون طلا و نقره‌ات حفظ کن»؛ (فَاخْزِنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزِنْ ذَهَبَكَ وَوَرِقَكَ).

شک نیست که انسان اجناس گران‌بهای خود را با دقت محافظت می‌کند مبادا سارقان آن را برابیند و یا به گونه دیگری از دست برود. امام علیه السلام می‌فرماید که زبان تو نیز سرمایه بسیار گران‌بهایی است که باید با دقت در حفظ آن بکوشی.

در سومین جمله به عنوان یک دلیل می‌فرماید: «ای بسا گفتن یک کلمه نعمت

بزرگی را از انسان سلب کرده یا بلا و مصیبتی را فراهم ساخته است»؛ (فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً).

اهمیت سکوت تا آنجاست که از داستان زکریا در قرآن مجید استفاده می شود خداوند هنگامی که به زکریا بشارت فرزندى را به نام یحیی داد عرضه داشت: «خدایا! نشانه‌ای برای من قرار ده. خطاب آمد: نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم با مردم نخواهی داشت در حالی که زبانت سالم است؛ ﴿قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا﴾^۱ و به این ترتیب سکوت به عنوان آیتی از آیات خدا نسبت به موهبتی که ارزانی داشته بود قرار داده شد.

۱. مریم، آیه ۱۰.

لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا
فَرَائِضَ يَحْتَاجُ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

امام علیه السلام فرمود:

چیزی را که علم به آن نداری مگو بلکه همه آنچه را که می دانی نیز مگو،
زیرا خداوند بر تمام اعضای تو واجباتی قرار داده که روز قیامت
از آن ها بازخواست خواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

قبل از سید رضی مرحوم صدوق این کلام حکیمانه را در کتاب من لا یحضر و مرحوم مفید در کتاب
اختصاص ضمن وصایای امام علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه آورده اند. (مصادر نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۲۷۹).

شرح و تفسیر دو نکته حکیمانه

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید:
نخست این‌که انسان باید از گفتن چیزی که درباره آن آگاهی ندارد بپرهیزد،
می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی مگو»؛ (لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ).
زیرا اولاً در آیات متعددی از قرآن مجید از این کار نهی شده است
به‌خصوص هرگاه اسناد به خداوند متعال داده شود. در سوره بقره می‌فرماید:
«إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط
به بدی‌ها و کار زشت فرمان می‌دهد؛ (و نیز دستور می‌دهد) آنچه را که
نمی‌دانید، به خدا نسبت دهید.^۱

در سوره اعراف نیز می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي
الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ
بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ بگو: «خداوند، تنها اعمال زشت را،
چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و (همچنین) گناه و ستم به ناحق را؛
و این‌که چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛
و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید».^۲

۱. بقره، آیه ۱۶۹.

۲. اعراف، آیه ۳۳.

در سوره اسراء می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چراکه گوش و چشم و دل، همه مسئول‌اند.^۱

ثانیاً از نظر عقل نیز کار قبیحی است زیرا هنگامی که انسان چیزی را نمی‌داند ولی به‌طور قطع از آن خبر می‌دهد مفهومی این است که من درباره آن علم و اطلاع دارم در حالی که این دروغ است و دروغ، از زشت‌ترین کارهاست. اضافه بر این امکان دارد آن سخن برخلاف واقع و کذب باشد بنابراین ذکر آن به‌طور قطع، نوعی تجری در برابر خداوند است چراکه چیزی را بی‌پروا می‌گوید که احتمال دارد معصیت خداوند باشد.

مرحوم کلینی در جلد اول کتاب کافی بابی تحت عنوان «النَّهْيُ عَنِ الْقَوْلِ بِغَيْرِ عِلْمٍ» ذکر کرده که در آن روایات بسیاری آورده است. از جمله در حدیثی از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمود: «لِلْعَالِمِ إِذَا سُئِلَ عَنْ شَيْءٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُ أَعْلَمُ وَلَيْسَ لِغَيْرِ الْعَالِمِ أَنْ يَقُولَ ذَلِكَ؛ هنگامی که سؤالی از شخص عالمی شود در حالی که پاسخ آن را نمی‌داند باید بگوید: «الله اعلم» و کسی که عالم نیست حتی این جمله را هم نباید بگوید (زیرا او علمی ندارد که خدا را از خود اعلم بداند).^۲ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که شخص غیر عالم در برابر چنین سؤالی باید بگوید: «لا ادری؛ نمی‌دانم» و نگوید: «الله اعلم».^۳

در حدیث دیگری می‌خوانیم که زرارة ابن اعین از امام باقر (ع) پرسید: خداوند چه حقی بر بندگان دارد؟ امام (ع) فرمود: «أَنْ يَقُولُوا مَا يَعْلَمُونَ وَيَقْفُوا عِنْدَ مَا لَا يَعْلَمُونَ؛ از آنچه می‌دانند سخن بگویند و درباره آنچه نمی‌دانند توقف کنند».^۴

۱. اسراء، آیه ۳۶.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۲، ح ۵.

۳. همان، ح ۶.

۴. همان، ص ۴۳، ح ۷.

احادیث دیگری نیز قریب به همین مضمون نقل شده است.

مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد دوم بحارالانوار باب ۱۶، همین مطلب (نهی از گفتن چیزی بدون آگاهی از آن) را عنوان کرده و آیات متعدد و ۵۰ روایت در این زمینه نقل کرده است.

در دومین نکته امام (علیه السلام) می‌فرماید: «بلکه همه آنچه را می‌دانی نیز مگو زیرا خداوند بر تمام اعضای انسان واجباتی قرار داده که در قیامت از آن‌ها بازخواست می‌کند»؛ (بَلْ لَا تَقُلْ كُلَّ مَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ اللَّهَ فَارَضَ عَلَى جَوَارِحِكَ كُلِّهَا فَرَائِضٌ يَحْتَجُّ بِهَا عَلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

زیرا اولاً بیان آنچه انسان می‌داند گاه افشای اسرار مؤمنین و گاه غیبت و عیب‌جویی دیگران است و گاه سبب اهانت و یا ایجاد اختلاف در میان مردم و یا اشاعه فحشا و یا سبب اضطراب افکار عمومی می‌شود و یا افراد کم‌استعدادی را به گمراهی می‌افکند که همه این‌ها از مصادیق گناه است.

ثانیاً بیان آنچه انسان می‌داند گاهی سبب انحراف از فضایل اخلاقی است زیرا گاهی خودستایی و اظهار کبر و غرور و برتری بر دیگران است و گاه شکل ریا و سمعه به خود می‌گیرد که تمام این‌ها مذموم است.

علتی که امام (علیه السلام) برای نکته دوم گفته است مقصود ایشان را کاملاً آشکار می‌سازد و آن این‌که چشم و گوش و دست و پا و زبان هرکدام مسئولیتی دارند: «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۱ و مسئولیت زبان از همه اعضا بیشتر است و گناهانی که با زبان انجام می‌شود فزون‌تر و متنوع‌تر می‌باشد. این احتمال نیز وجود دارد که کلام اخیر امام (علیه السلام) بیان علت برای هر دو بخش کلام آن حضرت باشد.

۱. اسراء، آیه ۳۶.

ولی نباید فراموش کرد که امام علیه السلام می فرماید: همه آنچه را می دانی (کُلِّ ما تعلم). اشاره به این که بسیاری از چیزهایی را که انسان می داند باید برای دیگران بیان کند و مردم را از جهل و بی خبری درباره احکام الهی و مفسد اخلاقی و یا خطراتی که جامعه اسلامی را تهدید می کند خارج سازد.

إِحْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ،
وَ إِذَا قَوَيْتَ فَأَقْوِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَعُفْتَ فَأَضَعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ.

امام علی (ع) فرمود:

برحذر باش از این که خدا تو را نزد معصیتش حاضر ببیند و نزد طاعتش غایب

که از زیان کاران خواهی بود، و هرگاه قوی و قدرتمند می شوی قدرت

بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می گردی

در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام شریف غیر از نهج البلاغه ذکر کرده کتاب غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی از نظر الفاظ آورده است هر چند معنا یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

ولی با مراجعه به کتاب من لایحضره الفقیه مرحوم صدوق روشن می شود که او نیز صدر آن را با تفاوتی ضمن وصیت امیرمؤمنان (ع) به فرزندش محمد بن حنفیه ذکر نموده است (من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۸) و می دانیم مرحوم صدوق پیش از سید رضی می زیسته است. قابل توجه این که در من لایحضر این کلام شریف به صورت دو قسمت جداگانه در دو مورد از وصیت نامه مزبور ذکر شده است. (جمله و اذا قویت... جداگانه است) (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۶).

شرح و تفسیر

در برابر معاصی ضعیف و در برابر طاعات قوی باش

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه‌اش به دو نکته مهم اشاره می‌فرماید. نکته اول این است که به همگان هشدار می‌دهد مراقب اعمال خویش باشند، می‌فرماید: «برحذر باش از این که خداوند تو را نزد معصیت‌هایش حاضر بیند و نزد طاعاتش غایب که از زیان‌کاران خواهی بود»؛ (اِحْذَرُ أَنْ يَرَاكَ اللَّهُ عِنْدَ مَعْصِيَّتِهِ وَ يَفْقِدَكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ).

اشاره به این که عالم محضر خداست و خداوند از ما به ما نزدیک‌تر است حتی افکار و خیالاتی را که در ذهن ما نقش می‌بندد می‌داند و می‌بیند بنابراین چگونه به خود اجازه می‌دهیم که در صحنه‌های معصیت در حضور خداوند، حضور داشته باشیم و در صحنه‌های اطاعت که خاصان و مقربان پروردگار و مؤمنان صالح حضور دارند جای ما خالی باشد؟

امام صادق علیه السلام طبق روایتی که در کتاب شریف کافی آمده است به یکی از یاران خود به نام اسحاق بن عمار می‌فرماید: «يَا إِسْحَاقُ خَفِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ فَإِنْ كُنْتَ تَرَاهُ أَنَّهُ لَا يَرَاكَ فَقَدْ كَفَرْتَ وَإِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُ يَرَاكَ ثُمَّ بَرَزْتَ لَهُ بِالْمَعْصِيَةِ فَقَدْ جَعَلْتَهُ مِنْ أَهْوَنِ النَّاطِرِينَ عَلَيْكَ؛ ای اسحاق! آن‌گونه از خدا بترس که گویی او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند. اگر فکر می‌کنی که خدا تو را نمی‌بیند کافر شده‌ای و اگر می‌دانی تو را می‌بیند ولی آشکارا

معصیتش را می‌کنی او را کمترین بینندگان به حساب آورده‌ای (زیرا در برابر یک انسان عادی و حتی گاه در مقابل یک کودک حاضر نیستی بسیاری از گناهان را انجام دهی پس چگونه در محضر پروردگار مرتکب آن می‌شوی؟)». ^۱

از این سخن می‌توان نتیجه گرفت که بی‌تقوایی‌های انسان‌ها نتیجه ضعف ایمان آن‌ها به خداوند و معاد است. یا او را همه‌جا حاضر نمی‌دانند و یا وعده‌های معاد و پاداش و کیفر اعمال را کوچک می‌شمرند که اگر چنین نبود روح تقوا حاکم بود.

از همین رو در حدیثی می‌خوانیم که از امام صادق (ع) تفسیر تقوا را پرسیدند. امام (ع) در پاسخ فرمود: «أَنْ لَا يَفْقِدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمْرَكَ وَلَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ؛ حقیقت تقوا این است که خدا تو را در جایی که امر کرده، غایب نبیند و در جایی که نهی کرده حضور نداشته باشی». ^۲

امیرمؤمنان (ع) در جمله دوم از گفتار حکیمانه مورد بحث به نکته دیگری اشاره می‌کند که در واقع تکمیل‌کننده جمله پیشین است. می‌فرماید: «و هرگاه قوی و قدرتمند می‌شوی قدرت بر اطاعت خداوند داشته باش و هرگاه ضعیف و ناتوان می‌گردد در برابر معصیت خداوند ضعیف و ناتوان باش»؛ (وَ إِذَا قَوِيَتْ فَأَقْوِ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ، وَ إِذَا ضَعُفَتْ فَاضْعُفْ عَنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ).

اشاره به این که سعی کن اسباب اطاعت را فراهم کنی و در طریق اطاعت پروردگار قوی شوی و نیز سعی کن اسباب معصیت را از میان برداری و در طریق عصیان ضعیف شوی زیرا فراهم آوردن اسباب یا از میان بردن آن غالباً کاری است که در اختیار انسان می‌باشد. مثلاً هنگامی که افراد عادی نزد علما و دانشمندان و ارسته دینی بروند تا نصیحتی از آن‌ها بشنوند سبب می‌شود که روح آن‌ها برای اطاعت

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۷، ح ۲.

۲. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۸۵.

پروردگار قوی گردد و هنگامی که از بدان و دوستان بدکار دوری کنند اسباب معصیت را از میان برداشته و خود را برای انجام آن ضعیف می سازند.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه «وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» آمده است: «مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ وَيَعْلَمُ مَا يَعْمَلُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيُخْزِئُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى؛ کسی که بداند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید می شنود و از اعمال نیک و بدی که انجام می دهد آگاه است و این امر او را از اعمال قبیح بازدارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است و نفس خویش را از هوی باز می دارد».^۱

در آیات قرآن مجید نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که در واقع گفتار امام (علیه السلام) برگرفته از آنهاست.

در آیه چهاردهم سوره علق درباره بعضی از کافران و تکذیب کنندگان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى؛ آیا او نمی دانست که خداوند اعمالش را می بیند».

در آیه ۱۰۸ سوره نساء می خوانیم: «يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ؛ آن ها زشتکاری خود را از مردم پنهان می دارند؛ اما از خدا پنهان نمی دارند». این سخن را با نکته ای که مرد سالکی بیان کرده پایان می دهیم: نقل شده که او بعد از گناهی توبه کرده بود ولی پیوسته می گریست. به او گفتند: چرا این قدر گریه می کنی؟ مگر نمی دانی خداوند غفور است و آمرزنده گناهان؟ گفت: آری ممکن است او عفو کند ولی این خجالت و شرمساری را از این که او مرا به هنگام گناه دیده است، چگونه از خود دور سازم؟

گیرم که تو از سرگنه درگذری

وان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم؟!

۱. کافی، ج ۲، ص ۷، ح ۱۰.

أَلْزُكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ، وَ التَّقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا
وَتَقَّتْ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غِبْنٌ، وَ الطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْإِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده
می‌کنی جهل و نادانی است و کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش
(الهی) برای آن، غبن و خسارت است و اطمینان به هرکس قبل از آزمایش و امتحان
او دلیل عجز و ناتوانی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

دانشمند معروف، میدانی، در مجمع الامثال این کلام حکیمانه را در ذیل کلمات امیرمؤمنان علی (علیه السلام)
آورده با بعضی از اضافات (که نشان می‌دهد از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است). از جمله «البخل جامع
لمساوی العیوب» که در حکمت ۳۷۸ گذشت (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰) و بعید نیست که این‌ها
هر دو با هم در کلام امام علی (علیه السلام) آمده و سید رضی آن‌ها را تفکیک نموده است.
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی نیز آن را در غرر با تفاوتی ذکر کرده (غررالحکم، ح ۲۳۵۱، ۱۵۸ و ۹۴۹۰)
و همچنین ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل با اضافاتی آورده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

شرح و تفسیر

سه نکته حکیمانه

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه اشاره به سه نکته می‌کند که هرکدام حکمت مستقلی است.

نخست می‌فرماید: «اعتماد به دنیا با وجود آنچه با چشم خود از (تحولات و دگرگونی‌های) آن مشاهده می‌کنی جهل و نادانی است»؛ (أَلَرُّكُونُ إِلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا تُعَايِنُ مِنْهَا جَهْلٌ).

همه افراد، بدون استثنا یا در تواریخ خوانده‌اند و یا درباره پیشینیان شنیده‌اند و یا با چشم خود دیده‌اند که افراد قدرتمند یا ثروتمند و پرتوان ناگهان قدرت و ثروت و توان خود را از دست داده و به صورت فردی ضعیف و ناتوان درآمده‌اند. یک روز امیر بود و فردای آن اسیر است، یک روز جوانی نیرومند و فردا بیمار ناتوانی در بستر، یک روز ثروتمند و روز دیگر فقیری نیازمند. با این تحولات سریع و دگرگونی‌هایی که در امور دنیا می‌بینیم اگر به امکانات آن اعتماد کنیم آیا نشانه جهل و نادانی نیست؟

عقل کسی است که دل به دنیا نبندد هر چند از امکانات فراوانی برخوردار باشد. این‌گونه افراد آسوده زندگی می‌کنند و آسوده از جهان می‌روند و از تحولات و دگرگونی‌های دهر هرگز ناراحت نمی‌شوند. در حالی که دلبستگان به دنیا با از دست دادن مقام یا مال و ثروت، چنان ناراحت می‌شوند که گاه کارشان به جنون و دیوانگی می‌کشد.

مرحوم علامه شوشتري در شرح نهج البلاغه خود نقل می‌کند که ابوالفتح ابن عمید از صاحب بن عباد نزد سلطان وقت، مؤیدالدوله، سعایت کرد تا او را از کار خود (وزیر مخصوص بودن) برکنار ساخت و خودش به تدبیر امور پرداخت همانگونه که برای رکن‌الدوله، پدر مؤیدالدوله تدبیر می‌کرد. روزی ندیمان و دوستان خاص خود را دعوت کرد، مجلس عظیمی تشکیل داد و زینت آلات فراوان و ظروف طلا و نقره‌ای که از حد و حصر خارج بود حاضر ساخت و مشغول نوشیدن شراب شد و آن روز و آن شب مرتباً شراب می‌خورد و به غلامان خود دستور داد که مجلس را به همان حال نگه دارید، چیزی از آن کم و زیاد نشود تا فردا نیز ادامه دهیم و به ندیمان و دوستان خاص خود گفت: فردا صبح نیز در این مجلس شرکت کنید. سپس به اتاق خواب خود رفت و ندیمان به خانه‌های خود بازگشتند. سحرگاهان همان شب مؤیدالدوله دستور داد او را دستگیر کردند و کسی را به خانه‌اش فرستاد که آنچه در آن است گردآوری کرده بیاورد و صاحب بن عباد را به وزارت بازگرداند و ابن عمید همچنان در آن حال نکبت بود تا از دنیا رفت.^۱

آنگاه امام علیه السلام به دومین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «کوتاهی در حُسن عمل با وجود اطمینان به پاداش (الهی) برای آن، غبن و خسارت است»؛ (وَالْتَقْصِيرُ فِي حُسْنِ الْعَمَلِ إِذَا وَثِقْتَ بِالثَّوَابِ عَلَيْهِ غَبْنٌ).

اشاره به این که اگر انسان شک در معاد و ثواب و عقاب داشته باشد کوتاهی او در انجام کارهای نیک ممکن است قابل توجیه باشد اما افراد باایمان که معاد را باور کرده و به ثواب و جزای الهی ایمان دارند آن هم ثواب‌های بسیار عظیمی که تناسبی با مقدار عمل انسان‌ها ندارد بلکه فقط مناسب فضل و الطاف الهی است اگر در انجام کارهای نیک کوتاهی کنند به‌راستی عجیب است و این همان غبن

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۴، ص ۶۰۳.

و خسارتی است که انسان با دست خود بر خویشتن وارد می‌کند.
حقیقت غبن آن است که انسان سرمایه‌ای را از دست دهد و نتواند معادل یا بیش از آن به دست آورد و نیز فرصت مناسبی برای به دست آوردن سود کلانی در اختیار او باشد اما فرصت را از دست دهد و آن سود را تحصیل نکند؛ این‌ها همه مصداق غبن است.

قرآن مجید روز قیامت را یوم التغابن نام نهاده، می‌فرماید: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِكَ يَوْمُ التَّغَابُنِ»؛ این (رستاخیز عام) در زمانی خواهد بود که خداوند همه شما را در روز اجتماع گردآوری می‌کند و آن روز، روز تغابن است.^۱
تغابن از باب تفاعل معمولاً در مورد کاری گفته می‌شود که دو جانبه باشد مانند تعارض و تراحم و این معنی در قیامت صادق است زیرا همگی خود را مغبون می‌بینند، مؤمنان به این دلیل که کارهای نیک بیشتری انجام نداده‌اند و ای بسا کافران مانع بودند و کافران به این دلیل که هیچ اندوخته‌ای برای آن روز به دستشان نیامده و شاید مؤمنان را در خبررسانی مقصر می‌پندارند. از گفته بعضی از اهل لغت نیز استفاده می‌شود که باب تفاعل همیشه به این معنا نیست و تغابن در آیه مزبور به معنی ظهور غبن است. آری آن روز ظاهر می‌شود که چه اشخاصی مغبون بوده‌اند و چه اشخاصی بهره کافی برده‌اند.

سپس امام (علیه السلام) به سومین و آخرین نکته اشاره کرده، می‌فرماید: «اطمینان به هرکس قبل از آزمایش و امتحان او دلیل عجز و ناتوانی است»؛ (وَالطُّمَأْنِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ الْاِخْتِبَارِ لَهُ عَجْزٌ).

با توجه به این‌که ابلیس آدم‌رو بسیار است پس به هر دستی نباید داد دست. دوستان انسان در سرنوشت او تأثیر عمیقی دارند نباید هیچ‌کس را بدون امتحان به دوستی برگزید. سرمایه‌هایی را که خدا به انسان داده نمی‌توان در اختیار

۱. تغابن، آیه ۹.

هرکس گذاشت، ای بسا انسانِ خائن و سارق باشد، باید افراد را کراراً آزمود و سپس به آن‌ها اطمینان کرد.

این مطلب در عصر و زمان ما اهمیت بیشتری پیدا کرده چراکه ابلیسان آدم‌رو و منافقان ظاهرالصلاح و خائنان در لباس خادم فراوان شده‌اند، بنابراین تا اطمینان از طریق امتحان حاصل نشود اعتماد به آن‌ها نشانهٔ عجز و ناتوانی است. قابل توجه این‌که گاه انسان به کسی بعد از آزمایش‌های متعدد اعتماد می‌کند ولی سرانجام، شخص فاسد و مفسدی از آب درمی‌آید، بنابراین چگونه می‌توان بدون آزمایش به هر کسی اعتماد کرد و دین و دنیای خود را به او سپرد؟ به گفتهٔ شاعر عرب:

وَكُنْتُ أَرَى أَنَّ التَّجَارِبَ عُدَّةٌ وَخَانَتْ ثِقَاةَ النَّاسِ حِينَ التَّجَارِبِ

من چنین می‌پنداشتم که تجربه و آزمایش، وسیلهٔ خوبی است ولی بعضی از افراد مورد اطمینان به‌هنگام تجربه‌ها (ی دشوار) خائن از آب درآمدند.

قابل توجه این‌که امام علیه السلام به سه پیامد منفی که مربوط به سه اشتباه است در این کلام حکیمانه‌اش اشاره کرده است: «جهل» و «غبن» و «عجز».

نشانهٔ جهل، تکیه کردن بر این دنیای ناپایدار است و سبب غبن، کوتاهی در انجام کارهای نیک است و نشانهٔ عجز، اطمینان به افراد، قبل از اختبار و امتحان می‌باشد.

مرحوم آمدی در غررالحکم روایات دیگری از امام علیه السلام نقل کرده که هماهنگ با جملهٔ اخیر آن حضرت در حکمتِ مورد بحث است. ازجمله این‌که می‌فرماید: «الطَّمَأْنِينَةُ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ قَبْلَ اخْتِبَارٍ مِنْ قُصُورِ الْعَقْلِ؛ اطمینان به هرکس پیش از آزمودن او نشانهٔ کم‌عقلی است».^۱

و نیز می‌فرماید: «قَدِّمِ الْاِخْتِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الْاِخْوَانِ فَإِنَّ الْاِخْتِبَارَ مِعْمَارٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ

۱. غررالحکم، ج ۹۴۹۰.

الأخيار والأشجار؛ قبل از گزینش دوستان، آن‌ها را آزمایش کنید زیرا آزمایش، معماری است که نیکان را از بدان جدا می‌کند».^۱

ممکن است سؤال شود که در اخبار متعدد اسلامی آمده است که به همه مسلمانان حسن ظن داشته باشید و فعل آن‌ها را حمل بر صحت کنید آیا این روایات با آنچه در بالا آمد سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن است: از نظر کلی و به‌هنگام معاشرت با مردم باید فعل افراد را حمل بر صحت کرد اما اگر کسی بخواهد شریکی انتخاب کند یا دوستی برگزیند و سرمایه دین و دنیای خود را در اختیار او بگذارد به یقین باید بعد از امتحان و اختبار باشد.

مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا.

امام علی (ع) فرمود:

برای پستی این دنیا (ی فریبنده پرزرق و برق) همین بس که تنها
جایی است که معصیت خدا در آن می شود، و برای رسیدن
به پاداش های الهی راهی جز ترک آن نیست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این گفتار حکیمانه را ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵) در تعدادی از کتابهایش نقل کرده و اُمّدی نیز در غررالحکم با تفاوت مختصری آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

شرح و تفسیر

در پستی دنیا همین بس!

درباره پستی دنیا و بی ارزش بودن زرق و برق آن در قرآن مجید تعبیرات مختلفی دیده می شود. گاهی از آن تعبیر به لهو و لعب شده: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ»^۱ و گاه از آن تعبیر به زخرف شده و این که اگر مردم دنیاپرست همگی به دنیا اقبال نمی کردند به قدری دنیا بی ارزش بود که برای کافران خانه های پر زرق و برق و زینتی قرار می دادیم: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»^۲.

و در احادیث اسلامی به بر درخت نیم جویده در دهان ملخ تشبیه شده است (وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا).^۳ و امثال این تعبیرات.

آنچه در این گفتار حکیمانه می بینیم تعبیر جدیدی در این زمینه است. امام علی (ع) می فرماید: «برای پستی دنیا (ی فریبنده و پر زرق و برق) همین بس که معصیت خداوند فقط در آن انجام می شود و برای رسیدن به پاداش الهی راهی جز ترک

۱. عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۳. نهج البلاغه، کلام ۲۲۴.

آن نیست»؛ (مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّهُ لَا يُعْصَى إِلَّا فِيهَا، وَلَا يُنَالُ مَا عِنْدَهُ إِلَّا بِتَرْكِهَا).

امام علی (علیه السلام) در این گفتار نورانی به دو نکته در پستی دنیا اشاره می‌کند: نخست این‌که جای معصیت الهی تنها اینجاست و دوم این‌که وسیله رسیدن به سعادت جاویدان ترک آن است.

عجیب آن است که در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می‌خوانیم که می‌فرماید: «خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ فَمَا نَزَلَ مَنْزِلًا وَمَا ارْتَحَلَ مِنْهُ إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا وَقَتْلَهُ وَقَالَ يَوْمًا: وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؛ مَا بَا إِمَامَ حُسَيْنٍ (پدرم به‌سوی کربلا) خارج شدیم امام هر زمان در منزلی پیاده می‌شد و یا از آن حرکت می‌کرد به یاد یحیی بن زکریا و قتل او می‌افتاد و روزی فرمود: در پستی دنیا در برابر خداوند متعال همین بس که سر یحیی بن زکریا (پیامبر بزرگ الهی) برای زن آلوده‌ای از زنان آلوده بنی اسرائیل هدیه فرستاده شد».^۱

این تعبیر اشاره روشنی است به پیش‌بینی شهادت امام علی (علیه السلام).

امام کاظم (علیه السلام) در حدیث معروف هشام بن حکم که در آغاز جلد اول اصول کافی آمده است خطاب به هشام می‌فرماید: «يَا هِشَامُ! إِنَّ الْعُقَلَاءَ تَرَكَوْا فُضُولَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ الذُّنُوبِ، وَتَرَكَ الدُّنْيَا مِنَ الْفَضْلِ وَتَرَكَ الذُّنُوبَ مِنَ الْفَرَضِ؛ عَاقِلَانِ أَضَافَاتِ دُنْيَا رَا تَرَكَ كَرْدَه‌اند تا چه رسد به گناهان، چراکه ترک دنیا فضیلت است و ترک گناهان فریضه».^۲

از حدیث بالا به خوبی استفاده می‌شود که منظور از ترک دنیا ترک ضروریات و نیازهای زندگانی ساده نیست چراکه در احادیث دیگر، کمکی برای رسیدن به

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۰.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۷.

آخرت شمرده شده (نعم العون الدنيا على الآخرة)^۱ بلکه به تعبیر امام کاظم (علیه السلام) منظور فضول دنیاست، زرق و برقها، زینت و تجملات بی حساب و مانند آن است بنابراین هیچ منافاتی بین کلام حکیمانه بالا و روایاتی که درباره لزوم برخورداری از حد معقول زندگی آمده نیست.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) از راهی عبور می کرد، چشمش به بزغاله مرده ای افتاد که در محل گردآوری زیاله ها افتاده بود، به اصحابش فرمود: ارزش این بزغاله چقدر است؟ عرض کردند: اگر زنده بود شاید به اندازه یک درهم نیز نبود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَلدُّنْيَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ هَذَا الْجَدْيِ عَلَى أَهْلِهِ؛ دنیا کم ارزش تر است در پیشگاه خدا از این بزغاله در نزد صاحبانش».^۲

۱. کافی، ج ۵، ص ۷۲.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹؛ بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۵۵.

مَنْ طَلَبَ شَيْئًا نَالَهُ أَوْ بَعْضُهُ.

امام علی (ع) فرمود:

هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد
یا به قسمتی از آن چیز.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام شریف را میدانی در مجمع الامثال آورده است، صاحب کتاب مصادر بعد از ذکر این مطلب می‌گوید: ما بارها گفته‌ایم که میدانی کتابش را از کتب پیشینیان گردآوری کرده (نه از نهج البلاغه) و قاضی قضاعی نیز در کتاب دستور معالم الحکم آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۰).

شرح و تفسیر

هر تلاشی سرانجام به نتیجه می‌رسد، کم یا زیاد

امام علی (ع) در این کلام نورانی اشاره به تأثیر جدّ و جهد بر وصول به مقاصد عالی کرده، می‌فرماید: «هرکس برای رسیدن به چیزی تلاش کند یا به همه آن می‌رسد یا به قسمتی از آن»؛ (مَنْ طَلَبَ شَيْئاً نَالَهُ أَوْ بَعْضَهُ).

بدون شک برای رسیدن به مقصود، عوامل زیادی باید دست به دست هم بدهند ولی در میان همه آن عوامل، نقش تلاش و کوشش از همه پررنگ‌تر است و تجربه نیز همین را نشان می‌دهد که بزرگان دنیا که به مقاصد عالی دست یافته‌اند بر اثر کار و کوشش و تلاش فراوان بوده و حتی مخترعان و مکتشفان که توانسته‌اند نیروهای مختلف جهان طبیعت را به تسخیر خود درآورند، بر فراز آسمان پرواز کنند و یا به بعضی از کرات بالا برسند، در اعماق دریاها سیر کرده و ذخایر آن را کشف نمایند، نیروی اتم را در اختیار بگیرند و از آن برای مقاصد صلح‌جویانه استفاده کنند، به کشفیات فراوانی در علوم مختلف دست یابند و درهای گنجینه‌های علوم را بکشایند، همه این‌ها در سایه تلاش و کوشش و استقامت و پشتکار است.

شبیه آنچه در گفتار حکیمانه بالا آمد در افواه دانشمندان مشهور است گاه به عنوان حدیث از آن یاد می‌شود و گاه به عنوان یک ضرب‌المثل عام و آن این‌که «مَنْ طَلَبَ شَيْئاً وَجَدَ وَجَدَ»؛ کسی که چیزی را طلب کند و جدیت درباره آن

داشته باشد آن را خواهد یافت» و نیز گفته‌اند: «مَنْ قَرَعَ بَاباً وَلَجَّ وَلَجٌ؛ کسی که دری را بکوبد و اصرار کند سرانجام وارد می‌شود». و شاعر نیز آن را به پیغمبر اکرم ﷺ نسبت داده و می‌گوید:

گفت پیغمبر که چون کوبد دری عاقبت ز آن در برون آید سری
شبه آنچه در بالا آمد با تفاوتی در غررالحکم از علی (ع) نقل شده است که فرمود: «مَنْ اسْتَدَامَ قَرَعَ الْبَابِ وَلَجَّ وَلَجٌ؛ کسی که کوبیدن در را ادامه دهد و اصرار کند وارد می‌شود».^۱

تفاوتی که گفتار حکیمانه مورد بحث با سایر آنچه در این زمینه نقل شده، دارد این است که امام (ع) می‌فرماید: اگر به تمام آنچه می‌خواهید، نائل نشوید لااقل به بخشی از آن خواهید رسید و این نکته حائز اهمیت است که معمولاً انسان به‌طور کامل ناکام نمی‌شود، گاه به تمام آنچه می‌خواهد بر اساس سعی و کوشش می‌رسد و گاه حداقل به بعضی از آن نائل می‌شود.

در حدیث مشابهی نیز از پیغمبر اکرم ﷺ می‌خوانیم: «وَمَنْ يُكْثِرُ مِنْ قَرَعِ بَابِ الْمَلِكِ يُفْتَحْ لَهُ؛ کسی که بسیار در خانه پادشاه (خداوند عالم هستی) را بکوبد سرانجام برای او گشوده خواهد شد».^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه برای رسیدن به مقصود کوشش فردی نتیجه‌بخش نیست و باید از دیگران نیز در امور عمومی کمک گرفت، پیدا کردن اعوان و انصار و یاران نیز نتیجه طلب و تلاش و کوشش انسان است، بنابراین آنچه در این گفتار حکیمانه آمد با آنچه در خطبه ۵ نهج البلاغه آمده که می‌فرماید: «أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ؛ کسی که با کمک یاران قیام کند رستگار و پیروز می‌شود» منافاتی ندارد.

۱. غررالحکم، ج ۳۷۵۸.

۲. اعلام الدین، ص ۱۹۲.

آخرین نکته‌ای که لازم می‌دانیم در این جا یادآور شویم این است که آنچه در کلام امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه آمده حکم غالبی است چرا که ممکن است در بعضی از موارد، مطلوب انسان به قدری پیچیده و مشکل باشد و یا گاهی غیر ممکن به نظر برسد که با تلاش و کوشش فراوان نیز به آن دست نیابد.

مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ، وَمَا شَرُّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ، وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ
الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ، وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ.

امام علی (ع) فرمود:

آن خوبی و نعمتی که به دنبالش جهنم باشد خوبی نیست و آن بدی و مشکلی که
بعد از آن بهشت باشد بدی نیست، هر نعمتی در مقایسه با بهشت، حقیر و کوچک
است و هر رنج و بلایی در مقایسه با جهنم، تندرستی و عافیت محسوب می شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار نورانی را سه نفر از بزرگانی که قبل از سید رضی می زیسته اند در کتاب های خود آورده اند: مرحوم
کلینی در کتاب روضه کافی و صدوق در من لا یحضره الفقیه و ابن شعبه حرانی در تحف العقول. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).

شرح و تفسیر

همه چیز دنیا در برابر آخرت ناچیز است

همان‌گونه که در مصادر این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم کلینی آن را در کتاب کافی آورده و به صورت بخشی از خطبه بسیار مفصلی است که به نام خطبه وسیله معروف شده و طبق نقل کافی امیرمؤمنان علی علیه السلام این خطبه را در مدینه بعد از هفت روز از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ایراد کرد و مواعظ بسیار مهمی در آن بیان شده که اگر مردم آن را به کار می‌بستند وضع مسلمانان بسیار بهتر از امروز بود. امام علیه السلام به دو نکته مهم درباره خیر و شر در این کلام نورانی اشاره کرده است؛ نخست می‌فرماید: «آن خوبی و نعمتی که جهنم دنبال آن باشد خوبی نیست»؛ (مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ).

سپس می‌افزاید: «و آن بدی و مشکلی که بعد از آن بهشت باشد بدی محسوب نمی‌شود»؛ (وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ).

مفهوم «خیر» و «شر» به طور اجمال بر همه روشن است ولی معیار سنجش آن در جوامع و مکاتب مختلف کاملاً متفاوت می‌باشد، مادی‌گراها خیر و نیکی را در لذات مادی می‌دانند و بدی را در ضررها و زیان‌های مادی، در حالی که مکاتب الهی خیر و شر را به گونه دیگری تفسیر می‌کنند آن‌ها خیر را در سعادت جاویدان سرای دیگر و در فضایل انسانی و صفات برجسته اخلاقی می‌دانند، هرچند زیان‌های مادی نیز ظاهراً سنگین است و به عکس، شر و بدی را در

رذایل اخلاقی و کارهای غیر انسانی و آنچه مایه خسران و زیان در سرای دیگر می شود حساب می کنند و اینجاست که دیدگاه این دو مکتب کاملاً از هم جدا می شود.

در این که تعبیر امام علیه السلام که (نفی خیر بودن از خیری که بعد از آن آتش دوزخ است و نفی شر بودن از شری که بعد از آن بهشت جاویدان است)، آیا یک تعبیر حقیقی است یا مجازی و ادعایی؟ دو نظر متفاوت وجود دارد، بعضی می گویند: خیر مادی واقعاً خیر است اما اگر دنبال آن آتش دوزخ باشد به منزله شر محسوب می شود و شر مادی واقعاً شر است و اگر بعد از آن بهشت جاویدان باشد به منزله خیر محسوب می شود. ولی حق این است که تعبیر، یک تعبیر واقعی است زیرا خیر و شر و خوب و بد بودن چیزی با در نظر گرفتن تمام جهات آن می باشد اگر انسان، امروز غذای بسیار لذیذی بخورد ولی بعد از آن یک هفته بیمار شود و در بستر بیفتد هیچ عاقلی آن را خیر نمی نامد و به عکس اگر انسان داروی تلخی را می نوشد و به دنبال آن از یک بیماری سخت بهبودی می یابد هیچ کس آن را شر حساب نمی کند بنابراین آغاز و انجام و تمام جوانب را باید در نظر گرفت تا بتوان حکم به خیر بودن یا شر بودن چیزی کرد، به همین دلیل کارهای ظاهراً خیری که بعد از آن آتش دوزخ است واقعاً شر است، هوس رانی های بی حساب، حکومت کردن به غیر حق، لذات گناه آلود دنیوی، تمامشان از نظر خداپرستان شر است چون پایانش دوزخ است و به عکس، شهادت در راه خدا و انفاق فی سبیل الله و تحمل زحمات در مبارزه با هوای نفس که بعد از آن بهشت جاویدان الهی است واقعاً خیر است.

در ضمن از کلام امام علیه السلام به خوبی استفاده می شود که خیر و شر چیزی است که با حکم عقل درک می شود و پاسخ خوبی است برای اشاعره که منکر خیر و شر به حکم عقل اند. امام علیه السلام در این جا به یک استدلال عقلی تمسک جسته که

عقیده منکران را ابطال می کند.

سپس امام (علیه السلام) به دو نکته دیگر اشاره می فرماید که هر کدام تأکیدی بر یکی از دو نکته اول است، در تأکید بر نکته اول می فرماید: «هر نعمتی در برابر بهشت، حقیر و کوچک است»؛ (وَكُلُّ نَعِيمٍ دُونَ الْجَنَّةِ فَهُوَ مَحْقُورٌ).

بنابراین، نعمت های مادی که از طریق حرام به دست آمده گرچه در کوتاه مدت لذتی دارد ولی در برابر بهشتی که انسان آن را از دست می دهد بسیار کوچک است.

و در تأکید بر نکته دوم می فرماید: «هر رنج و بلایی در مقایسه با جهنم، عافیت و تندرستی است»؛ (وَكُلُّ بَلَاءٍ دُونَ النَّارِ عَافِيَةٌ).

به همین دلیل خداوند انسان را با انواع بلاها آزمایش می کند تا صف صابران را از دیگران جدا سازد و پاداش خیر به آنها دهد. قرآن مجید می فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ به یقین همه شما را با اموری همچون ترس، گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به صابران».^۱

و در جای دیگر می فرماید: «وَنَبْلُوَكُمْ بِالْشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»؛ و شما را بابتی ها و خوبی ها آزمایش می کنیم و به سوی ما بازگردانده می شوید».^۲

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. انبیاء، آیه ۳۵.

أَوَّلُ إِنَّ مِنَ الْبَلَاءِ الْفَاقَةَ، وَأَشَدُّ مِنَ الْفَاقَةِ مَرَضُ الْبَدَنِ، وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ
الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ. أَوَّلُ وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ.

امام علیؑ فرمود:

آگاه باشید که یکی از بلاها فقر و تنگدستی است و بدتر از آن بیماری جسم
است و از آن بدتر بیماری قلب (فساد اخلاق و انحراف عقیدتی) می باشد
و بدانید که تقوای قلب به دلیل صحت بدن است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام حکیمانه - به گفته مرحوم خطیب در مصادر - جزء وصایای امیرمؤمنان علیؑ به فرزندش امام
حسنؑ است که مرحوم شیخ طوسی در کتاب امالی خود به صورت مسند از آن حضرت با اضافات فراوانی
نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۱).
اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی آن را در کتاب تحف العقول با اضافاتی نقل کرده است (تحف
العقول، ص ۲۰۳) نیز در غررالحکم با تفاوتی آمده که نشان می دهد از منابع دیگری گرفته شده است
(غررالحکم، ج ۸۲۱۹).

شرح و تفسیر

بدترین بلاها

امام علی (ع) در این گفتار نورانی در چهار جمله به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. در جمله‌های سه‌گانه نخست اشاره به سه بلا کرده که یکی از دیگری شدیدتر و رنج‌آورتر است.

نخست می‌فرماید: «آگاه باشید که فقر و تنگدستی یکی از بلاهاست»؛ (أَلَا وَإِنَّ مِنْ أَلْبَاءِ الْفَاقَةِ).

در حکمت ۱۶۳ نیز فقر به عنوان «الموت الاکبر؛ مر بزر تر» معرفی شده است. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ؛ فقر مایهٔ روسیاهی در دنیا و آخرت است».^۱

دلیل آن هم روشن است؛ شخصی که گرفتار فقر و تنگدستی می‌شود چه بسا آلودهٔ گناهان زیادی از قبیل سرقت و خیانت و تقلب و مانند آن می‌گردد. از نظر معنوی، فقر، انسان را به ناشکری و ناسپاسی در برابر پروردگار و جزع و فزع وامی دارد و به این ترتیب، هم از خدا دور می‌شود و هم از خلق خدا.

به همین دلیل در اسلام دستورهای فراوانی برای مبارزه با فقر داده شده است چراکه دعوت به فضایل اخلاقی و ایمان و اعتقاد صحیح به‌هنگام بی‌نیازی، بسیار آسان‌تر است.

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۰.

البته نمی‌توان انکار کرد که گروهی از اولیاء الله هستند که گرفتار فقرند و در عین حال شاکرند و صابرند و در مسیر حق گام برمی‌دارند.

آنگاه امام علیه السلام در جمله دوم اشاره به چیزی که بدتر از فقر است می‌کند، می‌فرماید: «بدتر از فقر، بیماری بدن است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ الْفَقَاةِ مَرَضُ الْبَدَنِ».

به یقین، غالب افراد اگر زندگانی فقیرانه‌ای داشته باشند ولی تندرست باشند آن را بر غنای توأم با بیماری و بیزاری از همه چیز، ترجیح می‌دهند. انسان بیمار که ملازم و حلیف بستر است چه بهره‌ای می‌تواند از غنا و ثروت خود ببرد جز این‌که ببیند و حسرت بخورد. بسیاری کسانی که حاضرند تمام ثروت خود را بدهند تا از بستر بیماری برخیزند.

اساساً همان‌گونه که اشاره کردیم ثروتمند بیمار نه تنها از ثروت خود بهره‌ای نمی‌برد بلکه زجر هم می‌کشد چون می‌بیند دیگران از ثروت او بهره‌مند می‌شوند و او محروم است.

سپس امام علیه السلام به بلایی که از آن هم بدتر است اشاره کرده، می‌فرماید: «و بدتر از بیماری بدن، بیماری قلب است»؛ «وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ».

روشن است که منظور از قلب در این جا آن عضوی که وسیله خون‌رسانی به تمام بدن است نمی‌باشد بلکه قلب به معنای روح و جان آدمی است و در لغت، یکی از معانی آن نیز همین معنا ذکر شده است. افراد بیمار دل کسانی هستند که یا از نظر اعتقادی گرفتار انحرافات مختلفی شده‌اند و یا از نظر اخلاقی آلوده به انواع رذایل گشته‌اند مانند بخل و حسد و کینه‌توزی و شهوت‌پرستی و

معلوم است که بیماری تن در دنیا انسان را آزار می‌دهد ولی بیماری قلب و روح، هم در دنیا انسان را آزار می‌دهد و هم مایه بدبختی او در سرای دیگر است و به همین دلیل بیماری روح و قلب از همه آنچه قبلاً ذکر شد بدتر می‌باشد. در آخرین جمله از این کلام نورانی، امام علیه السلام می‌فرماید: «آگاه باشید که به سبب

صحت بدن تقوای قلب حاصل می شود»؛ (أَلَا وَإِنَّ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ). اشاره به این که عقل سالم و اخلاق خوب از سلامت جسم سرچشمه می گیرد یا به تعبیر دیگر انسانی که از نظر جسمی سالم نباشد زمینه های بی تقوایی ممکن است در وی حاصل شود.

ولی باید توجه داشت که این جمله به این صورت در تمام نسخه های اصلی نهج البلاغه که به دست ما رسیده، نیامده است بلکه در همه نسخه های معروف به این صورت نقل شده است: «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ بهتر از صحت بدن تقوای قلب است».

به این ترتیب جمله مزبور هماهنگ با جمله های قبل از آن می شود که امام (علیه السلام) درباره اهمیت تقوای الهی و فضایل اخلاقی و برتری آن بر مال و ثروت و سلامت تن بیان فرموده است. در حالی که جمله مزبور به صورت اول هیچ هماهنگی ای با جمله های قبل ندارد و بعید نیست که صبحی صالح که این نسخه را انتخاب کرده اشتباه نموده باشد.

مرحوم علامه مجلسی نیز در بحارالانوار به نقل از نهج البلاغه جمله مزبور را به صورت دوم آورده است که نشان می دهد نسخه نهج البلاغه ای که نزد ایشان بوده به همین صورت بوده است.^۱

در نهج البلاغه ای که اخیراً از طرف سازمان اوقاف جمهوری اسلامی منتشر شده و در مقدمه آن تصریح شده که در تحقیق عبارات نهج البلاغه به چهار نسخه قدیمی موجود در کتابخانه های مهم مربوط به زمانی که نزدیک به زمان مرحوم سید رضی بوده اعتماد شده است نیز جمله بالا به صورت دوم یعنی «وَأَفْضَلُ مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ» آمده است. بنابراین احتمال اشتباه صبحی صالح بسیار قوی به نظر می رسد. به خصوص این که در مصادر نهج البلاغه نیز به همین

۱. بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۱۷۵، ح ۱۲.

صورت دوم ذکر شده است.

در ضمن، از کلام مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار و کسانی که عبارت نهج البلاغه را به صورت دوم آورده اند استفاده می شود که منشأ اشتباه صبحی صالح حذف بعضی از جمله های گفتار حکیمانه مورد بحث است و در اصل چنین بوده است: «أَلَا وَإِنَّ «مِنَ النَّعْمِ سَعَةَ الْمَالِ وَأَفْضَلُ مِنْ سَعَةِ الْمَالِ صِحَّةُ الْبَدَنِ وَأَفْضَلُ» مِنْ صِحَّةِ الْبَدَنِ تَقْوَى الْقَلْبِ؛ آگاه باشید که یکی از نعمت های مهم الهی وسعت مال است و از وسعت مال برتر صحت بدن است و از صحت بدن برتر تقوای قلب است».

در واقع امام علیه السلام در مقابل سه جمله اول که اشاره به فقر و بیماری جسمانی و بیماری قلب فرموده و یکی را از دیگری بدتر شمرده، در این عبارت به نقطه های مقابل آن اشاره کرده (ثروت و مال و صحت بدن و صحت قلب) و هر کدام را از مورد قبلی بالاتر شمرده است.

«مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ».
وَفِي رَوَايَةٍ أُخْرَى: مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که اعمالش او را عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد.
و در روایت دیگری آمده است: آن‌کس که از ارزش‌های وجودی بی‌بهره است
ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر در این جا تنها به این جمله قناعت می‌کند که این کلام حکیمانه از کلماتی است که در نهج البلاغه تکرار شده و تحت شماره ۲۳ آمده است و با مراجعه به آنچه مصادر در آن جا ذکر کرده مشاهده می‌کنیم که جمله اول از این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیادی از جمله نهج‌الیه ابن اثیر، عقد الفرید ابن عبد ربّه و غررالحکم آمده، از آن حضرت نقل شده ولی فخر رازی در ذیل آیه ۸۱ سوره بقره آن را از رسول خدا (ص) نقل می‌کند. (و البته منافاتی میان این دو نیست) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲). ولی آنچه در حکمت ۲۳ آمده فقط جمله اول است و اما جمله دوم (من فاته حسب نفسه...) در آن جا ذکر نشده است.

شرح و تفسیر

هر افتخاری است در عمل است

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای اشاره می‌کند که بسیاری، از آن غافل‌اند. می‌فرماید: «کسی که اعمالش او را به عقب براند نسبش او را پیش نخواهد برد»؛ (مَنْ أَبْطَأَ بِهِ عَمَلُهُ لَمْ يُسْرِعْ بِهِ نَسَبُهُ).

اشاره به این‌که ارزش و شخصیت در انسان به صفات و فضایل شخصی اوست، علم و دانش، شجاعت و سخاوت، بزرگواری و امانت و صفات برجسته دیگر. و آن‌ها که از این صفات بی‌بهره‌اند و تنها به مقام پدران خود افتخار می‌کنند در اشتباه بزرگی هستند و به گفته شاعر:

گیرم پدر تو بود فاضل از فضل پدر، تو را چه حاصل؟
و به گفته بعضی از بزرگان: از عجایب روزگار این است که انسان زنده به شخص مرده‌ای افتخار کند و استخوان‌های پوسیده را نشانه عظمت خود بداند. این همان است که قرآن مجید در سوره حجرات به آن اشاره کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (این‌ها ملاک امتیاز نیست)، گرامی‌ترین شما نزد خداوند، باتقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است!». ^۱

۱. حجرات، آیه ۱۳.

البته عظمت نیاکان ممکن است به صورت تشریفاتی مایه افتخار شود ولی افتخار حقیقی در پرتو صفات و اعمال خود انسان است.

در حدیثی می‌خوانیم: شخصی خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید و عرض کرد: به خدا سوگند که بر روی زمین کسی از نظر شرافت پدر از تو برتر نیست. امام علیه السلام فرمود: «التَّقْوَى شَرَفَتْهُمْ وَطَاعَةُ اللَّهِ أَخْظَتْهُمْ؛ تقوای الهی آن‌ها را شریف نمود و اطاعت پروردگار آن‌ها را والامقام ساخت». آن مرد بار دیگر عرض کرد: به خدا سوگند تو بهترین مردم هستی. امام علیه السلام فرمود: ای مرد! قسم مخور؛ خَيْرٌ مِنِّي مَنْ كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَطُوعَ لَهُ وَاللَّهِ مَا نَسَخَتْ هَذِهِ الْآيَةَ، آيَةُ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا... إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ؛ بهتر از من کسی است که تقوای الهی‌اش بیشتر و مطیع‌تر در برابر فرمان خدا باشد به خدا سوگند این آیه را هیچ آیه‌ای نسخ نکرده است: خداوند شما را طوایف و قبایلی قرار داده تا یکدیگر را بشناسید، گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست».^۱

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «سه چیز است که از اعمال دوران جاهلیت است...» و نخستین آن را «الفخر بالانساب؛ افتخار به نسب» ذکر فرمود.^۲

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام پایان می‌دهیم: زید بن موسی (برادر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام) در مدینه خروج کرد و بر ضد حکومت قیام نمود و در مدینه آتش افروزی کرد و عده‌ای را به قتل رساند و به همین دلیل زید النار نامیده شد. لشکریان مأمون او را اسیر کردند و نزد مأمون آوردند. مأمون گفت: او را نزد ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام ببرید. یاسر (غلام حضرت) می‌گوید: هنگامی که او را نزد امام علیه السلام آوردند حضرت به او

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷۷، ح ۳۳

۲. همان، ج ۷۰، ص ۲۹۱، ح ۱۵.

فرمود: آیا سخن افراد بی سروپای کوفه که می‌گویند: فاطمه زهرا (علیها السلام) دامانش پاک بود و خداوند تمام فرزندان را بر آتش دوزخ حرام کرد، تو را فریفته؟ این فقط مربوط به امام حسن و امام حسین بود اگر چنین می‌پنداری که تو خدا را معصیت کنی و وارد بهشت شوی و موسی بن جعفر اطاعت خدا را کند و او هم وارد بهشت شود در این صورت مقام تو نزد خداوند از موسی بن جعفر (علیه السلام) هم بالاتر است.

سپس فرمود: «وَاللَّهِ مَا يَنَالُ أَحَدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِطَاعَتِهِ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تَنَالُهُ بِمَعْصِيَتِهِ فَبُئْسَ مَا زَعَمْتَ؛ به خدا سوگند کسی به مقامات الهی نمی‌رسد مگر از طریق طاعت او ولی تو چنین پنداشته‌ای که به آن مقامات از طریق معصیت می‌رسی، چه پندار غلطی!».

سپس زید عرض کرد: من برادرت و فرزند پدرت هستم. حضرت فرمود: تو برادر من هستی مادامی که اطاعت خداوند متعال کنی. نوح عرض کرد: خداوند! فرزند من از خانواده من است و وعده تو حق می‌باشد (که خاندان مرا نجات دهی) و تو احکم الحاکمین. خداوند فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست او عمل غیر صالحی است (= فرد ناشایسته‌ای است). خداوند متعال او را به سبب معصیت از خاندان نوح طرد کرد.^۱

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که مأمون او را به خاطر امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بخشید و او تا پایان خلافت متوکل عباسی زنده بود سپس از دنیا رفت و در سامرا به خاک سپرده شد.^۲

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌افزاید: «در روایت دیگری (این مطلب به صورت دیگری نقل شده است): آن‌کس که از ارزش‌های وجودی

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۱، ح ۶۴۹، ص ۲۱۸، ح ۲

۲. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۲۳۴

بی بهره است ارزش پدران و نیاکان سودی به او نخواهد بخشید؛ (مَنْ فَاتَهُ حَسَبُ نَفْسِهِ لَمْ يَنْفَعَهُ حَسَبُ آبَائِهِ).

مضمون این سخن همان است که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه اول فرموده و هردو بر این معنا تأکید دارند که ارزش وجودی انسان به فضایل و صفات و ویژگی های وجود خود اوست و عظمت پدران و فضایل آنها سودی به انسان نمی بخشد اگر خودش از آنها بی بهره باشد.

متأسفانه نه تنها در دوران جاهلیت افتخار به انساب و آباء امر بسیار رایجی بود تا آنجا که گاهی به گورستان می رفتند و تعداد قبرهای مردگان قبیله خود را می شمردند تا برتری خود را بر قبایل دیگر اثبات کنند: «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ * حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ»^۱. بلکه در عصر ما نیز همین سنت جاهلی باقی است که عده ای فاقد هرگونه علم و دانش و فضیلت اخلاقی، تنها با اتکا به فضایل آباء و نیاکانشان انتظار دارند در جامعه مورد احترام و صاحب شخصیت باشند.

۱. تکاثر، آیات ۱ و ۲.

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ. وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

امام علی (ع) فرمود:

انسان با ایمان ساعات شبانه روز خود را به سه بخش تقسیم می کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می دهد و قسمت سوم را برای بهره گیری از لذات حلال و دلپسند می گذارد و سزاوار نیست که انسان عاقل حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت آمیز مطابق آنچه مرحوم شیخ طوسی در امالی آورده جزء وصایای امیرمؤمنان (ع) به فرزندش امام حسن مجتبی (ع) است که در ذیل کلام حکیمانه ۳۸۸ در آن کتاب ذکر شده است. اضافه بر آن قبل از مرحوم سید رضی در کتاب محاسن برقی، کتاب السفر، از اصبع بن نباته ذیل آن (ولیس للعاقل...) نقل شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).

شرح و تفسیر

تقسیم صحیح ساعات شب و روز

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه برنامه‌ای به منظور نظم زندگی پربرکت برای انسان‌ها، ارائه داده است.

نخست می‌فرماید: «انسان باایمان ساعات شبانه‌روز خود را به سه بخش تقسیم می‌کند»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ).

روشن است که منظور از ساعت در اینجا، ساعت مصطلح امروز نیست که عبارت از شصت دقیقه باشد بلکه ساعت به مفهوم لغوی آن است یعنی بخشی از زمان (برحة من الزمان).

آنگاه به این تقسیم سه‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «قسمتی را صرف مناجات با پروردگارش می‌کند و قسمت دیگری را برای ترمیم معاش و کسب و کار زندگی قرار می‌دهد و قسمت سوم را برای بهره‌گیری از لذات حلال و دلپسند می‌گذارد»؛ (لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَ سَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَ سَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَذَّتِهَا فِيمَا يَحِلُّ وَ يَجْمَلُ).

به این ترتیب قسمت مهم و اصلی زندگی همان مناجات با پروردگار است و قسمت دوم که انسان را برای بخش اول آماده می‌سازد ترمیم معاش و کسب درآمدهای مادی است به گونه‌ای که سربار دیگران نباشد و زندگی معقول آبرومندی برای خود تهیه کند.

بخش سوم که در واقع کمک به دو بخش اول می‌کند این است که به استراحت و تفریح سالم پردازد تا هم نشاط برای کار پیدا کند و هم برای عبادت و نیز بتواند سلامتی را که شرط انجام بخش اول و دوم است برای خود حفظ کند.

چه تقسیم جالب و دلپسندی که ضامن سعادت دنیا و آخرت است! بعضی از شارحان از این تقسیمات سه‌گانه این‌گونه استفاده کرده‌اند که باید به هرکدام هشت ساعت را اختصاص داد؛ کار نباید بیش از هشت ساعت باشد و استراحت و تفریح نیز بیش از این مطلوب نیست و اما مناجات با پروردگار نیز با توجه به مقدمات و آمادگی‌هایی که جهت آن لازم است (شست‌وشوی بدن، طهارت لباس، غسل و وضو و نیز رفتن به مسجد و بازگشت از آن و انجام عبادات) هشت ساعت را دربر می‌گیرد.

البته ممکن است برای عده‌ای این تقسیم به‌طور دقیق انجام نشود ولی با مقداری کم و زیاد تقسیم مزبور صادق است.

اما متأسفانه بعضی آن‌چنان غرق زندگی مادی می‌شوند که تقریباً تمام اوقات شب و روز آن‌ها به آن تعلق می‌گیرد و حتی در خواب نیز حساب درآمدها و بدهی‌ها را انجام می‌دهند و به زن و فرزند خود نیز نمی‌رسند و حتی سلامتی خود را در این راه به خطر می‌اندازند. این‌ها درحقیقت بی‌نویانی هستند که برای دیگران زحمت می‌کشند، جمع می‌کنند و می‌گذارند و می‌روند. نه خود از آن بهره‌ای می‌گیرند و نه به نیازمندان بهره‌ای می‌دهند.

و به عکس، بعضی کسب و کار را رها کرده و گوشه عزلت اختیار نموده و دائماً مشغول عبادت‌اند که به یقین آن‌ها نیز از تعلیمات اسلام دور و با آن بیگانه‌اند. و گروه سوم غرق لذات و عیاشی و هوسرانی هستند؛ نه از دنیا خبر دارند و نه از عقبی، اموال بی‌حسابی از پدر و مادر یا از طرق دیگر به آن‌ها رسیده و همه چیز را رها کرده و به عیش و نوش پرداخته‌اند که به یقین آن‌ها نیز نه

عاقبت خوبی در این دنیا دارند و نه آینده‌ای در آخرت.

در بعضی از روایات ساعات شبانه‌روز به چهار بخش تقسیم شده است. از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) چنین می‌خوانیم: «اجْتَهِدُوا فِي أَنْ يَكُونَ زَمَانُكُمْ أَرْبَعَ سَاعَاتٍ سَاعَةً لِمُنَاجَاةِ اللَّهِ وَ سَاعَةً لِأَمْرِ الْمَعَاشِ وَ سَاعَةً لِمُعَاشَرَةِ الْإِخْوَانِ وَ الثَّقَاتِ الَّذِينَ يَعْرِفُونَكُمْ عُيُوبَكُمْ وَ يَخْلُصُونَ لَكُمْ فِي الْبَاطِنِ وَ سَاعَةً تَخْلُونَ فِيهَا لِلذَّاتِ كُمْ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ؛ کوشش کنید که زمان شما به چهار بخش تقسیم شود: بخشی برای مناجات با پروردگار و بخشی برای امر معاش و بخشی برای معاشرت با دوستان و افراد مورد اعتماد که عیوب شما را برای شما بازگو می‌کنند و با خلوص باطن به شما خدمت می‌نمایند، و بخشی از آن را نیز برای لذات غیر حرام باقی گذارید».^۱

و روایات دیگری نیز به همین مضمون یا قریب به آن از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است. و روشن است که منافاتی بین این تقسیم بندی‌ها نیست برای این‌که در تقسیم سه گانه بخشی در بخش دیگر ادغام شده است.

در ضمن از این احادیث به خوبی استفاده می‌شود که اسلام هیچ‌گونه مخالفتی با لذات حلال ندارد بلکه بر آن تأکید نموده زیرا همان‌گونه که در بالا به آن اشاره شد تفریح سالم و لذات حلال، روح را آرامش بخشیده و جسم را سالم می‌کند و انسان در پرتو آن می‌تواند به بخش‌های مهم زندگی، بهتر برسد. ولی مهم آن است که خط فاصل لذات حلال و حرام روشن گردد و این احادیث بهانه‌ای برای هوس‌رانی و عیاشان نگردد.

سپس امام (علیه السلام) در بخش دوم این گفتار حکیمانه همان مطلب را به صورت زیبای دیگری بیان کرده است، می‌فرماید: «سزاوار نیست که انسان عاقل

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۲۱.

حرکتش جز در سه چیز باشد: مرمت معاش، گامی در راه معاد و لذت در غیر حرام؛ (وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ خُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ).

جمعی از شارحان نهج البلاغه واژه «شاخص» را در این جا «مسافر» معنا کرده‌اند که البته یکی از معانی این واژه همین است و به این ترتیب گفته‌اند: نه تنها انسان در حضر باید اوقات شبانه‌روز را به سه بخش تقسیم کند بلکه سفرش نیز باید چنین باشد. ولی با توجه به این که واژه شاخص تنها به معنای مسافر نیست بلکه به کسی که برای کاری قیام می‌کند نیز اطلاق می‌شود ضرورتی ندارد که ذیل این کلام حکمت‌آمیز را فقط مربوط به زمانی که کسی در حال سفر است بدانیم.

ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا، وَ لَا تَغْفُلْ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!

امام علی (ع) فرمود:

زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد و غافل مباش که (فرشتگان الهی و از آن بالاتر ذات پاک پروردگار) مراقب تواند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه تنها به این قناعت می‌کند که می‌گوید: شبیه این سخن در خطبه‌های ۹۷ و ۱۷۳ و ۱۸۶ گذشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۲).
(اضافه می‌کنیم که مرحوم آمدی در غررالحکم آن را با تفاوتی ذکر کرده و به جای عوراتها «عیوبها» آورده است. غررالحکم، ج ۸۵، ۶۰).

شرح و تفسیر

زاهد باش تا ببینی!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «زهد و بی‌اعتنایی به (زرق و برق) دنیا پیشه‌کن تا خداوند چشم تو را برای دیدن عیوب آن بینا سازد»؛ «ازْهَدْ فِي الدُّنْيَا يُبْصِرَكَ اللَّهُ عَوْرَاتِهَا».

روشن است که انسان هرگاه دل‌بسته و عاشق چیزی باشد هرگز عیوب آن را نمی‌بیند بلکه بسیار می‌شود که عیوب را محاسن و صفات برجسته می‌شمرد و در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است «حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يَغْمِي وَيَصِمُّ؛ علاقةً تو به چیزی، نابینا و کورت می‌کند».^۱

این مسأله با تجربه‌های شخصی کاملاً به اثبات رسیده است که درواقع محبت افراطی و عشق به چیزی، از حجاب‌های معرفت محسوب می‌شود و تا این حجاب کنار نرود انسان حسن و عیب‌ها را از هم تشخیص نمی‌دهد.

شاعر عرب هم می‌گوید:

وَعَيْنُ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبْدِي الْمَسَاوِيَا
نگاه خوش‌بینانه (و عاشقانه) به چیزی، تمام عیوب را می‌پوشاند ولی
نگاه‌های خشمگین همه عیوب را آشکار می‌سازد.

۱. من لا يحضر، ج ۴، ص ۳۸۰، ح ۵۸۱۴.

در شعری از مجنون عامری معروف درباره معشوقه‌اش لیلی می‌خوانیم:
 يَقُولُونَ لَيْلَى سَوْدَةٌ حَبَشِيَّةٌ وَلَوْ لَا سَوَادُ الْمِسْكِ مَا كَانَ غَالِيَا
 می‌گویند لیلی سیاه و حبشی است (درست است ولی) اگر مشک، سیاه نباشد
 گران‌قیمت نیست.
 و به گفته شاعر فارسی‌زبان:

اگر بر دیده مجنون نشینی به جز زیبایی لیلی نبینی
 از همین رو گفته‌اند که عیوب خود را از دیگران بشنوید و در آینه وجود
 دیگران ببینید زیرا انسان به خود بسیار خوش‌بین است و همین خوش‌بینی مانع
 از مشاهده عیوب خویشان است. این سخن در مورد تمام اموری که انسان به آن
 علاقه دارد صادق است. افرادی هستند که وقتی فحش‌های رکیک از فرزندان‌شان
 می‌شنوند آن را شیرین‌زبانی می‌پندارند و هنگامی که شیطنتهای بدی از آن‌ها
 می‌بینند آن را نشانه نشاط و استعداد آن‌ها می‌شمرند.

امام علی (ع) درباره زیبایی‌های ظاهری دنیا نیز هشدار می‌دهد و می‌فرماید: اگر
 می‌خواهید از عیوب دنیا آگاه شوید باید زهد در دنیا را پیشه کنید. هنگامی که
 بی‌اعتنا شدید، عیوب، یکی بعد از دیگری آشکار می‌گردد.

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که فرمود: «مَنْ زَهَدَ فِي الدُّنْيَا أَثْبَتَ اللَّهُ
 الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِهِ وَأَنْطَقَ بِهَا لِسَانَهُ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَ الدُّنْيَا دَاءَهَا وَدَوَاءَهَا وَأَخْرَجَهُ
 مِنَ الدُّنْيَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ؛ کسی که زهد در دنیا را پیشه کند خداوند علم
 و دانش را در قلب او قرار می‌دهد و زبانش را به آن جاری می‌سازد و عیوب دنیا
 را به او نشان می‌دهد دردهای دنیا و دواهای آن را می‌شناسد و از دنیا سالم به
 دارالسلام (و جوار رحمت الهی) می‌رود».^۱

در روایت دیگری که آن را نیز مرحوم کلینی در کتاب کافی از آن حضرت

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱.

آورده است می خوانیم: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا زَهَّدَهُ فِي الدُّنْيَا وَفَقَّهَهُ فِي الدِّينِ وَبَصَّرَهُ عُيُوبَهَا؛ هنگامی که خداوند خیر و نیکی برای بنده اش اراده کند او را به دنیا بی اعتنا می سازد و عالم به احکام دینش می کند و عیوب دنیا را در نظرش آشکار می سازد».^۱

سپس امام (علیه السلام) در دومین نکته می فرماید: «غافل مباش که (از تو غفلت ندارند و) مراقب تواند»؛ (وَلَا تَغْفُلُ فَلَسْتَ بِمَغْفُولٍ عَنْكَ!).

اشاره به این که مأموران پروردگار و فرشتگان ثبت اعمال، پیوسته مراقب تو می باشند؛ هر عمل کوچک یا بزرگی از تو سر زند آن را ثبت می کنند و از آن بالاتر عالم، محضر خداست و ذات پاک او به تو از تو نزدیک تر است. بنابراین هرگز مورد غفلت نخواهی بود و چون چنین است تو نیز از حال خود غافل مباش. ارتباط این جمله با جمله اول از این جا روشن می شود که انسان های فریفته دنیا غالباً از خود و آینده خویش غافل می شوند و همین امر سبب بدبختی و تیره روزی آنها می شود و انسان غافل همواره در دام بلاها گرفتار می گردد.

در حدیثی نیز از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «عَجَبٌ لِّغَافِلٍ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَ عَجَبٌ لِّطَالِبِ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ عَجَبٌ لِّصَاحِبِ مِلَّةٍ فِيهِ وَ هُوَ لَا يَذَرِي أَرْضِي اللَّهُ أَمْ سَخِطَ لَهُ؛ در تعجبم از کسی که غافل است و از او غافل نیستند و نیز در تعجبم از کسی که در طلب دنیاست و مر در طلب اوست و در شگفتم از کسی که با تمام دهانش می خندد (و قهقهه می زند) در حالی که نمی داند خدا از او راضی است یا خشمگین».^۲

سلمان فارسی نیز در این زمینه می گوید: «عَجِبْتُ بِسِتِّ ثَلَاثَةٍ أَضْحَكُنِي وَ ثَلَاثَةٍ أَبْكُنِي فَأَمَّا الَّتِي أَبْكُنِي فَفِرَاقُ الْأَحَبَّةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله) وَ هَؤُلَاءِ الْمُطَّلَعِ وَ الْوُقُوفِ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۱۰.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۳۳، ح ۳۸.

بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا الَّتِي أَضْحَكْتَنِي فَطَالِبُ الدُّنْيَا وَالْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَغَافِلٌ
وَلَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ وَضَاحِكٌ مِلَّةٍ فِيهِ وَلَا يَذَرِي أَرْضِي لَهُ أَمْ سَخِطَ؛ از شش چیز
در شگفتم؛ سه چیز مرا می خنداند و سه چیز مرا به گریه وامی دارد. اما آنچه مرا به
گریه وامی دارد جدایی دوستان عزیز است (دوستی همچون) محمد ﷺ
و وحشت قیامت و ایستادن در پیشگاه خداوند عزوجل و اما آنچه مرا به خنده
وامی دارد طالب دنیا است در حالی که مر در طلب اوست و غافل است در حالی
که مورد غفلت نیست، و کسی که با تمام دهان خود می خندد و قهقهه می زند در
حالی که نمی داند از او خوشنود شده اند یا نه.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵۳، ح ۲۴.

تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ.

امام علی (ع) فرمود:

سخن بگویند تا شناخته شوید زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جامدرک خاصی ذکر نکرده و ارجاع به کلام حکمت‌آمیز ۱۴۸ داده ولی مرحوم آمدی در غرر آن را به همین صورت آورده است در حالی که کراچکی (متوفای ۴۴۹) در معدن الجواهر با تفاوتی روشن و با اضافه‌ای آورده که نشان می‌دهد از منبع دیگری گرفته است.

شرح و تفسیر

شخصیت انسان زیر زبان او نهفته است

امام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده سپس دلیل زیبایی برای آن ذکر می‌کند، نخست می‌فرماید: «سخن بگوئید تا شناخته شوید»؛ (تَكَلَّمُوا تُعْرَفُوا).

اشاره به این‌که اگر می‌خواهید مقامات علمی و فضل و کمال و ایمان و ارزش‌های وجودی شما آشکار گردد و مردم از آن بهره گیرند سخن بگوئید تا شما را بشناسند و به شخصیت شما پی ببرند و جایگاه خود را در جامعه پیدا کنید و بتوانید فرد مفیدی باشید.

زیرا زبان، ترجمان عقل و کلید گنجینه‌های روح آدمی است و «تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد».

و اگر سکوت کنید ممکن است سالیان دراز در میان مردم باشید و شما را شناسند و از وجودتان استفاده نکنند و در واقع مانند محتکری شوید که مواد مورد نیاز مردم را در انباری پنهان کرده و در آن را قفل نموده است.

آنگاه امام علیه السلام با تعبیر جالبی برای آن استدلال می‌کند، می‌فرماید: «زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است»؛ (فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ).

گویی شخصیت انسان مخفی‌گاهی دارد و آن، زیر زبان اوست، هنگامی که سخن بگوئید، زبان از روی آن برمی‌خیزد و مخفی‌گاه آشکار می‌شود.

ضمناً از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می‌شود:

نخست این که گرچه سکوت نشانه کمال انسان است و در روایات تأکید زیادی بر آن شده ولی در مواردی سخن گفتن لازم و واجب است، همان گونه که پیش از این در روایت بسیار پرمعنایی از امام سجاد علیه السلام آمد که از آن حضرت سؤال کردند: آیا کلام افضل است یا سکوت؟ امام علیه السلام فرمود: هر دو آفاتی دارند اگر از آفات سالم بمانند کلام از سکوت افضل است. عرض کردند: چگونه افضل است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود: خداوند متعال انبیا و اوصیا را به سکوت مبعوث نکرد بلکه آن‌ها را مبعوث به کلام کرد، هرگز بهشت را با سکوت به کسی نمی‌دهند و ولایت الله با سکوت حاصل نمی‌شود، پرهیز از آتش دوزخ با سکوت میسر نمی‌گردد، همه این‌ها به وسیله کلام به دست می‌آید. آری من هرگز ماه را با خورشید برابر نمی‌بینم، حتی اگر بخواهی فضیلت سکوت را بیان کنی باید با کلام، این فضیلت را شرح دهی در حالی که هرگز نمی‌توانی فضیلت کلام را با سکوت بیان کنی.

دیگر این که افرادی که فضیلتی ندارند و نقایصی در خود می‌بینند چه بهتر که در مجالس سکوت کنند و شخصیت ناقص خود را که در زیر زبانشان نهفته است آشکار نسازند.

مرحوم صدوق در کتاب خصال سخنی از شعبی (محدث و تابعی معروف، متوفای ۱۰۳) نقل می‌کند که می‌گوید: امیرمؤمنان علیه السلام نه جمله را به صورت ارتجالی (بدون مقدمه) بیان فرمود که چشم بلاغت را درآورد و گوهرهای حکمت و دانش را یتیم نمود و همه مردم را حتی از رسیدن به یکی از آن‌ها بازداشت. سه جمله در باب مناجات است و سه جمله در باب حکمت و سه جمله در باب ادب.

اما سه جمله‌ای که در باب مناجات است:

«إِلَهِي كَفَى لِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَكَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا أَنْتَ كَمَا أَحَبَّ فَاجْعَلْنِي كَمَا تُحِبُّ؛ إِلَهِي أَيْنَ عِزَّتِي بَرَاءً مِنْ بَسِّكَ بِنْدَةٍ تَوْ بَاشِمٍ وَأَيْنَ افْتِخَارِي بَرَاءً مِنْ بَسِّكَ تَوْ بِرُورِدِغَارٍ مِنْ بَاشِي تَوْ هَمَانِ گُونَه هَسْتِي كَه مِنْ دُوسْتِ مِي دَارَمِ پَسِ مَرَا أَنْ گُونَه قَرَار دِه كَه تَوْ دُوسْتِ دَارِي».

و اما درباره حکمت و دانش چنین فرمود:

«قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ وَمَا هَلَكَ امْرِئٌ عَرَفَ قَدْرَهُ وَالْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ؛ ارزش هر انسانی به اندازه کاری است که به خوبی از عهده آن برمی آید، و آن کس که قدر خود را بشناسد (و از آن تجاوز نکند) هرگز هلاک نمی شود و انسان در زیر زبانش پنهان است».

و اما سه جمله ای که درباره آداب است؛ فرمود:

«أَمِنُّ عَلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَمِيرُهُ وَاحْتَاجَ إِلَى مَنْ شِئْتَ تَكُنْ أَسِيرُهُ وَاسْتَغْنِ عَمَّنْ شِئْتَ تَكُنْ نَظِيرُهُ؛ به هر کس می خواهی، نعمتی ببخش تا امیرش باشی و به هر کس می خواهی محتاج شو تا اسیرش شوی و از هر کس می خواهی بی نیاز باش تا نظیرش باشی».^۱

۱. خصال صدوق، باب التسعة، ح ۴.

خُذْمِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ؛ فَإِنَّ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ.

امام علی (ع) فرمود:

از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتتاب) و اگر چنین نمی کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر می کند غررالحکم آمده است که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).
 اضافه می کنیم که مرحوم ابن شعبه حرانی قبل از سید رضی آن را در کتاب تحف العقول ضمن وصایای امیرمؤمنان علی (ع) به فرزندش امام مجتبی (ع) با تفاوت مختصری نقل کرده است. (تحف العقول، ص ۷۸).

شرح و تفسیر

تلاش معقول

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو نکته اشاره می‌کند که یکی زاهدانه است و دیگری عاقلانه.

در نکته اول می‌فرماید: «از دنیا همان قدر را بگیر که به سراغ تو می‌آید و از آنچه از تو روی گردانده روی بگردان (و به دنبال آن مشتتاب)»؛ (خُذْ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَتَاكَ، وَتَوَلَّ عَمَّا تَوَلَّى عَنْكَ).

اشاره به این که هر انسانی در شرایط معمولی و کسب و کار عادی، درآمدی دارد که این درآمد خواه ناخواه به سراغ او می‌آید. مثلاً هنگامی که زراعت می‌کند معمولاً این زراعت درآمدی دارد و همچنین دامداری و تجارت و صنعت.

ولی بسیار می‌شود که اضافه بر آن به سراغ انسان نمی‌آید. امام علیه السلام می‌فرماید: چه بهتر که تو هم به سراغ آن نروی و این حقیقت زهد و بی‌اعتنایی به دنیا است. هرگز منظور امام علیه السلام این نیست که انسان در خانه خود بنشیند تا رزق و روزی‌اش به سراغ او بیاید این همان چیزی است که باصراحت در روایات از آن نهی شده است. بلکه منظور آن است که اصرار بر افزودن مال و ثروت در جایی که اسبابش فراهم نیست نداشته باشد چرا که هم مشقت زیادی را بر انسان تحمیل می‌کند و هم ممکن است آلوده انواع گناهان و انحراف از مسیر شرع شود و ای بسا اگر به آن نرسد زبان به ناشکری و کفران بگشاید.

در جمله دوم می‌فرماید: «اگر چنین نمی‌کنی لااقل در طلب دنیا به صورت معقول تلاش کن (و تندروی مکن)»؛ (فَإِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ فَأَجْمِلْ فِي الطَّلَبِ).

اشاره به این‌که اگر اصرار داری بر مال و جاه خود بیفزایی، تندروی مکن؛ عاقلانه تلاش کن و آلوده گناهان مشو و به تعبیر دیگر مانند افراد حریص و دنیاپرست که به هر دری می‌زنند مباش.

به یقین یک زندگی ساده و آبرومندانه و خالی از هرگونه آلودگی به گناه، بسیار افتخارآمیزتر است از زندگی پرزرق و برقی که از طریق تلاش خسته‌کننده و آلوده به انواع گناهان به‌دست آمده است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کافی آورده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ مَحْزُونٌ فَأَتَاهُ مَلَكٌ وَمَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ يَقُولُ لَكَ رَبُّكَ افْتَحْ وَخُذْ مِنْهَا مَا شِئْتَ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُنْقِصَ شَيْئاً عِنْدِي فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الدُّنْيَا دَارٌ مَن لَّا دَارَ لَهُ وَلَهَا يَجْمَعُ مَن لَّا عَقْلَ لَهُ فَقَالَ الْمَلِكُ وَالَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ سَمِعْتُ هَذَا الْكَلَامَ مِنْ مَلِكٍ يَقُولُهُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ حِينَ أُعْطِيتُ الْمَفَاتِيحُ؛ پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که غمگین بود از منزل خارج شد فرشته‌ای خدمت آن حضرت آمد در حالی که کلید گنج‌های زمین را در دست داشت عرض کرد: ای محمد! این کلید گنج‌های زمین است پروردگارت می‌فرماید: آن‌ها را بگشا و هرچه می‌خواهی بردار بی آن‌که چیزی از مقام تو نزد من کم شود. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: دنیا خانه‌ی کسی است که خانه‌ی دیگری ندارد و آن را کسی گردآوری می‌کند که عقلی ندارد. آن فرشته عرض کرد: قسم به خدایی که تو را مبعوث به حق کرده است عین این سخن را از فرشته‌ای در آسمان چهارم شنیدم در آن هنگام که کلید این گنج‌ها به دست من داده شد.^۱

مشکلات عظیمی که در دنیای دیروز و امروز و فردا وجود داشته، دارد

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۸.

و خواهد داشت ناشی از حرص حریصان و دنیاپرستان است که به سهم و حق خود از دنیا قانع نیستند و اصرار دارند از دیگران بگیرند و به خود بیفزایند. سرچشمه جنگ‌ها و نزاع‌ها و بسیاری از پرونده‌های سنگین دادگاه‌ها همین حرص دنیا و بیش از حق خود طلبیدن است و اگر به دستوری که امام علیه السلام فرموده عمل شود آتش جنگ‌ها خاموش می‌گردد و پرونده‌های دادگاه‌ها بسته خواهد شد.

این سخن را با شعری از شاعر عرب پایان می‌دهیم هرچند سخن در این جا بسیار است.

يا حَرِيصاً قَطَعَ الْأَيَّامَ فِي	بُؤْسِ عَيْشٍ وَعَنَاءٍ وَ تَعَبٍ
لَيْسَ يَعْدُوكَ مِنَ الرِّزْقِ الَّذِي	قَسَمَ اللَّهُ فَأَجْمَلَ فِي الطَّلَبِ

ای کسی که تمام روزها را در ناراحتی و رنج و تعب (برای افزودن مال و ثروت) می‌گذرانی!

(بدان) آن رزقی که خدا برای تو مقرر کرده است از تو دریغ نخواهد شد بنابراین در طلب دنیا معقولانه رفتار کن.

رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلِ.

امام علی (ع) فرمود:

چه بسیار سخن‌هایی که از حمله کردن (و اعمال قدرت) نافذتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب، آمدی آن را در غرر با تفاوتی که بیانگر استفاده از منبع دیگر است آورده (به جای «انفذ»، «اشد» ذکر کرده) و میدانی در مجمع الامثال آن را به عنوان یک ضرب‌المثل مشهور ذکر کرده است بی آن‌که نامی از قائل آن ببرد (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

شرح و تفسیر

کلمات نافذتر از تیرها!

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره تأثیر سخن کرده، می فرماید: «چه بسیار سخنانی که از حمله (و اعمال قدرت) نافذتر است»؛ (رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ).

این کلام حکمت آمیز ممکن است هم ناظر به تأثیرات مثبت سخن باشد هم تأثیرات منفی آن. زیرا گاهی سخن به قدری نافذ و مؤثر است که ممکن است دشمن یا دشمنانی را مغلوب سازد و مردم را بر ضد آنها بشوراند و آنها را به فرار وادارد. نیز گاه ممکن است تأثیر سخن در آزدن اشخاص و ناراحت کردن آنها از حمله کردن با سلاح بیشتر باشد همان گونه که شاعر عرب می گوید:

جراحاتُ السِّنَانِ لَهَا التِّیامُ وَلَا يَلْتَأُمُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ

جراحات نیزه ها ممکن است بهبود یابد ولی ای بسا که جراحات زبان هرگز بهبودی نیابد.

به همین دلیل است که بعضی نام «لسان» را «سنان» گذاشته اند.

زبان آدمی به راستی از عجایب مخلوقات پروردگار است. قطعه گوشتی بیشتر نیست اما کارهای حیرت آوری انجام می دهد. به هنگام غذا خوردن، مرتب لقمه را از یک طرف دهان به طرف دیگر به زیر دندان ها می فرستد و به قدری ماهرانه کار می کند که خودش زیر دندان ها نمی رود ولی گاه اتفاق می افتد که خطایی از او

سر می زند و انسان چنان زبان خود را گاز می گیرد که فریادش بلند می شود آنگاه به یاد این نعمت الهی می افتد که اگر مهارت زبان نبود این گونه حوادث پیوسته اتفاق می افتاد و زندگی را بر انسان تلخ می کرد.

از سوی دیگر هنگامی که غذا آماده بلعیدن شد کمک بسیار مؤثری به بلع آن می کند و اگر نبود بلعیدن غذا امکان نداشت.

تشخیص طعم غذاهای مختلف و جدا کردن خوب از بد و زهر از دارو نیز به وسیله آن انجام می شود.

پزشکان نیز از مشاهده رنگ و شکل زبان به بسیاری از بیماری ها پی می برند. کار مهم دیگر آن به هنگام سخن گفتن آشکار می شود.

صدایی که از تارهای صوتی از گلوی انسان بیرون می آید یک صدای ممتد، یکنواخت و بی معناست. این زبان است که آن را به وسیله حرکات مختلف تبدیل به مخارج حروف می کند و از آن، کلمه و جمله می سازد و مکنون دل آدمی را بیان می کند.

صدایی که از تارهای صوتی بر می خیزد در واقع مانند مرکبی است که بر نوک قلم های دانشمندان قرار دارد. این مرکب هیچ شکل و قیافه ای ندارد و این قلم است که با گردش خود به آن شکل حروف می دهد و جمله ها را می سازد و مسائل مهم علمی را منعکس می کند.

اما همین زبان اگر از مسیر حق منحرف شد می تواند مبدل به یکی از بلاهای خطرناک شود و آدمی را تا سرحد کفر و مر بکشاند همان گونه که از قدیم ضمن ضرب المثلی گفته اند: «زبان سرخ، سر سبز می دهد بر باد».

در حدیثی از رسول خدا ﷺ می خوانیم: «فِتْنَةُ اللِّسَانِ أَشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ؛ گزش زبان از ضربت شمشیر سخت تر است».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۸۶.

در کتاب تمام نهج البلاغه ضمن وصیت مشروحی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که خطاب به اصحابش می‌کند و آداب دین و دنیا را به آنها می‌آموزد چنین آمده است: «إِحْسَبُوا كَلَامَكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ يَقِلُّ كَلَامُكُمْ إِلَّا فِي الْخَيْرِ كُفُّوا أَلْسِنَتَكُمْ، وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا تَغْنَمُوا قُرْبَ قَوْلٍ أَنْفَذَ مِنْ صَوْلٍ، وَرُبَّ فِتْنَةٍ أَثَارَهَا قَوْلٌ؛ گفتار خود را از اعمال خویش حساب کنید تا سخن شما جز در راه خیر و نیکی کم شود زبان‌های خود را نگاه دارید و تسلیم فرمان خدا باشید تا غنیمت ببرید. چه بسیار سخنانی که از حمله نافذتر است و چه بسیار فتنه‌ها که از گفتارها برخاسته است».^۱

در کتاب میزان الحکمة در واژه «اللسان» تحت عنوان «خطر اللسان» روایات تکان‌دهنده‌ای ذکر شده است. از جمله در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده است: «رب لسان أتى على إنسان؛ چه بسیار زبانی که انسانی را به کشتن داده است».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «كَمْ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَوْمٌ؛ چه خون‌هایی که با دهان ریخته شده است».^۳

به عکس، چه بسیار آتش‌های جنگ‌هایی که با چند جمله خاموش شده و نزاع‌های فامیلی و قبیله‌ای با سخنان شیرین و حساب‌شده‌ای پایان یافته است. شاعر فارسی زبان می‌گوید:

با صارم زبان بگشاید هزار حصن با تیر خامه درشکند پشت صد سوار

۱. تمام نهج البلاغه، ص ۷۱۷.

۲. غرر الحکم، ح ۴۱۵۴.

۳. همان، ح ۴۱۵۸.

كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ.

امام علی (ع) فرمود:

به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در مصادر برای این کلام حکمت‌آمیز آورده مجمع الامثال میدانی است و می‌دانیم میدانی بعد از مرحوم سید رضی می‌زیسته است (متوفای ۵۱۸) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۳).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل (ص ۲۰۳) و کفعمی در محاسبة النفس (ص ۷۴) آن را ضمن کلماتی طولانی از حضرت آورده‌اند از جمله این‌که در عبارت خود چنین نقل می‌کنند: «کل مقتصر علیه کاف و کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف».

شرح و تفسیر

زندگی ساده قانع کننده است

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته ای که در طرز زندگی انسان بسیار مؤثر است اشاره کرده، می فرماید: «به هر مقدار (از دنیا) قناعت کنی همان برای تو کافی است»؛ (كُلُّ مُقْتَصِرٍ عَلَيْهِ كَافٍ).

اشاره به این که نیاز آدمی با نحوه تفکر و روحیات او متفاوت می شود. انسان قانع می تواند با زندگی ساده ای بسازد در حالی که افراد غیر قانع فکر می کنند نیاز آن ها با این گونه زندگی ها تأمین نمی شود و باید امکانات فراوان در اختیار داشته باشند؛ منزل وسیع همچون یک قصر، وسایل منزل گسترده و در حد آن، خادمان فراوان، مرکب های سواری، سفره های رنگین و امثال آن.

گاهی تصور می کنند این ها همه نیازهای اصلی زندگی آنهاست و گاه نام آن را زندگی در حد شأن می گذارند که همه این ها فریب نفس اماره است. اگر روح قناعت بر آن ها حاکم باشد می دانند این ها فوق نیاز بلکه اسراف است. همانطور که در عبارت کفعمی خواندیم که طبق آن امام علی (ع) می فرماید: آنچه مافوق میانه روی است اسراف می باشد؛ (کل ما زاد علی الاقتصاد اسراف).^۱

امام علی (ع) در گفتار حکیمانه دیگری که مرحوم علامه مجلسی آن را در بحارالانوار نقل کرده می فرماید: «مَنْ لَمْ يَنْفَعُهُ الْيَسِيرُ لَمْ يَنْفَعُهُ الْكَثِيرُ؛ کسی که

۱. محاسبه النفس، ص ۷۴.

مقدار کم، او را قانع نسازد مقدار زیاد (از دنیا) نیز او را قانع نخواهد ساخت.^۱ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «ابْنُ آدَمَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ مِنَ الدُّنْيَا مَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ أَيْسَرَ مَا فِيهَا يَكْفِيكَ وَإِنْ كُنْتَ إِنَّْمَا تُرِيدُ مَا لَا يَكْفِيكَ فَإِنَّ كُلَّ مَا فِيهَا لَا يَكْفِيكَ؛ ای فرزند آدم! اگر از دنیا به مقداری که لازم است و کفایت می‌کند بخواهی، ساده‌ترین زندگی برای تو کافی است اما اگر چیزی فراتر از آن بخواهی تمام دنیا را هم به تو بدهند تو را کفایت نمی‌کند».^۲

این مطلب در میان مردم معروف است و تجربه نیز آن را نشان داده و در اخبار اسلامی هم منعکس می‌باشد که انسان اگر در مسیر حرص قرار بگیرد هیچ چیز او را سیر نمی‌کند و صاحب «نفس لا یشبع» یعنی روح سیری ناپذیر می‌گردد. در حدیث معروف قدسی که امام صادق (علیه السلام) آن را نقل فرموده می‌خوانیم: «إِنَّ فِيمَا نَزَلَ بِهِ الْوَحْيُ مِنَ السَّمَاءِ لَوْ أَنَّ لِبْنِ آدَمَ وَادِيَيْنِ يَسِيلَانِ ذَهَبًا وَفِضَّةً لَا بُتَغَى إِلَيْهِمَا ثَالِثًا يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّْمَا بَطْنُكَ بَحْرٌ مِنَ الْبُحُورِ وَوَادٍ مِنَ الْأَوْدِيَةِ لَا يَمْلَأُهُ شَيْءٌ إِلَّا التُّرَابُ؛ از جمله وحی‌های آسمانی این بود که اگر انسان دو رودخانه از طلا و نقره داشته باشد باز هم رود سومی را می‌خواهد. ای فرزند آدم! شکمت دریایی از دریاها و دره‌ای از دره‌هاست که چیزی جز خاک آن را پر نمی‌کند».^۳ به گفته سعدی:

گفت چشم تنگ دنیادوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور
این سخن را با روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می‌دهیم: «شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ يَطْلُبُ فَيَصِيبُ وَلَا يَقْنَعُ وَتَنَازَعُهُ نَفْسُهُ إِلَى مَا هُوَ أَكْثَرُ مِنْهُ وَقَالَ عَلَّمَنِي شَيْئًا أَنْتَفَعُ بِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) إِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ يَغْنِيكَ فَأَذْنِي مَا

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۷۶، ح ۳۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۶.

۳. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸، ح ۵۹۱۲.

فِيهَا يَغْنِيكَ وَإِنْ كَانَ مَا يَكْفِيكَ لَا يَغْنِيكَ فَكُلُّ مَا فِيهَا لَا يَغْنِيكَ؛ مردی به امام صادق (علیه السلام) شکایت کرد و عرضه داشت که به دنبال چیزهایی (از دنیا) می‌رود و به آن می‌رسد ولی باز هم قانع نیست و نفس او پیوسته بیش از آن را می‌طلبد و گفت: چیزی به من بیاموز که از آن بهره‌مند شوم. امام (علیه السلام) در پاسخ، مطلبی فرمود که تعبیر دیگری از کلام حکیمانه مورد بحث است، فرمود: اگر آن اندازه که تو را کفایت می‌کند تو را بی‌نیاز سازد، کمترین چیز دنیا سبب بی‌نیازی توست و اگر بی‌نیازت نسازد همه دنیا را هم به تو بدهند باز هم (عطش تو فرو نمی‌نشیند و) بی‌نیاز نخواهی شد.^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۹، ح ۱۰.

الْمَنِيَّةُ وَلَا الدُّنْيَةَ! وَالتَّقَلُّ وَلَا التَّوَسُّلُ مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا، الدَّهْرُ
يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!

امام علی (ع) فرمود:

مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز و قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز
به سوی دیگران دراز کردن، نه. آن کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به
دست نیاورد با تلاش نادرست و بی رویه چیزی به دست نخواهد آورد. دنیا دو روز
است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست
و مغرور مباش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیبا باش.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که مرحوم حرانی این گفتار حکیمانه را در کتاب تحف العقول (قبل از مرحوم سید
رضی) با تفاوت مختصر و جابه جایی بعضی از جمله ها نقل کرده است و این گفتار حکیمانه در کتاب کافی نیز
در خطبه معروف وسیله با تفاوت هایی آمده است. و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده میدانی در
مجمع الامثال می باشد که بخشی از آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

شرح و تفسیر

مرگ آری ولی تن دادن به ذلت هرگز!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به چهار نکته مهم اشاره می‌کند. نخست می‌فرماید: «مرگ آری اما تن دادن به پستی هرگز»؛ (الْمَنِيَّةُ وَلَا الدَّنِيَّةُ!). «منیة» به معنای مرگ و «دنیة» به معنای پستی است.

یعنی انسان با شخصیت اگر بر سر دو راهی قرار بگیرد که یک راه به سوی مرگ و شهادت می‌رود و راه دیگر به سوی ذلت و پستی، هرگز دومی را بر اولی ترجیح نمی‌دهد؛ با قامتی رسا به سوی خدا می‌رود و با قامتی شکسته و پست، زیر دست افراد دون همت و پست قرار نمی‌گیرد.

نمونه این معنا در زندگی بسیاری از اولیاء الله و به خصوص معصومین (علیهم السلام) و به ویژه سرور شهیدان کربلا دیده می‌شود که وقتی آن حضرت را بین تسلیم شدن و زنده ماندن و سر بر فرمان یزید نهادن و یا تن به شمشیر و نیزه‌ها سپردن مخیر ساختند، فرمود: «أَلَا وَ إِنَّ الدَّعِيَ ابْنَ الدَّعَى قَدْ تَرَكَنِي بَيْنَ السَّلَةِ وَ الدَّلَةِ وَ هِيَهَاتَ لَهُ ذَلِكَ هِيَهَاتَ مِنِّي الدَّلَةُ أَيْ اللَّهُ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ جُدُودُ طَهَّرَتْ وَ حُجُورٌ طَابَتْ أَنْ نُؤْتِرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ؛ آگاه باشید این مرد ناپاک ناپاک زاده مرا در میان شمشیر و ذلت رها ساخته هیهات که بتواند چنین کاری را انجام دهد و هیهات که من تن به ذلت بدهم. خداوند از این کار ابا دارد و همچنین پیامبرش و مؤمنان و نیاکان پاک و دامن‌های پاکیزه (این‌ها به ما

اجازه نمی دهد) که اطاعت لئیمان را بر میدان شهادت کریمان مقدم داریم.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود در ذیل خطبه ۵۱ جمله زیبایی دارد که گرچه در شرح آن خطبه آوردیم اما تکرار آن در این جا مناسب به نظر می رسد. درباره امام حسین (علیه السلام) می گوید: «سَيِّدُ أَهْلِ الْإِبَاءِ الَّذِي عَلَّمَ النَّاسَ الْحَمِيَّةَ وَالْمَوْتَ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ اخْتِياراً لَهُ عَلَى الدَّيَّةِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَمَانُ وَأَصْحَابُهُ فَأَنِفَ مِنَ الذُّلِّ؛ بزر و پیشوای ستم ناپذیران جهان که درس غیرت و برگزیدن مر در سایه شمشیرها را در برابر ذلت و خواری، به مردم جهان داد، حسین بن علی بود، دشمن به او و یارانش امان داد ولی آن ها تن به ذلت ندادند».^۲

سپس امام (علیه السلام) در جمله دوم می فرماید: «قناعت به مقدار کم آری ولی دست نیاز به سوی دیگران دراز کردن نه»؛ (وَالْتَقَلُّ وَلَا التَّوَسَّلُ).

«تقلل» به معنای اکتفا به مقدار قلیل است. و «توسل» به معنای دست به دامن دیگران زدن می باشد.

روشن است که اگر انسان در زندگی قانع باشد هرگز نیاز ندارد که سر در پیش هرکس خم کند، تملق بگوید، تعریف و تمجید بی جا کند و عزت و کرامت خود را پایمال سازد.

ولی اگر قناعت به کنار رفت و انسان زندگی پرزرق و برق را برای خود انتخاب نمود، اداره کردن چنین زندگی ای غالباً با عزت و سربلندی میسر نیست؛ یا باید آلوده به انواع گناهان شود و از طرق مشروع و نامشروع کسب درآمد کند و یا سر در پیش این و آن خم کند و به تعبیر امام (علیه السلام) متوسل به این و آن شود و این شیوه آزادگان و رادمردان نیست.

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳، ح ۱۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۹.

و به گفته شاعر عرب:

أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَمَصُّ النَّوَى	و شَرِبُ مَاءِ الْقَلْبِ الْمَالِحَةِ
أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ مِنْ ذُلِّهِ	وَمِنْ سُؤَالِ الْأَوْجِهِ الْكَالِحَةِ
فَاسْتَعْنِ بِاللَّهِ تَكُنْ ذَا غِنَى	مُغْتَبِطاً بِالصَّفْقَةِ الرَّابِحَةِ
فَالزُّهْدُ عِزٌّ وَالتَّقَى سُودَدٌ	وَذِلَّةُ النَّفْسِ لَهَا فَاضِحَةٌ

سوگند به خداوند که مکیدن هسته‌ها (ی خرما برای سد جوع) و نوشیدن آب چاه‌های شور.

برای انسان بهتر است از تن دادن به ذلت و درخواست از افراد ترش‌روی. بنابراین غنای الهی پیشه کن تا غنی و سربلند باشی و مردم با این تجارت پرسود به تو غبطه خورند.

زهد و قناعت عزت است و تقوا بزرگی و ذلت نفس، رسوایی است.^۱
و شاعر فارسی‌زبان نیز می‌گوید:

آخر ز بهر دو نان	تا کی دوی چو دونان
و آخر ز بهر سه نان	تا کی خوری سنانش

و شاعر شیرین‌زبان دیگری می‌گوید:

چو حافظ در قناعت کوش	و از دنیای دون بگذر
که یک جو منت دو نان	دو صد من زر نمی‌ارزد

اهمیت قناعت تا آن اندازه است که رسول خدا ﷺ فرمود: «خيارُ امتي القانعُ وشرارُ امتي الطامع؛ نیکان امت من قناعت‌کاران‌اند و بدان آن طمع‌کاران». ^۲ و در حدیث دیگری که مرحوم کلینی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است می‌خوانیم: «مَا أَفْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تُذِلُّهُ؛ چقدر برای مؤمن زشت

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۶۲.

۲. کنز العمال، ج ۷۰۹۵ (طبق نقل میزان الحکمة، مادة قناعت).

است که علاقه به چیزی پیدا کند که باعث ذلت او گردد»^۱.

در سومین نکته حکمت آمیز می‌فرماید: «آن‌کس که با تلاش معتدل و صحیح چیزی را به دست نیاورد با تلاش ناصحیح چیزی به دست نخواهد آورد»؛ (مَنْ لَمْ يُعْطَ قَاعِدًا لَمْ يُعْطَ قَائِمًا).

منظور امام علیه السلام این است که انسان باید برای به دست آوردن روزی، از راه‌های صحیح و معقول وارد شود؛ حرص و طمع را کنار بگذارد و گمان نکند همیشه تلاش بیشتر سبب درآمد بیشتر است زیرا اگر چیزی برای انسان مقدر نشده باشد هر قدر هم تلاش و کوشش کند به آن نخواهد رسید.

بعضی از شارحان، این جمله را چنین معنا کرده‌اند: اگر چیزی را به انسان با مدارا ندهند، با زور نخواهند داد.

ولی ظاهر همان است که در تفسیر بالا گفتیم.

و شبیه آن، تفسیر دیگری است که در کلام ابن ابی‌الحدید آمده است و می‌گوید: اگر چیزی را بدون کوشش به انسان ندهند با کوشش به او نخواهند داد.

البته این سخن اگر ناظر به رزق مقسوم باشد قابل قبول است اما روزی‌هایی که مشروط به تلاش است نمی‌تواند در این تفسیر بگنجد.

آنگاه امام علیه السلام در آخرین جمله دورنمایی از زندگانی دنیا را نشان می‌دهد که همه حوادث را در دل خود دارد و دستور جامعی برای برخورد با این حوادث بیان می‌کند، می‌فرماید: «دنیا دو روز است: روزی به سود توست و روزی به زیان تو. در آن روز که به سود توست مست و مغرور باش و آن روز که به زیان توست صابر و شکیب باش»؛ (الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَّكَ، وَيَوْمٌ عَلَيْكَ؛ فَإِذَا كَانَ لَكَ فَلَا تَبْطُرْ، وَإِذَا كَانَ عَلَيْكَ فَاصْبِرْ!).

«تبطر» از ماده «بطر» (بر وزن ضرر) به معنای غرور و مستی حاصل از فرونی

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۲۰، ح ۱.

نعمت است. واقعیت چنین است که دنیا همیشه به کام انسان نیست همانگونه که همواره به زیان او نمی باشد؛ مخلوطی است از شیرینی ها و تلخی ها، کامیابی ها و ناکامی ها و پیروزی ها و شکست ها که باید با هر یک از این دو بخش برخورد مناسبی داشت.

آن روز که دنیا به کام انسان است و شاهد پیروزی را در آغوش گرفته و شاهد زندگی خوب و مرفه را چشیده باید مراقب باشد که این پیروزی او را به غرور و مستی نکشاند بلکه شکرگزار بخشنده این نعمت ها باشد و حق آن ها را ادا کند تا خدا نعمتش را بر او افزون سازد.

و آن روز که دنیا چهره عبوس خود را نشان می دهد و کام انسان را با حوادث ناگوار تلخ می کند و مشکلات و مصائب یکی پس از دیگری فرامی رسد در آن روز نباید دست و پای خود را گم کند و زبان به شکایت بگشاید و جزع و فزع نماید بلکه باید صبر پیشه کند تا از یک سو اجر صابران را داشته باشد «وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ»^۱ و از سوی دیگر با صبر و شکیبایی می تواند اعصابی آرام داشته باشد و برای برون رفت از مشکلات راه چاره ای بیندیشد زیرا انسانی که به هنگام بروز مشکلات بی تاب می کند راه چاره را نیز گم خواهد کرد.

به علاوه بسیار می شود که کامیابی و ناکامی، هر دو برای آزمایش انسان هاست و اگر حق آن ها را درست ادا نکند در آزمایش الهی مردود شده است و به همین دلیل در روایت تحف العقول بعد از این دو جمله آمده است: «فَبِكُلَيْهِمَا سَخْتَبَرْ؛ با هر دو به زودی آزمایش می شوی».^۲

امام (علیه السلام) در نامه ۷۲ همین دوگانگی حوادث روزگار را با تعبیر حکیمانه دیگری بیان فرموده است؛ خطاب به ابن عباس می فرماید: «وَاعْلَمْ يَا الدَّهْرَ

۱. بقره، آیه ۱۵۵.

۲. تحف العقول، ص ۲۰۷.

يَوْمَانِ يَوْمُكَ وَ يَوْمُ عَلِيكَ وَ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ دُولٍ فَمَا كَانَ مِنْهَا لَكَ أَتَاكَ عَلَى ضَعْفِكَ
وَمَا كَانَ مِنْهَا عَلَيْكَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِكَ؛ بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود
توست و روزی به زیان تو. این دنیا سرایی است متغیر (که هر روز به دست
گروهی می افتد) آنچه از مواهب دنیا قسمت توست به سوی تو می آید هر چند
ضعیف باشی و آنچه به زیان توست گریبانت را خواهد گرفت (هر چند قوی
باشی) و نمی توانی با قدرت آن را از خود دور سازی.

به یقین این گونه توجه به حوادث روزگار آرامش فوق العاده ای به انسان
می دهد و از تلخی ناکامی ها می کاهد و از مستی و غرور کامیابی ها جلوگیری
می کند.

نِعْمَ الطَّيِّبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَحْمَلُهُ عَطِرٌ رِيحُهُ.

امام علی (ع) فرمود:

مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری اضافه بر نهج البلاغه نقل نکرده است. تنها می گوید: این سخن را امیرمؤمنان علی (ع) از رسول خدا (ص) نیز نقل فرموده است و جای تعجب نیست زیرا علی (ع) باب مدینه علم پیامبر (ص) است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).
قابل توجه این که بسیاری از شروح نهج البلاغه این گفتار حکیمانه را اصلاً ذکر نکرده اند.

شرح و تفسیر

بهترین عطرها

امام علی (ع) در این بیان کوتاه و پرمعنا از یکی از مواد معطر یعنی مشک تعریف و تمجید می‌کند، می‌فرماید: «مشک، عطر خوبی است حملش سبک و عطرش بسیار خوب است»؛ (نَعْمَ الطِّيبُ الْمِسْكُ خَفِيفٌ مَحْمَلُهُ عَطِرٌ رِيحُهُ).

بوی خوش در اسلام و مخصوصاً احادیث پیامبر اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) بسیار مدح شده است و به مسلمانان دستور داده‌اند که از عطریات استفاده کنند و همیشه خوشبو باشند و مخصوصاً به هنگام نماز از بوی خوش استفاده نمایند. مرحوم کلینی در جلد ششم کافی از امام سجاد (ع) نقل می‌کند که آن حضرت ظرفی داشت که در آن مشک بود و در کنار سجده گاهش می‌گذاشت و هنگامی که می‌خواست وارد نماز شود از آن بر می‌داشت و خود را خوشبو می‌ساخت؛ (كَانَتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) قَارُورَةٌ مِسْكٍ فِي مَسْجِدِهِ فَإِذَا دَخَلَ لِلصَّلَاةِ أَخَذَ مِنْهُ فَتَمَسَّحَ بِهِ).^۱

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق (ع) فرمود: «صَلَاةٌ مُتَطَيَّبٌ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ صَلَاةً بِغَيْرِ طَيِّبٍ؛ نماز کسی که خود را خوشبو می‌کند برتر از هفتاد نماز بدون آن است».^۲

۱. کافی، ج ۶، ص ۵۱۵، ح ۶

۲. همان، ص ۵۱۰، ح ۷.

حتی برای روزه‌دار که بوییدن گل‌ها مکروه است استفاده از عطریات نه تنها ممنوع نیست بلکه توصیه شده است: در روایتی می‌خوانیم: «كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا صَامَ تَطَيَّبَ بِالطَّيِّبِ وَيَقُولُ الطَّيِّبُ تُحْفَةُ الصَّائِمِ؛ امام صادق علیه السلام هنگامی که روزه می‌گرفت از عطر استفاده می‌کرد و می‌گفت: عطر تحفه روزه‌دار است».^۱

استفاده از عطر نه تنها در حال نماز و روزه بلکه در تمام حالات (جز در حال احرام) توصیه شده است تا آن‌جا که درباره پیغمبر ﷺ می‌خوانیم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَنْفِقُ فِي الطَّيِّبِ أَكْثَرَ مِمَّا يَنْفِقُ فِي الطَّعَامِ؛ آنچه پیامبر ﷺ برای عطر هزینه می‌کرد بیش از آن بود که برای غذا هزینه می‌کرد».^۲

البته این موضوع هرگز اسراف نبود زیرا هزینه زندگی ساده پیغمبر ﷺ بسیار کم بود و هزینه عطریات به خصوص مشک که از راه‌های دور می‌آوردند نسبتاً زیاد بود.

البته در مورد زنان اکیداً نهی شده است که به‌هنگام بیرون آمدن از خانه یا ملاقات با نامحرم خود را خوشبو سازند به گونه‌ای که دیگران آن عطر را استشمام کنند زیرا ممکن است منشأ مفاسدی گردد.

به هر حال امام علیه السلام در گفتار حکیمانه مورد بحث، درباره برتری مشک بر عطریات دیگر می‌فرماید: امتیاز این عطر بر سایر عطرها این است که اولاً حملش آسان است زیرا ظرف بزرگی لازم ندارد به علاوه مانند بسیاری از عطریات به صورت مایع نیست که مشکلات خاص خود را داشته باشد بلکه به صورت جامد بوده و استفاده کردن از آن نیز بسیار آسان است؛ انسان با سر انگشت خود می‌تواند مقداری از آن را بردارد و به خویش بمالد. اضافه بر این، بوی مشک را غالب مردم با اختلاف سلیقه‌ای که درباره عطر دارند می‌پسندند

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۱۳، ح ۳.

۲. همان، ج ۶، ص ۵۱۲، ح ۱۸.

ولذا امام (علیه السلام) آن را مدح و ستایش می‌کند.

به همین دلیل از حالات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) استفاده می‌شود که بسیاری از آن بزرگواران از مشک استفاده می‌کردند حتی گاهی مقداری از آن را در غذا می‌ریختند.^۱

در اهمیت استفاده از بوی خوش در نمازها همین بس که مرحوم کلینی در باب الغالیه در کافی نقل می‌کند که امام علی بن الحسین (علیه السلام) شبی از شب‌های سرد زمستانی جبهه خز و ردایی از خز و عمامه‌ای از خز پوشیده بود و خود را با بوهای خوش کاملاً معطر ساخته بود یکی از یاران حضرت، ایشان را با آن حالت مشاهده کرد، عرض کرد: فدایت شوم در این وقت شب با این وضع کجا می‌روید؟ فرمود: «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُخْطِبَ الْخُورَ الْعَيْنَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ؛ من می‌خواهم از خداوند حور العین را خواستگاری کنم».^۲ اشاره به این‌که استفاده از بوی خوش به هنگام عبادت و نماز و پوشیدن لباس‌های خوب به هنگام رفتن به مسجد از اموری است که در آخرت پاداش‌های مهم الهی دارد. ممکن است از کلام حکیمانه مورد بحث به نکته مهم گسترده‌تری نیز برسیم و آن این‌که انسان‌های شایسته کسانی هستند که خفیف مئونه و پرفایده‌اند و آن‌ها همچون مشک‌اند که وزن آن کم و عطر آن فراوان است.

گفتنی است که مشک که در فارسی، هم به کسر میم و هم به ضم میم خوانده می‌شود ماده‌ای است سیاه و بسیار معطر که از یک نوع آهو گرفته می‌شود و در واقع خونی است که در کیسه‌ای در زیر شکم او پیدا می‌شود سپس جدا شده و می‌افتد. در آغاز به صورت مایع و تیره‌رنگ و بسیار معطر است و پس از خشک شدن سیاه می‌شود و در واقع از عطرهاى تند است.

۱. برای توضیح بیشتر به کافی، باب المسک، ج ۶، ص ۵۱۴ مراجعه فرمایید.

۲. کافی، ج ۶، ص ۵۱۶، ح ۳.

البته مشک علاوه بر این که به عنوان عطر معروفی به کار می رود خواص طبی فراوانی نیز برای آن ذکر کرده اند و از روایاتی که در باب تروک احرام وارد شده است استفاده می شود که در آن زمان گاه در غذا برای خوشبو کردن می ریختند و خوردن آن مجاز بوده است.

ضَعْ فَخْرَكَ، وَ احْطُطْ كِبْرَكَ، وَ اذْكُرْ قَبْرَكَ.

امام علی (ع) فرمود:

فخر فروشی خود را کنار بگذار و تکبر را (از خود) فرو ریز
و به یاد قبرت باش (و برای آن آماده شو).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی نویسنده تحف العقول در کتاب خود (با تفاوتی و در ضمن خطبه‌ای طولانی) آورده است و بعد از مرحوم سید رضی مرحوم ورام در مجموعه خود بدون هیچ تغییری ذکر کرده که نشان می‌دهد آن را از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۴).

شرح و تفسیر

ردای فخر و تکبر را بیفکن!

جمعی از شارحان نهج البلاغه در این جا به شرح این کلام نورانی پرداخته‌اند و جمع دیگری اصلاً آن را ذکر نکرده‌اند شاید به این دلیل که عین این کلام در لابه‌لای خطبه ۱۵۳ آمده و به شرحی که در آن جا داده‌اند قناعت کرده‌اند و می‌دانیم مرحوم سید رضی گاهی جمله‌هایی را از خطبه‌های مفصل برمی‌گزیده و به عنوان کلمات قصار می‌آورده است.

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه سه دستور مهم می‌دهد که هر کس به آن‌ها عمل کند رستگار خواهد بود.

نخست می‌فرماید: «فخرفروشی خود را کنار بگذار»؛ (ضَعْ فُخْرَكَ).

ممکن است انسان امتیازاتی داشته باشد که مایه افتخار است چه از نظر علم و دانش و چه از نظر موقعیت اجتماعی و حسن ظاهر و صفات برجسته اخلاقی. این‌ها واقعیت است ولی آنچه نکوهیده است این است که انسان افتخارات خود را ذکر کرده و به آن‌ها افتخار کند و خود را به این وسیله از دیگران برتر بشمارد. از آیات قرآن مجید و روایات اسلامی به‌خوبی استفاده می‌شود که این کار یکی از زشت‌ترین کارهاست. در قرآن مجید در ضمن نصایح لقمان می‌خوانیم: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ»؛ (پسرم!) با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو

که خداوند هیچ متکبر مغرور خیال پردازی را دوست ندارد».^۱

این موضوع به قدری اهمیت دارد که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب خصال از آن حضرت نقل کرده، می فرماید: «أَهْلَكَ النَّاسَ اثْنَانِ خَوْفُ الْفَقْرِ وَطَلَبُ الْفَخْرِ؛ مردم را دو چیز هلاک کرده است: ترس از فقر (که موجب دست زدن به کارهای خلاف می شود) و فخرفروشی».^۲

در حدیث دیگری از امام زین العابدین (علیه السلام) می خوانیم که در ضمن دعای مکارم الاخلاق از خداوند چنین تقاضا می کند: «وَهَبْ لِي مَعَالي الْأَخْلَاقِ، وَاعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ؛ خداوند! اخلاق برجسته را به من ارزانی کن و از فخرفروشی مرا مصون دار».^۳

سپس امام (علیه السلام) در دومین دستور می فرماید: «کبر خود را فرو ریز»؛ (وَأَخْطُطُ كِبْرَكَ).

ممکن است کسی فخرفروشی نکند و سخنی از امتیازات واقعی یا خیالی خود به زبان نیاورد ولی برخورد او با مردم متکبرانه و حتی راه رفتن و سایر حرکاتش آمیخته با کبر و غرور باشد زیرا حقیقت کبر آن است که انسان برای خود برتری خاصی نسبت به دیگران قائل باشد خواه این برتری واقعی باشد یا پنداری و خیالی، معنوی باشد یا مادی، این چیزی است که اسلام و تمام مکاتب اخلاقی آن را نمی پذیرند و در قرآن مجید علاوه بر آنچه در سوره لقمان ضمن نصایح آن مرد حکیم آمده است در جای دیگر می فرماید: «وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا»؛ در روی زمین متکبرانه راه مرو زیرا تو نه زمین را می توانی زیر پای خود پاره کنی و نه قامت خود را به بلندای

۱. لقمان، آیه ۱۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۶۸.

۳. باید توجه داشت که فخر به معنای مصدری، همان فخر فروختن است و به معنای اسم مصدری افتخاراتی است که نصیب انسان می شود هرچند به رخ دیگران نکشد.

کوه‌ها برسانی».^۱

این اشاره به حال کسانی است که متکبرانه راه می‌روند گویی به زمین می‌گویند: زیر پای ما مباش و به کوه‌ها می‌گویند: ما همسان شما هستیم. البته این‌گونه راه رفتن مسأله ساده‌ای است، مهم این است که از روحیه‌ای حکایت می‌کند که بسیار خطرناک و زشت و ناپسند است.

واژه «و احطط؛ فرو بریز» گویا اشاره به این است که یک موجود مزاحم اضافی است که به بدن انسان می‌چسبد و انسان باید آن را از خود دور کند و فرو بریزد تا آسایش پیدا کند.

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی مشروح و مفصل درباره نکوهش کبر ذکر کرده، از جمله در روایتی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل می‌کند که فرمودند: «لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ كِبَرٍ؛ کسی که به اندازه سنگینی ذره‌ای از تکبر در قلب او باشد وارد بهشت نمی‌شود».^۲

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «ثَلَاثَةٌ لَا يَكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يَزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ شَيْخٌ زَانٍ وَ مَلِكٌ جَبَّارٌ وَ مُقَلٌّ مُخْتَالٌ؛ سه گروه‌اند که خداوند روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید و به آنان (با نظر لطفش) نگاه نمی‌کند و آن‌ها را پاکیزه نمی‌سازد و عذاب دردناکی در انتظار آن‌هاست: پیرمرد زناکار و پادشاه جبار و فقیر متکبر».^۳

بی‌شک تکبر برای همه بد است خواه غنی باشد یا فقیر ولی شخص فقیر متکبر در عالم خیال‌بافی برای جبران کمبود خود گرفتار کبر و غرور می‌شود و خطر او بیشتر است.

۱. اسراء، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۶.

۳. همان، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

شک نیست که کبر سرچشمه مفاسد بسیاری است، کسی که خود را برتر از دیگران می‌داند حاضر نیست به دیگران همچون یک برادر نگاه کند بلکه انتظار دارد همه در برابر او تواضع کنند و به فرمانش گوش فرادهند و چون مردم از چنین روحیه‌ای متنفرند از او فاصله می‌گیرند در نتیجه او کینه مردم را به دل می‌گیرد و آن‌ها را حق‌نشناس می‌پندارد و گاه همین امر سبب می‌شود در حق دیگران ظلم و ستم کند.

کار کبر و غرور گاه به جایی می‌رسد که انسان تسلیم حرف حق نمی‌شود و حتی از اطاعت فرمان خدا سرپیچی می‌کند و به دره کفر سقوط می‌نماید همان‌گونه که شیطان بر اثر کبر و غرورش به چنین سرنوشتی گرفتار شد.

این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) و آیه‌ای از قرآن مجید پایان می‌دهیم. یکی از یاران امام (علیه السلام) به نام عمر بن یزید خدمتش عرض کرد: ما غذای خوب می‌خوریم و بوی خوش و عطریات استعمال می‌کنیم و سوار بر مرکب باارزش می‌شویم و گاهی خادم ما نیز به دنبال ما می‌آید آیا این واقعاً مصداق تجبر و تکبر است که من همه آن را ترک کنم؟

امام (علیه السلام) مدتی سکوت نمود در حالی که به زمین نگاه می‌کرد. سپس فرمود: «إِنَّمَا الْجَبَّارُ الْمَلْعُونُ مَنْ غَمَصَ النَّاسَ وَجَهْلَ الْحَقِّ؛ جبار و متکبر ملعون، کسی است که با مردم «با غمص» برخورد کند و حق را نشناسد».

آن مرد عرض کرد: اما من هرگز حق را انکار نمی‌کنم ولی نمی‌دانم غمص چیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: «مَنْ حَقَّرَ النَّاسَ وَ تَجَبَّرَ عَلَيْهِمْ فَذَلِكَ الْجَبَّارُ؛ کسی که مردم را کوچک بشمارد و خود را برتر از آن‌ها بداند، که این شخص جبار است».^۱ قرآن مجید نیز در تعبیر تکان‌دهنده‌ای می‌فرماید: «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَاداً وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ آن سرای آخرت را

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۱۳.

(تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است!». ^۱

آنگاه امام علیه السلام در سومین جمله می‌فرماید: «به یاد قبرت باش»؛ (وَأَذْكُرْ قَبْرَكَ). منظور از این جمله آن است که انسان باید به فکر مرگ و پایان زندگی باشد و بداند روزی همه آنچه را از مقام و مال و جاه و قدرت و قوت دارد رها می‌سازد و به صورت جسم بی‌جان روانه گور می‌شود و او را در آن جا دفن می‌کنند و همه حتی عزیزترین عزیزانش از وی جدا می‌شوند و او می‌ماند و اعمالش. به یقین توجه به این نکته انسان را از فخر فروشی و تکبر و ظلم و ستم به دیگران و غفلت از خدا بازمی‌دارد.

در حدیثی که از امام امیرمؤمنان علیه السلام در امالی شیخ طوسی آمده است می‌خوانیم: «الْمَوْتُ طَالِبٌ وَ مَطْلُوبٌ لَا يَعِزُّهُ الْمُقِيمُ وَلَا يَفُوتُهُ الْهَارِبُ فَقَدِّمُوا وَلَا تَتَّكِلُوا فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ إِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تُقَاتِلُوا تَمُوتُوا وَالَّذِي نَفْسٌ عَلَى بَيْدِهِ لَا لَفْ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ عَلَى الرَّأْسِ أَهْوَنُ مِنْ مَوْتٍ عَلَى فِرَاشٍ؛ مرگ، هم طلب‌کننده است هم مطلوب (برای اولیاء الله)، نه کسی که از آن فرار نکند می‌تواند بر آن چیره شود و نه کسی که فرار می‌کند بنابراین برای بعد از مرگ خود چیزی بفرستید و اعتماد به زندگی نکنید زیرا هیچ‌گونه راه فراری از مرگ نیست شما اگر شهید نشوید به مرگ طبیعی می‌میرید ولی سوگند به کسی که جان علی به دست اوست هزار ضربه شمشیر بر سر، آسان‌تر است از مردن در بستر». ^۲

آری مردان خدا نه تنها به فکر مرگ بودند بلکه به این فکر بودند که پایان زندگان‌شان شهادت در راه خدا باشد.

۱. قصص، آیه ۸۳.

۲. امالی شیخ طوسی، ص ۲۱۶؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۶۴، ح ۵.

إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ
أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى
الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ أَسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ.^۱

امام علی (علیه السلام) فرمود:

فرزند بر پدر حقی دارد و پدر را نیز بر فرزند حقی است. حق پدر بر فرزندان این
است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از او اطاعت کنند و حق فرزند
بر پدر این است که نام نیک بر او بگذارد و او را به خوبی ادب آموزد (و تربیت کند)
و قرآن را به او تعلیم دهد.

۱. سند گفتار حکیمانه:

راغب اصفهانی در محاضرات الادباء شبیه این کلام را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۵).

شرح و تفسیر

حقوق متقابل پدر و فرزند

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به بخشی از حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران اشاره می‌کند. برای حق پدر بر فرزند، تنها یک مورد را بیان می‌فرماید و برای حق فرزند بر پدر سه مورد، می‌فرماید: «فرزند را بر پدر حقی است و پدر را نیز بر فرزند حقی»؛ (إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقًّا).

سپس در مورد حق پدر بر فرزند چنین می‌فرماید: «حق پدر بر فرزندان این است که در همه چیز جز در معصیت خداوند سبحان از وی اطاعت کنند»؛ (فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ).

ظاهر این است که حقی را که امام علی (ع) به این گستردگی درباره پدران فرموده اعم از واجب و مستحب است و به تعبیر دیگر، در مواردی اطاعت واجب است و آن جایی است که اگر ترک کند سبب اذیت و آزار می‌شود و منجر به حقوق پدر می‌گردد اما مواردی هست که اگر اطاعت نکند پدر اذیت نمی‌شود. در این جا مستحب است که فرزند به امر پدر احترام بگذارد و اطاعت کند.

البته گاهی مسائل سرنوشت‌سازی است که اگر پسر بخواهد از پدر اطاعت کند گرفتار خسارت عظیمی می‌شود هرچند داخل در عنوان معصیت نیست. مثلاً پدر از عروس خود ناراحت باشد و به فرزند دستور دهد که همسرت را

طلاق بده و یا این‌که پسر تجارت پرسودی با شریکی دارد و پدر از شریک ناراحت باشد و به پسر بگوید که به شراکت خود خاتمه بده.

در این‌گونه موارد دلیلی بر وجوب اطاعت پدر هرچند معصیت خدا نیست، نداریم. زیرا اطلاقات ادله از این‌گونه مصادیق منصرف است و بیشتر ناظر به احترام پدر در مسائل مورد نیاز او یا مرتبط با اوست.

البته مسأله احترام به پدر و برخورد خاضعانه و متواضعانه با او و مصاحبت به معروف هرچند مسلمان نباشد مسأله جداگانه‌ای است که در آیات قرآن به آن اشاره شده است آن‌جا که می‌فرماید: «وَاحْفَظْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»؛ و بال‌های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آر! و بگو: «پروردگارا! همان‌گونه که آن‌ها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمتشان قرار ده!».^۱

و در سوره لقمان می‌فرماید: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا»؛ و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می‌دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو در دنیا به طرز شایسته‌ای رفتار کن».^۲

این آیات و مانند آن که در قرآن مجید آمده به خوبی نشان می‌دهد که تا چه حد حق پدر و مادر زیاد است و تا چه اندازه احترام آن‌ها بر فرزندان لازم می‌باشد. سپس امام علی (ع) به سراغ حقوق سه‌گانه فرزند بر پدر رفته، می‌فرماید: «و حق فرزند بر پدر آن است که نام نیک بر او نهد و ادب و تربیتش را به خوبی انجام دهد و قرآن را به او بیاموزد»؛ (و حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ).

۱. اسراء، آیه ۲۴.

۲. لقمان، آیه ۱۵.

نامگذاری ممکن است در نظر بعضی، امر ساده‌ای باشد در حالی که چنین نیست. نام، چیزی است که هر روز بارها انسان با آن مخاطب می‌شود و طبعاً اثر تلقینی دارد. اگر به فرض، پدر نام «ظالم» بر پسر بگذارد و هر روز او را به این نام خطاب کند اگر روح ستمگری بر او غالب شود جای تعجب نیست. و به عکس اگر نام محسن و حسن یا حسین بر او نهند و همواره آن را در خطابات تکرار کنند حقیقت نیکوکاری به تدریج در او راسخ می‌شود. همچنین نام عبدالله و عبدالرحیم و عبدالرحمان که همگی حکایت از عبودیت انسان در برابر خدا دارد.

در روایات اسلامی نیز درباره نامگذاری دقت زیادی شده است حتی در روایتی داریم که اگر نام زشتی بر انسان‌ها و یا حتی شهرها گذاشته شده آن را تغییر دهید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ؛ پیامبر اکرم ﷺ اسماء زشتی را که بر مردان و شهرها گذاشته بودند تغییر می‌داد»^۱ و به یقین کار پیغمبر ﷺ برای ما الگو و اسوه است.

حتی از روایات استفاده می‌شود که برای فرزندان قبل از تولد اسم انتخاب شود و از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت شده که فرمود: «سَمُّوْا أَوْلَادَكُمْ فَإِنْ لَمْ تَذَرُوْا أَذَكَرُ أَوْ أُنْثَى فَسَمُّوْهُمْ بِالْأَسْمَاءِ الَّتِي تَكُوْنُ لِلذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى فَإِنَّ اسْقَاطَكُمْ إِذَا لَقُوكُمْ فِي الْقِيَامَةِ وَ لَمْ تَسَمُّوْهُمْ يَقُوْلُ السَّقْطُ لِأَبِيهِ أَلَا سَمَّيْتَنِي وَ قَدْ سَمَّى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مُحَسِّنًا قَبْلَ أَنْ يُوْلَدَ؛ برای فرزندان نام انتخاب کنید (حتی پیش از تولد) و اگر نمی‌دانید پسر است یا دختر برای آن‌ها نام‌هایی انتخاب کنید که هم می‌توان آن‌ها را بر پسر گذاشت و هم دختر زیرا فرزندان از شما که سقط می‌شوند هنگامی که روز قیامت با شما ملاقات می‌کنند و نامی برای آن‌ها انتخاب نکرده‌اید به پدرش می‌گوید: چرا نامی بر من نگذاشتی در حالی که رسول خدا ﷺ نام محسن را

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۷، ح ۴.

(برای فرزند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) انتخاب کرد پیش از متولد شدنش.^۱ عجب این که عرب در عصر جاهلیت و حتی بعد از آن نیز نام‌های خشن برای فرزندانش انتخاب می‌کرد مانند کلب (سگ) و نمر (پلنگ) و فهد (یوزپلنگ) و امثال آن.

در حدیثی از امام رضا علیه السلام می‌خوانیم: این انتخاب به دلیل این بود که دشمنان را به وسیله آن بترسانند و به عکس، نام غلامان خود را مبارک و میمون و امثال آن می‌گذاشتند.^۲

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که هرگاه نام‌های بسیار خوبی مانند نام محمد برای فرزند خود انتخاب کردید احترام بیشتری به فرزند بگذارید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «إِذَا سَمَّيْتُمُ الْوَلَدَ مُحَمَّدًا فَأَكْرَمُوهُ وَأَوْسَعُوا لَهُ فِي الْمَجْلِسِ وَلَا تُقَبِّحُوا لَهُ وَجْهًا؛ هنگامی که فرزند خود را محمد نام نهاده‌اید او را گرامی دارید و در مجالس به آن‌ها جای دهید و چهره خود را در مقابل آن‌ها درهم نکشید».^۳ و اما مسئله تعلیم و تربیت: امام علیه السلام تربیت را مقدم داشته و همگان را سفارش می‌کند که فرزندان را به خوبی تربیت کنند و ادب بیاموزند.

می‌دانیم که روح و ذهن انسان در کودکی بسیار تأثیرپذیر است و طبق حدیث معروف، علم در «صغر» همچون نقش بر «حجر» است و بسیار پررنگ و پردوام خواهد بود. از این رو اگر پدر و مادر در تعلیم و تربیت فرزند کوتاهی کنند خسارت عظیمی، هم دامان پدر و مادر را می‌گیرد و هم فرزند را، به خصوص اگر وسوسه‌های شیطانی بر فرزند غلبه کند یا افراد ناباب یا رسانه‌های آلوده با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و تعلیمات زشت و ناپسند خود را در روح کودک فرو ریزند. به همین دلیل در نامه‌ای که امام علیه السلام به فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام نوشت

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۲۸، ح ۶.

۲. همان، ح ۷.

۳. همان، ح ۸.

و آنچه خیر دنیا و آخرت در آن است در آن نامه ریخت و به فرزندش هدیه کرد می خوانیم: پسر من! چون احساس کردم به سن پیری رسیده ام و قوایم رو به سستی نهاده به این وصیت مبادرت ورزیدم و بخش هایی از آن را برای تو بیان کردم مبادا اجلم فرا رسد در حالی که آنچه در درون سینه داشته ام بیان نکرده باشم... از این رو پیش از آن که هوی و هوس و فتنه های دنیا به تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی، به تعلیم و تربیت تو روی آوردم زیرا «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ؛ قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری در آن بیفشانند آن را می پذیرد. به همین دلیل پیش از آن که قلبت قساوت یابد و فکرت به امور دیگر مشغول گردد (گفتمی ها را گفتم)».^۱

این مطلب پیش از همه از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیده شده است که فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ؛ کسی که در جوانی (و نوجوانی) چیزی را فراگیرد همچون مطلبی است که بر سنگ ترسیم می شود و کسی که در بزرگسالی چیزی را فراگیرد همچون نقشی است که بر آب زنند».^۲

سپس امام (علیه السلام) از میان تمام آداب و تعلیمات به تعلیم قرآن توجه کرده و بر آن تأکید می کند. چرا که قرآن مجموعه بی نظیری است که تمام درس های زندگی مادی و معنوی در آن جمع است. توحید و معاد به صورت گسترده در آن تجلی می کند، بخش مهم احکام الهی در آن بیان شده و دستورات اخلاقی اش فوق العاده مؤثر و پربار است و تاریخ عبرت انگیز انبیاء پیشین نیز در جای جای آن دیده می شود. آری باید قبل از هر چیز به فرزندان قرآن تعلیم داد.

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱

۲. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۲، ح ۶.

به همین دلیل در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم: «وَمَنْ عَلَّمَهُ الْقُرْآنَ دُعَىٰ بِالْأَبْوَيْنِ فَيَكْسِيَانِ حُلَّتَيْنِ يَضِيءُ مِنْ نُورِهِمَا وَجْهُ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ کسی که به فرزندش قرآن تعلیم دهد او و همسرش (پدر و مادر آن فرزند) را در روز قیامت می‌آورند و دو لباس فاخر نورانی بر آن‌ها می‌پوشانند که از نور آن‌ها صورت بهشتیان روشن می‌شود».^۱

در حدیثی از اصبع بن نباته می‌خوانیم که می‌گوید: امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لِيَهُمْ بِعَذَابِ أَهْلِ الْأَرْضِ جَمِيعاً حَتَّى لَا يَحَاشِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِذَا عَمِلُوا بِالْمَعَاصِي وَاجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الشَّيْبِ نَاقِلِي أَقْدَامِهِمْ إِلَى الصَّلَوَاتِ وَالْوِلْدَانِ يَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ رَحِمَهُمْ فَأَخَّرَ ذَلِكَ عَنْهُمْ؛ خداوند گاه اراده می‌کند همه اهل زمین را هلاک کند و یک نفر را باقی نگذارد و این در زمانی است که غرق گناهان می‌شوند و آلوده انواع معاصی. هرگاه در این زمان پیرمردانی را ببیند که (لنگان لنگان) به سوی نماز (در مسجد) گام برمی‌دارند و کودکانی که مشغول فراگرفتن قرآن‌اند به آن‌ها رحم می‌کند و عذابشان را به تأخیر می‌اندازد».^۲

این نکته نیز حائز اهمیت است که همان‌گونه که فرزندان بر اثر عدم ادای حق پدران و مادران، عاق پدر و مادر می‌شوند پدر و مادر نیز بر اثر عدم ادای حق فرزندان عاق فرزندان خواهند شد همان‌گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ آمده است: «يَلْزَمُ الْوَالِدَيْنِ مِنَ الْعُقُوقِ لَوْلَدِهِمَا مَا يَلْزَمُ الْوَلَدَ لَهُمَا مِنْ عُقُوقِهِمَا».^۳

نکته‌ها

۱. چه حقوقی پدر و مادر بر فرزندان دارند؟

آنچه در این کلام حکیمانه امام علی علیه السلام آمد در واقع اشاره به مهمترین حقوق

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹، ح ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۳۵، ح ۲.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۸، ح ۵.

پدران و مادران بر فرزندان است و در روایات اسلامی حقوق متعدد دیگری نیز برای آنها ذکر شده است از جمله:

۱. هیچ‌گاه پدر را با نام خطاب نکند. بلکه بگوید «یا ابتاه؛ پدر جان» زیرا خطاب بزرگتر با اسم توسط کوچکتر، خلاف آداب است.

۲. به هنگام راه رفتن از او جلوتر نرود.

۳. به هنگام ورود در مجلس پیش از او نشیند.

۴. کاری نکند که مردم پدرش را دشنام دهند یا لعن کنند.

این چهار موضوع در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در پاسخ سؤالی درباره حق پدر بر فرزند ذکر شده است؛ (لَا يَسْمِيهِ بِاسْمِهِ وَلَا يَمْشِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَجْلِسُ قَبْلَهُ وَلَا يَسْتَسَبُّ لَهُ)¹.

«یستسب» از ماده «سب» به معنای طلب کردن سب و دشنام و لعن برای کسی است.

۵. هنگامی که پدر عصبانی می‌شود عکس‌العمل نشان ندهد و تواضع و خشوع کند. همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل شده است: «مِنْ حَقِّ الْوَالِدِ عَلَى وَلَدِهِ أَنْ يَخْشَعَ لَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ»².

۶. تشکر کردن در هر حال و خیرخواه آنها بودن در آشکار و پنهان. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «يَجِبُ لِلْوَالِدَيْنِ عَلَى الْوَلَدِ ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ شُكْرُهُمَا عَلَى كُلِّ حَالٍ ... وَ نَصِيحَتُهُمَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ»³.

۷. توجه به این نکته که پدر (و مادر) اصل و ریشه انسان هستند. بنابراین هرگاه امتیازی در خود ببیند باید بداند اساس این نعمت از آنهاست پس خدا را شکرگزاری کند. (فَإِنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ أَضْلُكَ وَ أَنَّهُ لَوْلَاهُ لَمْ تَكُنْ فَمَهْمَا رَأَيْتَ فِي نَفْسِكَ

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۵۸، ح ۵.

۲. کنز العمال، ج ۴۵۵۱۲ (بنا به نقل میزان الحکمة).

۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۶، ح ۱۰۷.

مِمَّا يَعْجِبُكَ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَاكَ أَضَلُّ النُّعْمَةِ عَلَيْكَ فِيهِ فَأَحْمَدِ اللَّهَ وَاشْكُرْهُ عَلَى قَدَرِ ذَلِكَ.^۱ و شاید به همین دلیل خداوند شکرگزاری در برابر پدر و مادر را به دنبال شکرگزاری نعمت‌های خود ذکر کرده است: «أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ».^۲

۸. احسان و نیکی به پدر و مادر. در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که بعضی از یاران آن حضرت درباره تفسیر آیه شریفه «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^۳ سؤال کردند که مراد از احسان چیست؟ امام (ع) فرمود: «الْإِحْسَانُ أَنْ تُحْسِنَ صُحْبَتَهُمَا وَأَنْ لَا تُكَلِّفَهُمَا أَنْ يَسْأَلَكَ شَيْئاً مِمَّا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَإِنْ كَانَا مُسْتَغْنَيْنِ؛ برخورد خود را با آن‌ها نیکو کن و اگر چیزی نیاز داشتند پیش از آن‌که از تو بخواهند برای آن‌ها فراهم کن تا ناچار نشوند از تو درخواست کنند هر چند خودشان هم بتوانند مشکل خویش را حل کنند».^۴

۹. اگر آن‌ها بدهکاری دارند و در حیات خود نتوانستند دین خویش را ادا کنند فرزند دین آن‌ها را ادا کند و برای گناهان آن‌ها استغفار نمایند همان‌گونه که در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: «وَإِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقَا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍ بِهِمَا فَإِذَا مَاتَا قَضَى دِينَهُمَا وَاسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًّا؛ گاه فرزند در حیات پدر و مادر عاق آنهاست و نیکی در حق آن‌ها نکرده اما بعد از وفات آن‌ها بدهی آن‌ها را ادا می‌کند و برای آن‌ها استغفار می‌نماید. خدا او را جزء نیکوکاران (نه عاق) محسوب می‌دارد».^۵

۱۰. یکی دیگر از حقوق مهم پدران و مادران بر فرزندان این است که به‌هنگام ضعف و پیری و ناتوانی که نیاز شدید به کمک و حمایت دارند آن‌ها را

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۶.

۲. لقمان، آیه ۱۴.

۳. بقره، آیه ۸۳.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۵۷، ح ۱.

۵. همان، ص ۱۶۳، ح ۲۱.

فراموش نکنند و مشکلات آن‌ها را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند به عکس آنچه در دنیای امروز دیده می‌شود که به محض این‌که پدر و مادر پیر و ناتوان شدند فرزندان از آنان فاصله می‌گیرند و حداکثر کاری که درباره آن‌ها می‌کنند این است که آن‌ها را به خانه‌های سالمندان می‌سپارند و گاه حتی از این کار نیز خودداری می‌کنند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که یکی از یارانش خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: پدرم بسیار پیر و ناتوان شده به گونه‌ای که برای قضای حاجت باید او را بر دوش بگیریم. امام (علیه السلام) فرمود: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَلِيَ ذَلِكَ مِنْهُ فَأَفْعَلْ وَ لَقْمُهُ بِيَدِكَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ لَكَ غَدًا؛ اگر توانستی این کار را برای او انجام دهی انجام ده حتی لقمه غذا را با دست خود به دهان او بگذار که این کار سپری است برای تو در فردای قیامت (در برابر آتش دوزخ)».^۱

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این امر دارد آن‌جا که می‌فرماید: «إِذَا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگووارانه به آن‌ها بگو! (و مشکلات آن‌ها را حل کن)».^۲

۲. فرزندان بر پدران و مادران چه حقوقی دارند؟

در روایات اسلامی همان‌گونه که موارد فراوانی از حقوق پدران و مادران بر فرزندان ذکر شده موارد زیادی نیز از حقوق فرزندان بر پدران و مادران بیان گردیده است که سه قسمت مهم آن را امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در گفتار حکیمانه مورد بحث بیان فرموده است: اسم نیکو نهادن، تربیت خوب و تعلیم قرآن. در

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۶۳، ح ۱۳.

۲. اسراء، آیه ۲۳.

روایات، حقوق دیگری نیز ذکر شده از جمله:

۴. خواندن و نوشتن را به آنها بیاموزند.
۵. شنا و تیراندازی را به آنها تعلیم دهند. (شنا برای جلوگیری از غرق شدن و تیراندازی برای جهاد).
۶. غذای حلال به او بدهند.
- این سه حق در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: «حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى وَالِدِهِ أَنْ يُعَلِّمَهُ الْكِتَابَةَ وَالسِّبَاخَةَ وَالرِّمَاطَةَ وَأَنْ لَا يَرْزُقَهُ إِلَّا طَيِّبًا».^۱
۷. به هنگام بلوغ (و آمادگی برای ازدواج) وسیله ازدواج او را فراهم کنند. در حدیثی از پیامبر اکرم ﷺ می خوانیم که فرمود: یکی از حقوق فرزندان این است که «يَزُوِّجُهُ إِذَا بَلَغَ».^۲
۸. نماز (و فرائض دینی) را به آنها بیاموزند (و آنها را به تدریج عادت دهند) و هنگامی که بالغ شدند آنها را وادار به نماز کنند. در غررالحکم از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده است که فرمود: «عَلِّمُوا صِبْيَانَكُمْ الصَّلَاةَ وَخُذُوهُمْ بِهَا إِذَا بَلَغُوا الْحُلُمَ».^۳
۹. عدالت را در میان فرزندان رعایت کنند. در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل شده که می فرماید: پیغمبر اکرم ﷺ مردی را دید که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نبوسید. پیامبر ﷺ فرمود: «فَهَلَّا وَاسَيْتَ بَيْنَهُمَا؛ چرا میان آنها عدالت را رعایت نکردی؟».^۴
۱۰. به فرزندانشان در کارهای نیک کمک کنند (و آنها را تشویق نمایند). در روایات متعددی که مرحوم محدث نوری در مستدرک الوسائل نقل کرده به این

۱. کنز العمال، ج ۴۵۳۴۰ (طبق نقل میزان الحکمة).

۲. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۸۰.

۳. غررالحکم، ج ۳۳۴۵.

۴. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۷۴، ح ۹۴.

معنا توصیه شده از جمله این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ وَالِدَيْنِ أَعَانَا وَلَدَهُمَا عَلَى بَرِّهِمَا»^۱.

۱. مستدرک، ج ۱۰، ص ۱۶۸، ح ۲.



الْعَيْنُ حَقٌّ، وَ الرُّقَى حَقٌّ، وَ السِّحْرِ حَقٌّ، وَ الْفَالُ حَقٌّ، وَ الطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ،
وَالْعَدْوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَ الطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَ الْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَ الرُّكُوبُ نُشْرَةٌ،
وَ النَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ.

امام علیؑ فرمود:

«چشم زخم» حق است و تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است
و سحر حق است و فال (نیک) نیز حق است اما طیره (فال بد) حق نیست و عدوی
(اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست. بوی خوش، عسل، سوار
شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر می‌گوید: بخشی از این گفتار حکیمانه (جمله: و التطیب نشرة و الغسل نشرة و النظر الخضره
نشرة و الركوب نشرة...) قبل از مرحوم سید رضی در کتاب صحیفه الرضا از علیؑ نقل شده است. ولی
برای بقیه آن مدرک دیگری ذکر نکرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۷۶).
اضافه می‌کنیم که مرحوم صدوق بخش اخیر را در عیون اخبار الرضا با سندش از علی بن موسی الرضاؑ
از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده است. (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۰، ح ۱۲۶).

شرح و تفسیر

کدام حق است و کدام خرافه؟

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه تأثیر چهار موضوع از امور غیر عادی را تصدیق و تأثیر دو موضوع خرافی را نفی می‌کند و چهار چیز را مؤثر در نشاط آدمی می‌شمرد. نخست می‌فرماید: «چشم زخم حق است»؛ (الْعَيْنُ حَقٌّ). همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل آخرین آیات سوره قلم آمده است بسیاری از مردم معتقدند که چشم‌های برخی از افراد، دارای اثر مخصوصی است و یا به تعبیر دیگر، انرژی خاص و فوق‌العاده‌ای دارد که هرگاه از روی تعجب به چیزی بنگرند ممکن است آن را درهم بشکنند و یا تأثیر بدی در آن بگذارند. این نیروی مغناطیسی و انرژی فوق‌العاده و یا هرچه نام آن بگذاریم مطلب قابل انکاری نیست که در بعضی از چشم‌ها به‌طور طبیعی و گاه با تمرین به‌وجود می‌آید و بسیاری نقل می‌کنند که با چشم خود افرادی را دیده‌اند که دارای چنین نیروی مرموزی بوده‌اند که به حیوانات یا انسان‌ها یا اشیا از طریق چشم زدن آسیب رسانده‌اند.

مسأله خواب مغناطیسی و این‌که افرادی با چشم‌های خود می‌توانند دیگری را به خواب مخصوصی فرو برند و مطالبی را از او کشف کنند در بسیاری از کتاب‌ها نوشته شده و جنبه علمی به خود گرفته و حتی برای درمان‌های پزشکی مربوط به مسائل روانی از آن کمک می‌گیرند.

بنابراین هرگز نباید چشم زخم را فوراً حمل بر خرافات کرد به خصوص این که در قرآن مجید و در روایات اسلامی به آن اشاره شده و کلام امام علیه السلام که در بالا آمد اشاره به واقعیت داشتن آن است.

آن گاه امام علیه السلام به دعا‌هایی اشاره می‌فرماید که برای ختنی کردن چشم زخم است، می‌فرماید: «تعویذ (دعایی که برای دفع چشم زخم است) نیز حق است»؛ **(وَالرُّقَى حَقٌّ)**.

گاه «رقی» به معنی وسیع تری تفسیر شده و آن هرگونه دعایی است که جلوی آفت‌ها را می‌گیرد.

در حدیثی می‌خوانیم که اسماء بنت عمیس (از زنان مشهور و بافضیلت اسلام در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: گاه فرزندان جعفر را چشم می‌زنند آیا رُقیه (دعایی که جلوی چشم زخم را بگیرد) برای آن‌ها بگیرم؟ پیامبر فرمود: مانعی ندارد.^۱

در حدیث دیگری که ابن ابی‌الحدید در ذیل همین گفتار در شرح نهج‌البلاغه خود آورده است می‌خوانیم که عوفی بن مالک اشجعی می‌گوید: ما در زمان جاهلیت معتقد به رقیه بودیم، به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردم: نظر مبارک شما درباره آن چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْرِضُوا عَلَيَّ رُقَاكُمْ فَلَا بَأْسَ بِالرُّقَى مَا لَمْ يَكُنْ فِيهَا شِرْكٌ؛ رقیه‌های خود را به من عرضه کنید اگر مطلب شرک‌آلودی در آن نباشد مانعی ندارد».^۲

اشاره به این که نباید در دعا‌های دفع چشم زخم مطلبی مخالف توحید وجود داشته باشد.

و اگر در روایاتی، از رقیه مذمت شده اشاره به رقیه‌های شرک‌آلود است و یا

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۷.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۹، ص ۳۷۳.

این که افرادی توکل بر خدا را به کلی فراموش کرده و تنها به رقیه‌ها دل ببندند. حتی در بعضی از روایات اسلامی آمده است که جبرئیل برای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) هنگامی که بیمار شده بود رقیه آورد و آن حضرت را از شر چشم حاسدان و هر بیماری و هر موجود ایذاگری به خداوند بزرگ سپرد.^۱

به هر حال درباره تأثیر رقیه و دعاها تعویذ، روایات متعددی در کتب اسلامی نقل شده و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار (جلد ۶۰) بحث مفصلی در این زمینه دارد. وی در همین جلد از بعضی نقل می‌کند که می‌گویند: این امکان وجود دارد که از بعضی از چشم‌ها اجزاء لطیفه‌ای جدا شود و در اشخاص یا موجوداتی تأثیر بگذارد و این ویژگی در بعضی از چشم‌ها باشد همان‌طور که بعضی از اشیا خواصی دارند که در مشابه آن‌ها نیست.

این همان چیزی است که امروز از آن تعبیر به امواج مغناطیسی یا مانند آن می‌شود و معتقدند که این امواج و انرژی‌ها در بعضی از موارد آثار عجیبی از خود به جا می‌گذارد.

البته شک نیست که از طریق توکل بر خدا و دعاها و مخصوصاً سوره‌های حمد و ناس و فلق و آیه شریفه «وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ...» و همچنین ذکر «ما شاء الله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلیّ العظیم» می‌توان جلوی تأثیر این گونه چشم‌ها را گرفت. سپس امام (علیه السلام) به سومین موضوع از آن چهار موضوع مثبت اشاره کرده، می‌فرماید: «سحر (نیز) حق است»؛ (وَالسَّحَرُ حَقٌّ).

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاره به مسأله سحر شده به خصوص در داستان موسی (علیه السلام) و فرعون، کراراً از سحر ساحران سخن به میان آمده است و تأثیر آن اجمالاً مورد تأیید واقع شده که از طریق معجزه موسی (علیه السلام) سحر آن‌ها باطل شد.

۱. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۷.

در سورة بقره در داستان دو فرشته‌ای که به بابل آمدند نیز اشاره به مسأله سحر و تأثیر آن شده است.

نیز از آیات مختلف قرآن استفاده می‌شود که مسأله سحر، اجمالاً در میان اقوام گذشته معروف بوده و لذا بسیاری از پیغمبران را متهم به سحر کردند: ﴿كَذَلِكَ مَا أَتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ﴾.^۱

سحر در اصل به معنای هر کاری است که مأخذ آن پنهان باشد حتی در زبان روزمره گاه به کارهای مهم، سحر اطلاق می‌شود. ولی حقیقت سحر آن است که چیزی به صورت خارق العاده انجام شود که عوامل متعددی می‌تواند داشته باشد. گاه صرفاً جنبه چشم‌بندی و تردستی دارد، گاه از عوامل تلقینی ناشی می‌شود و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام.

از قرآن استفاده می‌شود که سحر ساحران فرعونى مجموعه‌ای بود از این امور، زیرا در یک جا می‌فرماید: ﴿سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ﴾؛ مردم را چشم‌بندی کردند و ترساندند؛ و سحر عظیمی پدید آوردند.^۲ در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيَّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى﴾؛ در این هنگام طناب‌ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می‌رسید که حرکت می‌کنند!^۳ ولی از داستان دو فرشته بابل استفاده می‌شود که ساحران واقعاً در مردم تغییراتی ایجاد می‌کردند از جمله زن و شوهر را چنان به هم بدبین می‌ساختند که کارشان منجر به طلاق می‌شد. ﴿فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ﴾؛ ولی آن‌ها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند.^۴

۱. ذاریات، آیه ۵۲.

۲. اعراف، آیه ۱۱۶.

۳. طه، آیه ۶۶.

۴. بقره، آیه ۱۰۲.

امروز هم افراد زیادی پیدا می‌شوند که می‌توانند از طریق چشم‌بندی و تردستی و استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اشیا کارهای خارق‌العاده‌ای انجام دهند.

نوع دیگری از سحر نیز وجود دارد که ساحر به وسیله ریاضت‌های شدید، اراده خود را چنان تقویت می‌کند که می‌تواند آثار خارق‌العاده‌ای از خود نشان دهد که جنبه چشم‌بندی ندارد.

از مجموع آنچه گفته شد به خوبی استفاده می‌شود که کلام حکیمانه امام (علیه السلام) که فرموده سحر حق است، بیان یک واقعیت می‌باشد.^۱

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ چهارمین موضوعی که حق است رفته، می‌فرماید: «فال (نیک) حق است»؛ (وَالْقَالُ حَقٌّ).

منظور از فال در ادبیات عرب این است که انسان حادثه‌ای را نشان پیروزی، موفقیت و پیشامدهای خیر بداند. مثلاً بگویند که چون فلان نوزاد در روز میلاد مبارک یکی از معصومین (علیهم السلام) متولد شده آینده خوبی دارد و یا این که صبحگاهان که از منزل خارج می‌شود وقتی با انسان صالح و خوب و درست‌کاری برخورد کرد بگویند این نشان می‌دهد که امروز کارهای ما روبه‌راه خواهد بود. عرب از این‌گونه پیش‌بینی‌ها به فال تعبیر می‌کند که همان تفأل خوب است.

اما این که آیا واقعاً رابطه‌ای میان این‌گونه حوادث و حوادث دیگری که پشت سر آن پیش‌بینی می‌کنند وجود دارد؟ هیچ دلیلی برای آن در دست نیست ولی یک نکته را نمی‌توان انکار کرد و آن این که وقتی انسان تفأل به خوبی می‌زند اثر روانی قابل ملاحظه‌ای در او دارد؛ او را امیدوار به آینده خوب می‌سازد و اراده او

۱. برای آگاهی بیشتر درباره سحر و اقسام سحر و عوامل و امور بازدارنده از آن به بحارالانوار، ج ۶۰ و تفسیر نمونه، ج ۱ ذیل آیه ۱۰۲ سوره بقره و ج ۱۳ ذیل آیات ۶۵ تا ۶۹ سوره طه و انوار الفقاهة، المکاسب المحرمه، بحث حرمت سحر، ص ۲۷۵ مراجعه فرمایید.

را برای ادامه کارها تقویت می‌کند و به او شجاعت و استقامت می‌بخشد و این اثر روانی، قابل انکار نیست و ای بسا همان، سبب پیشرفت و پیروزی می‌شود.

شاید به همین دلیل است که در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده می‌شود گاه خودش تفأل به خیر می‌زد و گاه از تفأل دیگران اظهار رضایت می‌کرد. مثلاً در ماجرای برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین حدیبیه آمده است: هنگامی که سهیل بن عمرو به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ مسلمانان آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله از نام او آگاه شد فرمود: **قَدْ سَهَّلَ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ**؛ کار بر شما آسان شد (چون نام آن مرد سهیل بود پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به فال نیک گرفت).^۱

جمله معروف «**تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَجِدُوهُ**؛ فال نیک بزنید آن را خواهید یافت» نیز که در تفسیر المیزان به عنوان حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده هر چند آن را در منابع معروف حدیث نیافتیم بلکه آنچه در حدیث علوی در غررالحکم آمده این است: «**تَفَالُوا بِالْخَيْرِ تَنْجَحُوا**؛ فال نیک بزن تا پیروز شوی»^۲ همه گواه بر این است که اسلام نظر مثبتی درباره فال نیک زدن دارد.

لذا در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «**إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْفَأْلَ الْحَسَنَ**؛ خداوند فال نیک را دوست دارد».^۳

به یقین اگر فال نیک با توکل بر خدا همراه باشد اثر معنوی آن غیر قابل انکار است.

بنابراین، اعتقاد به تأثیر فال نیک به آن معنا که گفتیم نه یک امر خرافی است و نه چیزی برخلاف عقیده توحیدی و بسیار شده که خود ما نیز آثار مثبت فال نیک را در زندگی دیده‌ایم.

۱. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. غررالحکم، ج ۱۸۵۷.

۳. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵.

آنگاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن به سراغ دو چیز می‌رود که آن‌ها را غیر حق می‌نامد، می‌فرماید: «طیره (فال بد) حق نیست و عدوی (اثرگذاری کسی بر دیگری در امور خرافی نیز) حق نیست»؛ (وَالطَّيْرَةُ لَيْسَتْ بِحَقٍّ، وَالْعَدَوَى لَيْسَتْ بِحَقٍّ).

اما «طیره» به کسر طاء در اصل به معنای فال بد زدن است و چون اعراب به وسیله پرنده‌گان فال بد می‌زدند این واژه که از ماده طیر است به معنای فال بد به کار رفته، در برابر «تفال» که به معنای فال نیک است. در قرآن مجید نیز به طور مکرر واژه «طیره» در همین معنا به کار رفته که مشرکان خرافی مسلک در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می‌شدند تا روحیه آن‌ها را تضعیف کنند و یا مردم را از اطراف آن‌ها پراکنده سازند. در مورد موسی (علیه السلام) و یارانش می‌فرماید: «يَطِيرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ»^۱ هرگاه ناراحتی به فرعونیان می‌رسید آن را به شوم بودن موسی و همراهانش نسبت می‌دادند.

در مورد قوم ثمود نیز می‌فرماید: «قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ»؛ گفتند: ما به تو و کسانی که با تو هستند فال بد می‌زنیم و شما را شوم می‌دانیم»^۲ و پیامبر آن‌ها صالح (علیه السلام) در جواب آن‌ها گفت: «قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ»؛ فال (نیک و) بد شما نزد خداست (و همه مقدرات به قدرت او تعیین می‌گردد)؛ بلکه شما گروهی هستید فریب‌خورده».

و در جای دیگر می‌فرماید: «قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ»؛ (رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است»^۳.

به هر حال این واژه به معنای فال بد است و در کلام امام (علیه السلام) نیز به معنای فال بد ذکر شده هرچند «طائر» گاه به معنای فال بد و گاه به معنای فال نیک و یا به

۱. اعراف، آیه ۱۳۱.

۲. نمل، آیه ۴۷.

۳. یس، آیه ۱۹.

معنای عمل خوب و بد به کار می‌رود.

اما این‌که چرا از فال بد نهی شده است؟ برای این‌که اولاً یک مسئله خرافی است و هیچ‌گونه رابطه‌ای در میان پرواز پرندگان، یا به‌ویژه کلاغ و حوادث شوم وجود ندارد و ثانیاً باعث تضعیف روحیه‌ها و سستی اراده‌ها می‌گردد.

به همین دلیل در روایات اسلامی نکوهش شدیدی درباره فال بد زدن و تطیر دیده می‌شود تا آن‌جا که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الطيرة شرك؛ فال بد زدن نوعی شرک است»^۱ زیرا مفهومش این است که غیر از خدا را در سرنوشت خودمان مؤثر و شریک بدانیم و این نوعی شرک است.

در روایت دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ خَرَجَ يُرِيدُ سَفَرًا فَرَجَعَ مِنْ طَيْرٍ فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛ کسی که اراده سفری کند و از منزل به‌سوی مقصد حرکت نماید ولی پرنده‌ای را ببیند و به فال بد بگیرد و به خانه برگردد به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده کافر گردیده است»^۲ زیرا پریدن پرنده‌ای را در سرنوشت خود مؤثر دانسته به گونه‌ای که او را از حرکت به‌سوی مقصد بازداشته است.

و در روایات اسلامی دستور داده شده است که به فال بد اعتنا نکنید و توکل بر خدا کنید هیچ مشکلی برای شما پیش نخواهد آمد. در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین نقل شده است: «الطيرة شرك ولكن الله عز وجل يذهب به بالتوكل؛ فال بد زدن نوعی شرک است و لیکن خداوند متعال آن را با توکل از بین می‌برد»^۳. این سخن را با حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان می‌دهیم: «أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يَحُبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ وَيَكْرَهُ الطَّيْرَةَ وَكَانَ عليه السلام يَأْمُرُ مَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ وَيَتَطَيَّرُ مِنْهُ أَنْ يَقُولَ اللَّهُمَّ لَا يُؤْتِي الْخَيْرَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۹.

۲. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۱۴، ح ۲۸۵۷۰.

۳. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۷.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فال نیک را دوست می داشت و از فال بد متنفر بود و دستور می داد اگر کسی چیزی ببیند که می شود با آن فال بد زد (برای رفع نگرانی) بگوید: خداوند! هیچ کس جز تو نیکی عطا نمی کند و هیچ کس جز تو بدی ها را دور نمی سازد و هیچ پناه و نیرویی جز به وسیله تو نیست.^۱

از مجموع آنچه درباره فال و طیره گفته شد این نکته به دست می آید که شخص موحد هرگز به سراغ خرافات نمی رود و غیر خدا را در سرنوشت خود مؤثر نمی داند. در واقع فال نیک که سبب خوش بینی به آینده و امیدواری و نشاط می گردد ضرری ندارد اما فال بد که نگرانی و آشفتگی و گاه یأس و حتی بدبینی به ساحت قدس خداوند ایجاد می کند کار زشت و ناپسندی است.

و اما «عدوی» به معنای سرایت است به خصوص در مورد سرایت بیماری از کسی به دیگری به کار می رود و این که امام (علیه السلام) سرایت را نفی فرموده به این معنا نیست که هیچ گونه از بیماری ها واگیردار نمی باشد زیرا امروز مسلم است که بسیاری از بیماری ها از فردی به دیگری منتقل می شود مانند بیماری سل و سرماخوردگی و امثال آن. اما چنین هم نیست که تمام بیماری ها واگیردار باشد بسیاری از بیماری ها مانند بیماری قند، فشار خون، انواع سکته های قلبی و مغزی چیزی نیست که از کسی به دیگری سرایت کند.

به نظر می رسد که در عصر جاهلیت افرادی بودند که به شدت از همه بیماران پرهیز می کردند و شاید اصلاً به عیادت آنها نمی رفتند و یک اعتقاد خرافی داشتند که باید از هر بیماری پرهیز کرد. اسلام این عقیده افراطی و خرافی را نفی می کند تا مردم به عیادت بیماران بروند و به کمک آنها بشتابند و از آنها روی گردان نشوند.

گاه این تفکر افراطی انحرافی به امور دیگر غیر از بیماری ها نیز سرایت

۱. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۲.

می‌کند مثلاً می‌گویند: فلان کس فرزندش را از دست داده، به‌سراغ او نرویم ممکن است فرزندمان از دست برود، یا در امر تجارت ورشکست شده با او دوستی نکنیم ممکن است به ما هم سرایت کند، و امثال این خرافات که اسلام با همه آن‌ها مخالفت کرده است.

جمعی از بزرگان^۱ تفسیر دیگری برای نفی «عدوی» ذکر کرده‌اند و آن این‌که اسلام می‌خواهد به پیروان خود تعلیم دهد که حتی سرایت بیماری از کسی به دیگری بدون اراده خداوند نمی‌شود و هیچ سببی از اسباب این جهان استقلال در تأثیر ندارد بلکه باید اراده و فرمان خدا با آن همراه باشد.

ولی این تفسیر، مناسب به نظر نمی‌رسد زیرا این مطلب منحصر به بیماری‌ها نیست، تمام اسباب و علل این جهان چنین است چرا در روایت فقط سرایت بیماری‌ها ذکر شده است؟

آنگاه در پایان این سخن اشاره به چهار موضوع نشاط‌آور و برطرف‌کننده غم و اندوه می‌کند، می‌فرماید: «بوی خوش، عسل، سوار شدن بر مرکب و نگاه کردن به سبزه، مایه قوت و نشاط است»؛ (وَالطَّيْبُ نُشْرَةٌ، وَالْعَسَلُ نُشْرَةٌ، وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ، وَالنَّظَرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ).

«نشرة» در بسیاری از منابع لغت به عنوان تعویذ و حرز است، یعنی همان دعا و چیزی که به بیمار یا مصروع می‌دهند تا شفا پیدا کند و سبب زوال غم و اندوه او گردد و لذا بعضی مانند علامه مجلسی آن را به چیزی که سبب زوال غم و اندوه می‌شود تفسیر کرده‌اند.^۲

و در اصل از ماده «نشر» (بر وزن حشر) گرفته شده زیرا حرز و تعویذ و امثال آن سبب انتشار آثار مثبت در شخص بیمار یا غیر بیمار می‌شود و لذا در کتاب

۱. علامه مجلسی در بحار الانوار و ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی.

۲. بحار الانوار، ج ۶۳، ص ۲۹۱.

التحقیق ریشه اصلی آن «هو بسط بعد قبض» ذکر شده است.

البته این مسأله گاه جنبه خرافی داشته و گمان می کردند اشخاصی که گرفتار بیماری صرع می شوند جن در آن ها نفوذ کرده و به وسیله تعویذ می خواستند جن را بیرون کنند و لذا در بعضی از روایات آمده است: «النُّشْرَةُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ»^۱ ولی در بسیاری از اوقات جنبه مثبت داشته و آن این که به وسیله دعا و حرز که به بیمار می دادند از خدا تقاضای شفای او را می کردند.

و از آن جا که بوی خوش و عسل و سوار شدن بر مرکب راهوار و نگاه کردن به سبزه سبب نشاط و زوال غم و اندوه می شود امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه آن را شبیه حرز و تعویذ دانسته و این تعبیر زیبا را درباره آن به کار برده، گویی این چهار موضوع همچون حرز و تعویذی است که غم و اندوه را از انسان زایل می کند و این موضوع علاوه بر این که به تجربه ثابت شده هم اکنون مورد تأکید پزشکان برای رفع غم و اندوه و افسردگی و تجدید نشاط بعد از خستگی می باشد. قابل توجه این که در بعضی از روایات به جای «عسل» «غسل» آمده است. مرحوم طبرسی در کتاب مکارم الاخلاق حدیث را اینگونه نقل می کند: «التَّطَيُّبُ نُشْرَةٌ وَالْغُسْلُ نُشْرَةٌ وَالتَّنَظُّرُ إِلَى الْخُضْرَةِ نُشْرَةٌ وَالرُّكُوبُ نُشْرَةٌ؛ خوشبو کردن خویشتن و غسل نمودن و نگاه کردن به سبزه و سوار بر مرکب شدن موجب زوال غم و اندوه است»^۲.

نکته

اسباب نشاط و شادی و دفع غم و اندوه

فراگیر بودن احکام اسلام سبب شده که اهمیتی نیز به اسباب نشاط و زوال

۱. نهاییه ابن اثیر، در مادة نشر.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۲.

غم و اندوه بدهد تا مسلمان‌ها بتوانند از این طریق تجدید نشاط کنند و به زندگی سالم و شاد خود ادامه دهند.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام که در کتاب محاسن برقی نقل شده چنین می‌خوانیم: «النُّشْرَةُ فِي عَشْرَةِ أَشْيَاءَ الْمَشْيِ وَ التُّكُوبِ وَ الْإِزْتِمَاسِ فِي الْمَاءِ وَ النَّظَرِ إِلَى الْخَضِرَةِ وَ الْأَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ النَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ الْحَسَنَاءِ وَ الْجَمَاعِ وَ السَّوَاكِ وَ مُحَادَثَةِ الرِّجَالِ؛ اسباب نشاط در ده چیز است: پیاده‌روی، سوار بر مرکب شدن، آب‌تنی کردن، نگاه به سبزه افکندن، غذا و نوشابه (خوب و مناسب) خوردن، نگاه به همسر زیبا، آمیزش جنسی، مسواک زدن و گفتگو (ی دوستانه) با مردان داشتن».^۱

در حدیث دیگری شستن سر با خطمی (گیاهی است که معمولاً از گل آن برای شست‌وشو استفاده می‌کنند)^۲ و در احادیث دیگری، ملاقات الاخوان؛ دیدار دوستان، استفاده از داروی حمام و کوتاه کردن موی شارب (اصلاح کردن سر و صورت) از اسباب نشاط شمرده شده است.

بسیاری از آنچه در این روایات آمده است نیز به تجربه ثابت شده هر چند راهنمایی روایات گسترده‌تر از تجربیات ماست.

البته آنچه در روایات بالا درمورد نشرة و اسباب زدودن غم و اندوه آمده بر حسب حالات عمومی مردم است ولی اولیاء الله وسیله دیگری دارند که از همه آن‌ها برتر و مهمتر است و آن، راز و نیاز با خدا و عبادت و نماز و خلوت کردن با اوست.

حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثُ: الطَّيِّبُ وَ النِّسَاءُ وَ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ؛ سه چیز از دنیای شما در نظر من محبوب

۱. محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۴.

۲. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۲۲، ح ۳.

است: بوی خوش و همسران و نور چشمان من در نماز است^۱ گواه روشنی بر این مطلب است.

۱. معدن الجواهر، ص ۳۱.

مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

هماهنگی (معقول) با مردم در اخلاقشان سبب ایمنی از
کینه توزی و دشمنی آنهاست.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده غرر الحکم است که با تفاوتی آن را به این صورت آورده است: «قَارِبِ النَّاسَ فِي أَخْلَاقِهِمْ تَأْمَنُ غَوَائِلِهِمْ» (این تفاوت نشان می دهد که غرر آن را از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه آورده است) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).

شرح و تفسیر

هماهنگی معقول با مردم

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به یک نکته لطیف اجتماعی می‌کند می‌فرماید: «هماهنگی با مردم در اخلاقشان سبب در امان بودن از کینه‌توزی و دشمنی آن‌هاست»؛ (مُقَارَبَةُ النَّاسِ فِي أَخْلَاقِهِمْ أَمْنٌ مِنْ غَوَائِلِهِمْ).

شک نیست که هر قوم و جمعیت بلکه هر انسانی صفات و اخلاق ویژه خود را دارد و به کسانی علاقه‌مند است که در صفات و اخلاق با او هماهنگ باشند، به آداب و رسومش احترام بگذارند و مطابق خواسته‌های او عمل کنند. هماهنگی با مردم در این امور - البته در مواردی که برخلاف شرع و عقل نیست - سبب می‌شود که آن‌ها انسان را از خود بدانند و با او رابطه دوستی برقرار کنند و همین امر سبب امنیت از کینه‌توزی و دشمنی آن‌ها می‌شود.

البته همان‌گونه که اشاره شد منظور، هم‌رنگ جماعت شدن در زشتی و بدی‌ها و آداب و رسوم غلط و کارهای خلاف شرع و عقل نیست چراکه نه شرع به ما چنین اجازه‌ای را می‌دهد و نه عقل و خرد.

در روایات اسلامی عنوان دیگری مطرح است که با آنچه در این کلام شریف آمده قریب‌المضمون می‌باشد و آن مسأله مدارا با مردم است.

در احادیث فراوانی به مدارا کردن با مردم توصیه و بر آن تأکید شده است از جمله امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «دَارِ النَّاسَ تَأْمِنُ غَوَائِلَهُمْ وَ تَسْلَمُ مِنْ

مکایدهم؛ با مردم مدارا کن تا از دشمنی آنها و کید و مکرشان در امان باشی».^۱
 مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی در جلد دوم بابی تحت عنوان «باب المدارة» مطرح کرده که در ذیل آن روایات متعددی آورده است از جمله در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ لَمْ يَتِمَّ لَهُ عَمَلٌ وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَخُلُقٌ يَدَارِي بِهِ النَّاسَ وَحِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ؛ سه چیز است که در هرکس نباشد هیچ کاری از کارهای او سامان نمی‌پذیرد: ورع و تقوایی که او را از معصیت خدا بازدارد و اخلاقی که او را به مدارا کردن با مردم وادارد و حلم و بردباری‌ای که جهل جاهلان را با آن از خود دور سازد».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت این مسأله با تأکید بیشتری عنوان شده است، می‌فرماید: «أَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا أَمَرَنِي بِإِدَاءِ الْفَوَائِضِ؛ پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم دستور داده همان‌گونه که دستور به فرائض و واجبات داده است».^۳

و در حدیث سومی باز هم تأکید بیشتری در این زمینه شده، می‌فرماید: «مُدَارَاةُ النَّاسِ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَالرَّفْقُ بِهِمْ نِصْفُ الْعِيشِ؛ مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و رفاقت با آنها نصف زندگی است».^۴

کلام امام علی (ع) دربارهٔ هماهنگی با اخلاق مردم و احادیث متعددی که در بالا از پیامبر اکرم ﷺ در مورد مدارا کردن با خلق خدا و رفاقت با آنها نقل کردیم نشانهٔ روشنی از روح اجتماعی تعلیمات اسلام است که تا چه اندازه مسائل مختلف اخلاقی و روانی را برای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با مردم مورد توجه قرار داده است.

۱. غررالحکم، ج ۱۰، ص ۱۷۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۶، ح ۱.

۳. همان، ص ۱۱۷، ح ۴.

۴. همان، ح ۵.

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِنَّ قَوْمًا مِنَ النَّاسِ قَلَّتْ مَدَارَاتُهُمْ لِلنَّاسِ فَأَنْفُوا (فَنُفُوا) مِنْ قُرَيْشٍ وَ إِيْمُ اللَّهِ مَا كَانَ بِأَحْسَابِهِمْ بَأْسٌ وَإِنَّ قَوْمًا مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ حَسَنَتْ مَدَارَاتُهُمْ فَأَلْحَقُوا بِالْبَيْتِ الرَّفِيعِ؛ گروهی از مردم مدارا کردنشان نسبت به دیگران کم و ضعیف بود و لذا از قبیله قریش نفی و طرد شدند و به خدا سوگند از نظر حسب و نسب مشکلی نداشتند (مشکلشان عدم مدارا بود) و گروهی از غیر قریش مدارا کردنشان خوب بود و ملحق به این بیت رفیع شدند».^۱

بار دیگر تأکید می کنیم که منظور از هماهنگی و مدارا با مردم این نیست که هم رنگ آن ها در خلاف کاری ها و معاصی و آلودگی شویم. به یقین کسی که پایبند به موازین شرع باشد چنین فکری به خود راه نمی دهد بلکه منظور هماهنگی و مدارا در امور مباح و چیزهایی است که مورد علاقه آن ها و مشروع می باشد.

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۶.

لِبَعْضِ مُخَاطِبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَضَعَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا:
لَقَدْ طَرَّتْ شَكِيرًا، وَ هَدَرَتْ سَقْبًا.

امام علیه السلام به شخصی که در حضورش سخنی بالاتر از شأن خود گفت، فرمود:
پیش از پردرآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگ برآوردی.^۱

مرحوم سید رضی می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ، فریاد مخصوص را سر نمی دهد؛» (قال الرضی: والشکیر هاهنا: أول ما ينبت من ريش الطائر قبل أن يقوى ويستخصف. والسقب: الصغير من الإبل، ولا يهدر إلا بعد أن يستفحل).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل نمی کند جز چیزی که از غررالحکم نقل کرده و معتقد است عبارت غرر غلط می باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۶).
اضافه می کنیم که زمخشری در ربیع الابرار آن را به همین صورت نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۶۱).

شرح و تفسیر

فرا تر از حد تو سخن مگو

از مقدمه این کلام استفاده می شود که شخصی در حضور امام علیه السلام سخنی بیش از حد و مقدار خود گفت (و به تعبیر رایج میان مردم: بزر تر از دهانش حرف زد) امام علیه السلام برای این که او را بر سر جایش بنشانند و او دیگر زیاد از حد خود سخن نگوید با تعبیر بسیار زیبا و ذکر دو مثال جالب اشتباه او را به او گوشزد کرد و فرمود: «پیش از پر درآوردن پرواز کردی و هنوز بالغ نشده بانگی که درخور بالغان است سردادی»؛ (لِبَعْضِ مُخَاطَبِيهِ وَ قَدْ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ يُسْتَصْغَرُ مِثْلُهُ عَنْ قَوْلِ مِثْلِهَا: لَقَدْ طُرْتُ شَكِيرًا، وَ هَذَرْتُ سَقْبًا).

مرحوم سید رضی در شرح کلام امام علیه السلام چنین می گوید: «منظور از «شکیر» در این جا نخستین پرهایی است که بر بال پرنده می روید پیش از آن که قوی و محکم شود و «سقب» به شتر نابالغ گفته می شود و شتر معمولاً پیش از رسیدن به بلوغ فریاد مخصوص را سر نمی دهد»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ: وَالشَّكِيرُ هَاهُنَا: أَوَّلُ مَا يَنْبُتُ مِنْ رِيشِ الطَّائِرِ قَبْلَ أَنْ يَقْوَى وَيَسْتَحْصِفَ. وَالسَّقْبُ: الصَّغِيرُ مِنَ الْإِبِلِ، وَلَا يَهْدِرُ إِلَّا بَعْدَ أَنْ يَسْتَفِجِلَ).

امام علیه السلام دو تشبیه درباره عمل شخصی که در محضرش بیش از حد خود سخن گفته بود بیان فرمود. نخست او را تشبیه به پرندگانی کرد که هنوز بال و پر آنها قوی نشده سعی می کنند مانند بزرگسالان پرواز کنند؛ برمی خیزند و بر زمین می خورند.

تشبیه دیگر این که شتر بچه آن صدای مخصوص شتران را که عرب آن را «هدیر» می گوید سر نمی دهد. امام علیه السلام می فرماید: به شتر بچه ای می مانی که مانند شتران بزرگسال هدیر سر می دهی.

فصاحت و بلاغتی که در این کلام کوتاه و پرمعنا به کار رفته بر هیچ کس پوشیده نیست و این نشان می دهد که امام علیه السلام چنان بر سخن گفتن مسلط بود که با دو جمله کوتاه مطلب مهمی را به زیباترین وجه بیان می کند.

یکی از آداب مجلس این است که هر کس در جای خود بنشیند و هر کس به اندازه قدر و مقام خود سخن بگوید. حافظ نیز با توجه به این رسم و آداب چنین گفته است:

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

خوش به جای خویشان بود این نشست خسروی

تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشان

بنابر این کسانی که بلندپروازی می کنند و بیش از حد خود سخن می گویند کارشان نوعی بی ادبی محسوب می شود و همگان بر آن ها خرده می گیرند.

از این رو در غررالحکم از امام علیه السلام نقل شده که فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ امراً عَرَفَ قَدْرَهُ وَلَمْ يَتَعَدَّ طَوْرَهُ؛ خداوند رحمت کند کسی را که قدر خود را بشناسد و از حد خود تجاوز نکند».^۱

تاریخ نشان می دهد افرادی که بلندپروازی کردند و از حد خود تجاوز نمودند و سخنان نامناسبی گفتند گرفتار مشکلات مهمی شدند و شاید گاه جان خود را بر سر سخنان خود دادند.

بنابر این، گفتار امام علیه السلام خطاب به شخص معینی نیست بلکه همه انسان ها

۱. غررالحکم، ج ۴۶۶۶.

مخاطب آن حضرت اند که حد و مقام خود را بشناسند و در گفتار و عمل و ادعا از آن تجاوز نکنند تا آبروی آن‌ها در میان خاص و عام نرود.

در عربی و فارسی نیز ضرب‌المثل‌هایی مشابه این سخن دیده می‌شود هرچند هرگز آن فصاحت و بلاغت را ندارد. مثلاً عرب‌ها به کسی که بیش از حد خود سخن بگوید یا عملی انجام دهد می‌گویند: «زبیت و انت حصرم؛ هنوز غوره هستی مویز شدی».

در فارسی گفته می‌شود: سخن بزرگتر از دهانت می‌گویی، یا گفته می‌شود: هنوز غوره نشده مویز شدی.

اشتباه نشود، ممکن است افراد کوچکی دارای استعدادهای مهم و فوق‌العاده باشند و سخن‌های مهمی بگویند. این‌گونه افراد نه تنها نباید تحقیر شوند بلکه باید مورد تشویق قرار گیرند. سخن امام (علیه السلام) ناظر به کسانی است که ادعایی بیش از حد خود دارند و بیش از آنچه زبیده آن‌هاست حرف می‌زنند.

مرحوم حاج شیخ محمدعلی انصاری، برادر واعظ معروف حاج شیخ مرتضی انصاری که شاعر باذوقی بود و تمام نهج‌البلاغه را به شعر درآورده و با شرح و ترجمه آمیخته که در چندین جلد منتشر شده است در ترجمه این کلام امام (علیه السلام) چنین می‌گوید:

تو پیش از پر درآوردن پریدی	نگشته فحل، فریادی کشیدی
تویی کوچک نشاید در محافل	بزرگان را شوی قرن و مماثل
فراتر از گلیم خویش پا را	مکش، در جای خود راحت بیاسا

مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الْحِيلُ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکمت‌آمیز را پیش از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در تحف العقول در ضمن وصیتی که امام علی (ع) به مالک اشتر فرمود، آورده است اما با این تفاوت: «مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الرَّغْبَةُ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷).
ولی در نسخه‌ای که از تحف العقول نزد ماست چنین آمده است: «مَنْ أَهْوَى إِلَى مُتَفَاوِتٍ خَذَلَتْهُ الرَّغْبَةُ». (تحف العقول، ص ۲۰۲).

شرح و تفسیر

پراکنده کاری و شکست

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به یکی از اصول مهم مدیریت کرده، می‌فرماید: «کسی که به کارهای مختلف پردازد نقشه‌ها و تدبیرهایش به جایی نمی‌رسد»؛ (مَنْ أَوْمَأَ إِلَى مُتَفَاوِتِ خَذَلَتْهُ الْحِيلُ).

افراد زیادی را در جامعه می‌بینیم که قانع به یک یا چند شغل نیستند و حتی گاهی شغل‌های متضاد و مختلف برای خود انتخاب می‌کنند و با این‌که از استعداد خوبی برخوردارند و گاه ممکن است جزء نخبه‌ها و نابغه‌ها باشند باز می‌بینیم به موفقیت چشمگیری نائل نمی‌شوند.

دلیل آن روشن است؛ هر کاری تدبیر خاص خودش را می‌طلبد و کارهای مختلف تدبیرهای مختلفی را طلب می‌کند و جمع کردن بین تدبیرهای متضاد، کار بسیار مشکلی است به همین دلیل افرادی را می‌بینیم که تمام هم خود را مصروف به یک فن می‌کنند و توفیقات زیادی به دست می‌آورند ولی افرادی که چندین فن مختلف و گاه متضاد را بر عهده می‌گیرند غالباً همه را ناقص می‌گذارند و یا نتیجه مهم و چشمگیری به دست نمی‌آورند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه این کلام نورانی را به معنای جمع دنیا و آخرت گرفته و گفته‌اند: کسانی که بخواهند هم دنیا و هم آخرت را به طور کامل به دست آورند ناکام می‌مانند زیرا این دو با هم جمع نمی‌شوند.

و بعضی آن را به معنای جمع میان حق و باطل تفسیر کرده‌اند؛ کسی بخواهد از حق طرفداری کند و در عین حال حامی باطل نیز باشد و یا به تعبیر دیگر بخواهد همه را از خود راضی کند. تدبیرهای چنین کسی نیز به جایی نمی‌رسد. این تفسیرها را به عنوان یکی از مصادیق آن مفهوم کلی و جامع کلام امام علیه السلام می‌توان پذیرفت اما منحصر ساختن مفهوم کلام به این تفاسیر، صحیح به نظر نمی‌رسد.

بعضی نیز آن را به معنای قبول کردن شغل‌های زیاد گرفته‌اند که حتی در زمان ما مرسوم است بعضی چندین شغل برای خودشان انتخاب می‌کنند اما هیچ‌کدام را به‌طور صحیح نمی‌توانند انجام دهند ولی این تفسیر با تعبیر «متفاوت» سازگار نیست زیرا متفاوت، مفهومش «ناهماهنگ» و یا «متضاد» است و این غیر از شغل‌های زیادی است که ممکن است ناهماهنگ نیز نباشد.

اصولاً پیشرفت کارها بدون مدیریت صحیح امکان‌پذیر نیست و مدیریت صحیح، اصول و شرایطی دارد. یکی از شرایط مهمش همان است که امام علیه السلام در این کلام حکیمانه به آن اشاره کرده و آن این است که مدیر از پراکنده کاری بپرهیزد کارها را از هم جدا کند و هر کاری را به کسی یا به گروهی واگذار نماید و ناظرانی بر آن‌ها بگمارد. اما هرگاه به یک نفر یا یک گروه چندین کار متضاد و مختلف را بدهد به یقین همه آن‌ها ناقص خواهد شد و این برخلاف مدیریت صحیح است.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی نقل کرده است می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خاصش به نام فضیل بن یسار فرمود: «إِنَّهُ مَنْ كَانَ هُمُّهُ هَمًّا وَاحِدًا كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ وَمَنْ كَانَ هُمُّهُ فِي كُلِّ وَادٍ لَمْ يَبَالِ اللَّهُ بِسَائٍ وَادٍ هَلَكَ؛ به یقین کسی که یک هدف داشته باشد خداوند او را برای رسیدن به هدفش کمک می‌کند اما آن‌کس که هم او در وادی‌های مختلف است در هر

وادی ای هلاک شود خدا او را کمک نخواهد کرد».^۱

البته برای این حدیث تفسیرهای دیگری هم شده است، که انسان باید مذهب حق را پیدا کند و برگزیند و در مسیر آن گام بردارد و از سیر در مذاهب باطل گوناگون پرهیزد.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه پرمحتوای مالک اشتر هنگامی که دستورات مربوط به فرماندهی لشکر را می دهد می فرماید: «وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ بِمَا يَسْعُهُمْ وَيَسْعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِهِمْ حَتَّى يَكُونَ هُمُومًا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ؛ دستور بده که فرماندهان لشکر از امکاناتی که در اختیار دارند به سپاهیان کمک کنند به اندازه ای که نفراتی که تحت تکفل آنها هستند به خوبی اداره شوند به گونه ای که هم آنها هم واحدی باشد و آن جهاد با دشمن است». این دستور نیز نشان می دهد که تمرکز بر برنامه ها و فعالیت در یک بخش سبب پیروزی و موفقیت است.

این جمله از شیخ بهایی نیز معروف است که می گوید: «غَلَبْتُ كُلَّ ذِي فُنُونٍ وَغَلَبْنِي ذُو فَنٍّ وَاحِدٍ؛ بر تمام دانشمندانی که مثل من در علوم مختلفی کار کرده بودند غلبه کردم اما دانشمندی که تنها در یک علم فعالیت داشت بر من غلبه نمود».

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۵.

وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ:
 «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً، وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا؛
 فَمَتَى مَلَكَنَا مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنَّا كَلَّفَنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَيْنَا.

امام علی (علیه السلام) در پاسخ سؤالی درباره معنای «لا حول و لا قوة الا بالله» چنین فرمود:
 ما در برابر خداوند با مالکیت او شریک نیستیم بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز
 آنچه او به ما تملیک کرده و هرگاه قدرت یا مالی را به ما ببخشد - در حالی که او از ما
 به آن مال سزاوارتر است - ما را مکلف به وظایفی (درباره آن) فرموده و هرگاه آن را
 از ما باز پس گیرد تکلیفش را نیز از ما برداشته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه آمده است که مضمون این گفتار حکیمانه در کتاب تحف العقول (که پیش از
 نهج البلاغه تألیف شده) در لایه لای سؤالاتی که عبایه بن ربیع اسدی از حضرت کرد آمده است. (مصادر
 نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۷). (و عبارت تحف العقول چنین است که امام علی (علیه السلام) در تفسیر «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
 بِاللَّهِ» فرمود: «لَا حَوْلَ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ إِلَّا بِعِصْمَةِ اللَّهِ وَ لَا قُوَّةَ لَنَا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا بِعَوْنِ اللَّهِ قَالَ: فَوُتِبَ عَبَايَةَ
 فَقَبِلَ يَدَيْهِ وَ رَجَلَيْهِ». تحف العقول، در کلمات امام هادی (علیه السلام) از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، ص ۴۶۸).

شرح و تفسیر

هر چه هست از اوست!

به نظر می‌رسد - همانگونه که بعضی از شارحان نهج البلاغه استنباط کرده‌اند^۱ - شخصی که معنای «لا حول و لا قوّة الا بالله» برای او مفهوم نبود و گرفتار شبهه جبر شده بود سؤالی در این باره از حضرت کرد و امام علیه السلام برای رفع شبهه او سه جمله بیان فرمود.

نخست فرمود: «ما در برابر مالکیت خداوند مالک چیزی نیستیم»؛ (وَقَدْ سُئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» - : إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً).

بنابراین مالک اصلی خداست و هیچ‌کس استقلال در مالکیت ندارد و به تعبیر دیگر، توحید در مالکیت، یکی از شاخه‌های توحید افعالی است که بدون اعتقاد به آن توحید انسان کامل نمی‌شود.

سپس در جمله دوم می‌افزاید: «بلکه ما چیزی را مالک نیستیم جز آنچه او به ما تملیک کرده است»؛ (وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنَا).

بنابراین مالکیت ما از ذات پاک او سرچشمه می‌گیرد؛ آنچه اراده کند به ما می‌دهد و آنچه را اراده کند باز پس می‌گیرد و به تعبیر دیگر، مالکیت ما نسبت به مالکیت خداوند مالکیت طولی است نه مالکیت عرضی.

آنگاه در جمله سوم می‌فرماید: «هرگاه او چیزی را به ما تملیک کند که

۱. مرحوم محقق کمره‌ای در شرح نهج البلاغه خود این سخن را آورده است.

در واقع خودش به آن سزاوارتر از ماست ما را (درباره آن) مکلف به وظایفی می‌کند و هرگاه آن را از ما باز پس گیرد تکلیفش را از ما برمی‌دارد؛ «وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَکْنَا؛ فَمَتَى مَلَکْنَا مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهِ مِنَّا کَلَفْنَا، وَمَتَى أَخَذَهُ مِنَّا وَضَعَ تَكْلِيفَهُ عَلَانَا».

این همان نکته باریک و دقیق و بسیار جالب «الأمرُ بین الأمرین» است. نه چنان است که ما از خود استقلال تام داشته باشیم و صاحب قدرتی در برابر خدا و مالکیتی در برابر مالکیت او گردیم و نه چنان است که در اعمال خود مطلقاً اراده و اختیاری نداشته باشیم. بلکه او به ما قدرت و قوت و اختیار داده و هماهنگ با آن تکالیفی بر عهده ما گذاشته است. تا زمانی که آن قدرت و قوت وجود دارد تکالیف هم هست هنگامی که گرفته شد تکالیف از بین می‌رود.

او به ما اموالی بخشیده و تملیک کرده و تکلیف خمس و زکات را در کنار آن قرار داده است، قوت و قدرت جسمانی داده و تکلیف نماز و روزه و حج و جهاد را در کنار آن مقرر فرموده، هرگاه مال را باز پس گیرد تکلیف خمس و زکات نیز برداشته می‌شود هرگاه قوت و قدرت جسمانی را از ما سلب کند واجباتی که نیاز به قوت و قدرت جسمانی دارد از ما برداشته خواهد شد.

همین معنا در حدیث دیگری که از امام علیه السلام نقل شده منعکس است:

«عبایه، از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حضرت درباره مسأله توانایی‌های انسان که با آن برمی‌خیزد و می‌نشیند و کارهایی انجام می‌دهد سؤال کرد (که آیا این‌ها جبری است یا اختیاری؟) امام امیرمؤمنان علی علیه السلام از او پرسید: منظور تو کدام توانایی است؟ توانایی بدون پروردگار یا با پروردگار؟ عبایه ساکت شد و پاسخی نداد، امام علیه السلام فرمود: بگو، عرض کرد: چه بگویم، فرمود: اگر بگویی با خداوند (در عرض خداوند) مالک قدرتی هستی، مایه هلاکت توست و اگر بگویی بدون خداوند چنین قدرتی را پیدا کردی آن هم مایه هلاکت توست. عبایه عرض کرد: چه بگویم ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: باید بگویی که این

قدرت را خداوند به تو ارزانی داشته اگر این قدرت را برای تو ادامه دهد عطا و بخشش اوست و اگر از تو بگیرد بلا و آزمایش اوست. او مالک قدرتی است که به تو داده و قادر بر چیزی است که تو را بر آن قادر نموده، آیا نشنیدی مردم حول و قوه الهی رامی طلبند در آن جا که می گویند: «لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظيم». عبايه عرض کرد: تفسیر این سخن چیست؟ فرمود: پناهی در برابر معاصی الهی نیست مگر پناه خداوند و قوتی بر طاعات نیست مگر با اعانت پروردگار. عبايه برخاست و خود را به روی دست و پای امام (علیه السلام) انداخت و بوسه زد.^۱

برای روشن شدن این بحث پیچیده و دقیق و ظریف یک مثال حسی داریم که سابقاً نیز به آن اشاره کردیم و آن این است که فرض کنید یک قطار برقی به حرکت درآمده است این قطار نیروی خود را لحظه به لحظه از سیم برقی که در طول مسیر کشیده اند و حلقه لغزنده قطار روی آن حرکت می کند دریافت می دارد هر لحظه مسئول اداره برق اراده کند می تواند برق آن قطار را از همان مبدأ قطع کند ولی مادامی که قطع نکرده راننده قطار با میل و اراده و آزادی، قطار را در مسیر به حرکت وامی دارد. هر کجا لازم بود توقف می کند هر کجا لازم بود سرعت می گیرد و هر کجا خواست ملایم می رود، این راننده قادر است قطار را به صورت های مختلف هدایت کند ولی این قوت و قدرت را از مبدائی می گیرد که لحظه به لحظه به او نیرو می بخشد و هر لحظه بخواهد می تواند این قدرت و نیرو را قطع کند. بنابراین این راننده، هم اختیار دارد و هم ندارد، اختیار برای انتخاب حرکت و توقف ولی عدم اختیار در بقاء نیرویش.

و این است معنی الامر بین الامرین: نه جبر و سلب اختیار و نه آزادی مطلق. نکته قابل توجه این است که «حول» در لغت به دو معناست: یکی حرکت و تحول و دیگری ممانعت و حائل شدن. اگر در لغت عرب به «سال» حول گفته

۱. تحف العقول، ص ۳۴۵، در کلمات امام هادی (علیه السلام).

می‌شود به این دلیل است که انسان از زمانی به زمان دیگر متحول می‌شود و حرکت می‌کند.

بنابر این معنا، معنی لاحول ولا قوة الا بالله این است که هیچ نوع حرکت و تحول و هیچ قوت و قدرتی جز از سوی خدا نیست، اوست که به ما این نیروها را بخشیده و به ما توانایی و اختیار داده تا بتوانیم به سوی مقاصد خویش حرکت کنیم.

و بنابر معنی دوم، معنی جمله این است که هیچ مانعی در برابر معاصی و هیچ قدرتی بر اطاعات جز به وسیله خداوند نیست، همانگونه که در ذیل حدیث عبایه آمده بود و در حدیثی از امام صادق علیه السلام نیز در تفسیر جمله «لا حول ولا قوة الا بالله» می‌خوانیم که فرمود: «لا يَحُولُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْمَعَاصِي إِلَّا اللَّهُ وَلَا يُقْوِينَا عَلَى أَدَاءِ الطَّاعَةِ وَالْفَرَائِضِ إِلَّا اللَّهُ؛ میان ما و گناهان جز خداوند حائل نمی‌شود و برای ادای اطاعت و واجبات جز خداوند به ما نیرو نمی‌بخشد».^۱

به این ترتیب جمله پرمعنی و پرمحتوای «لا حول ولا قوة الا بالله» دو معنی دارد که هر دو در روایات معصومین علیهم السلام آمده است.^۲

۱. بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۱۸۹، ح ۲۴.

۲. برای توضیح بیشتر درباره مسئله جبر و تفویض و قضا و قدر می‌توانید به کتاب انوارالاصول، ج ۱، و تفسیر نمونه، ج ۲۶، ذیل آیه ۳۸ سوره نبا و همچنین ج ۱۱، ذیل آیه ۳۳ سوره نحل، و بحث‌هایی که سابقاً در پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۱۲، ص ۴۶۱، ذیل حکمت ۷۸ داشتیم، مراجعه کنید.

لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَامًا:
 دَعُهُ يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَ عَلَى عَمِّ
 لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيَجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِرًا لِسَقَطَاتِهِ.

امام علیه السلام هنگامی که شنید عمار یاسر با مغیره بن شعبه (آن مرد منافق لجوج) جرّ و بحث می‌کند، فرمود:

ای عمار! رهایش کن، چراکه او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش
 سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبّه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش‌ها
 و خلاف‌هایش قرار دهد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که این گفتار حکیمانه را ابن عساکر در تاریخ دمشق در شرح حال مغیره بن شعبه و ابن قتیبّه در الامامة و السياسة با تفاوتی نقل کرده‌اند و (قبل از سید رضی) مرحوم شیخ مفید آن را در کتاب مجالس آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۸).

شرح و تفسیر

این مرد لجوج را رها کن

از مقدمه این کلام استفاده می شود که عمار یاسر، آن صحابی پاکباز و شجاع و مخلص با مغیره بن شعبه در مسائل مهم دینی گفتگو داشت و مغیره، آن مرد منافق و کوردل نمی پذیرفت. امام علیه السلام گفتگویی را که میان این دو نفر رد و بدل می شد شنید و چند جمله کوتاه و پرمعنا درباره مغیره بن شعبه فرمود که تمام روایات و برنامه زندگی او در آن خلاصه شد. فرمود: «ای عمار! رهایش کن، چرا که او از دین خدا آن مقدار گرفته که به دنیا نزدیکش سازد و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خلاف هایش قرار دهد»؛ (لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَقَدْ سَمِعَهُ يُرَاجِعُ الْمُغِيرَةَ بْنَ شُعْبَةَ كَلَاماً: دَعَا يَا عَمَّارُ، فَإِنَّهُ لَمْ يَأْخُذْ مِنَ الدِّينِ إِلَّا مَا قَارَبَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَعَلَى عَمْدٍ لَبَسَ عَلَى نَفْسِهِ لِيُجْعَلَ الشُّبُهَاتِ عَازِراً لِسَقَطَاتِهِ).

امام علیه السلام روی دو نکته اساسی در این کلام حکیمانه تکیه فرموده که یکی مربوط به دنیای مغیره است و دیگری مربوط به اعتقادات و آخرتش. در نکته اول می فرماید: او اعتقادی به مسائل اسلامی ندارد با آن هماهنگ نیست، آن جا که به نفع دنیای او باشد دیندار می شود و آن جا که به زیان دنیای او باشد احکام دین را رها می کند.

قرآن مجید این وصف را برای جمعی از منافقان بیان کرده که راه تبعیض را

پیش می‌گرفتند و آنچه را به نفعشان بود می‌پذیرفتند و بقیه را انکار می‌کردند، می‌فرماید: «إِنَّ الدِّينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا»؛ کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می‌کنند، و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش تبعیض قائل شوند، و می‌گویند: «به بعضی ایمان می‌آوریم، و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند».^۱

یکی از صفات زشت یهود نیز همین بود همان‌گونه که قرآن درباره آن‌ها می‌فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»؛ آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می‌آوردید، و به بعضی کافر می‌شوید؟! برای کسی از شما که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین الهی) را انجام دهد، جز رسوایی در این جهان، چیزی نخواهد بود، و روز رستاخیز به شدیدترین عذاب‌ها گرفتار می‌شوند. و خداوند از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست».^۲

همین معنا در کلام سالار شهیدان امام حسین علیه السلام به هنگام ورود به کربلا، در دوم محرم آمده است آن‌جا که رو به سوی یارانش کرد و فرمود: «النَّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعَقْبِ عَلَى السِّنْتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَالِيهِمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم، بردگان دنیا هستند و دین، تنها بر زبان آن‌هاست؛ تا آن زمان که زندگی آن‌ها تأمین شود به دنبال دین هستند اما هنگامی که گرفتار بلا و آزمون الهی شدند (و دین از منافع مادی آن‌ها جدا شد) دینداران کم‌اند».^۳

ولی مؤمنان راستین کسانی هستند که آیین خدا را به‌طور کامل با تمام وجود

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

۲. بقره، آیه ۸۵.

۳. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳.

می پذیرند خواه به منفعت مادی آن‌ها باشد یا به زیان آن و اصولاً بر سر همین دو راهی، دینداران از افراد منافق و بی دین، شناخته می شوند که دین از یک مسیر می رود و منافع مادی آن‌ها از مسیر دیگر.

در جمله دوم می فرماید: او برای این که خود را در نظر خویش یا در نظر مردم معذور بشمرد عمداً حقایق را بر خود مشتبه می سازد و شبهاتی را بهانه برای کارهای خلافش قرار می دهد و این همان کاری است که همه منافقین انجام می دهند؛ به شبهات پناه می برند و وجدان خود را فریب می دهند و کارهای خلاف خود را به این وسیله توجیه می کنند.

قرآن مجید درباره بعضی از کافران می گوید: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ»؛ (انسان شک در معاد ندارد) بلکه می خواهد (آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت) در تمام عمر گناه کند! (از این رو) می پرسد: «قیامت کی خواهد بود؟»^۱

بر این اساس امام (علیه السلام) عمار را نهی کرد از این که سخن را با او ادامه دهد زیرا او کسی نبود که در برابر حق تسلیم شود و یا حتی حق را نشناخته باشد آگاهانه مخالفت می کرد و برای حفظ منافع مادی خود طرح شبهه می نمود، و سخن گفتن با چنین کسی روا نیست؛ نه مصداق ارشاد جاهل است و نه تنبیه غافل. این گونه افراد در واقع مصداق آیه شریفه «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»^۲ می باشند.

نکته‌ها

۱. ماجرای گفتگوی عمار یاسر و مغیره

مرحوم سید رضی به این نکته اشاره نکرده که میان عمار یاسر و مغیره بن

۱. قیامت، آیات ۵ و ۶.

۲. بقره، آیه ۶.

شعبه چه گفتگویی بود که علی علیه السلام به عمار چنان فرمود. اما مرحوم علامه شوشتری نقل می‌کند که گفتگوی عمار با مغیره درباره این بود که عمار مغیره را دعوت کرد تا با امیرمؤمنان علیه السلام بیعت کند و او را در برابر دشمنانش (از جمله معاویه) یاری دهد. مغیره نپذیرفت و به عمار گفت: یاری تو برای علی بن ابی طالب مانند کسی است که از گرما به بیابان سوزان فرار کند یعنی تو از آن مصیبت‌های زمان عثمان فرار کردی و الآن در فشار معاویه‌ای خواهی افتاد که مصائبش بیشتر از اوست. هنگامی که امیرمؤمنان علی علیه السلام این گفتگو را (یا گوشه‌ای از آن را شنید) آن سخنان را به عمار فرمود.^۱

۲. عمار یاسر و مغیره بن شعبه را بیشتر بشناسیم

درباره عمار یاسر، آن صحابی بزرگ و مخلص رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابی فداکار جانشینش، امیرمؤمنان علی علیه السلام پیش از این در جلد ۷، صفحه ۸۳ از همین کتاب و جاهای دیگر سخن گفته‌ایم ولی فضایل و مناقب آن مرد پاکباز بیش از این‌هاست. او کسی است که یکی از آیات قرآن درباره او نازل شد زمانی که جماعتی از مشرکین، او و پدر و مادرش را شکنجه کردند تا اظهار برائت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله کنند پدر و مادرش حاضر نشدند و شهید گشتند ولی عمار با زبان و لفظ خود آنچه را می‌خواستند گفت و گریه کنان خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. آیه شریفه نازل شد: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ»؛ کسانی که بعد از ایمان کافر شوند (مجازات می‌شوند) به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان با ایمان، آرام است»^۲ در این جا بعضی از ناآگاهان گفتند: عمار با گفتن الفاظ مربوط به برائت و بیزاری از اسلام، کافر شد.

۱. بهج الصباغة، ج ۹، ص ۵۹۳.

۲. نحل، آیه ۱۰۶.

پیغمبر ﷺ فرمود: «كَلَّا إِنَّ عَمَّاراً مَلِيَ إِيمَاناً مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ؛ چنین نیست، عمار از فرق سر تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است». سپس پیامبر ﷺ افزود: اگر باز در چنین شرایطی قرار گرفتی همین‌گونه عمل کن.^۱

این آیه و روایت از مدارک روشنی است که اجازه تقیه را در شرایطی که جان انسان در خطر است می‌دهد.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر ﷺ به او بشارت داد، فرمود: «یا ابا الیقظان (انتخاب این کنیه برای عمار شاید به این دلیل بود که در بعضی از جنگ‌ها او و بعضی دیگر از صحابه پیغمبر ﷺ شب بیدار بودند و از لشکریان حفاظت می‌کردند تا دشمن به آن‌ها شبیخون نزند) فَإِنَّكَ أَخُو عَلِيٍّ فِي دِيَانَتِهِ وَمِنْ أَفْضَلِ أَهْلِ وَلَايَتِهِ وَمِنْ الْمُقْتُولِينَ فِي مَحَبَّتِهِ تَقْتُلُكَ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛ تو برادر علی در دیانتش هستی و از افراد برجسته اهل ولایت او می‌باشی و از کسانی هستی که در محبت او شهید می‌شوی و تو را گروه ستمکار شهید می‌کنند».^۲

و همین‌گونه شد؛ او در صفین به دست لشکریان معاویه به شهادت رسید. جالب این‌که علمای اهل سنت نیز در فضیلت عمار مطالب قابل توجهی نقل کرده‌اند ولی با نهایت تأسف عثمان بلایی بر سر عمار آورد که هر مسلمانی از شنیدن آن ناراحت می‌شود. بلاذری، از علمای معروف اهل سنت، در کتاب انساب الاشراف می‌نویسد که مقداد و عمار یاسر و طلحه و زبیر و جمعی دیگر از اصحاب رسول خدا ﷺ نامه‌ای نوشتند و کارهای خلاف عثمان را در آن برشمردند و او را از عذاب الهی ترسانند و به او گفتند که اگر دست از کارهایش برندارد بر ضد او اقدام خواهند کرد. عمار نامه را گرفت و نزد عثمان آمد

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲. همان، ج ۲۲، ص ۳۳۳.

و بخشی از آن را برای عثمان خواند. عثمان گفت: تو چرا از میان آن‌ها داوطلب شدی؟ عمار گفت: برای این‌که من بیش از آن‌ها خیرخواه تو هستم. عثمان به او گفت: دروغ گفتی ای فرزند سمیه (او را به نام مادرش نامید که توهین بزرگی محسوب می‌شد، یعنی پدر تو معلوم نیست) عمار گفت: من فرزند سمیه هستم و پدرم یاسر است. عثمان دستور داد غلامانش دست و پای او را گرفتند و کشیدند و عثمان با دو پای خود با کفش به پایین شکم او زد و او دچار فتق (پارگی پرده شکم) شد.^۱

همین داستان را ابن عبدالبر، عالم دیگر اهل سنت در کتاب الاستیعاب در شرح حال عمار نقل کرده و افزوده که یکی از دنده‌های عمار را نیز شکستند.^۲ اما مغیره بن شعبه: بسیاری در مورد او نوشتند که مرد بسیار باهوشی بود و به همین دلیل بعد از پیامبر اکرم ﷺ نیز از طرف خلفا مناصب مهمی به او داده شد که آخرین منصبش فرمانداری کوفه بود ولی در عین حال مردی بسیار سنگدل و جنایت‌پیشه بود.

ابوالفرج اصفهانی درباره اسلام آوردن او چنین نوشته است که مغیره درباره اسلام آوردن خودش می‌گوید: با گروهی از طائفه بنی مالک در عصر جاهلیت نزد پادشاه مصر رفتیم و هدایایی برای او بردیم. او هدایا را گرفت و دستور داد جوایزی به همه ما دادند بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر ولی به من چیز بسیار کمی داد و چندان اعتنایی به من نکرد. گروهی از قبیله بنی مالک که با من بودند با استفاده از کمک سلطان مصر هدایایی برای خانواده خود گرفتند و بسیار خوشحال بودند و هیچ‌کدام حاضر نشدند با من مواسات کنند (و من کینه آن‌ها را به دل گرفتم). هنگامی که از مصر خارج شدیم مقداری شراب با خود آوردند

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۹ طبق نقل الغدير، ج ۹، ص ۱۶.

۲. الغدير، ج ۹، ص ۱۶.

و از آن نوشیدند من هم با آن‌ها خوردم ولی دوست نداشتم با آن‌ها باشم، با خود گفتم: این‌ها به طائف بازمی‌گردند و به قبیله من می‌گویند که سلطان مصر به من بی‌اعتنایی کرد به همین دلیل تصمیم گرفتم آن‌ها را به قتل برسانم. به آن‌ها گفتم: من گرفتار سردردی شده‌ام. آن‌ها شراب خود را حاضر کردند و مرا دعوت نمودند. گفتم: چون سردرد دارم نمی‌نوشم اما شما بنشینید من ساقی شما می‌شوم. قبول کرده و شروع به نوشیدن شراب نمودند و هنگامی که در آن‌ها اثر کرد باز هم تقاضای شراب کردند. آنقدر نوشیدند و مست شدند که به خواب عمیقی فرو رفتند. من برخاستم و همه آن‌ها را به قتل رساندم و آنچه با آن‌ها بود برداشتم و به مدینه آمدم. دیدم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در مسجد است و ابوبکر نزد اوست، مرا می‌شناخت (پرسید: برای چه آمده‌ای؟) گفتم: آمده‌ام شهادتین بگویم و مسلمان شوم. ابوبکر گفت: از مصر آمده‌ای؟ گفتم: آری. گفت: آنهایی که با تو بودند چه کردند؟ گفتم: میان من و آن‌ها اختلافاتی بروز کرد و ما مشرک بودیم من همه آن‌ها را کشتم و غنائمشان را برگرفتم و خدمت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) آمدم تا خمس آن را تقدیم کنم چون غنیمت مشرکین است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اسلامت را می‌پذیرم ولی چیزی از اموالت را نمی‌گیرم و آن را تخمیس نمی‌کنم زیرا تو به آن‌ها خیانت کردی. عرض کردم: هنگامی که آن‌ها را کشتم بت پرست بودم اکنون مسلمان شده‌ام. فرمود: بسیار خوب، اسلام، گذشته‌ها را می‌پوشاند. چیزی نگذشت که این خبر (قتل سیزده نفر) به قبیله ثقیف رسید که در طائف بودند. آن‌ها تصمیم گرفتند با طائفه ما بجنگند سپس صلح کردند که سیزده دیه پرداخت شود و غائله پایان یابد.^۱

آری این است سابقه مغیره بن شعبه.

ابن ابی‌الحدید این داستان را نقل کرده و بعد از آن می‌افزاید: جمعی از

۱. اغانی، ج ۱۶، ص ۸۰ طبق نقل شرح نهج البلاغه علامه شوشتری (بهج الصباغه)، ج ۹، ص ۵۹۳.

اصحاب ما چنین می‌گویند: کسی که اسلام آوردنش این‌گونه باشد و پایان کارش خبر متواتری باشد که تا پایان عمرش علی علیه السلام را بر منابر لعن می‌کرد و در میان این آغاز و پایان، کارش فسق و فجور و پر کردن شکم و هوس‌بازی جنسی و همراهی با فاسقان و صرف وقت در غیر اطاعت خدا بود چگونه ممکن است کسی به او علاقه داشته باشد و ما چه عذری داریم اگر فسق او را برای مردم آشکار نسازیم.^۱

این گفتار ابن ابی‌الحدید در واقع اشاره به داستان عدالت صحابه است که اهل سنت همه آن‌ها را از خوب و بد و زشت و زیبا و مؤمن و فاسق، محترم می‌شمارند. مقصود ابن ابی‌الحدید این است که آیا کسی را با این زندگی سراسر کثیف و آلوده تنها به عنوان این‌که جزء صحابه بوده یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده می‌توان تبرئه کرد یا او را عادل شمرد؟^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰.

۲. کسانی که بخواهند اطلاعات بیشتری درباره مغیره و کارهای زشت و کثیف او پیدا کنند می‌توانند به تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر، ج ۶۰، ص ۱۳ تا ۶۳ مراجعه کنند.

مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلَبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ! وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَهُ
الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

چه زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا، برای رسیدن به
پاداش‌های الهی، و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزرگ‌منشی مستمندان است
در برابر اغنیا برای توکل بر خدا.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: از کسانی که قبل از سید رضی این کلام نورانی را نقل کرده‌اند ابو طالب مکی در قوت القلوب است سپس در داستانی از خطیب بغدادی در تاریخ بغداد در شرح حالات فتح بن شخرف نقل می‌کند که او بعد از ختم قرآن در یکی از کوه‌های انطاکیه شبی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) را در خواب دید و تقاضا کرد کلام خیری به او تعلیم دهد امام علی (علیه السلام) دست مبارکش را باز کرد در آن دو سطر نوشته شده بود و آن این بود: مَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ مِنْ تَوَاضُعِ الْغَنِيِّ لِلْفَقِيرِ يَطْلُبُ ثَوَابَ اللَّهِ، وَ أَحْسَنَ مِنْ ذَلِكَ تِيَهُ الْفَقِيرِ عَلَى الْغَنِيِّ ثَقَةً بِاللَّهِ (کلامی که شباهت زیادی به گفتار حکیمانه بالا دارد). نیز از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده‌اند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۸۹).

شرح و تفسیر

دوکار زیبا!

امام علیه السلام در این گفتار نورانی به دو نکته اشاره می‌کند که اگر در جامعه پیاده شود بسیاری از نابسامانی‌ها سامان می‌یابد. زیرا دو چیز است که باعث تباهی جامعه و شکاف وسیع طبقاتی می‌شود: تکبر صاحبان ثروت و خضوع ذلت‌بار مستمندان در برابر آنها.

در واقع این دو رذیله اخلاقی علاوه بر این‌که چهره جامعه انسانی را زشت و نفرت‌انگیز می‌کند سرچشمه انواع نابسامانی‌ها، عداوت‌ها و کینه‌ها و بی‌ثباتی‌هاست.

به همین دلیل امام علیه السلام در جمله اول، اغنیا و ثروتمندان را به تواضع دعوت می‌کند و به آنها مژده پاداش الهی می‌دهد، می‌فرماید: «چه خوب و زیباست تواضع و فروتنی ثروتمندان در برابر فقرا برای رسیدن به پاداش‌های الهی»؛ (مَا أَحْسَنَ تَوَاضُعَ الْأَغْنِيَاءِ لِلْفُقَرَاءِ طَلِبًا لِمَا عِنْدَ اللَّهِ!).

وقتی افرادی که امکانات مالی فراوان دارند در برابر نیازمندان تواضع کنند که لازمه این تواضع آن است که به درد دل آن‌ها گوش فرادهند و مشکلاتشان را تا آن‌جا که در توان دارند حل کنند، کینه‌ها تبدیل به دوستی، و فاصله‌ها مبدل به نزدیکی خواهد شد و اغنیا علاوه بر پاداش‌های الهی آرامشی نیز در این جهان خواهند داشت که زندگی را برای آن‌ها شیرین می‌کند.

آری، تواضع از سوی هر کسی زیباست ولی از سوی اغنیا و ثروتمندان زیباتر است چراکه نشان می‌دهد آن‌ها به سبب ثروت، بر مرکب غرور سوار نشده‌اند و خود را گم نکرده‌اند و این فضیلت بزرگی است که به هنگام فزونی نعمت‌های الهی، انسان خود را فراموش نکند.

از این گذشته، اغنیا نباید فراموش کنند که همه اموال و ثروت‌ها از آن خداست و همه ما نمایندگان و خلفای او در استفاده از آن اموال هستیم همان‌گونه که قرآن مجید می‌گوید: «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»؛ انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است.^۱

آنگاه امام علیه السلام به سراغ جمله دوم رفته، چنین می‌فرماید: «و از آن بهتر بی‌اعتنایی و بزر منشی مستمندان در برابر اغنیا برای تکیه کردن بر خداست»؛ (وَ أَحْسَنُ مِنْهُ تِيَةُ الْفُقَرَاءِ عَلَى الْأَغْنِيَاءِ اتِّكَالًا عَلَى اللَّهِ).

«تیه» در لغت به دو معنا آمده است: نخست، سرگردانی؛ همان‌گونه که خداوند در قرآن مجید درباره قوم بنی‌اسرائیل و سرگردانی آن‌ها در صحرای سینا به مدت چهار سال می‌فرماید: «أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ».^۲ و معنای دیگر، تکبر و بزر منشی و بی‌اعتنایی است و در کلام امام علیه السلام منظور، معنای دوم است.

روشن است که اگر نیازمندان دست حاجت به سوی اغنیا دراز کنند و خود را در برابر آنان ذلیل و خوار نمایند از یک سو شخصیت خود را پایمال کرده‌اند و از سوی دیگر به جای این‌که به خدا پناه ببرند به غیر خدا پناه برده‌اند و این نوعی شرک خفی است.

به همین دلیل در کلام حکیمانه ۲۲۸ آمده بود: «مَنْ أَتَى غَنِيًّا فَتَوَاضَعَ لَهُ لَغْنَاهُ ذَهَبٌ ثَلَاثًا دِينَهِ»؛ کسی که به سراغ ثروتمندی برای ثروتش برود و در برابر او

۱. حدید، آیه ۷.

۲. مائده، آیه ۲۶.

تواضع کند دو سوم دینش از دست رفته است». و همانگونه که در آن جا گفتیم ایمان دارای سه رکن است: معرفت قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان دین؛ کسی که در برابر چنین ثروتمندی خضوع می کند در واقع اقرار زبانی به توحید را با کلمات تملق آمیزش درهم شکسته و همچنین خضوعی که باید در برابر ذات پاک پروردگار داشته باشد به وسیله خضوع در مقابل این ثروتمند، به شرک آلوده کرده است. بنابراین، دو رکن از ارکان ایمان را بر باد داده هرچند ایمان قلبی او محفوظ مانده باشد.

اشتباه نشود، منظور این نیست که نیازمندان در برابر اغنیا موضع گیری کرده و راه خصومت در پیش گیرند و آتش دشمنی و عناد در میان این دو گروه برافروخته شود بلکه منظور این است که آن ها بزر منشی خود را حفظ کنند و اغنیا نیز در برابر آن ها متواضع باشند و کمک های خود را بدون منت در اختیارشان بگذارند.

لذا در حدیثی می خوانیم: «ذَكَرَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) الْأَغْنِيَاءَ وَ وَقَعَ فِيهِمْ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) اسْكُتْ فَإِنَّ الْغَنَى إِذَا كَانَ وَصُولًا لِرَحْمِهِ بَارًا بِإِخْوَانِهِ أَضْعَفَ اللَّهُ لَهُ الْأَجْرَ ضِعْفَيْنِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُفَى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمَلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ؛ مردی نزد امام صادق (علیه السلام) سخن از اغنیا به میان آورد و درباره آن ها بدگویی کرد. امام (علیه السلام) فرمود: ساکت باش، اگر غنی صله رحم به جا آورد و به برادران دینی خود نیکی کند خداوند اجر او را دو چندان خواهد داد زیرا در قرآن مجید فرموده: اموال و اولادتان شما را به ما نزدیک نمی کند مگر کسی که ایمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد که پاداش آن ها به دلیل اعمالشان دو چندان است و در غرفه های بهشتی در امنیت خواهند بود».^۱

در حالات معصومین (علیهم السلام) نیز می خوانیم که به گونه ای به نیازمندان کمک

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲، ح ۳.

می کردند که هرگز شخصیت آن‌ها درهم نشکند و احساس شرمندگی نکنند.
در حدیث جالبی از امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام) می خوانیم که مردی خدمت امام (علیه السلام) رسید و اظهار فقر و پریشانی فراوان کرد و این دو بیت شعر را برای بیان نهایت فقر و درماندگی خود تقدیم نمود:

لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدَرَاهِمَ يَكْفِيكَ مَنَظَرُ حَالَتِي عَنْ مَخْبَرِي
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجْهٍ صُنْتُهُ أَلَّا يُبَاعَ وَقَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

چیزی در بساط من باقی نمانده که حتی یک درهم ارزش داشته باشد. نگاه به چهره من کافی است و نیازی به خبر دادن نیست.

تنها چیزی که باقی مانده آبرویم است که آن را هرگز نفروخته‌ام ولی اکنون تو را مشتری یافتم و می‌خواهم به تو بفروشم.

امام مجتبیٰ (علیه السلام) وکیل خویش را طلبید و فرمود: چقدر مال نزد توست؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: همه آن را به این مرد فقیر بده، من از او شرمنده‌ام. عرض کرد: چیزی برای مخارج روزانه نمی‌ماند. فرمود: آن را به این مرد فقیر بده و حسن ظن به خدا داشته باش، خداوند جبران می‌کند.

سپس امام (علیه السلام) آن مرد فقیر را طلبید و پول‌ها را به او داد و این دو بیت شعر را در جواب اشعارش فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَاَتَاكَ وَابِلٌ بِرَّنَا طَالًا وَلَوْ أَمَهَلْتَنَا لَمْ تُمَطِّرْ
فَخُذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ مَا صُنْتُهُ وَكَأَنَّا لَمْ نَشْتَرِ
به سراغ ما آمدی و باران فیض ما به سراغ تو آمد و اگر دیر آمده بودی شرمنده می‌شدیم.

با این حال این مقدار کم را بگیر و چنان باش که گویی آبرویت را که محفوظ می‌داشتی به ما نفروختی و ما هم از تو چیزی نخریدیم.^۱
آری! این پاسخ از آن عطای فوق‌العاده زیباتر بود.

۱. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبیٰ (علیه السلام).

مَا اسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا اسْتَنْقَذَهُ بِهِ يَوْمًا مَا!

امام علی (ع) فرمود:

خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر غیر از نهج البلاغه نقل کرده روایت آمدی در غرر الحکم است که آن را با کمی تفاوت ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۰).
 اضافه می‌کنیم که مرحوم شیخ طوسی نیز آن را در کتاب امالی خود از امام علی بن موسی الرضا (ع) با تفاوتی ذکر کرده که عبارت او چنین است: «ما استودع الله عبدا عقلا إلا استنقذه به يوما». (امالی طوسی، ص ۵۶، ح ۴۸).

شرح و تفسیر

هر درک عاقلانه‌ای روزی نجات‌بخش است

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه اشاره به حکمت خداوند می‌کند و این‌که هرچه را به هرکس داده روی حساب و کتابی بوده است، می‌فرماید: «خداوند هیچ نوع عقلی را در وجود کسی به ودیعت ننهاده جز این‌که روزی به وسیله آن وی را نجات خواهد داد»؛ (مَا أَسْتَوْدَعَ اللَّهُ أَمْرًا عَقْلًا إِلَّا أَسْتَفْذَهُ بِهِ يَوْمًا ما!).

از تعبیر امام علیه السلام استفاده می‌شود که عقل، شاخه‌های مختلفی دارد و خداوند در هر کسی شاخه یا شاخه‌هایی از آن را به ودیعت می‌نهد. تعبیر امام علیه السلام به «عقلا» به صورت نکره اشاره به همین نکته است.

آری، بعضی عقل معاد دارند، بعضی عقل معاش و بعضی هر دو. عقل معاد نیز شاخه‌های متعددی دارد؛ کسانی از طریق ادله عقلی وارد می‌شوند و افرادی از طریق ادله نقلی که هرکدام نیز شاخه‌های متعددی دارد و در عقل معاش نیز بعضی عقل صنعت دارند، بعضی استعداد خوبی برای کشاورزی و بعضی برای امور دیگر و هرکدام از این‌ها نیز برای خود شاخه‌هایی دارد.

امام علیه السلام می‌فرماید: این نقاط قوت که نامش عقل است و خداوند در میان بندگانش تقسیم کرده همه روی حساب است. ممکن است کسی عقل خاصی در وجودش باشد و سالیان دراز از آن استفاده نکند و گاه حتی خودش فکر کند که این عقل و استعداد خاص در وجود او به چه کار می‌آید ولی ناگهان جریانی در

زندگانی او رخ می‌دهد که تا دست به دامن آن عقل و استعداد خاص نزنند نجات نمی‌یابد و این نکته‌ای است که کمتر کسی به آن توجه دارد و یا در نوشته‌های خود آورده است ولی امام علیه السلام به واسطه علم گسترده و وسیعش به این نکته اشاره فرموده است.

قابل توجه این که غالب شارحان نهج البلاغه به نکره بودن «عقل» که اشاره به شاخه‌های خاص عقل است توجه نکرده‌اند و نقش عقل را به‌طور کلی در زندگی انسان ستوده و تشریح کرده‌اند در حالی که منظور امام علیه السلام بیان اهمیت عقل در این گفتار حکیمانه نیست هرچند عقل از نظر اسلام فوق العاده اهمیت دارد و در آیات و روایات اشارات گسترده‌ای درباره آن آمده بلکه منظور امام علیه السلام این است که بسیاری از افراد، دارای عقل خاصی هستند که از مواهب الهی است و آن عقل خاص روزی به یاری آن‌ها می‌آید و آن‌ها را از مشکلات مهمی نجات می‌دهد، که نمونه‌های آن عبارت است از:

سلمان فارسی دارای یک عقل تجربی درمورد راه دفاع از شهرها از طریق کندن خندق در اطراف آن بود این عقل همواره در وجود او بود تا جریان جنگ احزاب پیش آمد، از آن استفاده کرد و نه تنها خودش را نجات داد بلکه لشکر اسلام را نیز از این طریق محافظت نمود.

مرحوم علامه شوشتری مثال دیگری در این جا انتخاب کرده، می‌گوید: داستان عابد بنی اسرائیل و آن زن بدکاره که هشیاری او سبب نجات عابد شد نمونه‌ای از این کلام است. این عقل در واپسین روزهای زندگی به کار او آمد که هم خودش را نجات داد هم دیگری را.

و این که در قرآن و روایات اسلامی تأکید بر مشورت شده ممکن است به ملاحظه همین امر باشد که هرکس دارای عقل و تدبیر و هشیاری خاصی است که به‌هنگام مشورت ظاهر می‌شود و ممکن است یکی از آن‌ها مورد قبول همه

طرف‌های مشورت قرار گیرد و سبب نجات گردد.
در داستان مبارزه امیرمؤمنان علی علیه السلام با عمرو بن عبدود نیز می‌بینیم که
حضرت با استفاده از یک شگرد، عمرو را مغلوب کرد و بر زمین انداخت.



مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

آن کس که با حق درافتد، حق او را بر زمین خواهد زد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که «قبل از سید رضی» این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم شیخ مفید در ارشاد است و از کسانی که «بعد از سید رضی» آن را در کتب خود آورده‌اند میدانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و قضاعی در دستور معالم الحکم است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

شرح و تفسیر

با حق ستیزه مکن! به زمین خواهی خورد

امام علی (ع) در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهم و سرنوشت سازی اشاره کرده، می فرماید: «آن کس که با حق درافتد حق او را بر زمین خواهد زد»؛ (مَنْ صَارَعَ الْحَقَّ صَرَعَهُ).

آنچه امام علی (ع) در این گفتار نورانی بیان فرموده همان چیزی است که بارها تجربه شده و تاریخ شواهد فراوانی برای آن دارد.

زیرا حق به معنای واقعیت است و در برابر آن، باطل چیزی است که برخلاف واقع است و طرفداران آن می خواهند با زور و فشار آن را سرپا نگاه دارند و طبیعی است روزی فرا می رسد که آن زور و فشار کم می شود و بساط باطل برچیده خواهد شد.

شک نیست که طرفداری از حق نیز گاه مشکلات فراوانی دارد و طرفداری از باطل گاه ساده و آسان است ولی اصل کلی بر این است که حق چون بر پایه واقعیت ها استوار است سرانجام ثابت و برقرار خواهد شد و باطل چون برخلاف واقعیت ها است سرانجام شکست خواهد خورد.

قرآن مجید در مثالی که برای حق و باطل زده می فرماید: حق همچون آب است و باطل همچون کف های روی آب، این کف ها مدتی خودنمایی و جوش و خروش دارند ولی چیزی نمی گذرد که محو و نابود می شوند و آب که حق

است باقی می ماند: «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ».^۱

از این گذشته، بالاترین حق و واقعیت در عالم، ذات پاک خداست و اوست که از حق حمایت می کند و فرشتگان او مأمورند که طرفداران حق را حمایت کنند. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»؛ به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است».^۲

هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ظهور کرد تنها بود و با گروه عظیم دشمنان سرسخت و لجوج و نیرومند روبرو شد اما چون طرفدار حق بود پیروز گشت و چون دشمنانش با حق درآویختند بر زمین خوردند. سایر انبیا از ابراهیم گرفته تا موسی بن عمران علیهم السلام و مردان مبارزی که حمایت از حق کردند به پیروزی رسیدند گرچه گروهی از آنها در این راه شربت شهادت نوشیدند ولی اهداف و برنامه های آنها زنده و جاویدان ماند.

این وعده الهی است که در آیات متعددی از قرآن نیز به آن اشاره شده از جمله: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آنها خلافت روی زمین را

۱. رعد، آیه ۱۷.

۲. فصلت، آیه ۳۰.

بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه‌دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل می‌کند، آن‌چنان‌که تنها مرا می‌پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت».^۱

جالب توجه این‌که ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه قاصعه پس از اشاره به فعالیت‌های تبلیغاتی بنی‌امیه برای محو آثار علی (علیه السلام) و فضایل او و تعیین جایزه برای کسانی که اخبار و احادیث برای خلفای پیشین ذکر کنند می‌گوید: آن‌ها در هنگامی که قدرت به دست داشتند از هیچ کوششی برای محو کردن نام علی (علیه السلام) و فرزندان او و خاموش کردن نور آن‌ها و کتمان فضایل و مناقب و سوابقشان و وادار کردن مردم به سب و لعن آن‌ها بر منابر کوتاهی نکردند. پیوسته خون از شمشیرهای آن‌ها می‌چکید در حالی که اهل بیت (علیهم السلام) در آن زمان عده کمی بودند و دشمنان، بسیار. بعضی را کشتند و بعضی را اسیر کردند و بعضی را تبعید نمودند و بعضی فرار کردند و پنهان شدند و بعضی پیوسته در خوف به سر می‌بردند این اوضاع به قدری وخیم بود که گاه فقیه و محدث و قاضی و متکلمی را ملاقات می‌کردند و او را تهدید شدید به اشد عقوبات می‌نمودند که کمترین سخنی از فضایل اهل بیت (علیهم السلام) نگوید و کار تقیه به جایی رسید که وقتی یکی از محدثین می‌خواست حدیثی از علی (علیه السلام) نقل کند نام او رانمی‌برد و به جای آن می‌گفت: مردی از قریش چنین گفت یا مردی از قریش چنین کرد....

سپس می‌افزاید: معاویه و یزید و بنی مروان در ایام حکومتشان که هشتاد سال طول کشید با تمام توان تلاش کردند که مردم را مجبور به دشنام دادن به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و پنهان کردن فضایلش کنند تا آن‌جا که عامر بن عبدالله بن زبیر به فرزندش گفت: پسر من علی (علیه السلام) را جز به نیکی یاد مکن زیرا بنی‌امیه هشتاد سال او را بر منابر لعن کردند اما این کار چیزی جز بر رفعت مقام و عظمت

۱. نور، آیه ۵۵.

علی علیه السلام نیز فرمود. سپس اشاره به دوران حجاج می‌کند که چه جنایاتی را برای اخفاء فضایل علی علیه السلام و فرزندان و شیعیانش مرتکب شد.

و در پایان می‌گوید: ولی خداوند اراده کرده بود که روزبه‌روز بر نور و روشنایی فضایل آن‌ها بیفزاید و محبت آن‌ها را در دل‌ها افزون کند. اگر فضایل آن حضرت مانند کعبه آشکار و روشن نبود چیزی از آن امروز به دست ما نمی‌رسید.^۱

آری، به گفته امام شافعی: در شگفتم از مردی که دشمنانش فضایل او را از روی حسد کتمان کردند و دوستانش از ترس، ولی با این حال شرق و غرب جهان را پر کرده است.^۲

در مقابل، دشمنانش چنان منفور شدند که در مرکز حکومت آن‌ها (شام) حتی قبر آبادی از آن‌ها دیده نمی‌شود در حالی که آثار اهل بیت علیهم السلام در پایتخت حکومت آن‌ها مثل آفتاب می‌درخشد.

آری کسی که با حق بجنگد حق او را بر زمین می‌کوبد.

در این جا ممکن است سؤال شود که پس چرا ما جمعی از طرفداران باطل را می‌بینیم که مدت‌ها بر سر کار ماندند و حکومت کردند و با حق درافتادند و در عین حال به زمین نخوردند؟

پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می‌شود و آن این‌که این‌گونه حکومت‌ها برای حفظ خود کارهای مثبتی نیز داشتند: ایجاد امنیت، پیشرفت اقتصادی و گاه کمک به نیازمندان. آن‌ها به دلیل همین مقدار از حق که عمل می‌کردند مدتی بر سر کار ماندند نه به سبب حمایت‌هایی که از باطل داشتند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که گروه‌هایی ممکن است بر اثر اشتباه در

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۱۹ به بعد.

۲. علی فی الکتاب و السنة، ج ۱، ص ۱۰.

راه باطل گام گذاشته باشند و اکثریت را در بعضی از جوامع تشکیل دهند اما چون با حق مبارزه ندارند مصداق کلام امیرمؤمنان (علیه السلام) نیستند که حق، آنها را بر زمین بزند.

الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ.

امام علیؑ فرمود:

قلب، کتاب چشم است. (و آنچه را انسان با چشم می بیند و می آزماید
در قلبش نقش می بندد).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر به عنوان منبع دیگری برای این کلام حکیمانه نقل می کند میدانی در مجمع الامثال است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).
اضافه می کنیم که ابوطلحه شافعی نیز در مطالب السؤل آن را به عین همین عبارت از علیؑ نقل کرده است. (مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

شرح و تفسیر

قلب کتاب چشم است

برای این کلام حکیمانه دو تفسیر مختلف شده است: نخست اینکه «قلب، کتاب چشم است (و آنچه انسان با چشم می بیند و می آزماید در قلبش نقش می بندد)؛ (الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ).

به این ترتیب امام علیه السلام می خواهد اهمیت علوم تجربی و حقایق زیادی را که انسان می تواند با چشم درک کند بیان فرماید؛ علوم و حقایق مربوط به اسرار آفرینش، نشانه های عظمت خدا، آثار پیشینیان و کتاب ها و نوشته هایی که از آن ها باقی مانده و درس های عبرتی که انسان در طول عمر خود می بیند.

به یقین قسمت بسیار مهمی از علوم و دانش های ما از طریق چشم حاصل می شود اعم از آنچه مستقیماً با چشم می بینیم و یا آنچه در آثار گذشتگان می خوانیم. بنابراین اگر گفته شود قلب، مصحف و کتاب چشم است سخنی حکیمانه است و گویی چشم به منزله قلمی است که پیوسته در کتاب قلب می نویسد و رقم می زند. تعبیرات دیگری که از امام علیه السلام نقل شده نیز این معنا را تأیید می کند. از جمله

در تعبیری می خوانیم: «العین رائد القلب؛ چشم راهنمای قلب است».^۱

در تعبیر دیگری می فرماید: «العین برید القلب؛ چشم همچون نامه رسان

قلب است».^۲

۱. غرر الحکم، ج ۶۶۷.

۲. همان، ج ۶۶۸.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار تعبیر دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده است: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَاذَا يَسْتَعَانُ عَلَى غَضِّ الْبَصْرِ فَقَالَ بِالْخُمُودِ تَحْتَ سُلْطَانِ الْمُطَّلِعِ عَلَى سِرِّكَ وَالْعَيْنُ جَاسُوسُ الْقَلْبِ وَبَرِيدُ الْعَقْلِ فَعُضَّ بَصْرَكَ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِدِينِكَ وَيَكْرَهُهُ قَلْبُكَ وَيَنْكَرُهُ عَقْلُكَ؛ از امیرمؤمنان علیه السلام سؤال شد که چگونه انسان می تواند چشم (از ناروایی ها) بپوشد؟ فرمود: از طریق قرار گرفتن تحت سلطه خداوندی که مطلع از اسرار توست و چشم، جاسوس قلب است و نامه رسان عقل. چشمت را از آنچه مناسب دین تو نیست و قلب و عقلت آن را انکار می کند بپوشان»^۱.

قرآن مجید نیز می گوید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند؛ یا گوش های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم های ظاهر، نابینا نمی شود، بلکه دل هایی که در سینه هاست کور می شود»^۲.

اشاره به این که اگر چشم باز و بینا داشته باشند و سیر در زمین کنند، هم آثار عظمت خدا را می بینند و هم درس های عبرتی را که از پیشینیان و پایان کار آنها باقی مانده فرامی گیرند.

از سوی دیگر نیز بسیار می شود که انسان نگاه های هوس آلود می کند و آثار شوم آن در مصحف قلب نوشته می شود و منشأ حزن طویل یا انحراف کثیر می گردد و به گفته شاعر:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هرچه دیده بیند دل کند یاد
در تفسیر دوم، مفهومی درست مقابل تفسیر اول مورد توجه قرار گرفته و آن

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۴۱، ح ۵۲.

۲. حج، آیه ۴۶.

این که آنچه در قلب و درون روح انسان باشد در چشمان او نمایان است. در واقع چشم تابلویی است برای اسرار درون؛ شبیه آن چیزی که در حکمت ۲۶ آمد که امام (علیه السلام) می فرماید: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئاً إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَائِكَ لِسَانِهِ وَصَفَحَاتِ وَجْهِهِ؛ هیچ کس چیزی را در ضمیر و درون خود پنهان نمی کند مگر این که در سخنان (بی اندیشه) او و در رخسارش نمایان می شود». و این همان چیزی است که در ضرب المثل فارسی خود نیز داریم: رنگ رخساره خبر می دهد از سر ضمیر. بنابر این تعبیر، قلب همچون کتاب پرمطلبی است که مطالب خود را از دریچه چشم بیرون می فرستد، و از نگاه و دید افراد، بسیاری از مطالب درونشان را می توان درک کرد.

و به گفته شاعر عرب:

إِنَّ الْعَيُونَ لَتُبْدِي فِي تَقْلِبِهَا مَا فِي الصَّمَائِرِ مِنْ وُدٍّ وَمِنْ حَقِّ
چشم ها در گردش خود آشکار می سازد آنچه در درون، از محبت و عداوت
است.

و شاعر دیگر می گوید:

تَخْبِرُنِي الْعَيْنَانِ مَا الْقَلْبُ كَاتِمٌ وَمَا جَنَّ بِالْبَغْضَاءِ وَالنَّظَرِ الشَّرُّ
چشم ها به من خبر می دهد آنچه را که در دل پنهان است؛ و آنچه از کینه ها
و عداوت ها در دل وجود دارد از نگاه های غضب آلود که با گوشه چشم می شود
ظاهر می گردد.^۱

ولی قرائن نشان می دهد که معنای اول مناسب تر است. بعضی از شارحان نهج البلاغه احتمال دیگری نیز داده اند که مناسب به نظر نمی رسد لذا از ذکر آن خودداری کردیم.^۲

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۴۶.

۲. شرح نهج البلاغة مرحوم شوشتری، ج ۴، ص ۲۲۵.

التَّقَى رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ.

امام علی (ع) فرمود:

پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه نیز اشاره شده که میدانی آن را در مجمع الامثال نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).
 اضافه می‌کنیم که زمخشری آن را در ربیع الأبرار و ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل از امیرمؤمنان (ع) آورده‌اند. (ربیع الأبرار، ج ۲، ص ۲۳۸، ح ۱۸۰؛ مطالب السؤل، ص ۲۰۳).

شرح و تفسیر

رئیس صفات پسندیده

امام علی (ع) در این گفتار کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره رابطه تقوا با صفات برجسته و اخلاق انسانی بیان می‌کند، می‌فرماید: «پرهیزکاری، رئیس صفات پسندیده است»؛ (التَّقَىٰ رَئِيسُ الْأَخْلَاقِ).

برای پی بردن به عمق کلام امام علی (ع) لازم است نخست مفهوم تقوا را آن‌چنان‌که هست بدانیم.

تقوا در اصل از ماده «وقایه» به معنای نگهداری یا خویشتن‌داری گرفته شده و به گفته راغب در مفردات «وقایه» در اصل به معنای نگهداری اشیا در برابر اموری است که به آن‌ها زیان می‌رساند و تقوا به معنای قراردادن روح و فکر در پوشش حفاظتی در برابر خطرهای گناهان است.

بنابراین، تقوا آن حالت خداترسی و احساس مسئولیت درونی است که بازدارنده انسان در برابر سرپیچی از فرمان خداست.

عبدالله بن معتمر (متوفای قرن سوم) این سخن را به شعر درآورده و گفته است:

وَكَبِيرُهَا فَهُوَ التَّقَى خَلَّ الذُّنُوبَ صَغِيرُهَا

۱. «تقی» جمع «تقا» به معنای تقواست و گاه به صورت مفرد و به معنای مصدری همانند تقوا استعمال شده است.

واصْنَعْ كَمَا شِ فَوْقَ أَرْضِ الشَّوْكِ يَحْذَرُ مَا يَرَى
لَا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً إِنَّ الْجِبَالَ مِنَ الْحَصَى

همه گناهان را از کوچک و بزرگ رها کن که حقیقت تقوا همین است.
و همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام برمی دارد
و پیوسته مراقب اطراف خویش است.

گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه‌های بلند از سنگریزه‌ها تشکیل
شده است.

اما «اخلاق» جمع «خُلُق» (بر وزن قفل) و «خُلُق» (بر وزن افق) به معنای قوا
و سجایا و صفات درونی است که با چشم دل دیده می‌شود و آثاری در ظاهر
دارد و گاه به همان آثار و اعمال و رفتاری که از خلیقات درونی ناشی می‌گردد
اخلاق گفته می‌شود و در واقع، اولی، اخلاق صفاتی است و دومی اخلاق
رفتاری و اخلاق به دو بخش تقسیم می‌شود: اخلاق فضیله که سرچشمه کارهای
نیک می‌شود و اخلاق رذیله که منشأ کارهای زشت است.

در زمینه رابطه علم و اخلاق، رابطه اخلاق و عرفان و این که آیا اخلاق قابل
تغییر است و نقش اخلاق در زندگی انسان‌ها، بحث است که در این مختصر
نمی‌گنجد.^۱

با توجه به این دو تفسیر (تفسیر تقوا و تعریف اخلاق) روشن می‌شود که
تقوا رئیس اخلاق است زیرا این ملکه درونی، انسان را از بخل و حسد و کینه
و عداوت و غیبت و ظلم و ستم و کبر و غرور و مانند آن باز می‌دارد و به همین
دلیل امام علیه السلام آن را رئیس اخلاق شمرده است و نیز به همین دلیل آن‌ها که از
تقوای الهی بی‌بهره‌اند آلوده انواع رذایل اخلاقی می‌شوند.

شاید به همین دلیل است که قرآن مجید تقوا را تشبیه به لباس کرده است

۱. علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب ما، «اخلاق در قرآن» ج ۱ مراجعه کنند.

و می فرماید: «وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَلِكَ خَيْرٌ».^۱ همانگونه که لباس، بدن انسان را از آسیب های فراوانی که در هر لحظه ممکن است بر جسم انسان وارد شود حفظ می کند تقوا نیز که لباس معنوی و روحانی است انسان را از آسیب مفاسد اخلاقی حفظ می نماید.

در خطبه ۲۳۰ امام (علیه السلام) این مطلب را به شکل دیگری بیان کرده، می فرماید: «فَإِنَّ تَقْوَى اللَّهِ مِفْتَاحُ سَدَادٍ، وَ ذَخِيرَةُ مَعَادٍ، وَ عِتْقٌ مِنْ كُلِّ مَلَكَةٍ، وَ نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ هَلَكَةٍ. بِهَا يَنْجَحُ الطَّالِبُ، وَ يَنْجُو الْهَارِبُ، وَ تُنَالُ الرَّغَائِبُ؛ بِهِ يَقِينُ تَقْوَا وَ پرهیزکاری کلید درهای راستی است و ذخیره روز قیامت و سبب آزادی از هرگونه گناهی است که بر انسان چیره می شود و موجب نجات انسان از هرگونه هلاکت است. به وسیله تقوا جویندگان به مقصود خود می رسند و فرار کنندگان (از کیفر الهی) رهایی می یابند و با تقوا به هر هدف و خواسته رفیع و بلندی می توان رسید». چنانچه «تقی» را جمع بدانیم، با توجه به این که «اخلاق» نیز جمع است و هر دو شاخه های مختلفی دارند ممکن است کلام امام (علیه السلام) اشاره به این باشد که هر شاخه ای از تقوا شاخه ای از اخلاق را سرپرستی می کند. تقوای مالی جلوی بخل را می گیرد، تقوای زبانی جلوی تهمت و غیبت را می گیرد و به همین طریق.

این بحث را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم. فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَمَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلْيَسْأَلْهُ إِيَّاهَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَمَا هُنَّ قَالَ هُنَّ الْوَرَعُ وَالْقَنَاعَةُ وَالصَّبْرُ وَالشُّكْرُ وَالْحِلْمُ وَالْحَيَاءُ وَالسَّخَاءُ وَالشَّجَاعَةُ وَالْغَيْرَةُ وَالْبِرُّ وَ صَدَقَ الْحَدِيثُ وَأَدَاءُ الْأَمَانَةِ؛ خداوند متعال پیامبران را به فضایل اخلاقی آراست. کسی که این فضایل در او باشد خدا را بر آن سپاس گوید و کسی

۱. اعراف، آیه ۲۶.

که نداشته باشد به درگاه خداوند متعال تضرع کند و آن‌ها را از او بخواهد. راوی می‌گوید: عرض کردم: فدایت شوم، این مکارم اخلاق که فرمودید چیست؟ فرمود: ورع، قناعت، صبر، شکر، حلم، حیا، سخاوت، شجاعت، غیرت، نیکوکاری، راستگویی و ادای امانت است.^۱

آری کسی که این اوصاف دوازده‌گانه را داشته باشد به یقین انسان کامل و برجسته و در خط انبیا و اولیاست.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۶، ح ۳.

لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ.

امام علیؑ فرمود:

تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که سخن گفتن را به تو آموخته به کار مگیر
و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این کلام حکمت‌آمیز را آمدی در غرر با تفاوتی آورده است که نشان می‌دهد از غیر نهج‌البلاغه گرفته است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).
افزون بر این، زمخشری آن را در ربیع الابرار از علیؑ نقل می‌کند. (ربیع الابرار، ج ۴، ص ۸۶، ح ۳۹۶).

شرح و تفسیر

مراقب باش با چه کسی سخن می‌گویی؟

امام علی (ع) در این کلام نورانی به یک نکته اخلاقی و عاطفی اشاره کرده، می‌فرماید: «تندی و تیزی زبانت را بر ضد کسی که نیکو سخن گفتن را به تو آموخت به کار مگیر و (نیز) بلاغت سخنت را بر ضد کسی که سخنوری به تو آموخت صرف مکن»؛ (لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبِلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ).

اشاره به این که حق شناسی ایجاب می‌کند که اگر انسان نعمت و موهبتی از کسی به دست آورده، بر ضد او به کار نگیرد زیرا این نهایت بی‌انصافی و ناسپاسی است.

این سخن شامل پدر و مادرها و همه استادان و معلم‌ها می‌شود؛ انسان نباید در برابر پدر و مادری که یک حرف و دو حرف بر زبانش گذاشته‌اند تا شیوه سخن گفتن را فراگیرد درشتی و خشونت کند. این کار گذشته از این که از نظر شرعی منفور و زشت است تا آن جا که قرآن می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»؛ و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید! هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری رسند، کمترین اهانتی به آن‌ها روا مدار! و بر آن‌ها فریاد مزن! و گفتار لطیف

و سنجیده و بزرگوارانه به آن‌ها بگو!^۱ از نظر وجدانی نیز کاری ناپسند و ناجوانمردانه است.

همچنین استادی که به انسان شیوه نوشتن و سخن گفتن فصیح و بلیغ را آموخته هرگز نباید از این سرمایه بر ضد او استفاده کرد. تجربه نشان داده است بعضی از کسانی که مرتکب چنین کاری می‌شوند عمر کوتاهی دارند.

شاعر عرب می‌گوید:

فَيَا عَجَبًا لِمَنْ رَبَّيْتُ طِفْلًا	أَلَقَّمَهُ بِأَطْرَافِ الْبَنَانِ
أَعَلِمَهُ الرِّمَایَةَ كُلَّ يَوْمٍ	فَلَمَّا اشْتَدَّ سَاعِدُهُ رَمَانِي
أَعَلِمَهُ الْقُتُوَّةَ فَلَمَّا	طَرَّ شَارِبُهُ جَفَانِي
وَكَمْ قَدْ عَلَّمْتُهُ نَظْمَ الْقَوَافِي	فَلَمَّا قَالَ شِعْرًا قَدْ هَجَانِي

در شگفتم از کسی که او را در کودکی تربیت کردم و با انگشتان خود لقمه در دهانش گذاشتم.

هر روز تیراندازی را به او می‌آموختم اما هنگامی که دست و بازویش قوی شد مرا نشانه گرفت و به‌سوی من تیر انداخت.

من جوانمردی را به او آموختم اما همین که پشت لب‌هایش مو سبز شد به من جفا کرد.

چقدر نظم قافیه‌ها را به او آموختم ولی هنگامی که قدرت بر شعر گفتن پیدا کرد مرا با اشعار خود هجو نمود.^۲

«ذَرَب» (بر وزن طرب) به معنای تیزی و حدت و خشونت است. و «ذَرِب» (بر وزن خشن) به معنای شخص فصیح و سخنور و گاه نیز به معنای انسان بدزبان آمده است.

۱. اسراء، آیه ۲۳.

۲. شرح نهج‌البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱، ص ۶۲۲.

در حدیثی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است می خوانیم که به هنگام وصیت به فرزندش محمد بن حنفیه فرمود: «وَأَكْرَمِ الَّذِينَ بِهِمْ تَصُولُ وَارْزُدْ لَهُمْ طُولَ الصُّخْبَةِ بَرًّا وَإِكْرَامًا وَتَبْجِيلًا وَتَعْظِيمًا فَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ عَظَّمَ شَأْنَكَ أَنْ تَضَعَ مِنْ قَدْرِهِ وَلَا جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ؛ با برادران دینی و کسانی که به کمک آنها به دشمن حمله می کنی خوش رفتاری کن و آنها را گرامی و بزرگوار چراکه جزای کسی که مقام تو را بالا برده این نیست که از قدرش بکاهی و نیز جزای کسی که تو را مسرور کرده این نیست که او را غمگین سازی».^۱

در حدیث دیگری از حذیفه (صحابی معروف) نقل شده که می گوید: من مردی بودم که به خانواده ام درشتی می کردم و خشونت زبان داشتم، به پیغمبر (صلی الله علیه و آله) عرض کردم: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می ترسم زبانم مرا وارد دوزخ کند فرمود: «فَإِنَّ أُنْتَ مِنَ الْاسْتِغْفَارِ إِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي الْيَوْمِ مِائَةً؛ چرا استغفار نمی کنی من نیز هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم».^۲

در خطبه ۱۸۶ نیز آمده بود که امام (علیه السلام) فرمود: «وَلْيُخْزِنِ الرَّجُلُ لِسَانَهُ فَإِنَّ هَذَا اللِّسَانَ جُمُوحٌ بِصَاحِبِهِ وَاللَّهِ مَا أَرَى عَبْدًا يَتَّقِي تَقْوَى تَنْفَعُهُ حَتَّى يَخْزِنَ لِسَانَهُ؛ انسان باید زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند زیرا این زبان در برابر صاحبش سرکش است. به خدا سوگند بنده ای را نمی بینم که باتقوا باشد و تقوایش به او سودی ببخشد مگر این که زبانش را (از سخنان ناروا) حفظ کند».

۱. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۱، ح ۵۸۶۴.

۲. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۷.

كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ أَجْتَنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ.

امام علی (ع) فرمود:

برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه اشاره می‌کند که همین سخن در (ذیل) حکمت شماره ۳۶۵ گذشت و در آن جا مدارکی برای آن ذکر کردیم و اضافه می‌کنیم که مرحوم کلینی آن را در روضه کافی و مرحوم حرانی در تحف العقول ضمن خطبه معروف وسیله آورده‌اند. همان‌گونه که حرانی در ضمن بعضی از وصایای امام علی (ع) به فرزندش امام حسین (ع) آن را (با کمی تفاوت) ذکر کرده و از این معلوم می‌شود که امام علی (ع) بارها این گفتار حکیمانه را بیان فرموده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۱).

شرح و تفسیر

بهترین راه تأدیب خویشتن

امام علیه السلام در این کلام نورانی راه خوب و مؤثری به انسان‌ها برای تربیت خویش آموخته است. می‌فرماید: «برای اصلاح خویشتن همین بس که از آنچه برای دیگران نمی‌پسندی اجتناب ورزی»؛ (كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ اجْتِنَابُ مَا تَكْرَهُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

بسیاری از افراد دوست دارند واقعاً خود را اصلاح کنند ولی اصلاح خویشتن و زدودن صفات رذیله از خود کار آسانی نیست زیرا در این جا حجابی وجود دارد که نمی‌گذارد انسان عیوب خود را ببیند و آن حجاب حب ذات است و ای بسا نقاط ضعف خود را بر اثر این حجاب نقاط قوت پندارد و به جای آن‌که آن‌ها را از نفس خویشتن بزدايد سعی در تقویت آن کند.

امام علیه السلام راه روشنی برای تهذیب نفس و تعلیم و تربیت خویشتن به همه انسان‌ها آموخته و آن این‌که در اعمال و رفتار و صفات دیگران دقت کنند و ببینند چه چیزهایی را برای آن‌ها عیب و چه اعمالی را ناروا می‌شمرند، همان‌ها را از خود دور سازند.

چه تعبیر زیبا و چه راه روشن و چه روش مؤثری امام علیه السلام پیشنهاد می‌فرماید. انسان در برابر دیگران خرده‌بین و خرده‌گیر است و کمترین عیوب و اشکالات کار آن‌ها را می‌بیند زیرا آن حجاب که به آن اشاره کردیم در مورد دیگران وجود

ندارد. بنابراین می‌تواند آن‌ها را آینه‌ای برای دیدن صفات زشت و رفتار ناپسند خود قرار دهد و با این آینه خود را اصلاح کند و به صفات انسانی بیاراید و با اعمال و رفتار نیکو راه را برای رسیدن به قله‌های سعادت بگشاید.

انزوا و گوشه‌گیری و جدا شدن از مردم عیوب زیادی دارد. یکی از عیوبش همین است که انسان را از این آینه خوب برای اصلاح خود محروم می‌سازد و به همین دلیل گوشه‌گیران غالباً گرفتار توهم و خود بزر بینی و گاه ادعاهای ناروا و بی‌اساس می‌شوند. در حالی که اگر در اجتماع گام بگذارند و صفات خود را در دیگران ببینند و آن را به نقد بکشند می‌توانند از این مرکب شیطان پیاده شوند.

همان‌گونه که به‌هنگام ذکر مصادر اشاره شد امام علیه السلام این سخن را کرارا بیان فرموده است. در ذیل حکمت ۳۶۵ با عبارت: «كَفَى أَدْبًا لِنَفْسِكَ تَجَنُّبُكَ مَا كَرِهْتَهُ لِغَيْرِكَ»، اشاره به این مطلب فرموده بود و در حکمت ۳۵۳ با تعبیر دیگری آن را بیان فرموده: «أَكْبَرُ الْعَيْبِ أَنْ تَعِيبَ مَا فِيكَ مِثْلُهُ؛ بزر ترین عیب آن است که چیزی دیگران را به عیب بگیری که در خود تو موجود است».

این تعبيرات متنوع و متعدد نشان می‌دهد که امام علیه السلام اهمیت فراوانی برای این مطلب قائل بوده و آن را به شکل‌های مختلف ارائه می‌فرموده است. در وصیت امام علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام همین مطلب به‌صورت گسترده‌تر و تعبيرات متنوع‌تر آمده است. آن‌جا که می‌فرماید: «فَأَخْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا وَ لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ وَ اسْتَفِخْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفِخُهُ مِنْ غَيْرِكَ وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ؛ پسر من! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آن‌ها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی. به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو

ستم شود. به دیگران نیکی کن چنانکه دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی. آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگرچه آنچه می‌دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره‌ تو بگویند، درباره‌ دیگران مگو».^۱

نکته

روح ادب و اسباب آن

«أدب» (بر وزن ابر) در اصل به معنای دعوت کردن به مهمانی است و لذا به مجلس مهمانی مَادُّبَة و مَدْعَاة می‌گویند.

«أدب» (بر وزن طلب) به معنای دعوت کردن دیگری به نیکی‌ها و ترک زشتی‌هاست و تأدیب نیز همین معنا را می‌رساند.

این کار وظیفه تمام انبیا و اولیا و معلمان و پیشوایان و پدران و مادران است که پیروان و شاگردان و فرزندان خود را به نیکی‌ها دعوت کنند و از بدی بازدارند. بلکه قبل از همه، ادب کردن کار خداست که گاه از طریق فرستادن پیامبران و نازل کردن کتب آسمانی، انسان‌ها را ادب می‌کند و گاه از طریق آزمون‌های تکوینی و مجازات‌های مادی و معنوی.

این واژه گاه معنای اسم مصدری دارد و اشاره به حالتی است که انسان در پرتو نیکی‌ها و ترک زشتی‌ها پیدا می‌کند.

در روایات اسلامی بحث‌های گسترده‌ای درباره‌ ادب وارد شده است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «أَفْضَلُ الشَّرَفِ الْأَدَبُ؛ ادب بالاترین شرافت

است».^۲

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. غررالحکم، ج ۵۰۷۵.

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «خَيْرُ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ الْآبْنَاءُ الْأَدَبُ؛ بهترین چیزی که پدران برای فرزندان به ارث می‌گذارند ادب است».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «قَلِيلُ الْأَدَبِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ النَّسَبِ؛ ادب اندک برتر است از بسیاری از نسب‌ها (و شرف‌های خانواده و فامیل)».^۲ و تعبیرات فراوان و جالب دیگری که نقل همه آن‌ها به طول می‌انجامد.

نیز در دستورات اسلامی وارد شده که در درجه اول انسان باید خویشتن را تأدیب کند. در حکمت ۷۳ نیز این گفتار حکیمانه آمده بود: «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَلِّمْهُ أَنْ يَبْدَأَ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ؛ کسی که خود را پیشوای مردم می‌داند باید قبل از تعلیم دیگران، خویشتن را تعلیم دهد و باید ادب آموختن او از طریق اعمال خویش پیش از ادب آموختن به زبانش باشد و آن‌کس که معلم خویشتن و تأدیب‌کننده خود می‌باشد به احترام سزاوارتر است از کسی که به مردم تعلیم می‌دهد و آن‌ها را تأدیب می‌کند».

در تفسیر نمونه، ج ۲۲، ذیل آیات ۱ تا ۵ سورة حجرات بحث‌های دیگری در این زمینه آمده است.

۱. غررالحکم، ج ۹۳۴۷.

۲. همان، ج ۵۱۱۵.

۲۱۳

مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْرَارِ، وَإِلَّا سَلَا سُلُوكُ الْأَعْمَارِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

هرکس همچون آزادگان شکیبا باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) و گرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت می زند (و بی نصیب خواهد بود).

۲۱۴

وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ (عَلِيٌّ) قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ مُعْزِيًّا عَنْ ابْنِ لَهُ:
إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكَارِمِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلُوكَ الْبَهَائِمِ.

امام علی (علیه السلام) در خبر دیگری (همین مضمون را) به اشعث بن قیس به عنوان

تسلیت درگذشت فرزندش فرمود:

هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) و گرنه همچون
چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد (و بی نصیب می مانی).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: این کلام حکمت آمیز (۴۱۳) را ماوردی در ادب الدنيا والدین آورده است. و در ذیل کلام حکمت آمیز ۴۱۴ این را از آمدی نقل کرده و در دنبال آن می گوید: تسلیت گفتن امیرمؤمنان علی علیه السلام به اشعث بن قیس مشهور است که علما و بزرگان دین قبل از سید رضی و بعد از او به عبارات مختلف آن را نقل کرده اند و مضمون همه یکی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۲).

شرح و تفسیر

دوراهی مصائب

به نظر می‌رسد امام علیه السلام این جمله گفتار حکیمانه ۴۱۳ را به‌هنگام تسلیت گفتن به یکی از افراد مصیبت‌زده بیان فرموده و بعید نیست حکمت بعدی (۴۱۴) که خطاب به اشعث بن قیس است تعبیر دیگری از این حکمت، و مخاطب در هر دو اشعث بن قیس باشد. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه مصیبت‌زدگان را بر سر دو راهی قرار می‌دهد، می‌فرماید: «هرکس همچون آزادگان شکیباً باشد (به اجر و پاداش صابران خواهد رسید و آرامش خواهد یافت) وگرنه همچون جاهلان، خود را به غفلت خواهد زد»؛ (مَنْ صَبَرَ صَبَرَ الْأَحْرَارِ، وَإِلَّا سَلَ سُلُو الْأَغْمَارِ).

«سلا» از ماده «سَلَو» (بر وزن غلو) به معنای به فراموشی سپردن و از یاد بردن چیزی است.

و «اغمار» جمع «غمر» (بر وزن عمق) به معنای انسان جاهل و نادان است. این واژه در اصل به معنای از بین بردن اثر چیزی است مانند آب زیادی که چهره چیزی را می‌پوشاند و یا جهل و نادانی عمیق که انسان را در خود فرو می‌برد و گرفتار غفلت و سرگردانی می‌کند.

اشاره به این‌که برای تخفیف آلام و دردهای مصائب، انسان دو راه در پیش دارد؛ راهی را عاقلان برمی‌گزینند و راه دیگر را جاهلان.

افراد عاقل و بزرگوار و باشخصیت در برابر مصائب شکیبایی پیشه می‌کنند، جزع و فزع به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند زندگی دنیا به هر حال، آمیخته با درد و رنج‌هاست که بسیاری از آن‌ها اجتناب‌ناپذیر است و همگان گرفتار آن می‌شوند، خواه یک فرد ضعیف باشد یا رئیس نیرومند یک کشور و فرمانده یک لشکر.

این شکیبایی سبب می‌شود که آن‌ها زبان به ناشکری نگشایند و از خداوند شکایت نکنند و در عمل نیز جزع و فزع ننمایند بلکه خدا را شکر گویند و مصیبت را آزمون الهی یا جبران خطاها و یا مقدمه نعمتی بدانند. آن‌ها اجر و پاداش صابران را خواهند داشت که قرآن مجید از آن‌ها با عظمت یاد کرده، می‌فرماید: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ قطعاً همه شما را با چیزی از ترس، گرسنگی و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت‌کنندگان! آن‌ها که هرگاه مصیبتی به ایشان می‌رسد، می‌گویند: «ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم». اینها، همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن‌ها هدایت‌یافتگان هستند!.^۱

اما جاهلان، این راه روشن و پرافتخار را رها کرده برای فراموش کردن مصائب، خود را به غفلت و بی‌خبری می‌زنند و به سرگرمی‌های ناسالم و لهو و لعب می‌پردازند؛ نه اجر صابران را دارند و نه افتخارات آن‌ها را.

روشن است که منظور امام (علیه السلام) این نیست که یکی از این دو راه را انتخاب کنید بلکه منظور این است که اگر راه اول را نپذیرفتید به راه دوم خواهید افتاد که رهبر شما در این راه، شیطان و هوای نفس است.

۱. بقره، آیات ۱۵۵-۱۵۷.

البته بعضی از جاهلان راه سومی انتخاب می‌کنند؛ آنقدر جزع و فزع و بی‌تابی می‌کنند و سخنان ناموزون می‌گویند تا خسته شوند و با گذشت زمان به تدریج فشار مصیبت کاسته شود؛ این راه نیز راه عاقلان و افراد باایمان نیست.

در حکمت ۴۱۴ که تعبیر دیگری از حکمت ۴۱۳ است می‌خوانیم که امام علیه السلام در خبر دیگری این سخن را خطاب به اشعث به عنوان تسلیت مر فرزندان عنوان کرد و فرمود: «هرگاه همچون بزرگواران صبر پیشه کنی (پیروز خواهی شد) وگرنه همچون چهارپایان، خود را به غفلت خواهی زد»؛ (إِنْ صَبَرْتَ صَبَرَ الْأَكْرَامِ، وَإِلَّا سَلَوْتَ سُلوَ الْبَهَائِمِ).

تفاوت میان این دو گفتار حکیمانه این است که در جمله دوم به جای احرار (آزادگان)، اکرام (بزرگواران) آمده است که هر دو قریب‌المضمون هستند و به جای اغمار (جاهلان)، بهائم (چهارپایان) ذکر شده که آن‌ها نیز مضمونی شبیه به هم دارند.

در حکمت ۲۹۱ تسلیت امام علیه السلام به اشعث بن قیس برای مر فرزندان به صورت گسترده‌تری آمده است که شرح آن را در ذیل همان حکمت بیان کردیم. شرح حال اشعث بن قیس را نیز که از منافقان مشهور بود و امام علیه السلام به دلایلی با او مدارا می‌کرد در ذیل نامه پنجم (جلد نهم پیام امام علیه السلام) آوردیم.

نکته

راه صحیح برخورد با مشکلات زندگی

زندگی، خالی از مشکلات و درد و رنج‌ها نیست. پاره‌ای از آن‌ها قابل اجتناب است که انسان باید با هشیاری جلوی آن‌ها را بگیرد و یا اگر بر اثر غفلت مشکلی دامان او را گرفت راهی برای برون رفت از آن پیدا کند و دست روی دست نگذارد تا مشکل، او را از پای درآورد.

ولی پاره‌ای از مشکلات چنین نیست و هیچ‌کس قادر بر دفع آن‌نمی‌باشد از جمله این‌که همهٔ دوستان و خویشاوندان با هم به دنیا نمی‌آیند و همه با هم از دنیا نمی‌روند؛ فقدان عزیزان مطلبی است غیر قابل اجتناب.

این از یک‌سو، از سوی دیگر فشار مصیبت گاه به‌قدری سنگین است که اگر انسان چاره‌ای برای آن نیندیشد او را از پای درمی‌آورد. بهترین راه برای کاستن و از بین بردن فشار مصیبت توجه به پاداش صابران و شخصیت آن‌ها در پیشگاه خداوند است و این زاییدهٔ ایمان و تقواست.

انسان مؤمن و متقی می‌داند هرچه از سوی دوست می‌رسد نیکوست و ای بسا در مصائب، مصالحی باشد که بسیار مفید و مؤثر بوده و از اهمیت مصیبت، برتر و بالاتر است و یا جبران‌گناهی است که از انسان سرزده و سبب پاکی او می‌شود و یا آزمونی است که اگر از عهدهٔ آن برآید مقام مقربان درگاه خدا را پیدا می‌کند.

این تفکر و اندیشه است که فشار مصیبت را می‌کاهد و از بین می‌برد. تعبیر به «احرار» در کلام امام (علیه السلام) نیز ناظر به همین معناست که آزادگان می‌کوشند از طرق مختلف، آثار سوء حوادث ناگوار را از خود دور سازند و با صبر و شکیبایی به استقبال آیندهٔ روشنی بروند و تا آن‌جا که ممکن است حوادث ناگوار را جبران سازند ولی اغمار (جاهلان) یا زبان به ناشکری می‌گشایند و یا با سرگرمی‌های ناسالم خود را مشغول می‌کنند.

توجه به آنچه در آیات و روایات دربارهٔ پاداش صابران آمده نیز تأثیر بسزایی در صبر و شکیبایی انسان در برابر حوادث ناگوار دارد.

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَّرَكَبٍ مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ؛ صبر بهترین مرکب راهوار است و خداوند به بنده‌ای از بندگانش چیزی بهتر و گسترده‌تر از صبر عنایت نکرده است».^۱

۱. بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۹.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْبَلَاءِ أَفْضَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ فِي الرَّخَاءِ؛ صبر در برابر مشکلات، برتر از عافیت در وسعت است».^۱ زیرا اجر فراوان اخروی آن قابل مقایسه نیست.

۱. غررالحکم، ج ۶۲۷۱.

فِي صِفَةِ الدُّنْيَا:

تَغُرُّ وَ تَضُرُّ وَ تَمُرُّ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَهَا ثَوَاباً لِأَوْلِيَائِهِ، وَ لَا عِقَاباً
لِأَعْدَائِهِ. إِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ بَيْنَهُمْ حَلُّوا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَارَ تَحَلُّوا.

امام علیه السلام در وصف دنیا فرمود:

می فریبد و زیان می رساند و می گذرد. خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش
برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش نپذیرفته
است. اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده اند که
قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید): و آن ها کوچ می کنند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این کلام حکمت آمیز را در کتاب های خود آورده اند راغب اصفهانی در محاضرات و ماوردی در
ادب الدنيا و الدین و آمدی در غرر الحکم و ابن طلحة شافعی در مطالب السؤل است که بعضی از آن ها آن
را با تفاوتی نقل کرده اند و این تفاوت نشان می دهد مصدری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته اند. میدانی
نیز در مجمع الامثال آن را با تفاوت هایی نقل کرده است. همچنین طبرسی در مشکاة الانوار. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۳).

اضافه می کنیم که مجمع الامثال و مطالب السؤل این کلام را در ضمن یک کلام طولانی از امام علیه السلام نقل
کرده اند.

شرح و تفسیر

سه ویژگی دنیا

امام علی (ع) در این بیان کوتاه و حکیمانه پنج صفت برای دنیا بیان فرموده است. در سه وصف اول می فرماید: «دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد»؛ (فِي صِفَةِ الدُّنْيَا: تَغُرُّ وَتَضُرُّ وَتَمُرُّ).

فریبندگی دنیا از طریق ظواهر پرزرق و برق آن است؛ اموال و ثروت ها، کاخ ها و زینت ها، مقام ها و قدرت ها؛ همه از مظاهر فریبنده دنیاست که گروه زیادی را به سوی خود جلب کرده و می کند.

و زیان رساندن دنیا از طریق ناکامی ها، درد و رنج ها، شکست ها و مصیبت ها است. هنوز انسان دوران جوانی را طی نکرده برف پیری بر سر و روی او می نشیند و هنوز از قدرتش استفاده نکرده دیگران آن را از چنگ او درمی آورند. هنوز از سلامتی اش بهره مند نشده امواج بیماری و درد و رنج او را احاطه می کند.

اساساً فریبندگی دنیا گویا مقدمه ای برای زیان رساندن آن است؛ انسان را غرق نعمت می کند ناگهان از او باز می ستاند و گرفتار امواج غم و اندوه می کند. و گذرا بودن دنیا چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد. تاریخ، بهترین شاهد و گواه آن است و حوادثی که با چشم خود در طول عمر دیده ایم گواه دیگری است.

فرعون‌ها و نمرودها و شدادها همه رفتند سلاطین بزر و قدرتمند و جهان‌گشا همگی در زیر خاک پنهان شدند. تنها کاخ‌های ویران‌شده آن‌ها باقی مانده است.

در عمر خود نیز کسان بسیاری را دیده‌ایم که یک روز در اوج قدرت بودند و روز دیگر در نهایت ذلت.

بعضی از شارحان «تَمَرُّ» را از ماده «مرارة» به معنای تلخی دانسته و گفته‌اند: مفهوم کلام این است که دنیا می‌فریبد و ضرر می‌زند و تلخ می‌شود.^۱

آنگاه امام علیه السلام به چهارمین وصف دنیا پرداخته که حقارت آن را در پیشگاه خداوند روشن می‌سازد، می‌فرماید: «خداوند به (بخشیدن) آن به عنوان پاداش برای دوستانش، رضایت نداده و (گرفتن) آن را به عنوان کیفر دشمنانش پذیرفته است»؛ (إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَرْضَها ثَوَاباً لِأَوْلِيائِهِ، وَلَا عِقَاباً لِأَعْدَائِهِ).

این تعبیر بسیار جالبی است. درست مثل این که کسی بگوید: فلان مبلغ ناچیز به قدری بی‌اهمیت است که نمی‌تواند بخشیدن آن سبب تشویق دوستان و بخشیدنش سبب مجازات دشمنان گردد و این نهایت حقارت دنیا را نشان می‌دهد.

قرآن مجید در سوره زخرف می‌فرماید: «وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقْفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَسُرُراً عَلَيْهَا يَتَكَبَّرُونَ * وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ»؛ اگر (تمکّن کفار از مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همه مردم، امت واحد (گمراهی) شوند، ما برای کسانی که به (خداوند) رحمان، کافر

۱. تَمَرُّ فعل لازم است و اگر به باب افعال برود بعضی گفته‌اند که معنای متعدی دارد و بعضی از ارباب لغت گفته‌اند که آن هم معنای فعل لازم دارد. ولی بودن آن به معنای مرور و عبور با آنچه در ذیل این گفتار حکیمانه آمده است و با تناسب مقام، مناسب‌تر است. به علاوه «تضرر» معنای مرارت را نیز دارد و نیازی به تکرار نیست.

می شدند خانه‌هایی قرار می دادیم با سقف‌هایی از نقره و نردبان‌هایی که از آن بالا روند و برای اطاق‌های آن‌ها درهایی (پر زرق و برق) و تخت‌هایی (زیبا) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند، و هرگونه زیوری را در اختیار آن‌ها می گذاشتیم، ولی این‌ها همه، متاع زندگی دنیاست، و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزکاران است».^۱

البته خداوند اقوام متعددی را به عذاب‌های دنیوی گرفتار کرده است که در قرآن مجید نمونه‌های فراوانی از آن دیده می شود ولی این به آن معنا نیست که فقط عذاب‌های دنیا و سلب نعمت‌ها جزای کافران باشد؛ جزای اصلی آن‌ها در قیامت است. همان‌گونه که قرآن می فرماید: «وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ به آنان از عذاب نزدیک (عذاب این دنیا) پیش از عذاب بزرگ (عذاب آخرت) می چشانیم، شاید بازگردند!^۲

در پنجمین و آخرین جمله امام (علیه السلام) شرح ناپایداری دنیا را در لباس مثال گویایی بیان کرده، می فرماید: «اهل دنیا همچون کاروانی هستند که هنوز رحل اقامت نیفکنده‌اند که قافله سالار فریاد می زند (کوچ کنید) و آن‌ها کوچ می کنند»؛ (وَإِنَّ أَهْلَ الدُّنْيَا كَرَبٍ بَيْنَاهُمْ حُلُومًا إِذْ صَاحَ بِهِمْ سَائِقُهُمْ فَأَرْتَحَلُوا).

اشاره به این که مردم دنیا حتی وضعشان از مسافران عادی نیز بدتر است زیرا مسافران عادی هنگامی که وارد منزلی شدند مقداری در آن جا می مانند و استراحت می کنند و خود را آماده ادامه راه می نمایند مگر این که قافله سالار بعد از اجازه اقامت احساس کند در آن منزلگاه خطری است، در این صورت بلافاصله اعلام می دارد همه برخیزند و آماده حرکت شوند و اهل دنیا درست به چنین قافله و قافله سالاری می مانند و این مربوط به شرایط غیر عادی است.

۱. زخرف، آیات ۳۳-۳۵.

۲. سجده، آیه ۲۱.

نکته

ناپایداری مواهب این جهان

درباره بی‌وفایی و ناپایداری دنیا تعبیرات مختلفی در روایات اسلامی دیده می‌شود که هر یک از دیگری گویاتر است از جمله:

گاه دنیا را تشبیه به پلی کرده‌اند که باید از آن عبور کرد و ایستادن و توقف بر آن معنا ندارد. «إِنَّمَا الدُّنْيَا قَنْطَرَةٌ فَأَعْبُرُوهَا وَلَا تَعْمُرُوهَا».^۱

در جایی دیگر دنیا به عنوان سرای عبور و نه دار اقامت معرفی شده است همان‌گونه که امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در حکمت ۱۳۳ فرموده است: «الدُّنْيَا دَارُ مَمَرٍ لَا دَارَ مَقَرٍّ».

در تعبیر زیبای سومی دنیا تشبیه به لباسی شده که تمام آن از هم شکافته و تنها به نخ‌بند است که هر زمان احتمال می‌رود آن نخ، پاره شود و لباس فرو افتد همان‌گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْلُ ثَوْبٍ شُقَّ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَيَبْقَى مُتَعَلِّقًا بِخَيْطٍ فِي آخِرِهِ يَوْشَكَ ذَلِكَ الْخَيْطُ أَنْ يَنْقَطِعَ».^۲

در تعبیر چهارمی دنیا تشبیه به سایه ابرها شده که هرگز پایدار نیست و همچون صحنه‌های دل‌انگیز خواب است که به زودی می‌گذرد همان‌گونه که در غررالحکم از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است: «إِنَّ الدُّنْيَا ظِلُّ الْغَمَامِ وَحُلُمُ الْمَنَامِ».^۳

در پنجمین تعبیر، وضعیت انسان در برابر دنیا تشبیه به سواری شده است که برای استراحت و خواب نیمروز در سایه درختی در یک روز داغ تابستانی پیاده می‌شود و بعد از ساعتی استراحت آن را ترک می‌گوید و می‌رود همان‌گونه که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنَّمَا مِثْلِي وَ مِثْلُ الدُّنْيَا كَمِثْلِ رَاكِبٍ مَرَّ لِلْقَيْلُولَةِ فِي ظِلِّ

۱. بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۳۱۹، ح ۲۰.

۲. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۱۴۸.

۳. غررالحکم، ح ۲۱۶۶.

شَجَرَةٍ فِي يَوْمٍ صَيفٍ ثُمَّ رَاحَ وَ تَرَكَهَا».^۱

پیش از همه این ها قرآن مجید با مثال روشنی ناپایداری و بی وفایی دنیا را ترسیم کرده است: «وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا».^۲

و عجیب این است که با این همه توصیف و تشبیه باز هم گروه کثیری غافل اند و همچنان بر این دنیای ناپایدار تکیه می کنند و برای به دست آوردن گوشه ای از آن جانفشانی می نمایند.

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۱۹، ح ۱۱۱.

۲. کهف، آیه ۴۵.

لَا بُنْيَةَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْناً لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ حَقِيقاً أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ.

امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع) فرمود:

چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوتمند، و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه می‌گوید: اما تعبیر اول را که امام علی (ع) به فرزندش امام حسن (ع)

مرحوم سید رضی می‌گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است: اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می‌رسد تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می‌کنی: یکی آن‌کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می‌کند و با آن سعادت‌مند می‌شود در حالی که تو از آن محروم مانده‌ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می‌کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده‌ای شقاوتمند خواهی شد (چراکه کمک به گناه کرده‌ای). هیچ‌یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کشی بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ وَهُوَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ، وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيمَا جَمَعَتْهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعَدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ. وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ، فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةً اللَّهُ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

→ وصیت می‌کند گروهی از علما قبل از سید رضی و بعد از او روایت کرده‌اند مانند صدوق در کتاب خصال و ابن عساکر در تاریخ دمشق و آمدی در غرر (با تفاوت مختصری).
اما جمله دوم را مرحوم کلینی در روضه کافی نقل کرده و مخاطب امام (علیه السلام) یکی از اصحابش است که مال قابل توجهی از امام (علیه السلام) درخواست کرد. امام (علیه السلام) فرمود: به زودی سهم من از بیت‌المال معین می‌شود و من آن را با تو تقسیم می‌کنم. او گفت: من به این قناعت نمی‌کنم. از نزد حضرت بیرون رفت و به معاویه پیوست. امام (علیه السلام) این سخن را به صورت نامه‌ای برای او نوشت. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۴).

شرح و تفسیر

برای چه کسی باقی می‌گذاری؟

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه با استدلال روشنی حریصان را از مال‌اندوزی باز می‌دارد و خطاب به فرزندش امام حسن (ع) می‌فرماید: «چیزی از مال و ثروت دنیا را بعد از خود باقی نگذار زیرا آنچه باقی می‌گذاری برای یکی از دو کس خواهد بود: یا کسی که آن را در راه اطاعت خداوند مصرف می‌کند که در این صورت او به سبب چیزی سعادتمند شده که تو به سبب آن شقاوت یافته و محروم شده‌ای یا برای کسی می‌گذاری که آن را در راه معصیت خداوند به کار می‌گیرد در نتیجه تو به سبب چیزی که برای او اندوخته‌ای شقاوت‌مند و محروم از سعادت می‌شوی و در واقع او را در گناهش یاری کرده‌ای»؛ (وَقَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ ع: لَا تُخَلِّفَنَّ وَرَاءَكَ شَيْئًا مِنَ الدُّنْيَا، فَإِنَّكَ تُخَلِّفُهُ لِأَحَدٍ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ، وَإِمَّا رَجُلٌ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ؛ فَكُنْتَ عَوْنًا لَهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ).

و در پایان می‌فرماید: «و سزاوار نیست هیچ‌یک از این دو کس را بر خویشتن مقدم داری»؛ (وَلَيْسَ أَحَدُ هَذَيْنِ حَقِيقًا أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ).

شک نیست که گذاشتن اموالی به عنوان ارثیه در حد نیاز فرزندان و بازماندگان مذموم و نکوهیده نیست و بسیاری از اولیاء الله و نیکان اموالی داشته‌اند که به فرزندان و همسران یا سایر بستگان آن‌ها رسیده و حتی در آیه ۱۸۰ سوره بقره

خداوند توصیه می کند که به هنگام فرار سیدن مر ، کسانی که اموالی دارند، برای پدر و مادر و نزدیکان به طور شایسته وصیت کنند و آن را حقی بر پرهیزکاران می شمرد: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ و حتی در این آیه از مال الارث به عنوان «خیر» یاد شده است که نشان می دهد باقی گذاشتن چنین مالی نه تنها عیب نیست بلکه مایه خیر و برکت است.

مخاطب امام (علیه السلام) حریصانی هستند که به نام تأمین آینده فرزندان به هر دری می زنند و حلال و حرام را به هم می آمیزند و خود را به زحمت و درد و رنج فراوان و مسئولیت های سنگین گرفتار می کنند.

امام (علیه السلام) به این گونه افراد می فرماید: برای چه کسی این اموال را ذخیره می کنید؟ برای افراد صالح که از آن در راه اطاعت خداوند بهره می گیرند؟ در این صورت آن ها خوشبخت می شوند و شما محروم و زیانکار؛ در حالی که زحمت جمع کردن مال را شما کشیده اید.

و اگر این اموال به دست افراد ناصالح و فاسد بیفتد و از آن در مسیر معصیت پروردگار کمک بگیرند سرنوشت بدتری خواهید داشت زیرا علاوه بر این که از برکات مال خود محروم شده اید، اعانت به اثم و کمک به گناه کرده اید.

بنابراین چه بهتر که انسان حرص و طمع را کنار بگذارد و به کفاف و عفاف قناعت کند و از گردآوری اینگونه اموال پرهیزد و اگر اموال فراوانی، خواسته یا ناخواسته به دست او افتاد، تا زنده است از آن ها بهره بگیرد و بار سفر آخرت خود را با آن ببندد و صالحات و باقیاتی از خود به جای نهد و بخشی از آن را به صورت ارث برای بازماندگانش بگذارد. در این صورت در قیامت گرفتار حسرت و اندوه نخواهد شد به عکس کسانی که اموالی را از طرق مختلف گردآوری کرده و برای دیگران گذاشته اند که در هر صورت گرفتار حسرت

و اندوه يوم القيامة خواهند بود.

بنابراین از هرکس شایسته‌تر برای اموالی که انسان گردآوری کرده است خود اوست که زحمت و مسئولیتش را بر دوش گرفته است.

در این جا این سؤال پیش می‌آید که چرا نگوییم در صورت اول که بازماندگان، اموال را در راه خیر مصرف می‌کنند شخص گردآوری کننده کمک به طاعت آن‌ها کرده و از این نظر دارای ثواب و پاداش، و سعادت‌مند است همان‌گونه که در صورت دوم به سبب اعانت بر گناه، شقاوتمند محسوب می‌شود؟

با توجه به یک نکته پاسخ این سؤال روشن می‌شود و آن این است که به فرض که به انسان به دلیل کمک و اطاعت پاداشی بدهند ولی بدون شک اگر خودش آن را در طریق اطاعت مصرف می‌کرد چندین برابر عایدش می‌شد و از این نظر گرفتار خسران شده است.

اضافه بر این ممکن است در جمع‌آوری این اموال دقت در حلال و حرام بودن آن‌ها نکرده باشد که در این صورت وزر و وبال آن برای اوست و بهره گرفتن از آن در طریق طاعت برای کسی که از وجود حرام در آن خبر نداشته نصیب دیگران می‌شود.

سؤال دیگر این که فقها در بحث اعانت بر گناه نیت را لازم می‌دانند و می‌دانیم شخصی که اموالی را گردآوری کرده نیتش این نیست که فرزند ناصالحش آن را حتماً در طریق گناه مصرف کند بنابراین چگونه امام علیه السلام می‌فرماید: اعانت بر گناه کرده است؟

پاسخ این است که در بحث اعانت بر اثم گفته‌ایم که اگر انسان یقین داشته باشد مثلاً انگوری که به کارخانه شراب‌سازی می‌فروشد حتماً برای ساخت شراب مورد استفاده واقع می‌شود آن را نیز مصداق اعانت بر اثم می‌دانیم و ای بسا حریصانی که اموالی را جمع‌آوری کرده‌اند بدانند فرزندان آن‌ها از آن در

کارهای ناشایست استفاده می‌کنند بنابراین مصداق اعانت بر اثم می‌شود.

مرحوم سید رضی بعد از پایان این گفتار حکمت‌آمیز می‌گوید: «این سخن به گونه دیگری نیز نقل شده است و آن چنین است»؛ (قَالَ الرَّضِيُّ وَيُرْوَى هَذَا الْكَلَامُ عَلَى وَجْهِ آخَرٍ وَهُوَ).

این قسمت، که مرحوم سید رضی نقل می‌کند از نظر معنا تفاوتی با بخش گذشته ندارد و روشن است که نقل به معنا شده است یا آن بخش نقل به معنای این بخش بود. ولی این تفاوت در آن دیده می‌شود که بخش گذشته به صورت وصیتی به امام حسن مجتبی (علیه السلام) بود اما این بخش به صورت خطبه ایراد شده است چون در آغازش «اما بعد» آمده که معمولاً در آغاز خطبه‌ها می‌آید. به هر حال می‌فرماید: «اما بعد (از حمد و ثنای الهی)، آنچه از دنیا هم اکنون در اختیار توست پیش از این در دست دیگران بوده است و بعد از تو نیز به دیگران می‌رسد»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الَّذِي فِي يَدِكَ مِنَ الدُّنْيَا قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ، وَهُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلِ بَعْدِكَ).

آنگاه می‌افزاید: «تو اموال را برای یکی از دو کس گردآوری می‌کنی: یکی آن کس که آن را در راه طاعت الهی صرف می‌کند و با آن سعادت‌مند می‌شود در حالی که تو از آن محروم مانده‌ای یا کسی که آن را در راه معصیت خداوند صرف می‌کند و تو به سبب آنچه برای او گردآوری کرده‌ای شقاوتمند خواهی شد (چرا که کمک به گناه کرده‌ای)»؛ (وَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ: رَجُلٍ عَمِلَ فِيهَا جَمْعَتُهُ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ بِهِ؛ أَوْ رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ، فَشَقِيتَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ).

و در پایان می‌فرماید: «هیچ یک از این دو، شایستگی این را ندارد که تو او (شخص صالح) را بر خود مقدم داری و یا بار (گناه) او (شخص ناصالح) را بر دوش کنی»؛ (وَلَيْسَ أَحَدٌ هَذَيْنِ أَهْلًا أَنْ تُؤْتِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ، وَلَا أَنْ تَحْمِلَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ).

آنگاه نتیجه می‌گیرد و می‌فرماید: «بنابراین برای گذشتگان، رحمت خدا و برای بازماندگان، رزق پروردگار را طلب کن (و به فکر آخرت و آینده خویش باش)»؛ (فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ، وَلِمَنْ بَقِيَ رِزْقَ اللَّهِ).

در حکمت ۳۵۲ نیز مطلبی آمده بود که از بعضی جهات شبیه کلام مورد بحث است آن‌جا که می‌فرماید: بیشترین دل‌مشغولی خود را به خانواده و فرزندان (و تأمین زندگی آنها) اختصاص مده زیرا اگر آن‌ها از دوستان خدا باشند خداوند دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و اگر از دشمنان خدا هستند چرا هم خود را صرف دشمنان خدا می‌کنی؟ (وَقَالَ ﷺ: لِيُبْعِضَ أَصْحَابِهِ لَا تَجْعَلَنَّ أَكْثَرَ شُغْلِكَ بِأَهْلِكَ وَوَلَدِكَ فَإِنَّ يَكُنْ أَهْلُكَ وَوَلَدُكَ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَوْلِيَاءُهُ وَإِنْ يَكُونُوا أَعْدَاءَ اللَّهِ فَمَا هُمْكَ وَشُغْلُكَ بِأَعْدَاءِ اللَّهِ).

و در حکمت ۴۲۹ نیز تنها به یک بخش از حکمت مورد بحث اشاره شده است که به خواست خدا خواهد آمد.

مرحوم علامه شوشتی در ذیل این کلام حکمت‌آمیز داستان جالبی از کتاب انوار نعمانیة نقل می‌کند، می‌گوید: حضرت عیسی علیه السلام روزی با جماعتی از یارانش از کنار زراعتی می‌گذشت که هنگام دروی آن رسیده بود. عرض کردند: ای پیغمبر خدا! ما همه گرسنه‌ایم. خداوند به عیسی علیه السلام وحی فرستاد که به آن‌ها اجازه بده به مقدار قوتشان از آن زراعت بخورند. آن‌ها در آن زراعت متفرق شدند و هرکدام مقداری را آماده خوردن کردند و خوردند. در این هنگام صاحب زراعت رسید و فریاد زد: این زراعت و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. به اجازه چه کسی از آن می‌خورید؟ حضرت مسیح علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تمام کسانی که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا آن زمان مالک آن زمین شده بودند همه را مبعوث و حاضر کند. آن‌ها حاضر شدند و هرکدام فریاد زدند: زراعت من و زمین من است که از پدرانم به ارث برده‌ام. صاحب زمین از این

صحنه در وحشت فرو رفت و کار و جایگاه حضرت عیسی علیه السلام به اطلاع او رسید (که به آنها اجازه استفاده از آن زمین را داده است). خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: من تو را نشناختم. زراعت برای تو حلال است. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: همه کسانی را که دیدی، این زمین را به ارث برده، آباد کرده و گذاشته بودند و رفته بودند و تو نیز خواهی رفت و به آنها ملحق خواهی شد در حالی که نه زمینی و نه مالی خواهی داشت.^۱

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۶۲۳.

لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»:

تَكَلَّمْتُكَ أُمُّكَ، أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟ الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ، وَهُوَ أَسْمُ وَاقِعٌ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ: أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا، وَالثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمْلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَّعْتَهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا، وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّحْتِ فَتُذِيبَهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَيَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ».

امام علی (علیه السلام) به شخصی که در حضور او (از روی غفلت و بی خبری) استغفرالله

گفت، فرمود:

مادرت به عزایت بنشیند آیا می دانی استغفار چیست؟ استغفار مقام بلندمرتبه گان است و واژه ای است که بر شش معنا اطلاق می شود (مراحل شش گانه ای دارد): نخست پشیمانی از اعمال گذشته، دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن ها در آینده. سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده ای به

آن‌ها بازگردانی تا به هنگام ملاقات پروردگار (به هنگام مرگ یا محسور شدن در قیامت) مدیون کسی نباشی و چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به جای آوری) پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت روییده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به خود چشانده‌ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی. پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام آموزنده را قبل از سید رضی مرحوم ابن شعبه حرانی در کتاب تحف العقول نقل کرده ولی طولانی‌تر از مرحوم سید رضی، و بعد از مرحوم سید رضی فخر رازی در تفسیر خود و دیلمی در کتاب ارشاد آن را آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۵).

شرح و تفسیر

مراحل استغفار کامل

امام علیه السلام در این گفتار بسیار پرمعنا، حقیقت استغفار را بیان می‌کند. استغفاری که جامع جمیع شرایط است و انسان را از تمام آثار گناه پاک می‌سازد و شست‌وشو می‌دهد. داستان این گفتار از این قرار است: «شخصی در حضور امام علیه السلام (از روی غفلت و بی‌خبری) گفت: استغفرالله. امام علیه السلام (که احساس کرد استغفار او ظاهری بیش ندارد او را مخاطب ساخته) فرمود: مادرت به عزایت بنشیند؛ (لِقَائِلٍ قَالَ بِحَضْرَتِهِ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»: تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ).

«تکل» در لغت به معنای از دست دادن فرزند و یا از دست دادن یکی از عزیزان است بنابراین جمله (تَكَلَّتْكَ أُمُّكَ) یعنی مادرت تو را از دست بدهد که نتیجه آن این است که او عزادار می‌شود.

البته منظور از این جمله واقعاً نفرین به مر نیست بلکه این، تعبیری است که هنگام نهی اکید از چیزی، در ادبیات عرب به کار می‌رود. همان‌گونه که ما وقتی کسی کار بدی انجام می‌دهد و می‌خواهیم به شدت او را نهی کنیم می‌گوییم: خدا مرگت دهد چرا این کار را می‌کنی؟ این در واقع نفرین جدی به مر نیست بلکه اشاره به نهی شدید است.

به هر حال، از قرائن معلوم می‌شود که شخص مزبور انسان آلوده به گناهی بوده که استغفار ظاهری و یا بسیار کم‌محتوا بوده است. امام علیه السلام در این جا

فرصت را غنیمت می‌شمرد تا کامل‌ترین مرحله توبه و استغفار را بیان کند. نخست به او می‌فرماید: «می‌دانی استغفار یعنی چه؟»؛ (أَتَدْرِي مَا الْإِسْتِغْفَارُ؟). این استفهام در واقع استفهام انکاری است یعنی تو حقیقت استغفار را نمی‌دانی، بگذار برای تو شرح دهم.

سپس می‌افزاید: «استغفار مقام بلند مرتبه گان است»؛ (الْإِسْتِغْفَارُ دَرَجَةُ الْعَلِيِّينَ). «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل به معنای مکان بلند یا اشخاصی است که در محل بالا می‌نشینند و به اشخاص والامقام که از نظر معنوی در مکان بالایی هستند نیز اطلاق می‌شود. بعضی نیز گفته‌اند که ذکر علیین به صیغه جمع به منظور تأکید است یعنی (عُلُوٌّ فِي عُلُوٍّ) ولی در کلام امام (علیه السلام) به معنای اشخاص والامقام می‌باشد و معنای جمله این است که استغفار، مقام بلند پایگان نزد خداست و آن‌ها هستند که از هر ترک اولایی استغفار می‌کنند؛ استغفاری که جامع شرایط باشد (شرایط مذکور، در ادامه می‌آید).

آنگاه امام (علیه السلام) در تفسیر این سخن می‌فرماید: «استغفار واژه‌ای است که بر شش معنا اطلاق می‌شود (و مراحل شش‌گانه‌ای دارد)»؛ (وَهُوَ أَسْمُ وَاقِعٍ عَلَى سِتَّةٍ مَعَانٍ).

آنگاه امام (علیه السلام) به شرح این مقامات شش‌گانه پرداخته، می‌فرماید: «نخست پشیمانی از اعمال گذشته و دوم تصمیم بر ترک همیشگی آن‌ها در آینده است»؛ (أَوَّلُهَا التَّدَمُّ عَلَى مَا مَضَى، وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى تَرْكِ الْعَوْدِ إِلَيْهِ أَبَدًا).

به یقین، کسی که در مقام استغفار و توبه برمی‌آید باید از گذشته خویش پشیمان باشد و کسی که از گذشته خویش واقعاً پشیمان است باید تصمیم بر ترک آن‌ها در آینده داشته باشد. چگونه ممکن است کسی از خدا تقاضای عفو گناهی را کند اما در عین حال از انجام آن پشیمان نباشد و یا تصمیم به تکرار آن در آینده داشته باشد؟ این دو از ارکان قطعی استغفار و توبه است و بدون آن توبه مفهومی نخواهد داشت.

لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در کتاب شریف کافی می‌خوانیم: «الْمُقِيمُ عَلَى الذَّنْبِ وَهُوَ مُسْتَغْفِرٌ مِنْهُ كَالْمُسْتَهْزِئِ؛ کسی که به گناه خود ادامه می‌دهد و در عین حال استغفار می‌کند گویی دارد (خود را یا حکم گناه را یا نعوذ بالله خدا را) مسخره می‌کند».^۱

آنگاه می‌فرماید: «سوم این است که حقوقی را که از مردم ضایع کرده‌ای به آن‌ها بازگردانی تا به‌هنگام ملاقات پروردگار (به‌هنگام مرگ یا محشور شدن در قیامت) حق کسی بر تو نباشد و چهارم این که هر واجبی که از تو فوت شده است حق آن را ادا کنی (و قضای آن را به‌جای آوری)»؛ (و الثَّالِثُ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ حُقُوقَهُمْ حَتَّى تَلْقَى اللَّهَ أَمَلَسَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعَةٌ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْمِدَ إِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ ضَيَعَتْهَا فَتُؤَدِّيَ حَقَّهَا).

این دو قسمت در حقیقت از آثار قطعی پشیمانی واقعی از گناه است زیرا کسی که از کاری پشیمان شده سعی می‌کند آن را جبران نماید و جبران، در ضایع کردن حقوق مردم، بازگرداندن حقوق به آن‌ها و در تضييع حق الله قضای آن است. بدیهی است که این دو رکن در مواردی است که قابل جبران باشد اما گناهی که از طریق قضا کردن یا ادای حقوق مردم قابل جبران نیست تنها با انجام اعمال صالح دیگر می‌توان آثار آن را از روح و جان شست.

به همین دلیل در آیات بسیاری بعد از ذکر توبه، ذکر اصلاح (جبران با اعمال صالحه) آمده است از جمله در سوره بقره آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ درباره علمای یهود که حقایق را مخفی می‌کردند می‌خوانیم: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَى مِنْ بَيْنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»؛ کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن‌که در کتاب برای

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۳۵، ح ۱۰.

مردم بیان نمودیم، کتمان کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند؛ و همه لعن‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه و بازگشت کردند، و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند، (و آنچه را کتمان کرده بودند؛ آشکار ساختند؛) من توبه آن‌ها را می‌پذیرم؛ که من تواب و رحیمم».

در واقع شخص گنهکار به خصوص کسی که اصرار بر گناه داشته مانند بیماری است که نیروهای خود را از دست داده است؛ هنگامی که بیماری قطع شد باید به تقویت خویشتن پردازد تا نیروهای از دست رفته بازگردد و به صورت نخستین درآید. تأثیر گناه بر روح انسان نیز همین‌گونه است و جبران و اصلاح آن نیز از طریق انجام اعمال صالحه است.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ پنجمین و ششمین مرحله که آخرین ارکان توبه و بالاترین مراحل آن هستند رفته، می‌فرماید: «پنجم، گوشت‌هایی را که بر اثر حرام بر اندامت رویده با اندوه بر گناه آب کنی تا چیزی از آن باقی نماند و پوست به استخوانت بچسبد و گوشت تازه در میان آن‌ها بروید و ششم آن‌که به همان اندازه که لذت و شیرینی گناه را به جسمت چشانده‌ای زحمت و مرارت طاعت را نیز به آن بچشانی»؛ (وَالْخَامِسُ أَنْ تَعْمَدَ إِلَى اللَّحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلَى السُّخْتِ فَتُذِيْبُهُ بِالْأَحْزَانِ، حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ، وَ يَنْشَأَ بَيْنَهُمَا لَحْمٌ جَدِيدٌ، وَالسَّادِسُ أَنْ تُذِيقَ الْجِسْمَ أَلَمَ الطَّاعَةِ كَمَا أَذَقْتَهُ حَلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ).

البته این مربوط به جایی است که گوشت انسان از اموال حرام رویده باشد و تعبیر به «حَتَّى تُلْصِقَ الْجِلْدَ بِالْعَظْمِ» تا پوست به استخوانت بچسبد» نوعی تأکید و مبالغه است. حداقل چنین شخصی که در عیش و نوش و اموال حرام فربه شده به وسیله گرفتن روزه‌های مستحب لاغر شود و بخش قابل توجهی از آن گوشت‌ها را از طریق روزه و ریاضت آب کند.

قابل توجه این‌که این دو مرحله یکی ناظر به جنبه‌های جسمی است

و دیگری ناظر به جنبه‌های روحی (هر چند هر دو از طریق جسم انجام می‌شود)؛ جسم را با ریاضت لاغر می‌کند و روح را با چشیدن زحمت طاعت، همان‌گونه که در حال معصیت جسمش را با اموال حرام چاق و فربه کرد و روحش را با گناهانی مانند شنیدن انواع موسیقی‌ها و کارهای حرام دیگری که از طریق جسم به روح منتقل می‌شود.

در پایان می‌فرماید: «پس از انجام این مراحل می‌گویی: استغفر الله»؛ (فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُولُ: «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ»).

بنابراین استغفار بازپچه نیست و لقلقه زبان نمی‌باشد که انسان هر زمان مرتکب گناهی شود بی آن‌که شرایط توبه را فراهم کرده باشد با گفتن استغفرالله خود را راحت کند و گمان کند گنااهش بخشوده شده و از عذاب الهی در امان است. البته بعضی از این مراحل شش‌گانه از ارکان است و بعضی دیگر از شرایط کمال. به یقین چهار مرحله اول از ارکان می‌باشد زیرا بدون پشیمانی که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است و بدون جبران مافات از حقوق الناس و حقوق الله حقیقت توبه حاصل نمی‌شود. ولی آب شدن گوشت‌هایی که از حرام روییده و یا چشیدن مرارت طاعت برای از بین رفتن آثار لذت حرام، از مراحل کمال است. به تعبیر دیگر - آن‌گونه که مرحوم امام خمینی رحمته الله در مکاسب محرمه خود بیان کرده - دو مرحله اول، حقیقت توبه است، مرحله سوم و چهارم شرط پذیرش آن و مرحله پنجم و ششم شرط کمال آن است.

نکته‌ها

۱. شرایط توبه واقعی

نخستین گام در سیر و سلوک الی الله از نظر عمل، توبه از گناه است؛ تا انسان از آثار گناهان پیشین از طریق توبه صحیح، پاک و پاکیزه نشود در حریم قرب پروردگار راهی نخواهد داشت.

در واقع توبه یک کلاس تربیتی مهم است زیرا اگر گنهکار راه بازگشت را به روی خود بسته بیند از ادامه گناه پرهیز نخواهد کرد و پیش خود فکر می‌کند: اکنون که من رانده درگاه خدا شده‌ام آب از سرم گذشته چه یک قامت چه صد قامت. امام سجاد (علیه السلام) حقیقت توبه را در مناجات تائبین به صورت بسیار زیبایی ترسیم کرده است: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتُ تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً فَمَا عُذْرُ مَنْ أَغْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ خداوند! تو همان کسی هستی که دری به سوی عفو برای بندگان گشوده‌ای و نام آن را باب توبه گذاشته‌ای و از همه گنهکاران دعوت کرده‌ای و فرموده‌ای: به سوی خدا بازگردید و توبه کنید؛ توبه‌ای خالص. اکنون که این باب رحمت گشوده است کسانی که از آن وارد نمی‌شوند چه عذری دارند؟» همان‌گونه که علمای اخلاق توبه را به عنوان گام نخستین، بسیار مهم می‌شمارند فقها نیز آن را جزء واجبات می‌دانند و بر همه واجب می‌کنند که اگر لغزشی از کسی سر زد بلافاصله توبه کند و در مقام جبران برآید.

جالب این است که توبه در آیات قرآن در بسیاری از موارد به گنهکار نسبت داده شده ولی در پاره‌ای از موارد به خدا نسبت داده شده است: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ به یقین خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن‌که نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او درباره آنان مهربان و رحیم است!^۱.

هر دو توبه به معنای بازگشت است ولی توبه بندگان بازگشت از گناه به

۱. توبه، آیه ۱۱۷.

اطاعت است و توبه خداوند بازگشت از مجازات به رحمت.

و جالب این که هر دو توبه در یک آیه از قرآن در کنار هم قرار داده شده است آن جا که می فرماید: «فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ اما آن کس که پس از ستم کردن، توبه و جبران نماید، خداوند توبه او را می پذیرد؛ (و از مجازات الهی؛ معاف می شود، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است.^۱

درباره توبه، هم در آیات قرآن به طور گسترده بحث شده و هم در روایات. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار این واژه و مشتقات آن استعمال شده است. همه انبیای الهی هنگامی که برای هدایت امت های مختلف مأموریت پیدا می کردند قبل از هر چیز، آن ها را به توبه دعوت می نمودند. هود و صالح و شعیب و ... (علیهم السلام) همه قوم خویش را به توبه دعوت کردند و همچنین پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله). امیرمؤمنان (علیه السلام) در وصیت نامه ای که خطاب به امام مجتبی (علیه السلام) نوشته است می فرماید: «إِنْ قَارَفْتَ سَيِّئَةً فَعَجِّلْ مَحْوَهَا بِالتَّوْبَةِ؛ هر وقت مرتکب گناهی شدی هرچه سریع تر آن را به وسیله توبه محو کن» و به مؤمنان هشدار داده شده است که در مسأله توبه از تأخیر و تسویف بپرهیزند.^۲

و در جای دیگر می فرماید: «مُسَوِّفُ نَفْسِهِ بِالتَّوْبَةِ مِنْ هُجُومِ الْأَجْلِ عَلَى أَكْثَرِ الْأَخْطَرِ؛ کسی که در برابر هجوم اجل، توبه را به تأخیر بیندازد خود را در معرض بزرگترین خطرات قرار داده است».^۳

درباره توبه بحث های زیادی مطرح است که در اینجا نمی توان به تمام آن پرداخت، از جمله این که قبول شدن توبه عقلی است یا نقلی؟ شرایط توبه و مراتب آن و آثار و برکاتش چیست؟ یکی از بحث ها نیز این است که توبه تا چه

۱. مائده، آیه ۳۹.

۲. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۸.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۳۰.

زمانی پذیرفته می‌گردد؟ و چه زمانی درهای توبه بسته می‌شود؟ که از آیات و روایات استفاده می‌شود هنگامی که انسان در آستانه مرگ قرار گرفت و چشم برزخی پیدا کرد درهای توبه بسته می‌شود.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا»؛ توبه کسانی که کارهای بد انجام می‌دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می‌رسد می‌گوید: «الان توبه کردم!» پذیرفته نیست؛ و نه کسانی که در حال کفر از دنیا می‌روند؛ این‌ها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده‌ایم.^۱

امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حکمت مورد بحث شرایط توبه کامل و جامع را در عباراتی کوتاه و بسیار پرمعنا بیان فرموده که چیزی فراتر از آن در امر توبه وجود ندارد.

چنین توبه‌ای است که انسان را از هرگونه گناه و از تمام آثار وضعی و تکوینی آن پاک و پاکیزه می‌کند و از نفوذ گناه در اعماق وجود انسان جلوگیری می‌نماید. البته گاه آلودگی انسان به اندازه‌ای است که تصمیم به توبه گرفتن کار آسانی نیست؛ زندگی او آلوده به انواع اموال حرام شده، شغل او و فکر او آلوده به گناه است. در این‌گونه موارد تصمیم شجاعانه‌ای لازم است که توأم با امدادهای الهی شود و انسان را از منجلاب گناه بیرون آورد. همانگونه که در داستان معروف ابوبصیر و همسایه توبه کارش آمده است.

۲. سرگذشت عجیب همسایه ابوبصیر

او می‌گوید: همسایه‌ای داشتم که از کارگزاران حکومت ظالم (بنی‌امیه یا

۱. نساء، آیه ۱۸.

بنی عباس) بود و از این طریق اموال فراوانی را به دست آورده و مشغول عیش و نوش و لهو و لعب بود. اضافه بر این، افراد فاسد را به مجلس خود دعوت می کرد. بارها او را نصیحت کردم ولی دست برنداشت اما هنگامی که زیاد اصرار نمودم گفت: ای مرد! من آدمی آلوده به گناهم و تو مرد پاکی هستی اگر شرح حال مرا برای یارت امام صادق علیه السلام بازگو کنی امید می رود نجات یابم.

ابوبصیر می گوید: گفته های او در دل من اثر کرد هنگامی که خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم شرح حال او را به آن حضرت عرض کردم. فرمود: هنگامی که به کوفه بازگشتی او به دیدار تو می آید. به او بگو جعفر بن محمد برای تو پیغام فرستاده و گفته است که دست از این کارها بردار، من بهشت را برای تو تضمین می کنم. ابوبصیر می گوید: وقتی به کوفه بازگشتم در میان کسانی که به دیدار من آمدند همسایه گنهکارم بود. هنگامی که خواست برخیزد و برود اشاره کردم بنشین تا منزل خلوت شود من کاری با تو دارم. هنگامی که منزل خلوت شد به او گفتم: حال تو را برای امام صادق علیه السلام شرح دادم امام علیه السلام فرمود: سلام مرا به او برسان و به او بگو اعمال ناشایست خود را ترک کند و در برابر آن، من بهشت را برای او تضمین می کنم.

مرد همسایه با شنیدن این سخن، سخت منقلب شد و گریه کرد. سپس گفت: تو را به خدا جعفر بن محمد چنین پیامی به من داده است؟ ابوبصیر می گوید: قسم یاد کردم که این پیام آن حضرت است.

آن مرد گفت: همین کافی است و سپس از نزد من بیرون رفت.

بعد از چند روز کسی را به سراغ من فرستاد تا نزد او بروم. دیدم پشت در خانه ایستاده در حالی که بدنش تقریباً برهنه است. گفت: ای ابوبصیر! هرچه در منزل از اموال حرام بود آن ها را در راه خدا دادم. (یا به صاحبانش بازگرداندم) و تو می بینی اکنون در چه حالم.

ابوبصیر می‌گوید: با کمک برادران شیعه، لباس (و سایر نیازمندی‌ها را) برای او گردآوری کردم (در حالی که از تصمیم و همت او سخت شگفت‌زده بودم). مدتی گذشت بار دیگر به سراغ من فرستاد که بیا من بیمارم. ابوبصیر می‌گوید: به سراغش رفتم و مرتباً برای درمان او می‌کوشیدم ولی درمان‌ها سودی نبخشید و سرانجام در آستانه رحلت از دنیا قرار گرفت.

ابوبصیر می‌گوید: در واپسین ساعات عمر در کنار او نشسته بودم و او بیهوش شد. هنگامی که به هوش آمد صدا زد: ای ابوبصیر! دوست تو به عهدش وفا کرد. این سخن را گفت و چشم از دنیا فرو بست.

ابوبصیر اضافه می‌کند: مدتی بعد به زیارت خانه خدا رفتم؛ سپس برای زیارت امام صادق (علیه السلام) به مدینه آمدم هنگامی که می‌خواستم وارد منزل آن حضرت شوم در حالی که یک پای من در دالان خانه بود و پای دیگرم در حیاط خانه، امام (علیه السلام) از داخل اطاق صدا زد و فرمود: «يَا أَبَا بَصِيرٍ قَدْ وَفَيْنَا لِصَاحِبِكَ؛ ای ابوبصیر! ما به عهدی که با دوست تو کرده بودیم وفا کردیم!»^۱

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۷۴، ح ۵.

الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ.

امام علی علیه السلام فرمود:

حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفيهان).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار موجز حکمت‌آمیز ذکر نکرده و ما هم جست‌وجو کردیم و منبع دیگری جز نهج‌البلاغه نیافتیم جز این‌که در غررالحکم نیز با عین همین عبارت ذکر شده است. (غررالحکم، ح ۶۳۷۹) همچنین دانشمند معروف، واسطی نیز که در قرن ششم می‌زیسته در کتاب عیون الحکم و المواعظ آن را آورده است. (عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۸).

شرح و تفسیر

بهترین یاور در برابر سفیهان

امام علیؑ در این گفتار بسیار کوتاه و حکیمانه به حقیقت مهمی اشاره کرده، می‌فرماید: «حلم همچون یک قوم و قبیله است (در یاری کردن انسان در مقابل سفیهان)»؛ (الْحِلْمُ عَشِيرَةٌ).

حقیقت حلم همان بردباری در برابر اهانت‌ها و سخنان درشت و سخیف و بی‌ادبانه افراد نادان است و همیشه در جوامع انسانی چنین افرادی بوده و هستند که گاهی از سر حسادت و یا نادانی، افراد باشخصیت را مورد اهانت قرار داده و می‌دهند.

یکی از دستورات اسلام که هم در آیات قرآن به اشاره شده و هم در روایات، سکوت و تحمل در برابر این افراد است. قرآن مجید می‌گوید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»؛ بندگان (خاص خداوند) رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبر بر زمین راه می‌روند؛ و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب سازند (و سخنان نابخردانه گویند)، به آن‌ها سلام می‌گویند (و با بی‌اعتنایی و بزرگواری می‌گذرند).^۱

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا»؛ و کسانی که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت

۱. فرقان، آیه ۶۳.

نمی‌کنند)؛ و هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد کنند، بزرگوارانه از آن می‌گذرند.^۱ امام علیه السلام در این کلام نورانی می‌فرماید: هرگاه افراد با شخصیت در مقابل نادانی که ناسزا می‌گوید و اهانت می‌کند سکوت کنند و بردبار باشند مردم به یاری آن‌ها برمی‌خیزند و شخص نادان بی‌ادب را بر سر جای خود می‌نشانند و چه بهتر که دشمن انسان به دست دیگران تنبیه شود.

در همین کلمات قصار نهج البلاغه در حکمت ۲۰۶ خواندیم که امام علیه السلام فرمود: «أَوَّلُ عَوْضِ الْحَلِيمِ مِنْ حِلْمِهِ أَنَّ النَّاسَ أَنْصَارُهُ عَلَى الْجَاهِلِ؛ نخستین سودی که شخص حلیم از حلم خود می‌برد این است که مردم در برابر شخص جاهل از او حمایت می‌کنند».

در حدیث دیگری که در غررالحکم آمده همین معنی به تعبیر زیبای دیگری بیان شده است. امام علیه السلام می‌فرماید: «وَجَدْتُ الْحِلْمَ وَالْإِحْتِمَالَ أَنْصَرَا لِي مِنْ شُجْعَانِ الرِّجَالِ؛ بردباری و تحمل را یآوری بهتر از مردان شجاع یافتم».^۲

اضافه بر این، سکوت افراد با شخصیت در مقابل اینگونه افراد سبب می‌شود خودشان شرم‌منده شوند و دهان فرو بندند همان‌گونه که در حکمت ۲۱۱ آمده بود: «وَالْحِلْمُ فِدَاؤُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری دهان‌بند سفيهان است». ولی اگر افراد با شخصیت به مقابله برخیزند، هم مقام خودشان را تنزل می‌دهند و هم بر آتش جهل جاهلان می‌افزایند و نتیجه معکوس خواهند گرفت.

مرحوم علامه شعرانی در پاورقی‌هایی که بر شرح اصول کافی مرحوم ملاصالح مازندرانی نوشته در تفسیر جمله «الحلم عشيرة» چنین می‌گوید: بعضی از افراد نادان چنین می‌پندارند که حلم و بردباری نشانه ضعف است و شخص نیرومند با غیرت هرگز آزار مردم را تحمل نمی‌کند زیرا قبول ظلم از ظلم کردن

۱. فرقان، آیه ۷۲.

۲. غررالحکم، ج ۶۴۶۷.

زشت تر و بدتر است و گاه به آیه شریفه «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ»^۱ و آیه شریفه «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ»^۲ و آیه «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا»^۳ استدلال می کنند اضافه بر این، سکوت در برابر ظلم و رضایت دادن به آن سبب جرأت و جسارت شخص ظالم می شود و افراد ظالم و بی ادب اگر بدانند انسان های باشخصیت، مأمور به سکوت اند بر ظلم و جسارتشان می افزایند.

نامبرده در پاسخ این اشکال می گوید: حلم و بردباری جایی دارد و مطالبه حقوق جای دیگر. آنچه مسلم است این است که انسان نباید تسلیم عواطف ناشی از شهوت و غضب شود به گونه ای که اختیار را از او سلب کند و در مسیر قوه و همیه قرار گیرد بلکه واجب است مالک نفس خویش باشد. حتی قصاص و انتقام و ایستادنش در برابر شخص متجاوز باید به مقتضای عقل باشد نه برای ارضای عواطف و متابعت از هوای نفس و شهوات زیرا امتیاز انسان نسبت به حیوان در همین است و پیروی از حلم از وظایف انسان است نه پیروی از هوی، و آن چیزی است که ذخیره او برای قیامت می شود و مقتضای عقل همین است.^۴ از بعضی روایات معصومین (علیهم السلام) استفاده می شود که آن بزرگواران حتی طرز حلم کردن و برخورد با سفیهان و جاهلان را به ما آموخته اند.

در حدیث معروف عنوان بصری که خدمت امام صادق (علیه السلام) برای آموختن علم آمد از جمله مطالبی که امام (علیه السلام) به او فرمود این بود: من نه چیز را به تو سفارش می کنم که برای همه سالکان الی الله نیز همان را توصیه می نمایم. سه نکته درباره ریاضت نفس است و سه نکته درباره حلم و سه نکته درباره علم. آن ها را به

۱. بقره، آیه ۱۹۴.

۲. بقره، آیه ۱۷۹.

۳. اسراء، آیه ۳۳.

۴. شرح کافی، ج ۸، ص ۳۱۰.

خاطر بسیار و در آن سستی مکن.

عنوان بصری می‌گوید: تمام فکر و قلبم را متوجه آن حضرت ساختم. فرمود: اما آنچه درباره ریاضت نفس است این است که هرگز چیزی را که به آن تمایل نداری نخور که موجب حماقت است و هنگامی که سیر شدی دست به سوی غذا مبر و هنگامی که می‌خواهی چیزی بخوری باید از حلال باشد و نام خدا را ببری.... و اما سه نکته‌ای که درباره حلم است: اگر کسی به تو بگوید: اگر یک سخن نسنجیده درباره من بگویی ده برابر آن را درباره تو می‌گویم، تو در مقابل چنین شخصی باید بگویی: اگر ده گفتار نسنجیده بگویی حتی یکی هم نخواهم گفت و کسی که به تو دشنام و نسبت بد بدهد به او بگو: اگر در آنچه می‌گویی صادق هستی از خدا می‌خواهم مرا ببخشد و اگر کاذب هستی از خدا می‌خواهم تو را ببخشد. و هرگاه به تو وعده شروبدی بدهد تو وعده نصیحت و خیرخواهی به او بده. اما آن سه چیز که در مورد علم است این است که آنچه رانمی‌دانی از علما بپرس و پرهیز از این که برای آزار و آزمون از آن‌ها سؤال کنی، و از این که تنها به رأی خود چیزی را عمل کنی پرهیز و راه احتیاط را در پیش گیر....^۱

نقطه مقابل حلم؛ حدّت، تندی و پرخاشگری است. افرادی را سراغ داریم که با شنیدن یک جمله نامناسب از یک فرد نادان ناگهان تبدیل به کوره‌ای از آتش می‌شوند و عکس‌العمل‌های تند و شدیدی نشان می‌دهند که هم از مقام آن‌ها کاسته می‌شود و هم شخص نادان را جسورتر می‌کند و هم کسی به یاری آن‌ها برنمی‌خیزد.

لذا در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «الْحِلْمُ يُطْفِئُ نَارَ الْغَضَبِ وَالْجِدَّةُ تُوجِّعُ إِحْرَاقَهُ؛ حلم و بردباری آتش غضب را خاموش می‌کند اما حدت و تندی بر آتش آن می‌افزاید».^۲

۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲. غرر الحکم، ج ۶۴۵۰.

در حکمت ۲۵۵ از نهج البلاغه نیز خواندیم: «الْحِدَّةُ ضَرْبٌ مِنَ الْجُنُونِ؛ حُدت و تندی و تندخویی نوعی از جنون و دیوانگی است».

جالب این که افراد سفیه و نادان دوست دارند عکس العملی در برابر آنها نشان داده شود تا به کار خود ادامه دهند و عقده دل را بگشایند اما هنگامی که به آنها بی اعتنایی شود غمگین می شوند. آیا بهتر نیست با بی اعتنایی آنها را غمگین و مأیوس سازیم همانگونه که امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «إِذَا حَلُمْتَ عَنِ السَّفِيهِ غَمَمَتْهُ فِرْدُهُ غَمًّا بِحُلْمِكَ عَنْهُ؛ هنگامی که در برابر شخص سفیه و نادان بردباری نشان دهی غمگین می شود. حال که چنین است با حلم خود بر غم و اندوه او بیفز»^۱.

* * *

۱. غررالحکم، ج ۳۸۹، ۶۳۸۹.

مِسْكِينُ ابْنِ آدَمَ: مَكْتُومٌ الْأَجَلِ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ تَوْلِيمُهُ
الْبَقَّةُ، وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ، وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ.

امام علیؑ فرمود:

بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی اش نامعلوم، عوامل بیماری اش ناپیدا و (تمام)
اعمالش در جایی محفوظ است. پشه او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا)
موجب مرگ او می شود و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر آمده است که قبل از مرحوم سید رضی، جاحظ در المائة المختارة این کلام حکمت آمیز را آورده
و بعد از سید رضی آمدی در غررالحکم آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده و همچنین ابن القاسم در ریاض
الاخبار با بعضی اضافات آن را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۶).
اضافه می کنیم که طبق نقل دمیری در کتاب حیاة الحیوان اصبع بن نباتة از امیرمؤمنان علیؑ روایت را
به این صورت نقل کرده است: ابن آدم و ما ابن آدم تَوْلِمُهُ الْبَقَّةُ وَ تُنْتِنُهُ الْعَرْقَةُ وَ تَقْتُلُهُ الشَّرْقَةُ. (ر.ک: شرح
علامة تستری، ج ۱۱، ص ۳۳۷). نیز زمخشری در ربیع الابرار آن را با اضافه جمله «وتميته العرقه» آورده
است. (ربیع الابرار، ج ۲، ص ۳۴۲).

شرح و تفسیر

نقاط ضعف عجیب این انسان مغرور!

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه پرده از روی ضعف انسان برداشته و غرور و غفلت او را درهم می‌شکند و نشان می‌دهد که در برابر تمام نقطه‌های قوت و توانایی‌هایی که انسان دارد نقاط ضعف عجیبی را نیز داراست و در مجموع به شش نقطه از این نقاط ضعف اشاره می‌فرماید، سه قسمت از درون انسان سرچشمه می‌گیرد و سه قسمت از برون.

اما درباره سه قسمت اول می‌فرماید: «بیچاره فرزند آدم، سرآمد زندگی‌اش نامعلوم، عوامل بیماری‌اش ناپیدا و اعمالش در جایی محفوظ است»؛ (مُسْكِينُ ابْنُ آدَمَ^۱: مَكْتُومٌ أَلَّا جَلَّ مَكْنُونُ الْعِلَلِ، مَحْفُوظُ الْعَمَلِ).

آری از یک‌سو نمی‌داند پایان عمر او در چه زمان و تاریخی است؛ شب می‌خوابد از صبح خبر ندارد، صبح می‌شود از عصر خبر ندارد. خواه پیر باشد یا جوان یا کودک در هر لحظه احتمال فرا رسیدن مرگ وجود دارد.

و از سویی دیگر عوامل بیماری در درون بدن او به‌صورت ناپیدا وجود دارد. به‌خصوص با کشفیات امروز که می‌گویند: در هر ساعت از طریق آب و هوا و غذا و پوست بدن میکروب‌هایی وارد جسم انسان شده و در خون انسان شناور

۱. در این جمله «ابْنُ آدَمَ» مبتدای مؤخر است و «مُسْكِينُ» خبر مقدم و تنوین مُسْكِينِ گاه برای تخویف حذف می‌شود.

می شوند. هر زمان که بخشی از آن‌ها غلبه کنند انسان به یکی از بیماری‌ها مبتلا می شود.

دستگاه‌های بدن انسان اعم از دستگاه تنفس و قلب و کلیه و عروق و مغز، همه آسیب پذیرند و در معرض انواع آفات و بیماری‌ها قرار دارند. با این حال چگونه انسان می تواند به فردای خود مطمئن باشد که سالم است و توانا؟ از سوی سوم، هر عملی که به جا می آورد در نامه اعمال او ثبت می شود و فرشتگان الهی مأمور حفظ اعمال او هستند. اضافه بر این، زمین و زمان و اعضای بدن او نیز همگی مأموریت ضبط اعمال او را دارند.

آیا چنین انسانی شایسته عنوان مسکین نیست که امام علیه السلام فرموده است؟
 آنگاه اشاره به عوامل بیرونی کرده و به چند نمونه ظاهراً کوچک آن که می تواند زندگی انسان را برهم زند اشاره می کند، می فرماید: «پشه‌ای او را آزار می دهد و گلوگیر شدن (آب یا غذا) موجب مر اوست و عرق، او را متعفن و بدبو می سازد»؛ (تَوَلَّمَهُ الْبَقَّةُ، وَ تَقَتَّلَهُ الشَّرَقَّةُ، وَ تُنْسِنُهُ الْعَرَقَةُ).

«شرقة» اسم «مرة» از ماده «شَرَقَ» (بر وزن طرب) به معنای گلوگیر شدن است. آری پشه‌ای که گاه به آسانی به چشم نمی آید و در گوشه و کنار در کمین انسان است که بر بدن او بنشیند و با نیش خود بخشی از خون او را بمکد و خواب و استراحت را از او بگیرد. اضافه بر پشه‌های خطرناکی که گاه مایه مر انسان‌اند یا بیماری‌هایی را به او تحمیل می کنند.

از سویی دیگر مجرای تنفس و تغذیه انسان دقیقاً در کنار یکدیگر قرار دارند. به هنگامی که انسان می خواهد غذایی ببلعد دریچه تنفس بسته می شود و به هنگامی که بلعیدن تمام شد باز می شود. حال اگر آن دریچه کوچکی که این وظیفه را برعهده دارد دیر بجند و مقداری آب یا غذا وارد ریه شود اگر بسیار کم باشد با سرفه‌های شدید به خارج پرتاب می شود و اگر زیاد باشد حالت خفگی

به انسان دست می‌دهد و پایان عمر او فرامی‌رسد. همچنین اگر لقمه یا جرعه آب در آن فضا بایستد و حرکت نکند راه نفس کشیدن را بر انسان می‌بندد و اگر در مدت کوتاهی مشکل برطرف نشود مرگ به سراغ او می‌آید.

انسانی که اینقدر مرز زندگی و مرگش به هم نزدیک است چگونه ممکن است مغرور شود و از باده قدرت سرمست گردد و دست به هر کاری بزند؟
همچنین هر انسانی به هنگامی که فعالیت جسمانی شدیدی داشته باشد و یا در گرمای هوا گرفتار شود عرق از روزه‌های پوست او جاری می‌گردد و بدن او را بدبو می‌سازد یعنی عوامل تعفن به وسیله خود او بر بدنش آشکار می‌شود.
از مجموع این نقاط ضعف شش‌گانه به خوبی روشن می‌شود که چرا انسان مسکین و بیچاره است.

امام (علیه السلام) با این گفتار حکیمانه‌اش نمی‌خواهد مقام انسان را کاهش دهد و یا از عظمت او بکاهد؛ انسانی که خلیفه الله و گل سرسبد آفرینش و مسجود فرشتگان الهی است. بلکه می‌خواهد غرور و غفلت او را درهم بشکند؛ همان غرور و غفلتی که او را آلوده انواع گناهان و ظلم و ستم‌ها و مفسد بی‌شمار می‌سازد.
جالب این است که ابن معروف (قاضی القضاة ابو محمد عبیدالله بن احمد بن معروف، متولد ۳۰۶) اشعاری دارد که ظاهراً از کلام امام (علیه السلام) در آن الهام گرفته است. او می‌گوید:

يا بُؤْسَ لِلْإِنْسَانِ فِي	الدُّنْيَا وَ إِنَّ نَالَ الْأَمَلَ
يَعِيشُ مَكْشُوفَ الْعِلَلِ	فِيهَا وَ مَكْتُومَ الْأَجَلِ
بَيْنَمَا يُرَى فِي صِحَّةٍ	مُعْتَبِطاً قِيلَ اعْتَلَلِ
وَ بَيْنَمَا يُوجَدُ فِيهَا	ثَاوِياً قِيلَ انْتَقِلِ
فَأَوْفَرَ الْحَظَّ لِمَنْ	يَتَّبَعُهُ حُسْنُ الْعَمَلِ

بدا به حال انسان در دنیا هر چند به آرزوهای (دراز) خود برسد.

زندگی می‌کند در حالی که عوامل بیماری در او مکتوم و پایان عمرش نیز ناپیداست.

در حالی که کاملاً در سلامت است به‌طوری که مردم به حال او غبطه می‌خورند ناگهان گفته می‌شود که بیمار شد.

و در حالی که مشغول حرکت به این طرف و آن طرف است ناگهان می‌گویند که از این جهان چشم فرو بست.

بنابراین بهره کامل از آن کسانی است که اعمال نیک در پی داشته باشند.^۱

نکته‌ها

۱. نیرومند ضعیف!

انسان موجودی است از یک نظر بسیار قوی و نیرومند که عرصه زمین و پهنای آسمان و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار داده و تمام موجودات زمینی را مستخر خود ساخته و از تمام مواهب این جهان به نفع خود استفاده می‌کند. ولی با تمام قدرتی که دارد موجودی بسیار ضعیف و آسیب‌پذیر است. یک پشه کوچک که گاه با چشم هم دیده نمی‌شود او را آزار می‌دهد یا بیمار می‌کند و گاهی سبب مرگ او می‌شود و از آن کوچک‌تر میکروب‌ها و ویروس‌های بیماری‌زا هستند که ابداً با چشم دیده نمی‌شوند ولی این موجودات نامرئی و ظاهراً بسیار ضعیف و ناتوان انسان‌های قوی و قهرمان را می‌توانند از پای درآورند.

این ترکیب عجیب انسان از قوت و ضعف ظاهراً برای این است که از طرفی بتواند مدارج ترقی و کمال را طی کند و از سویی دیگر گرفتار غرور و غفلت و خودبزر بینی نشود.

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۰، ص ۳۶۷.

از جمله مسائلی که انسان با آن دست به گریبان است زمان اجل اوست که کاملاً مخفی و پنهان است. این نیز هشداری برای انسان‌هاست که آنی غافل نشوند و به گمان زندگی طولانی دست به هر کاری نزنند و فکر نکنند که زمان توبه از گناه و جبران خطاها وسیع است چرا که هر لحظه ممکن است مر او فرارسد. یک جرعه آب یا یک لقمه غذا می‌تواند گلوی او را بفشارد و در عین سلامتی، راهی دیار آخرت کند.

این‌ها حقایقی است که امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به آن اشاره فرموده و ریشه آن در قرآن مجید است می‌فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا»؛ خدا می‌خواهد کار را بر شما سبک کند؛ و انسان، ضعیف آفریده شده است.^۱

در جای دیگر می‌خوانیم: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا»؛ انسان، حریص آفریده شده * هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می‌کند.^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»؛ و هیچ‌کس نمی‌داند در چه سرزمینی می‌میرد؟ خداوند عالم و آگاه است!^۳

در روایات آمده است: هنگامی که خداوند پشه‌ها را بر نمرود و لشکرش مسلط ساخت تعداد فوق‌العاده زیادی اطراف لشکر او را احاطه کردند. نمرود از لشکرش جدا شد و در خانه‌اش وارد گشت و تمام درها را بست و پرده‌ها را فرو افکند و بر پشت خود خوابید، فکر می‌کرد که چگونه از این لشکر عظیم پشه‌ها رهایی یابد ناگهان پشه‌ای وارد بینی او شد و به‌سوی مغز او بالا رفت. چهل روز

۱. نساء، آیه ۲۸.

۲. معارج، آیات ۱۹ و ۲۰.

۳. لقمان، آیه ۳۴.

او را آزار می داد به گونه ای که برای پیدا کردن آرامش موقت، سر خود را بر زمین می کوبید و در این حال بود تا به هلاکت رسید.^۱

در حدیث دیگری آمده است که امام صادق (علیه السلام) نزد منصور دوانیقی بود در این حال پشه ای منصور را آزار می داد و هر زمان او را از خود دور می ساخت دو مرتبه به سوی او باز می گشت. او روی به امام صادق (علیه السلام) نمود و عرض کرد: خداوند چرا این پشه (مزاحم) را آفریده است. امام (علیه السلام) فرمود: «لِيُذِلَّ بِهِ الْجَبَابِرَةَ مِثْلَكَ؛ برای این که ستمگرانی مانند تو را خوار کند».^۲

۲. مواد تشکیل دهنده عرق بدبو

دانشمندان تحقیقاتی درباره عرق کردن انسان و ماده تشکیل دهنده عرق و عوامل بدبویی آن کرده و به نتایج عجیب و شگفت انگیزی دست یافته اند. از جمله:

آن ها معتقدند که عرق بر دو گونه است: گونه ای از آن همان است که به هنگام فعالیت زیاد که بدن انسان گرم می شود و یا گرمی هوا تأثیر می گذارد بدن برای خنک شدن عرق می کند. این نوع عرق بدبو نیست.

نوع دوم عرقی است که در زیر بغل، کشاله ران، پاها و گاه کف دست ها ظاهر می شود. آن عرق بدبوست و تازه خود عرق نیز بدبو نمی باشد بلکه موجودات زنده ذره بینی که در این نقاط از بدن هستند از عرق استفاده می کنند و مدفوعی از خود خارج می سازند که بوی بد از آن است و به همین دلیل دستور داده شده که به خصوص این نقاط از بدن شسته شود تا محلی برای پرورش این موجودات زنده باقی نماند و در روایات اسلامی نیز آمده است که یکی از فایده های غسل

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۱، ص ۳۳۹.

۲. همان.

جمعه آن است که بوی بد زیر بغل را برطرف می‌کند.

البته وجود موهای زائد و بلند در زیر بغل نیز محل مناسبی برای پرورش این موجودات ذره‌بینی مزاحم است و لذا در روایات اسلامی دستور به برطرف کردن آن‌ها داده شده است.^۱

۳. پشه، موجودی کوچک اما شگفت‌انگیز

پشه ظاهراً موجود بسیار کوچک و بی‌ارزشی است ولی تحقیقات دانشمندان نشان می‌دهد که آن‌ها نیز جهان بزرگی برای خود دارند. آنان می‌گویند که بیش از ۲۸۰۰ گونه پشه در سراسر جهان وجود دارد و چون حشراتی خونسرد هستند در فصل زمستان به خواب زمستانی فرو می‌روند ولی به هنگامی که فعال می‌شوند به خون نیاز دارند اما نه برای تأمین انرژی بلکه پشه‌های ماده از آن برای تولید مثل و نمو تخم‌های خود استفاده می‌کنند.

خرطوم و نیش پشه از دو کانال مجزا تشکیل یافته، یکی مجرای بزاق است و دیگری برای مکیدن خون و عجیب این‌که پشه هنگام مکیدن خون، از طریق بزاق خود یک ماده ضد انعقاد خون ترشح می‌کند تا هنگام مکیدن آن لخته نگردد و همین بزاق پشه است که موجب تحریک بدن می‌گردد و در نتیجه خارش و تورم و قرمزی در محل پدید می‌آید.

پشه ماده قادر است از فاصله سی متری و گاه پنجاه متری بوی بدن انسان را احساس کند و به‌سوی او برای گرفتن خون بیاید. افرادی که گروه خونی آن‌ها O می‌باشد بیشتر گزیده می‌شوند و آنهایی که گروه خونی شان A می‌باشد کمتر.

۱. رجوع شود به وسائل الشیعه، باب ۱۶ از ابواب اغسال مسنون، ح ۱۵.

وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِساً فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ،

إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا، فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ امْرَأَتُهُ كَأَمْرَاتِهِ.
فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتِلْهُ اللَّهُ كَافِراً مَا أَفْقَهُهُ» فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيَقْتُلُوهُ،
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُويَ إِذَا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ!

روایت شده است که آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن‌جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود.

امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن‌هاست. هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش!
در این هنگام مردی از خوارج گفت: خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا

و فقیه است!! هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند، ولی امام (علیه السلام) فرمود: آرام باشید جواب دشنام، بدگویی است و یا گذشت از گناه (نه کشتن مرد بدزبان).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم صدوق در خصال و مرحوم ابن شعبه در تحف العقول (با تفاوتی در ضمن حدیث اربع مائه) قبل از سید رضی آورده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۷).

شرح و تفسیر

راه غلبه بر شهوت

این گفتار حکیمانه زمانی از امام علیه السلام صادر شد که روایت شده است آن حضرت در میان اصحابش نشسته بود. زن زیبایی (که تمام چهره‌اش را نپوشانده بود) از آن جا عبور کرد و چشم حاضران را به خود جلب نمود. امام علیه السلام فرمود: «چشمان این مردان، طغیانگر است و آنچه نظرشان بر آن افتاد مایه تحریک و هیجان آن‌هاست»؛ (وَرُویَ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِسًا فِي أَصْحَابِهِ فَمَرَّتْ بِهِمْ امْرَأَةٌ جَمِيلَةٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ؛ وَإِنَّ ذَلِكَ سَبَبُ هَبَابِهَا).

«رَمَقَ» از ماده «رَمَقَ» (بر وزن رنگ) به معنای نگاه کردن است.

«فحول» جمع «فَحْل» (بر وزن نخل) به معنای جنس مذکر قوی است.

«طوامح» جمع «طامح» به معنای طغیانگر است.

«هباب» در بسیاری از نسخه‌ها و در لغت «هباب» به (کسر هاء) آمده و به معنای هیجان است و مجموع این سخن که در نهایت فصاحت و بلاغت بیان شده اشاره به این است که وقتی نظر مردی (مخصوصاً مرد جوان) بی اختیار به زن زیبایی می افتد هیجان جنسی پیدا می کند و راه علاجش همان است که امام علیه السلام در ادامه این سخن بیان فرموده است.

در این جا امام علیه السلام تصریح می کند که افتادن چشم اصحاب بر چنین زنی

خواهناخواه سبب تحریک آنها می شود.

سپس به عنوان یک حکیم آگاه و مهربان راه حل مشکل را به آنها نشان می دهد، می فرماید: «هرگاه یکی از شما نظرش به زنی افتاد که زیبا و صاحب جمال بود، برود و با همسر خود آمیزش کند زیرا او هم زنی است مانند همسرش»؛ (فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُكُمْ إِلَى امْرَأَةٍ تُعْجِبُهُ فَلْيَلَامِسْ أَهْلَهُ، فَإِنَّمَا هِيَ أَمْرَأَةٌ كَأَمْرَأَتِهِ).

درست است که زن ها از نظر زیبایی و جاذبه جنسی با هم متفاوت اند ولی نتیجه نهایی ارتباط با آنها که آمیزش جنسی است کم و بیش یکسان است و می تواند جلوی تحریکات و انحرافات را بگیرد.

و این درسی است از سوی امام (علیه السلام) به همه جوانان که برای نجات از انحرافات جنسی و آلودگی به گناه اقدام به ازدواج کنند زیرا یک همسر مناسب می تواند جلوی همه این هیجانات را بگیرد و اگر کسی هوی پرست و شهوت پرست نباشد مشکل جنسی خود را با همسرش به هر صورت حل خواهد کرد.

در این هنگام مردی از خوارج گفت: «خداوند این کافر را بکشد چقدر دانا و فقیه است»؛ (فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ: «قَاتَلَهُ اللَّهُ كَافِرًا مَا أَفْقَهَهُ»).

هنگامی که حاضران این سخن را شنیدند از جای پریدند تا او را به قتل برسانند ولی امام (علیه السلام) فرمود: «آرام باشید جواب دشنام، دشنام است و یا گذشت از گناه (نه اعدام)»؛ (فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِيُقْتَلُوهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رُؤِيدًا إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ سَبٌّ، أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ!).

در این جا سؤالاتی پیش می آید که باید به پاسخ آنها پرداخت:

۱. بعضی سؤال می کنند که چرا امام (علیه السلام) در این جا نهی از منکر نفرمود بلکه تنها دستوری داد که اصحاب و یارانش در آینده با مشاهده زنی زیبا گرفتار مشکلی نشوند.

پاسخ این سؤال روشن است و آن این که نظر انداختن اصحاب و یاران

امام علیه السلام به آن زن عمدی نبود بلکه یک نظر اتفاقی و غیر ارادی بود و می‌دانیم چنین نظرهایی جزء منکرات نیست که از آن نهی کنند. اگر کسی چشمش بی اختیار به چنین منظره‌ای افتاد و بعد به نگاه کردن ادامه داد، ادامه آن نگاه، گناه است. همچنین در بعضی از روایات از علی علیه السلام نقل شده است: «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الرَّجُلِ تَمَرُّ بِهِ الْمَرْأَةُ فَيَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ أَوَّلُ نَظَرٍ لَكَ وَ الثَّانِيَةُ عَلَيْكَ وَلَا لَكَ وَ النَّظَرَةُ الثَّلَاثَةُ سَهْمٌ مَسْمُومٌ مِنْ سَهَامِ إِبْلِيسَ مَنْ تَرَكَهَا لِلَّهِ لَا لِعِيرهَ أَعَقَبَهُ اللَّهُ إِيْمَانًا يَجِدُ طَعْمَهُ؛ از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند که زنی (زیبا) از مقابل مردی عبور می‌کند و آن مرد به او نگاه می‌نماید (چه حکمی دارد؟) پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: نخستین نظر از آن توست (چون بی اختیار است و گناهی در آن نیست) و نگاه دوم بر ضد توست نه به سود تو و نگاه سوم تیر زهراگینی از تیرهای شیطان است، هرکس آن را برای خدا نه به سبب دیگری ترک کند خداوند ایمانی در قلب او ایجاد می‌کند که طعم آن را احساس می‌نماید»^۱.

۲. سؤال دیگر این‌که آن مرد خارجی که نعوذ بالله نسبت کفر به امام علیه السلام داد قطعاً ناصبی و کافر بود. چرا امام علیه السلام اجازه نداد او را به قتل برسانند؟ پاسخ این است که امام علیه السلام از تعبیر او استفاده کفر به معنای واقعی نفرمود بلکه این کفر همان کفری بود که خوارج می‌گفتند؛ آن‌ها معتقد بودند که هرکس گناه کبیره‌ای مرتکب شود و توبه نکند کافر خواهد بود و چون به زعم آن‌ها امام علیه السلام تن به مسأله حکمیت داده بود و این حکمیت به پندار آن‌ها برخلاف شرع بود چنین نسبتی را به امام علیه السلام داد و لذا امام علیه السلام او را در حد یک سب و لعن تلقی کرد و فرمود: «إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ».

۳. سؤال دیگر این‌که آیا می‌توان در مقابل دشنام، دشنام داد که در عبارت امام علیه السلام آمده است؟

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۸، ح ۱.

جواب این که مراد از سب در این جا لعن است یعنی می توان چنین شخص بدزبانی را لعن کرد چون مستحق لعن است.

در عین حال اشاره فرمود: راه دیگر، استفاده از عفو است همان راهی که امام (علیه السلام) درباره او انتخاب فرمود.

۴. سؤال دیگر همان چیزی است که ابن ابی الحدید در شرح این گفتار حکیمانه مطرح کرده است و آن این که می گوید: یکی از دوستان من هنگامی که این گفتار امام (علیه السلام) را شنید پرسید: چرا امام (علیه السلام) آن مرد را که از خوارج بود عفو کرد ولی هنگامی که اشعث تعبیر زشتی درباره امام (علیه السلام) در برابر سخنی که فرموده بود به کار برد و گفت: «هذه عليك لا لك؛ این سخن بر ضد توست نه به نفع تو»، امام (علیه السلام) برآشت و او را به شدت توبیخ کرد و حتی او را مخاطب به خطاب «منافق بن کافر» فرمود.

سپس چنین پاسخ می گوید که این مرد خارجی علم امام (علیه السلام) را ستود و در عین حال کلمه زشتی به امام (علیه السلام) گفت در حالی که اشعث بن قیس منافق، علم امام (علیه السلام) را انکار کرد و حضرت را به ناآگاهی متهم ساخت. چنین شخصی مستحق لعن و هرگونه سرزنش است.^۱

بعضی نیز در پاسخ این سؤال گفته اند که اشعث، مرد منافق و شروری بود و می خواست با این سخنش شری به پا کند. امام (علیه السلام) محکم در مقابل او ایستاد و محکم او را بر سر جایش نشاند ولی این مرد خارجی چنین نظری نداشت و لذا امام (علیه السلام) او را مورد عفو قرار داد.

۵. سؤال دیگری نیز در این جا مطرح است قرآن این که نسبت کفر به امام (علیه السلام) به هر معنا باشد سب امام (علیه السلام) محسوب می شود و می دانیم سب امامان معصوم (علیهم السلام) موجب کفر است همان گونه که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است:

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۶۳.

«مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّ نَبِيَّيَ وَمَنْ سَبَّ نَبِيَّيَ فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ؛ کسی که علی علیه السلام را سب کند مرا سب کرده و کسی که مرا سب کند خدا را سب کرده است (و به یقین چنین کسی کافر است)».^۱

بنابراین چرا امام علیه السلام اجازه قتل او را نداد؟

پاسخ این سؤال با توجه به سیره امام علیه السلام در هنگام حکومتش روشن می شود و آن این که امام علیه السلام برای جلوگیری از اختلاف در میان مسلمین و نقشه های شوم منافقین که پیوسته درصدد ایجاد اختلاف و جنگ داخلی بودند در بسیاری از این گونه موارد با مدارا رفتار کرد و مجازات بسیاری از مستحقین مجازات را موکول به زمان دیگری فرمود و محل کلام ما نیز از این قبیل بود که اگر امام علیه السلام دستور قتل این خارجی را می داد جمعیت خوارج فریاد بلند می کردند و غوغایی به راه می انداختند.

نکته

راه های روشن برای مبارزه با انحرافات جنسی

می دانیم که یکی از سرکش ترین غرائز انسان غریزه جنسی اوست، تا آن جا که مطابق بعضی از روایات تأثیر آن روی انسان مساوی است با تأثیر تمام غرائز دیگر. حدیث معروف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که در کتاب شریف کافی آمده شاهد این مدعاست، می فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ أَخْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ... فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ؛ کسی که ازدواج کند نیمی از دین خود را حفظ کرده، پس تقوای الهی را در نیم دیگر رعایت کند».^۲

به همین دلیل بسیاری از پرونده های جنایی به این مسأله ختم می شود، تا

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲. کافی، ج ۵، ص ۳۲۸، ح ۲.

آن جا که بعضی گفته اند: هیچ پرونده جنایی مهمی وجود ندارد که در آن پای زنی در میان نباشد. نیز به همین دلیل، اسلام برای پیشگیری از خطرات ناشی از این غریزه سرکش دستورات فراوانی داده است که بخش مهمی از آن در سوره نور که در واقع سوره عفت و پاکدامنی است آمده است از جمله:

تأکید بر مسأله ازدواج جوانان می فرماید: «وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»؛ مردان و زنان بی همسر خود را همسر دهید، همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را؛ اگر فقیر و تنگدست باشند، خداوند از فضل خود آنان را بی نیاز می سازد؛ خداوند گشایش دهنده و آگاه است!.^۱

اشاره به این که حتی فقر نمی تواند بهانه ای برای فرار از این موضوع شود. روشن است که اگر منظور از ازدواج، ازدواج های پر زرق و برق و پر از تشریفات و چشم و هم چشمی ها باشد و هزینه های تالارهای پر از گناه آن ها سنگین و کمر شکن گردد بسیارند کسانی که قادر بر آن نیستند. اما اگر ساده باشد و مهریه گاه یک قرآن مجید و گاه یک شاخه گل و یا چهارده سکه طلا باشد و مراسمی ساده و مملو از معنویت و صفا برگزار کنند و دامنه توقعات، به خصوص در سنین جوانی که آغاز زندگی است کم شود، ازدواج کار آسانی خواهد بود. اسلام بر همه این موضوعات تأکید کرده است.

دیگر این که دستور مؤکد به حجاب داده تا یکی از مهمترین عوامل تحریک جوانان که خودنمایی زنان است از میان برود و از سویی دیگر به همه دستور داده که از چشم چرانی به شدت پرهیزند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» * وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ

۱. نور، آیه ۳۲.

عَلَى جُيُوبِهِنَّ»؛ به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه به نامحرم‌ان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است، و به زنان باایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند و (اطراف) روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود)».^۱

و حتی در ذیل آیه اخیر از این‌که زنان به‌هنگام راه رفتن پایشان را محکم به زمین بزنند تا صدای خلخال که بر پا دارند به گوش افراد نامحرم برسد نهی فرموده، که حاکی از نهایت دقت اسلام در این زمینه است: «وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ».

و در سورة احزاب از این‌که زنان به‌هنگام سخن گفتن طرز کلام خود را به صورت هوس‌انگیز درآورند نهی فرموده مبدا بیماردلان به آن‌ها طمع کنند: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ».^۲

در روایات اسلامی نیز دستورات جالب و دقیقی در این زمینه دیده می‌شود از جمله از رسول خدا ﷺ نقل شده است که هرگاه زنی در جایی بنشیند و آن محل بر اثر نشستن او کمی گرم شود مرد نامحرمی بلافاصله در آن‌جا ننشیند، تا آن محل سرد شود: «إِذَا جَلَسَتِ الْمَرْأَةُ مَجْلِسًا فَقَامَتْ عَنْهُ فَلَا يَجْلِسُ فِي مَجْلِسِهَا رَجُلٌ حَتَّى يَبْرُدَ».^۳ حتی در صورتی که دسترسی به ازدواج دائم نباشد اجازه ازدواج موقت را داده که شرایط آن بسیار آسان و ساده‌تر است.

و دستورات فراوان دیگری که نقل همه آن‌ها نیاز به تألیف کتاب مستقلی دارد.

۱. نور، آیات ۳۰ و ۳۱.

۲. احزاب، آیه ۳۲.

۳. کافی، ج ۵، ص ۵۴۶، ح ۳۸.

كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيْكِ مِنْ رُشْدِكَ.

امام علی (ع) فرمود:

این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای
تو واضح و روشن سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها مدرک دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که آن را با تفاوتی که حاکی از تعدد منبع است آورده، می‌گوید: «كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَبَانَ رُشْدَكَ مِنْ غَيْكِ». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

شرح و تفسیر

عقل کافی

می‌دانیم عقل شاخه‌های متعدد و آثار فراوانی دارد و حتی گاهی شیطننت با عقل اشتباه می‌شود. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه نشانه عقلی را که مایه نجات انسان است به روشنی بیان می‌کند و می‌فرماید: «این مقدار از عقل تو برای تو کافی است که راه‌های گمراهی را از راه سعادت برای تو واضح و روشن سازد»؛ (كَفَاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْضَحَ لَكَ سُبُلَ غَيِّكَ مِنْ رُشْدِكَ).

ارباب لغت «غی» را به معنای گمراهی یا سرگردانی در بیراهه‌ها تفسیر کرده‌اند ولی به عقیده راغب در مفردات به هرگونه گمراهی غی گفته نمی‌شود بلکه به نوعی از گمراهی اطلاق می‌گردد که از فساد عقیده سرچشمه می‌گیرد و به تعبیر دیگر، گمراهی توأم با اعتقاد فاسد است.

«رشد» در لغت به معنای راه یافتن به مقصد و مقصود و رسیدن به واقع است و اگر به کودک بالغ شده و آگاه «رشد» گفته می‌شود برای این است که به مقصود رسیده و صلاح و مفسده خود را درک می‌کند.

البته در مورد عقل مراحل بالاتری نیز وجود دارد که انسان به وسیله آن دقایق معانی و مسائل عمیق علمی را درک می‌کند و می‌تواند نوآوری‌ها و ابتکارات فراوانی در علوم مختلف از خود به یادگار بگذارد. این مرحله از عقل، بسیار خوب است و مهم و تأثیرگذار ولی برای نجات انسان کافی نیست و چه بسیار

عالمان بزرگی در فنون مختلف بودند که گرفتار انحرافات می شدند. امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اش انگشت روی آن شاخه از عقل گذاشته که مایه نجات انسان در دنیا و آخرت است و هدف اصلی از آفرینش عقل همان می باشد.

به همین دلیل در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که فرمود: «مَا قَسَمَ اللَّهُ لِلْعِبَادِ شَيْئًا أَفْضَلَ مِنْ الْعَقْلِ؛ خداوند در میان بندگان هیچ نعمتی را مهمتر از عقل تقسیم نکرده است».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَ لَهُ دِينٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ؛ کسی که عاقل باشد دیندار است و کسی که دیندار باشد وارد بهشت می شود».^۲

حتی ممکن است انسان در مسیر حق باشد ولی چون عقل درستی ندارد ناگهان فریب هوای نفس یا شیطان و یا انسان های شیطان صفت را بخورد و از راه منحرف گردد.

از این رو رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنُ حَالٍ فَأَنْظِرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يَجَازِي بِعَقْلِهِ؛ هنگامی که به شما خبر برسد که فلان شخص دارای حالت خوبی (و در مسیر اطاعت) است، به آن قناعت نکنید و نگاه به خوبی عقل او کنید چرا که جزای اعمال به مقدار عقل است».^۳

در حدیث دیگری که در تحف العقول آمده می خوانیم: جمعی در حضور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بودند. مردی نصرانی از اهل نجران که دارای بیان خوب و وقار و هیبتی بود وارد مدینه شده بود. به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرض کردند: چقدر این مرد نصرانی عاقل و هشیار است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نگوئید. عاقل کسی

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۲، ح ۱۱.

۲. همان، ص ۱۱، ح ۶.

۳. همان، ص ۱۲، ح ۹.

است که به یگانگی خداوند ایمان داشته باشد و اطاعت فرمان او کند؛ «مَهْ إِنَّ الْعَاقِلَ مَنْ وَحَّدَ اللَّهَ وَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ».^۱

این سخن را با اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان (علیه السلام) آمده و هماهنگ با این گفتار حکیمانه است پایان می دهیم:

و أَفْضَلُ قَسَمِ اللَّهِ لِلْمَرْءِ عَقْلُهُ فَلَيْسَ مِنَ الْخَيْرَاتِ شَيْءٌ يُقَارِبُهُ
إِذَا اكْمَلَ الرَّحْمَنُ لِلْمَرْءِ عَقْلَهُ فَقَدْ كَمَلَتْ أَخْلَاقُهُ وَ مَارِبُهُ
يَعِيشُ الْفَتَى فِي النَّاسِ بِالْعَقْلِ إِنَّهُ عَلَى الْعَقْلِ يَجْرِي عِلْمُهُ وَ تَجَارِبُهُ
يُزَيْنُ الْفَتَى فِي النَّاسِ صِحَّةُ عَقْلِهِ وَإِنْ كَانَ مَحْظُوراً عَلَيْهِ مَكَايِبُهُ
يُثَبِّتُ الْفَتَى فِي النَّاسِ قِلَّةُ عَقْلِهِ وَإِنْ كَرُمَتْ أَعْرَاقُهُ وَ مَنَاصِبُهُ

برترین تقسیم نعمتی که خداوند برای انسان کرده است عقل اوست و هیچ چیز از نیکی ها به پای آن نمی رسد.

هنگامی که خداوند بخشنده عقل انسان را کامل کند به یقین تمام اخلاق و اعمال او کامل می شود.

جوانمردان در میان مردم، با عقل خود زندگی می کنند چراکه علم و تجربه همراه عقل است.

آنچه انسان را در میان مردم زینت می دهد سلامت عقل اوست هر چند کسب و کار پر رونقی نداشته باشد.

و آنچه چهره انسان را در میان مردم زشت می سازد کمی عقل اوست هر چند ریشه ها و منصب های او فراوان باشد.^۲

۱. تحف العقول، ص ۵۴.

۲. دیوان علی، ص ۶۶.

افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ،
وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَىٰ بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونَ وَاللَّهِ كَذَلِكَ. إِنَّ
لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمُوهُ أَهْلُهُ.

امام علی (ع) فرمود:

کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم مشمارید چراکه کوچک آن بزرگ
و کمش بسیار است. هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من
سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد. هرکدام از خیر و شر را اهلی
است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می دهند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبعی که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه غیر از نهج البلاغه نقل می کند غررالحکم آمدی است
که آن را با تفاوت هایی نه چندان زیاد آورده است (و احتمالاً از منبع دیگری گرفته است) (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۲۹۹).

شرح و تفسیر

کار نیک کمش، بسیار است

امام علی^{علیه السلام} در این گفتار حکیمانه به دو نکته مهم و سرنوشت ساز در زندگی بشر اشاره می کند. نخست می فرماید: «کار نیک انجام دهید و هیچ مقدار از آن را کم شمارید چراکه کوچک آن بزرگ و کمش بسیار است»؛ (افْعَلُوا الْخَيْرَ وَلَا تَحْقِرُوا مِنْهُ شَيْئًا، فَإِنَّ صَغِيرَهُ كَبِيرٌ وَقَلِيلُهُ كَثِيرٌ).

بسیارند اشخاصی که وقتی به کارهای نیک کوچک برخورد می کنند بی اعتنا از کنار آن می گذرند در حالی که گاهی همین کارهای کوچک، سرنوشت ساز است؛ ممکن است جرعه آبی تشنه ای را از مرگ نجات دهد یا مقدار کمی دوا مایه نجات انسانی از مرگ شود.

اضافه بر این اگر همه مردم حتی به کارهای نیک کوچک اهمیت دهند، قطره قطره جمع می شود و تبدیل به دریایی از خیر و خیرات می گردد.

از این گذشته هرگاه کار خیر به نیت اطاعت فرمان خدا انجام گیرد بزرگ خواهد بود همان گونه که گناه، هر قدر کوچک باشد به دلیل جایگاه عظیم پروردگار، بزرگ خواهد بود.

اضافه بر این، رفتن به سوی کارهای خیر کوچک انسان را به تدریج آماده برای

۱. «خیر» معنای وسیعی دارد که شامل هرگونه کار نیکی اعم از عبادات و خدمات مردمی و انسانی می شود. گاه در همین معنای عام به کار می رود مانند محل کلام ما و گاه در بخش خاصی به کار می رود که از قرینه کلام فهمیده می شود.

خیرات بزر می‌کند و این خود نکته مهمی است.

در حکمت ۹۵ نیز به این نکته اشاره شده است: «لَا يَقِلُّ عَمَلٌ مَعَ التَّقْوَى وَكَيْفَ يَقِلُّ مَا يَتَقَبَّلُ؛ هیچ عملی اگر با تقوا (و قصد قربت) همراه باشد کم نیست و چگونه کم خواهد بود عملی که مقبول درگاه خداوند است».

با توجه به این چهار نکته هیچ کار خیری را هر چند کم و کوچک باشد نباید نادیده گرفت. همان‌گونه که شر کوچک را نباید کوچک گرفت که گاه از کار شر کوچکی آتشی بی‌پایان برمی‌خیزد؛ می‌توان با یک کبریت شهر بزرگی را آتش زد و در تاریخ نیز خوانده‌ایم که حادثه قتل یک شاهزاده در اروپا جرعه جنگ جهانی را زد و به دنبال آن تمام اروپا در آتش سوخت.

به این ترتیب امام علیه السلام همه مردم را به کارهای نیک اعم از کوچک و بزر تشویق می‌کند تا در سایه آن جامعه اسلامی راستین به وجود آید.

در بخش دوم امام علیه السلام به عذر و بهانه‌هایی که بعضی از افراد برای فرار از کار نیک می‌آورند اشاره کرده و پاسخ می‌گوید. می‌فرماید: «هیچ یک از شما نگوید: فلان کس در انجام (این) کار خیر از من سزاوارتر است، که به خدا سوگند چنین خواهد شد»؛ (وَلَا يَقُولَنَّ أَحَدُكُمْ: إِنَّ أَحَدًا أَوْلَى بِفِعْلِ الْخَيْرِ مِنِّي فَيَكُونُ وَاللَّهِ كَذَلِكَ).

سپس امام علیه السلام توضیح می‌دهد و می‌فرماید: «هرکدام از خیر و شر را اهلی است که اگر شما آن را رها کنید دیگران به جای شما انجام می‌دهند»؛ (إِنَّ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ أَهْلًا فَمَهْمَا تَرَكَتُمُوهُ مِنْهُمَا كَفَاكُمْوَهُ أَهْلُهُ).

در میان مردم، معمول است که وقتی کار خیری به کسی پیشنهاد می‌شود برای این‌که از آن فرار کند می‌گوید چرا به سراغ فلان کس نمی‌روی که هم ثروتش از

۱. در تعدادی از نسخ نهج البلاغه به جای مهما «ما» آمده و در غرر الحکم نیز همین‌گونه است اگر چنین باشد ضمیر مفرد «ترکتتموه» به آن برمی‌گردد ولی اگر به صورت مهما شرطیه باشد مرجع ضمیر مبهم خواهد شد. بنابراین نسخه «ما» صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

من بیشتر است و هم امکانات فراوانی دارد؟ با وجود او نوبت به من و امثال من نمی‌رسد.

این در واقع بهانه‌ای است که انسان را از انجام کارهای خیر محروم می‌سازد. امام (علیه السلام) می‌فرماید: ای بسا همین سخن سبب شود که توفیق از چنین انسانی سلب گردد و هیچ‌گاه نتواند کار خیری انجام دهد.

اضافه بر آن، کارهای خیر بر زمین نمی‌ماند همان‌گونه که کارهای شر هم طرفدارانی از افراد شیطان‌صفت دارد. پس باید سعی کرد در صف گروه اول قرار گرفت و از قرار گرفتن در صف گروه دوم پرهیز کرد.

قرآن مجید نیز در این زمینه اشارات پرمعنایی دارد که مضمون همه آن‌ها این است که اگر گروهی به دنبال راه حق و کارهای نیک نباشند این بار بر زمین نمی‌ماند؛ اقوام دیگری هستند که آن را بر دوش می‌کشند و راه حق را هموار می‌سازند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِكَافِرِينَ»؛ آن‌ها (پیامبران) کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم؛ و اگر (این گروه) به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی‌ماند؛ زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می‌سازیم که به آن، کافر نیستند.^۱ و در جای دیگری می‌فرماید: «وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»؛ و هرگاه (شما) سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد که آن‌ها مانند شما نخواهند بود (و سخاوتمندانه در راه خدا انفاق می‌کنند).^۲

در جای دیگر از زبان هود (علیه السلام) پیغمبر الهی، خطاب به مخالفان قولش می‌گوید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ

۱. انعام، آیه ۸۹.

۲. محمد، آیه ۳۸.

وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ؛ پس اگر روی برگردانید، من رسالتی را که مأمور بودم به شما رساندم؛ و پروردگارم گروه دیگری را جانشین شما می‌کند؛ و شما کمترین ضرری به او نمی‌رسانید؛ پروردگارم حافظ و نگاهبان هر چیز است!.^۱

نیز در آیه دیگر خطاب به گروهی از امت اسلامی که برای رفتن به میدان جنگ تعلل می‌ورزیدند می‌فرماید: «إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ اگر (به‌سوی میدان جهاد) حرکت نکنید، شما را مجازات دردناکی می‌کند، و گروه دیگری غیر از شما را به‌جای شما قرار می‌دهد؛ و هیچ زیانی به او نمی‌رسانید؛ و خداوند بر هر چیزی تواناست!.^۲

کوتاه‌سخن این‌که آیین خدا در هیچ عصر و زمانی بدون پیرو راستین و فداکار نمی‌ماند ما باید سعی کنیم جزء آن گروه باشیم؛ چه افتخاری از این بزرگتر و چه فرصتی از این بهتر.

آخرین نکته‌ای که لازم است در این جا به آن اشاره کنیم این می‌باشد که مفهوم جمله اخیر در کلام امام (علیه السلام) این نیست که نیک و بد هرکدام طالبانی دارد و اگر شما نیک و بد را ترک کنید آن‌ها به سراغش می‌روند بلکه منظور این است که این دو هرکدام طالبانی دارد شما به‌سوی نیکی‌ها و مبارزه با بدی‌ها بروید و اگر شما نروید کسانی هستند که این بار را به مقصد برسانند.

۱. هود، آیه ۵۷.

۲. توبه، آیه ۳۹.

مَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عِلَانِيَتَهُ، وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ، وَ مَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ النَّاسِ.

امام علی (ع) فرمود:

آن کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می نماید و هر کس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیایش را سامان می بخشد و آن کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا می گوید: این گفتار حکیمانه شبیه همان است که در حکمت ۸۹ با تفاوتی در الفاظ و اضافه ای بر این جا گذشت. منظور او این است که مدارک این سخن همان مدارکی می باشد که در آن جا ذکر کرده از جمله: تذکره ابن جوزی و نیز کسانی که قبل از سید رضی آن را آورده اند از جمله مرحوم شیخ صدوق در کتاب خصال و کتاب امالی و کلینی در روضه کافی با اضافه ای که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

شرح و تفسیر

اگر رابطه خود را با خدا اصلاح کنی...

مردم معمولاً خواهان سه چیزند: آراستگی ظاهر، تأمین امر معاش و حسن رابطه با سایر مردم. امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه و نورانی طرق معنوی رسیدن به این خواسته‌های سه‌گانه را در سه جمله کوتاه و پرمعنی بیان فرموده است. نخست می‌فرماید: «آن‌کس که درون و باطن خویش را اصلاح کند خداوند ظاهرش را اصلاح می‌نماید»؛ (مَنْ أَصْلَحَ سِرِّرَتَهُ أَصْلَحَ اللَّهُ عَلَانِيَتَهُ).

البته رابطه وثیق میان ظاهر و باطن، روح و جسم، و سریره و علانیه ایجاب می‌کند که حسن باطن تأثیر در حسن ظاهر بگذارد ولی از این گفتار امام علیه السلام استفاده می‌شود که خداوند نیز در این امر امداد و کمک می‌کند و به یقین با امداد الهی ظاهر چنین انسانی نیز اصلاح خواهد شد.

در دومین جمله می‌فرماید: «هرکس برای دین خود کار کند خداوند کار دنیايش را سامان می‌بخشد»؛ (وَمَنْ عَمِلَ لِدِينِهِ كَفَاهُ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ).

عمل به دستورات دینی تنها منحصر به نماز و روزه و عبادات نیست بلکه سعی و تلاش و کوشش برای تحصیل روزی حلال و زندگی آبرومند نیز جزء آن است و به یقین دستورات دینی چنان است که اگر کسی به آن عمل کند دنیای او نیز آباد می‌شود و خداوند متعال برای رسیدن به این هدف به او کمک خواهد کرد. قرآن مجید در سوره طلاق می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا *

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^۱؛ و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد؛ و هرکس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند؛ و خدا برای هرچیزی اندازه‌ای قرار داده است!^۱

و اگر می‌بینیم کسانی ظاهراً اهل دین‌اند ولی دنیای آن‌ها تباه شده است، یا به این دلیل است که دین را به تمام و کمال نشناخته‌اند و تنها به بخشی از آن بسنده کرده‌اند یا نتیجه اعمال سابق خود را درک می‌کنند یا درگیر آزمونی از آزمون‌های الهی برای ترفیع مقام هستند و یا امور دیگری از این قبیل. بنابراین نباید وجود بعضی از استثنائات، ما را درباره اصل این قانون دچار شک کند.

در سومین جمله می‌فرماید: «و آن‌کس که رابطه میان خود و خدایش را اصلاح کند خداوند رابطه میان او و مردم را اصلاح خواهد کرد»؛ (وَمَنْ أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَحْسَنَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ).

کسی که پیوند خود را با خدا محکم سازد به یقین خیانت نمی‌کند، راستگو و درست‌کردار است، دارای سخاوت و محبت در برابر خلق خداست و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و به یقین این اعمال سبب حسن ظن مردم به او و حسن رابطه آنها با وی می‌گردد.

قرآن مجید در سوره مریم می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا^۲؛ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد».^۲

و در دعای ابراهیم علیه السلام برای فرزنداناش در سوره ابراهیم علیه السلام می‌خوانیم:

۱. طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲. مریم، آیه ۹۶.

«فَاجْعَلْ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ»؛ دل‌های گروهی از مردم را متوجه آن‌ها ساز.^۱

جالب توجه این‌که مرحوم کلینی هنگامی که این گفتار حکیمانه را در روضه کافی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می‌کند مقدمه‌ای به این صورت می‌آورد: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) كَانَتْ الْفُقَهَاءُ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا كَتَبَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ كَتَبُوا بِثَلَاثَةِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَابِعَةٌ مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ آخِرَتُهُ كَفَاهُ اللَّهُ هَمَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَنْ أَصْلَحَ سَرِيرَتُهُ...؛ امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: دانشمندان و علما (انبیا و اولیا) هنگامی که می‌خواستند نصیحتی برای دیگران بنویسند سه چیز را که چهارمی نداشت می‌نگاشتند: کسی که در فکر آخرتش باشد خدا مشکل دنیایش را حل خواهد کرد و کسی که باطنش را اصلاح کند...»^۲.

از این روایت به خوبی استفاده می‌شود که عمل به این سه برنامه مهم برای سعادت انسان در دنیا و آخرت کافی است و نیاز به چیز دیگری نمی‌باشد.

مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود داستان عجیبی که شاهد بخشی از سخن مولاست در ذیل این کلام از تاریخ مروج الذهب نقل کرده، می‌گوید: در زمان متوکل عباسی شخصی به نام اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد بود شبی در خواب دید که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به او می‌گوید: این قاتل را آزاد کن. اسحاق بسیار ترسید و روز بعد فهرست اسامی زندانیان را بررسی کرد و قاتلی در آن ندید. دستور داد مأموران زندان را احضار کردند. سؤال کرد: آیا شخص متهم به قتل در زندان‌ها وجود دارد؟ یکی از آن‌ها گفت: آری ما اسمش را در فهرست زندانیان نوشته‌ایم. اسحاق مجدداً نگاهی به فهرست اسامی کرد در لابه‌لای آن‌ها نام مردی را دید که شهود گواهی به قاتل بودن او داده و خودش نیز اقرار کرده بود. دستور داد احضارش کنید، به او گفت: اگر راست بگویی من تو را

۱. ابراهیم، آیه ۳۷.

۲. کافی، ج ۸، ص ۳۰۷، ح ۴۷۷.

آزاد خواهم کرد. آن مرد داستان خود را چنین نقل کرد: من و جمعی از دوستانم آلوده به انواع مفاسد و محرمات بودیم. در منزلی در شهری به نام منصور حضور می‌یافتیم و هر کاری می‌خواستیم انجام می‌دادیم. روزی پیرزنی که واسطهٔ فساد در میان ما بود آمد و زن جوان زیبایی همراه داشت. هنگامی که آن زن وارد خانه شد فریاد کشید. من به سراغ او رفتم و او را در اتاقی وارد ساختم و به او آرامش دادم و دربارهٔ این کار او سؤال کردم. گفت: شما را به خدا سوگند مراعات حال مرا نکنید و از من دست بردارید این پیرزن مرا فریب داد و به من گفت خزانه‌ای دارد که در آن جعبهٔ زیبایی است که هیچ‌کس مثل آن را ندیده و مرا تشویق کرد که آن را ببینم. من به سخن او اطمینان پیدا کردم و با او به این جا آمدم که ناگهان خود را در میان شما دیدم. جد من رسول خدا ﷺ است و مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و از دودمان حسن بن علی علیهما السلام هستم احترام آن‌ها را دربارهٔ من رعایت کنید. من به او تضمین دادم که هر طور باشد او را خلاص خواهم کرد. به سراغ دوستانم رفتم و وضع آن زن را برای آن‌ها بازگو کردم ولی گویا مایهٔ تشویق آن‌ها برای تجاوز به آن زن شدم و به من گفتند: تو خواستهٔ خود را از آن زن برآورده کردی می‌خواهی ما را از او باز داری؟ برخاستند و به سراغ آن زن رفتند و من هم به حمایت از او برخاستم. در میان ما درگیری شد تا این که مرا مجروح ساختند. من به آن فردی که از همه بیشتر درمورد آن زن اصرار داشت و تصمیم بر هتک او گرفته بود حمله کردم و او را کشتم و پیوسته از آن زن دفاع می‌کردم تا این که او را رهایی بخشیدم و از خانه بیرون بردم. آن زن برای من دعا کرد و گفت: خداوند تو را از شر دشمنان محفوظ دارد همان‌گونه که تو مرا محفوظ داشتی و خداوند حامی تو باشد همان‌گونه که تو حامی من شدی. در این هنگام همسایگان صدای فریاد را از خانهٔ ما شنیدند و به‌سوی ما آمدند، کارد را در دست من دیدند در حالی که مقتول در خون خود دست و پا می‌زد. به همین صورت مرا نزد مأمورین

حکومت آوردند. اسحاق گفت: فهمیدم که تو در حفظ آن زن کوشیده‌ای. تو را به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیدم. آن مرد نیز گفت: قسم به حق کسی که مرا به او بخشیده‌ای هرگز به هیچ گناهی بازگشت نمی‌کنم و تا پایان عمر به جاهای آلوده نخواهم رفت. در این جا بود که اسحاق خوابی را که دیده بود برای او بازگو کرد و گفت: خداوند خدمت تو را بی‌پاداش نگذاشت. سپس مال فراوانی را به او عرضه کرد اما او چیزی از آن را نپذیرفت.^۱

۱. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۲ مطابق نقل مرحوم علامه شوشتری در شرح نهج البلاغه خود (بهج الصباغه)، ج ۱۴، ص ۵۳۵.

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، فَاسْتَرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ،
وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ.^۱

امام علی (ع) فرمود:

حلم پرده‌ای است ساتر و عقل شمشیری است برنده؛ بنابراین، عیوب اخلاقی
خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن.

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که قبل از مرحوم سید رضی این گفتار حکیمانه را نقل کرده‌اند مرحوم کلینی در اصول کافی است که با تفاوت و اضافه‌ای آن را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).
اضافه می‌کنیم: مرحوم آمدی بخشی از آن را در غرر آورده (غرر الحکم، ح ۳۰۰) و زمخشری در ربیع الابرار آن را به‌طور کامل نقل کرده است (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۴۴۶) و نویری (متوفای ۷۳۳) همین کلام نورانی را با اضافاتی در نهایه الارب آورده است. (نهایه الارب، ج ۶، ص ۹۶).

شرح و تفسیر

نقش حلم و عقل

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به دو نعمت خدادادی اشاره می‌فرماید که اگر انسان آن دو را در اختیار داشته باشد می‌تواند خود را از خطرات مادی و معنوی حفظ کند. می‌فرماید: «حلم پرده‌ای است پوشنده و عقل شمشیری است برنده»؛ (الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ، وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ).

سپس کاربرد این دو را در یک کلام کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند، می‌فرماید: «بنابراین، عیوب اخلاقی خود را با حلمت بپوشان و با هوی و هوس‌های سرکشت با شمشیر عقل مبارزه کن»؛ (فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ، وَقَاتِلْ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ).

انسان برای حفظ خود در برابر خطرات مادی و معنوی احتیاج به دو چیز دارد: یکی وسیله‌ای که خود را در برابر خطرات بپوشاند مانند زره و دژهایی که در سابق وجود داشت و وسایل نقلیه محکمی که امروز در جنگ‌ها در آن خود را حفظ می‌کنند و دیگری سلاحی که به وسیله آن با دشمن مبارزه کند و او را از خود دور سازد.

امام علی (ع) این دو وسیله حیاتی را به حلم و عقل تفسیر کرده است.

حلم چگونه عیوب انسان را می‌پوشاند؟ روشن است که وقتی انسان عصبانی شد هم سخنان زشتی ممکن است بر زبان او بیاید و هم حرکات نادرستی انجام

دهد و خوی حیوانی خود را ظاهر و آشکار سازد و اضافه بر این بر آتش خشم سفیه و نادانی که در برابر او به درشت‌گویی و پرخاشگری برخاسته افزوده می‌شود و ناسزاهای دیگری می‌گوید و ای بسا عیوب پنهانی انسان را نیز آشکار سازد. بنابراین حلم تمام این‌ها را می‌پوشاند و از ضایعات حاصل از آن جلوگیری می‌کند.

قرآن مجید درباره پرهیزکاران راستین صفاتی را در سوره آل عمران برشمرده که از جمله آن‌ها این است: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ آنهایی که بر خشم خود مسلط می‌شوند و غضب خود را فرو می‌نشانند و مردم (نادان و خطاکار) را می‌بخشند.^۱

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده است: «لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا؛ انسان بنده واقعی خدا نخواهد بود مگر آن زمانی که صاحب حلم و بردباری شود».^۲

در حکمت ۲۱۱ نیز خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «وَالْحِلْمُ فِدَامُ السَّفِيهِ؛ حلم و بردباری، دهان‌بند سفیهان است».

در حدیث پرمعنای دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِذَا وَقَعَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ مُنَازَعَةٌ نَزَلَ مَلَكَانِ فَيَقُولَانِ لِلْسَّفِيهِ مِنْهُمَا قُلْتَ وَ قُلْتَ وَ أَنْتَ أَهْلٌ لِمَا قُلْتَ سَتُجْزَى بِمَا قُلْتَ وَ يَقُولَانِ لِلْحَلِيمِ مِنْهُمَا صَبَرْتَ وَ حُلُمْتَ سَيَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ إِنْ أَتَمَمْتَ ذَلِكَ قَالَ فَإِنْ رَدَّ الْحَلِيمُ عَلَيْهِ أَرْتَفَعَ الْمَلَكَانِ؛ هنگامی که میان دو نفر نزاعی رخ دهد دو فرشته الهی در آن جا نازل می‌شوند. به سفیه می‌گویند: آنچه می‌خواستی گفتی و همه آن سزاوار خود توست و به زودی کیفر سخنان را خواهی دید و به حلیم می‌گویند: صبر کردی و بردباری نشان دادی خداوند به زودی تو را می‌آمرزد اگر

۱. آل عمران، آیه ۱۳۴.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۱۱، ح ۱.

به همین حال نزاع را به پایان رسانی. اما اگر شخص حلیم مقابله کرد هر دو ملک آن جا را ترک می‌گویند. (نه وعده غفرانی به حلیم می‌دهند و نه سفیه را تهدید می‌کنند).^۱

البته حلم و بردباری در مقابل افراد سفیه و نادان فایده بسیار مهم دیگری نیز دارد که در چند مورد از کلمات امام (علیه السلام) به آن اشاره شد و آن این که وقتی انسان با شخصیتی در مقابل سفیه سکوت آمیخته با حلم می‌کند مردم به یاری او برمی‌خیزند حتی در تعبیری امام (علیه السلام) می‌فرماید: حلم به منزلهٔ عشیره و قبیله‌ای است که انسان را در مقابل نادان حمایت می‌کند.^۲

و برای دفع خطرات هوای نفس دستور می‌دهد که با شمشیر عقل با آن مبارزه کن. به یقین خطرناک‌ترین دشمن انسان - همان گونه که در روایت نبوی (صلی الله علیه و آله) وارد شده است - هوای نفس اوست: (أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ).^۳ و تنها چیزی که می‌تواند در مقابل این دشمن بسیار خطرناک بایستد همان عقل است؛ عقلی که زیان‌های هوی پرستی را برای انسان تشریح می‌کند و عاقبت کار هوس‌بازان را به او نشان می‌دهد. هر قدر این عقل قوی‌تر باشد بازدارندگی آن بیشتر است و اگر ضعیف و ناتوان گردد هوای نفس بر آن غلبه می‌کند و او را به گوشه‌ای می‌راند و محصور می‌سازد و خودش یکه‌تاز میدان وجود انسان می‌شود.

در حدیثی از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ أَحَبَّ نَيْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فَلْيَغْلِبِ الْهَوَى؛ کسی که دوست دارد به درجات بالای فضیلت انسانی برسد باید بر هوای نفس خود غالب گردد».^۴

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۱۲، ح ۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۴۱۸.

۳. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۶۴، ح ۱.

۴. غرر الحکم، ج ۴۸۹۳.

در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «وَتَوَقَّ مُجَازَفَةَ الْهَوَى بِدَلَالَةِ الْعَقْلِ وَ قِفْ عِنْدَ غَلَبَةِ الْهَوَى بِاسْتِزْشَاءِ الْعِلْمِ؛ از بیهوده کاری هوای نفس با راهنمایی عقل پرهیز کن و اگر هوای نفس خواست بر تو غالب شود با راهنمایی علم و اندیشه در برابر آن بایست».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۳، ح ۱.

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ، فَيَقْرُهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا
بَذَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ.

امام علی (ع) فرمود:

خداوند بندگانی دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند، به همین دلیل مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشد خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ داشتند از آن‌ها می‌گیرد و آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این شکرانه را انجام می‌دهند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این کلام نورانی را مرحوم آمدی در غررالحکم با تفاوت‌هایی آورده که به احتمال قوی منبع دیگری غیر از نهج البلاغه نزد او بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰).
اضافه می‌کنیم: همین سخن با تفاوت مختصری در تاریخ بغداد نوشته خطیب بغدادی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است. (تاریخ بغداد، ج ۹، ص ۴۶۶).

شرح و تفسیر

واسطه‌های فیض

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره می‌کند و می‌فرماید: «خداوند بندگان را دارد که نعمت‌های خاصی را به آنان بخشیده تا بندگان دیگر از آن بهره گیرند»؛ **إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا يَخْتَصُّهُمْ اللَّهُ بِالنِّعَمِ لِمَنَافِعِ الْعِبَادِ**.

زیرا بندگان ضعیفی پیدا می‌شوند که توانایی مدیریت اموال خود را ندارند خداوند این مدیریت را به افرادی می‌سپارد که توان آن را دارند و در واقع سهم بندگان ضعیف را در اختیار بندگان قوی قرار می‌دهد تا آن را مدیریت کنند و به‌هنگام نیاز به آن‌ها بپردازند.

در واقع آن‌ها وکیلان خداوند در آن اموال هستند همان‌گونه که در حدیث قدسی وارد شده است: **«الْمَالُ مَالِي وَالْفُقَرَاءُ عِيَالِي وَالْأَغْنِيَاءُ وَكَلَائِي فَمَنْ بَخَلَ بِمَالِي عَلَى عِيَالِي أُدْخِلَهُ النَّارَ وَلَا أَبَالِي»**؛ اموال، متعلق به من است و فقرا تحت کفالت من قرار دارند و اغنیا وکیلان من هستند و اگر از دادن اموال من به آن‌ها که تحت تکفل من اند خودداری کنند آن‌ها را وارد دوزخ می‌کنم و اهمیتی (به آنان) نمی‌دهم.^۱ سپس امام علیه السلام در ذیل این گفتار حکیمانه نتیجه‌گیری کرده، می‌فرماید: «اکنون که چنین است مادامی که از این نعمت‌ها به دیگران می‌بخشد خدا آن را در دستشان نگه می‌دارد اما هنگامی که آن نعمت‌ها را از دیگران دریغ دارند از آن‌ها

۱. جامع الاخبار، ۸۰.

می‌گیرد سپس آن را به گروهی دیگر می‌دهد (که این وظیفه را انجام می‌دهند)؛
(فَيَقْرُوهَا فِي أَيْدِيهِمْ مَا بَذَلُوهَا؛ فَإِذَا مَنَعُوهَا نَزَعَهَا مِنْهُمْ، ثُمَّ حَوَّلَهَا إِلَى غَيْرِهِمْ).

این کلام در واقع اخطار شدیدی به افراد متمکن و ثروتمند است که گمان نکنند همه آنچه را خداوند به آن‌ها ارزانی داشته متعلق به خود آن‌هاست بلکه خداوند سرپرستی اموال مورد نیاز نیازمندان را نیز به آن‌ها سپرده است. اگر به وظیفه خود در این سرپرستی و مدیریت عمل نکنند از آن‌ها می‌گیرد و به افرادی که وظیفه‌شناس‌اند می‌دهد.

حدیث قدسی بالا نیز که فرمود: فقرا تحت تکفل من اند و اغنیا وکلای من می‌باشند اشاره به این است که وکیل مادامی می‌تواند وکیل باشد که خیانت در امر وکالت نکند، آن روز که خیانت کند او را عزل می‌کنند و به دیگری می‌سپارند.
گفتار حکیمانه ۱۳ نیز که امام علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا وَصَلَتْ إِلَيْكُمْ أَطْرَافُ النِّعَمِ فَلَا تُنْفَرُوا أَقْصَاهَا بِقِلَّةِ الشُّكْرِ؛ هنگامی که مقدمات نعمت به شما روی آورد دنباله آن را به واسطه قلت شکرگزاری از خود دور نسازید». می‌تواند اشاره‌ای به همین نکته باشد زیرا یکی از شئون شکرگزاری نعمت این است که دیگران را هم در آن سهیم و بهره‌مند سازند.

در حدیثی که معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند می‌خوانیم: «مَا عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَى عَبْدٍ إِلَّا عَظُمَتْ مَوْنُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَوْنَةَ فَقَدْ عَرَّضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ؛ نعمت خداوند بر هیچ بنده‌ای فزونی نمی‌یابد مگر این‌که هزینه‌های مردم بر او زیاد می‌شود کسی که آن هزینه‌ها را نپردازد آن نعمت را در معرض زوال قرار داده است».^۱

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَبَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ فَإِنَّ مِنْ

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ابواب فعل المعروف، باب ۱۴، ح ۱۲.

فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَفَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَلَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ یکی از عوامل بقاء مسلمانان و بقاء اسلام این است که ثروت‌ها نزد کسانی باشد که حق را در آن بشناسند و کارهای نیک انجام دهند (وبه نیازمندان کمک کنند) و یکی از عوامل فناء اسلام و فناء مسلمین این است که ثروت‌ها در دست کسانی باشد که حق را در آن نشناسند و نیکی نکنند.^۱ مضمون این گفتار حکیمانه با عبارات مختلف در روایات معصومین (علیهم السلام) بیان شده است.

در حدیث دیگری در کتاب شریف کافی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَهْلًا مِنْ خَلْقِهِ حَبَبَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَ وَجَّهَ لِطُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَيَسَّرَ لَهُمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَسَّرَ الْغَيْثَ لِلْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُخَيِّهَا وَيُخَيِّ بِهْ أَهْلَهَا وَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَ لِلْمَعْرُوفِ أَعْدَاءً مِنْ خَلْقِهِ بَغَضَ إِلَيْهِمُ الْمَعْرُوفَ وَبَغَضَ إِلَيْهِمْ فَعَالَهُ وَحَظَرَ عَلَى طُلَّابِ الْمَعْرُوفِ الطَّلَبَ إِلَيْهِمْ وَحَظَرَ عَلَيْهِمْ قَضَاءَهُ كَمَا يَحْرُمُ الْغَيْثَ عَلَى الْأَرْضِ الْمُجْدِبَةِ لِيُهْلِكَهَا وَيُهْلِكَ أَهْلَهَا وَمَا يَغْفُو اللَّهُ أَكْثَرُ؛ خداوند متعال برای کارهای نیک (و خدمت به مردم) افرادی از خلق خود را قرار داده و انجام آن را محبوب آن‌ها ساخته و طالبان کمک را به‌سوی آن‌ها فرستاده و برآوردن حاجت آنان را برای آن‌ها آسان نموده همان‌گونه که باران در سرزمین خشک تأثیر می‌گذارد و آن را زنده می‌کند و صاحبان زمین به‌وسیله آن زنده می‌شوند و نیز خداوند دشمنانی برای کار نیک از خلقش قرار داده (که بر اثر اعمال و نیت سوئشان گرفتار این دشمنی شده‌اند) و انجام آن را در نظر آن‌ها مبعوض ساخته و طلب کردن از آن‌ها را بر طالبان نیکی ممنوع کرده همان‌گونه که باریدن بر (پاره‌ای از) زمین‌های خشک را بر باران ممنوع کرده تا آن زمین و اهلس هلاک شوند و آنچه خداوند عفو می‌کند بیشتر است».^۲

۱. کافی، ج ۴، ص ۲۵، ح ۱.

۲. همان، ح ۲.

لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَثِقَ بِخَصَلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغِنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافًى، إِذَا سَقِمَ؛ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذَا افْتَقَرَ.

امام علی (ع) فرمود:

سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می‌بینی ناگهان بیمار می‌شود و در همان حال که او را ثروتمند مشاهده می‌کنی ناگهان فقیر و مستمند می‌گردد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: منابع دیگر آن را در پایان بحث‌های نهج البلاغه خواهیم آورد. گویا در آن موقع دسترسی به منابع مختلف نداشته و یا وقت او اجازه نداده و موکول به بعد کرده است و متأسفانه بعداً هم موفق نشده به وعده خود در این مورد و امثال آن وفا کند. خدایش غریق رحمت گرداند. اضافه می‌کنیم: در کتاب التذکرة الحمدونیه ابن حمدون از علمای قرن ششم (که تمایل به تشیع داشته) این گفتار حکیمانه با مختصر تفاوتی آمده است. (التذکرة الحمدونیه، ج ۱، ص ۳۷۹، ح ۹۸۳).

شرح و تفسیر

بی اعتباری این دو نعمت

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته‌ای درباره ناپایداری نعمت‌های دنیا اشاره کرده و مخصوصاً دو نعمت بزرگ سلامتی و بی‌نیازی را مورد توجه قرار داده، می‌فرماید: «سزاوار نیست انسان به دو چیز اطمینان پیدا کند: سلامتی و ثروت. چراکه در همان حال که انسانی را تندرست می‌بینی ناگهان بیمار می‌شود و در همان حال که او را ثروتمند می‌بینی ناگهان فقیر و مستمند می‌گردد»؛ (لَا يَنْبَغِي لِلْعَبْدِ أَنْ يَتَّقَ بِخَصْلَتَيْنِ: الْعَافِيَةِ، وَالْغَنَى. بَيْنَا تَرَاهُ مُعَافًى، إِذْ سَقِمَ؛ وَبَيْنَا تَرَاهُ غَنِيًّا، إِذْ أَفْتَقَرَ).

آنچه را امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بیان فرموده همه یا غالب ما در طول عمر خود نمونه‌های متعددی از آن را دیده‌ایم؛ افرادی سالم، قوی پیکر و قهرمان را مشاهده کرده‌ایم که ناگهان به ما اطلاع دادند بیمار شده و در بستر بیماری افتاده و قادر به حرکت نیست.

آری! انسان بسیار آسیب‌پذیر است، یک میکروب بسیار کوچک و از آن کوچکتر یک ویروس که با چشم مسلح نیز به زحمت دیده می‌شود ممکن است انسانی را از پای درآورد.

بیماری بسیار خطرناک سرطان، از طغیان یک سلول در بدن شروع می‌شود که رشد و نمو پی‌درپی می‌کند و تبدیل به غده‌ای سرطانی می‌شود و انسان

قدرتمندی را از پای درمی آورد.

یک ر کوچک از ر هایی که قلب را تغذیه می کند به وسیله ذره کوچک خون لخته شده ای بسته می شود و ممکن است منجر به ایست قلبی گردد. ر های بسیار ظریفی که از لابه لای مغز می گذرند و آن را تغذیه می کنند اگر بر اثر فشار خون یا عامل دیگری پاره شوند و خون، بخشی از مغز را فراگیرد ممکن است قسمت مهمی از بدن را فلج کند یا انسان را به دیار باقی بفرستد. با این حال چگونه انسان مغرور می شود و چنین می پندارد که سلامتی او دائماً باقی و برقرار است و هر کاری از دستش برمی آید باید انجام دهد و به هرکس می خواهد ظلم و ستم روا دارد؟

اموال و ثروت های کلان انسان نیز وضع بهتری از این ندارد؛ یک آتش سوزی مهیب، یک زلزله، یک خشکسالی، یک تلاطم در امور اقتصادی جهان، یک جنگ محلی یا جهانی ممکن است آن ها را بر باد دهد، شب بخوابد در حالی که ثروتمندترین مردم جامعه خویش است، فردا به صورت فقیرترین افراد درآید و به گفته شاعر:

بر مال و جمال خویشتن غره مشو کان را به شبی برند و این را به تبی
آیا با این حال سزاوار است که انسان به اموال خویش مغرور گردد؟
شاعر عرب می گوید:

وَبَيْنَمَا الْمَرْءُ فِي الْأَحْيَاءِ مُغْتَبِطٌ إِذْ صَارَ فِي اللَّحْدِ تَسْفِيَهُ الْأَعَاصِيرِ
در همان حال که انسان در میان زندگان مورد غبطه این و آن است ناگهان چشم از دنیا فرو می بندد و به قبر سپرده می شود و بادها بر قبر او می وزند.
و شاعر دیگری می گوید:

لَا يَغُرُّكَ عِشَاءٌ سَاكِنٌ قَدْ يُوَافِي بِالْمَنِيَّاتِ السَّحَرُ
شب آرام، تو را مغرور نسازد گاه ممکن است سحرگاهان مر در انتظارت باشد.

شاعر دیگری می گوید:

وَكَمْ بَاتَ مِنْ مُتَرَفٍ فِي الْقُصُورِ فَعَوَّضَ فِي الصُّبْحِ عَنْهَا الْقُبُورَا
چه بسیار ثروتمندانی که شبانه در قصرها زندگی می کردند و صبحگاهان
به جای آن در قبرها قرار گرفتند.^۱

در حکمت ۳۰۲ نیز همین معنا با عبارت جالب دیگری آمده بود. امام (علیه السلام) فرمود: «مَا الْمُتَبَلَّى الَّذِي قَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْبَلَاءُ بِأَحْوَجٍ إِلَى الدُّعَاءِ الَّذِي لَا يَأْمُنُ الْبَلَاءُ؛ آن کس که به شدت به بلایی مبتلاست نیازمندتر به دعا نیست از کسی که مبتلا نمی باشد ولی هر لحظه انتظار آن را می کشد».

مقصود امام (علیه السلام) از این گفتارهای حکیمانه هشدار است به همه انسان ها که در زندگی دنیا گرفتار غفلت و غرور نشوند. هیچ چیز از دنیا برای هیچ کس در هیچ زمانی پایدار نیست و همه چیز در معرض زوال است آنچه باقی و پایدار می ماند ذات پاک خداست و تمام کارهایی که برای او انجام می شود.

در حالات شاعر معروف، اعشی می خوانیم که تصمیم گرفت به مکه بیاید و اسلام را بپذیرد. هنگامی که به مکه یا نزدیکی آن رسید بعضی از مشرکان قریش او را ملاقات کرده و از مقصدش جويا شدند. او گفت: تصمیم گرفته ام که خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برسم و اسلام بیاورم. یکی از مشرکان گفت: می دانی که او زنا را حرام کرده است؟ اعشی گفت: والله من علاقه ای به این کار ندارم. سپس آن مرد مشرک گفت: می دانی که شراب را تحریم نموده است؟ اعشی گفت: اما این یکی هنوز مورد علاقه من است بنابراین من برمی گردم و امسال از آن بهره می گیرم سپس می آیم و اسلام را می پذیرم. او بازگشت و در همان سال از دنیا رفت و هرگز خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نرسید و اسلام را نپذیرفت.^۲

بنابراین تا فرصت در دست است باید کاری کرد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۱.

۲. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۸۸.

مَنْ شَكَاهُ إِلَى الْحَاجَةِ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهُ إِلَى اللَّهِ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده
و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر کلام سید رضی آورده این است که می‌گوید: مرحوم آمدی در غررالحکم، آن را به این صورت نقل کرده است: «مَنْ شَكَاهُ إِلَى غَيْرِ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ج ۵۶۳۶) و «مَنْ شَكَاهُ إِلَى مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا شَكَاهُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ» (غررالحکم، ج ۱۱۱۱۵) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۰) و این تفاوت نشانه تعدد منابع است. اضافه می‌کنیم: زمخشری در کتاب ربیع الابرار عین این کلام نورانی را از امام علی (ع) نقل کرده است. (ربیع الابرار، ج ۳، ص ۱۹۵).

شرح و تفسیر

مشکل خود را با خدا بگو

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه در واقع به مؤمنان توصیه می‌کند که مشکلات و گرفتاری‌های خود را تنها با برادران مؤمن خود در میان نهند نه با دشمنان و کافران. می‌فرماید: «کسی که مشکل و نیاز خود را نزد مؤمنی بازگو کند گویا نزد خدا بازگو کرده و کسی که آن را نزد کافری بازگو کند گویی از خدا شکایت کرده است»؛ (مَنْ شَكَاهَا إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ؛ وَمَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهَا لِلَّهِ).

تفاوت «شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ» و «شَكَاهَا لِلَّهِ» در این است که در اولی انسان، گرفتاری خود را در پیشگاه خدا شرح می‌دهد و از او تقاضای حل مشکل می‌کند که امری است بسیار پسندیده ولی در دومی از خداوند شکایت و گله می‌کند که چرا چنین نکرد و چنان نکرد، و این امری است بسیار زشت و ناپسند که انسان از پروردگاری که این همه نعمت برای او آفریده است شکایت کند.

روشن است کسی که نزد برادر ایمانی خود می‌رود و از گرفتاری‌ها و مشکلات خویش سخن می‌گوید هرگز تعبیراتی را که دلیل بر ناشکری و ناسپاسی باشد به کار نمی‌برد بلکه هدفش این است که با طرح مشکل خود از آن برادر کمک بطلبد و پناه بردن برادران ایمانی به یکدیگر در مشکلات، کار خلافی نیست بلکه مفهوم تعاون و همکاری همین است که هر کس در

مشکلات به یاری دیگری برخیزد. امروز این برادر از آن برادر کمک می‌طلبد، فردا به عکس.

البته بازگو کردن گرفتاری‌ها و مشکلات ممکن است برای کمک طلبیدن نباشد بلکه به عنوان درد دل برای کسب آرامش باشد اما تعبیر به «حاجة» نشان می‌دهد که منظور امام علیه السلام بازگو کردن برای حل مشکل است.

در داستان یعقوب و یوسف علیه السلام می‌خوانیم که یعقوب علیه السلام به فرزندانش گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ»؛ گفت: «من غم و اندوهم را تنها به خدا می‌گویم (و شکایت نزد او می‌برم)»^۱.

این آیه شریفه نشان می‌دهد که واژه «شکایت» در ادبیات عرب به معنای ابراز ناراحتی و گله نیست و هرگز یعقوب علیه السلام در برابر خداوند گله نکرد بلکه مشکلات و گرفتاری‌های خود را بازگو نمود و لذا به دنبال آن می‌گوید: من از خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید «وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ».

به همین دلیل خداوند دعای او را مستجاب کرد و طولی نکشید که حاجت او را برآورد و دوران فراق او پایان یافت.

ولی اگر انسان مؤمنی نزد دشمنان اسلام حاجت خود را بازگو کند و یا درد دل نماید قطعاً کلمات دیگری را به کار می‌برد که خوشایند نیست و از این گذشته دشمن را خوشحال می‌کند و ای بسا دشمن سنگدل لب به ملامت او بگشاید و مشکلات را ناشی از مسلمان بودن او بداند. به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: چنین کسی گویا شکایت خدا را نزد آن فرد بی‌ایمان کرده است.

در تأیید این گفتار حکیمانه در حکمت ۶۶ آمده است: «فَوْتُ الْحَاجَةِ أَهْوَنُ مِنْ طَلِبِهَا إِلَى غَيْرِ أَهْلِهَا»؛ از دست رفتن حاجت، بهتر از طلب کردن آن از نامردان است».

۱. یوسف، آیه ۸۶.

مرحوم کلینی در روضه کافی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می‌کند که به بعضی از شیعیانش فرمود: «إِذَا نَزَلَتْ بِكَ نَازِلَةٌ فَلَا تَشْكُهَا إِلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْخِلَافِ وَ لَكِنْ اذْكُرْهَا لِبَعْضِ إِخْوَانِكَ فَإِنَّكَ لَنْ تُعْذَمَ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ إِمَّا كِفَايَةً بِمَالٍ وَ إِمَّا مَعُونَةً بِجَاهٍ أَوْ دَعْوَةً فَتُسْتَجَابُ أَوْ مَشُورَةً بِرَأْيٍ؛ هنگامی که مشکلی برای تو پیش می‌آید نزد هیچ‌یک از مخالفان بازگو مکن بلکه نزد بعضی از برادران دینی‌ات بازگو کن زیرا یکی از چهار چیز عاید تو می‌شود: یا با مال خویش تو را کمک می‌کند یا از موقعیت خویش به نفع تو استفاده می‌نماید یا دعایی در حق تو کرده و مستجاب می‌شود و یا مشورت مفیدی در اختیار تو می‌گذارد».^۱

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۷۰، ح ۱۹۲.

فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ:
 إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبَلَ اللَّهُ صِيَامَهُ وَشَكَرَ قِيَامَهُ، وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ
 فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ.

امام علی (ع) در یکی از اعیاد (عید فطر) فرمود:
 امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول درگاه پروردگار
 و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته است و (بنابراین) هر روزی که
 در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام نورانی هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب پس از بررسی، مدارک آن را بیاورد و همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار برای او حاصل نشد.

اضافه می‌کنیم: در شرح احقاق الحق همین مضمون با تفاوت‌هایی از جمعی از دانشمندان اهل سنت از امیرمؤمنان علی (ع) نقل شده است از جمله شیخ ابو الفتح دیرینی در طهارة القلوب.

شرح و تفسیر

عید واقعی

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه که در یکی از اعیاد (عید فطر) فرموده، اشاره به نکته مهمی درباره عید کرده، نخست می فرماید: «امروز تنها برای کسانی روز عید است که روزه آن‌ها مقبول درگاه پروردگار و عبادت‌های شبانه آنان مورد پذیرش او قرار گرفته باشد»؛ (فِي بَعْضِ الْأَعْيَادِ: إِنَّمَا هُوَ عِيدٌ لِمَنْ قَبْلَ اللَّهِ صِيَامُهُ وَشُكْرُ قِيَامِهِ).

سپس نتیجه گسترده و مهمی از آن گرفته، می افزاید: «(بنابراین) هر روزی که در آن عصیان خداوند نشود آن روز، عید است»؛ (وَكُلُّ يَوْمٍ لَا يُعْصَى اللَّهُ فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ).

حقیقت این است که همه مردم جهان برای خود روزهای شادی خاصی دارند که آن را عید می نامند. این روزها یا مانند عید نوروز است که تحول جالبی در جهان طبیعت رخ می دهد؛ گیاهان می خندند، درختان شکوفه می کنند و حیات و زندگی در طبیعت تجدید می شود. یا این که در آن روز، فتح مهمی در تاریخ مردم یک منطقه واقع شده و یا تحول اجتماعی و علمی صورت گرفته که یاد و خاطره آن را زنده می دارند و عید می شمرند.

جالب این که در اسلام، اعیاد به دنبال اطاعت اوامر مهم الهی قرار دارد. در عید فطر، ملت مسلمان بعد از یک ماه روزه داشتن به فرمان خدا و عبادات

روزانه و شبانه و بر شیطان پیروز شدن، این پیروزی را جشن می‌گیرند؛ جشن اطاعت فرمان حق.

در عید قربان که دومین عید اسلامی است بعد از انجام فریضه حج توسط زوار خانه خدا و به پایان رساندن قسمت عمده این فریضه، حاجیانی که در منا هستند عید می‌گیرند و سایر مسلمانان نیز با آنها هم‌صدا می‌شوند و آن را روز عید اعلام می‌کنند که آن هم عید اطاعت است.

از این جا روشن می‌شود، این که امام علیه السلام می‌فرماید: روز عید فطر عید برای کسانی است که روزه و طاعات آنها قبول شده، یک واقعیت است. کسانی که خدای نکرده اصلاً روزه نگرفته‌اند و یا روزه‌های آنها آلوده به گناهان و نافرمانی‌ها بوده و به همین دلیل مقبول درگاه حق واقع نشده نمی‌توانند شاد و خوشحال باشند؛ شادی از آن کسانی است که طاعاتشان مقبول درگاه حق شده است.

بر اساس این منطق هر روزی که انسان در آن گناه نکند و از صبحگاهان تا آخر شب از معصیت پروردگار بپرهیزد آن روز، روز عید او محسوب می‌شود و به این بیان، ما می‌توانیم تمام ایام سال را ایام عید خود قرار دهیم.

البته در اسلام اعیاد دیگری وجود دارد که مربوط به حوادث بسیار مهم است از جمله عید غدیر که همان عید ولایت و منصوب شدن امیر مؤمنان علیه السلام به خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و عید الله الاکبر نامیده شده است.

میلادهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نیز هر کدام عید محسوب می‌شود چون یادآور واقعه مهمی است و آن بهره‌مند شدن از یک پیشوای بزرگ الهی است.

شاعر عرب می‌گوید:

قَالُوا أَتَى الْعِيدُ وَالْأَيَّامُ مُشْرِقَةٌ وَأَنْتَ تَبْكِي وَكُلُّ النَّاسِ مَسْرُورٌ
فَقُلْتُ إِنَّ وَضَلَ الْأَحْبَابُ كَأَنَّ لَنَا عِيداً وَإِلَّا فَهَذَا الْيَوْمُ عَاشُورٌ

گفتند: روز عید آمده و ایام نورانی و توأم با شادمانی است پس چرا تو گریه می کنی در حالی که همه مردم مسرورند؟

گفتم: اگر وصال محبوب رخ دهد عید ما خواهد بود و الا روز عاشورای ماست.^۱ در قرآن مجید نیز اشاره به یکی از اعیاد مسیحیان شده و آن روزی است که برای حواریین مائده آسمانی فرارسید. آن ها قبلاً به حضرت مسیح (علیه السلام) چنین گفته بودند که آیا پروردگار تو می تواند مائده ای از آسمان برای ما فرو فرستد که از آن بخوریم و اطمینان کامل به نبوت تو پیدا کنیم؟

در این جا حضرت مسیح (علیه السلام) به پیشگاه خداوند چنین عرضه داشت: خداوندا! پروردگارا! از آسمان مائده ای بر ما بفرست تا برای اول و آخر ما، عیدی باشد و نشانه ای از تو؛ و به ما روزی ده! تو بهترین روزی دهندگانی؛ «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»^۲ یکی از علمای اهل سنت به نام ابوالفتح دیرینی در کتاب طهارة القلوب چنین نقل می کند که مردی در یکی از روزهای عید خدمت علی (علیه السلام) رسید. مشاهده کرد آن حضرت نان خشکی می خورد عرض کرد: ای امیرمؤمنان! روز عید، شما نان خشک و خشن می خورید؟

امام (علیه السلام) فرمود: «الْيَوْمَ عِيدٌ مِنْ قَبْلِ صَوْمِهِ وَشُكْرِ سَعْيِهِ وَغُفْرِ ذَنْبِهِ ثُمَّ قَالَ: الْيَوْمَ لَنَا عِيدٌ وَكُلُّ يَوْمٍ لَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ تَعَالَى فِيهِ فَهُوَ عِيدٌ؛ امروز عید است برای کسانی که روزه آن ها قبول شده و به سعی آن ها پاداش داده شده و گناهانشان بخشوده شده است».

سپس فرمود: «امروز برای ما عید است و هر روزی که در آن معصیت خداوند را نکنیم آن روز هم برای ما عید است».^۳

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۳.

۲. مائده، آیه ۱۱۴

۳. شرح احقاق الحق، ج ۱۷، ص ۵۹۴.

و در کتاب من لا یحضره الفقیه چنین آمده که در یک روز عید فطر امام حسن علیه السلام گروهی را دید که بازی می‌کنند و (بیهوده) می‌خندند امام علیه السلام به یارانش فرمود: خداوند ماه رمضان را وسیله آزمایش خلق خود قرار داده که از طریق اطاعتش برای رسیدن به بهشت و رضایت او از یکدیگر پیشی گیرند. جمعی به سرعت در آن شتافتند و به مقصد رسیدند و گروهی تخلف کردند و گرفتار خسران شدند. بسیار مایه تعجب است از کسی که در این روز بیهوده می‌خندد و به بازی مشغول است؛ روزی که نیکوکاران پاداش داده می‌شوند و مقصران ناامید می‌گردند. به خدا سوگند اگر پرده‌ها کنار رود نیکوکاران به اعمال نیکشان سرگرم خواهند بود و بدکاران به بدی‌هایشان.^۱

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱، ح ۱۴۷۹.

إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ
 اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ،
 وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست
 آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است
 و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اول را به سبب همان
 مال، وارد جهنم می‌گرداند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا نیز هیچ مدرک دیگری اضافه نمی‌کند و وعده می‌دهد که در پایان کتاب پس از
 بررسی، مدارک آن را بیاورد ولی همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره کردیم متأسفانه توفیق این کار را پیدا نکرد.

شرح و تفسیر

بزرگترین حسرت

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته دقیقی می‌کند که بسیاری، در زندگی گرفتار آن‌اند. می‌فرماید: «بزرگترین حسرت‌ها در قیامت حسرت کسی است که ثروتی را از راه حرام به دست آورده و کسی آن را از او به ارث برده که در راه خداوند سبحان انفاق نموده است و خداوند به سبب این مال او را داخل بهشت می‌کند و شخص اوّل را به سبب همان مال، وارد جهنم می‌گرداند»؛ (إِنَّ أَعْظَمَ الْحَسَرَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَسْرَةُ رَجُلٍ كَسَبَ مَالًا فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ، فَوَرِثَهُ رَجُلٌ فَأَنْفَقَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَدَخَلَ بِهِ الْجَنَّةَ، وَدَخَلَ الْأَوَّلُ بِهِ النَّارَ).

گاه می‌شود که انسان مالی به دست می‌آورد ولی نمی‌تواند از آن استفاده کند و از دست می‌رود. چنین کسی واقعاً گرفتار حسرت می‌شود که چرا از این مال برای دنیا و آخرت استفاده نکردم ولی از آن فراتر حسرت کسی است که مال حلالی را به دست آورده ولی خودش از آن به نفع آخرتش بهره نگرفته و وارثان از آن بهره گرفته‌اند و در قیامت می‌بیند آن‌ها با اموالی که او با تلاش و زحمت به دست آورده بود به جایی رسیده‌اند و خودش محروم مانده است.

ولی از همه این‌ها بدتر حسرت کسی است که مال حرامی را با تلاش و زحمت به چنگ آورده و برای وارثانش گذاشته و وارثان بی‌آن‌که از حرام بودن آن باخبر باشند آن را در راه خدا انفاق کرده‌اند و ذخیره یوم المعاد آن‌ها شده

است. در حالی که آن‌کس که مال را به‌دست آورده در آن روز گرفتار مجازات الهی می‌شود. چنین حسرتی اعظم حسرت‌هاست.

این احتمال نیز وجود دارد که وارثان از حرام بودن آن آگاه می‌شوند ولی از آن‌جا که صاحبانش رانمی‌شناسند به عنوان اموال مجهول المالک که روش مصرف آن، صدقه به نیازمندان است به فقرا می‌دهند و از این راه حسناتی به‌دست می‌آورند در حالی که پدیدآورنده مال گرفتار سیئات خویش است.

گاه ممکن است مالی به دست انسان از طریق حرام بیفتد که حرمت آن تنها جنبه تکلیفی دارد مثلاً مرتکب احتکار شده که کار حرامی است ولی با توجه به این‌که معامله باطل نیست مالی که به‌دست آورده حرام نمی‌باشد در عین حال از آن بهره‌ای نمی‌گیرد و مال به دست وارثی می‌رسد که از آن در طریق اطاعت فرمان خدا بهره می‌گیرد. روز قیامت حسرت عظیم نصیب شخص اوّل است و فوز عظیم نصیب شخص دوم.

البته مانعی ندارد که هر سه معنا در کلام امام علیه السلام جمع باشد. زیرا به عقیده ما «استعمال لفظ در اکثر از معنا» هیچ اشکالی ندارد.

همین مضمون با تعبیر گویای دیگری در حدیثی از همان حضرت نقل شده است: کسی از محضر مبارک آن حضرت پرسید: چه کسی از همه حسرتش در قیامت بیشتر است؟ امام علیه السلام فرمود: «مَنْ رَأَى مَالَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ وَأَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِ النَّارَ وَأَدْخَلَ وَارِثَهُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ کسی که روز قیامت مال خود را در میزان عمل دیگری ببیند خداوند صاحب مال را به دوزخ بفرستد و وارثش را به بهشت».

کسی پرسید: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ امام علیه السلام فرمود: همان‌گونه که یکی از برادران دینی من نقل کرده که نزد کسی رفت که در حال احتضار بود به او گفت که این صد هزار درهمی که در این صندوق است چه وضعی دارد؟ گفت: هرگز نه زکات آن را پرداخته‌ام و نه با آن صله رحم کرده‌ام؟ گفت:

پس برای چه آن را اندوخته‌ای؟ گفت: برای مالیات حکومت و تقاضاهای قبیله و ترس از فقر بر عیال و دگرگونی زمان. آن برادر دینی گفت که هنوز از نزد او خارج نشده بودم که جان به جان آفرین تسلیم کرد. (و فرزندان از آن مال برای کارهای خیر و ادای حقوق بهره گرفتند).^۱

همین معنا دربارهٔ امور معنوی مانند علم نیز جاری است که عالمی از علوم خود استفاده نکند و بیچاره شود ولی دیگران با فراگرفتن علم از او اهل نجات گردند. همان‌گونه که در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى وَطُولِ الْأَمَلِ؛ شدیدترین پشیمانی دوزخیان و برترین حسرت آن‌ها برای کسی است که دیگری را به سوی خداوند دعوت نمود و او اجابت کرد و پذیرفت و بدین سبب اطاعت خدا را می‌کند و خداوند او را وارد بهشت می‌سازد ولی دعوت کننده را به دوزخ می‌فرستد به دلیل ترک علم خویش و پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز».^۲

ابن ابی‌الحدید داستان جالبی را از عمر بن عبدالعزیز نقل می‌کند که مردم دربارهٔ او می‌گفتند: «سعید بن شقی» (سعادت‌مند، فرزند شقاوت‌مند) و علتش آن بود که پدرش عبدالعزیز اموال زیادی را از مصر و شام و مدینه از طریق نفوذ برادرش عبدالملک در حکومت و حکومتی که عبدالعزیز خودش در مصر داشت و غیر آن به ظلم جمع‌آوری کرده بود. سپس تمام آن را برای فرزندش عمر گذاشت. او اموال مزبور را در راه اطاعت خداوند سبحان و کارهای خیر مصرف می‌کرد تا زمانی که خلافت به او رسید در آن زمان تمام اسناد مالکیتی را

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۴، ح ۶۸. در حکمت ۴۱۶ نیز همین معنا باز با تعبیر دیگری آمده است.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۴، ح ۱.

که عبدالملک برای پدر او عبدالعزیز نوشته بود بیرون آورد و در حضور مردم همه آنها را پاره کرد و گفت: اینها اسنادی است که به صورت نامشروع نوشته شده و من همه آنها را به بیت المال بازگرداندم (تا همه مسلمین به خصوص نیازمندان از آن استفاده کنند).^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۴.

إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ،
وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ،
وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ.

امام علیؑ فرمود:

زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آن‌ها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته‌هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا تنها مدرک دیگری که به آن اشاره کرده غررالحکم است که با تفاوت نسبتاً مختصری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۰).
اضافه می‌کنیم: ابن دمشقی (متوفای ۸۷۱) در کتاب جواهر المطالب همین مضمون را با تفاوت قابل توجهی به این صورت ذکر کرده است: «إِنَّ أَخْيَبَ النَّاسِ سَعِيًّا وَأَخْسَرَهُمْ صَفْقَةً مَنْ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَشُغِلَ بِهَا عَنْ مَعَادِهِ وَمَأْلَاهُ، وَلَمْ تُوَافِقْهُ الْأَقْدَارُ عَلَى مُرَادِهِ وَقَدِمَ عَلَى آخِرَتِهِ بِغَيْرِ زَادِهِ» (جواهر المطالب، ج ۲، ص ۱۴۴) کتاب مزبور گرچه بعد از نهج البلاغه گردآوری شده ولی تفاوت آن نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را اخذ کرده است.

در کتاب تمام نهج البلاغه نیز این کلام حکیمانه با تفاوت‌هایی ضمن وصایای علیؑ به فرزندش امام مجتبیؑ ذکر شده است (تمام نهج البلاغه، ص ۹۷۸).

شرح و تفسیر

زیانکارترین انسانها

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه کسی را که از همه بیشتر در معامله زندگی دنیا گرفتار خسران می شود و سعی و تلاش او به جایی نمی رسد معرفی کرده، می فرماید: «زیانکارترین مردم در دادوستد و ناامیدترین آنها در تلاش و سعی، کسی است که بدن خود را برای رسیدن به آرزوهای درازش فرسوده کرده ولی مقدرات، او را برای رسیدن به خواسته هایش یاری ننموده است؛ با حسرت از دنیا بیرون رفته و با گناهانش در سرای آخرت گام نهاده است»؛ (إِنَّ أَخْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَ أَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي طَلَبِ مَالِهِ^۱، وَلَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَتِهِ).

«صفقة» در اصل به معنای زدن دست به دست به هنگام معامله است (خریدار و فروشنده به عنوان انجام معامله دستشان را به دست یکدیگر می زنند) و تصفیق به معنای کف زدن نیز آمده است و سپس این واژه به معنای معامله و دادوستد استعمال می شود.

«اخلق» از ماده «خلوق» به معنای کهنگی است.

«تبعه» به معنای پیامدهای نامطلوب است.

۱. در بسیاری از نسخ به جای «ماله»، «آماله» آمده است که تعبیر صحیح تری به نظر می رسد زیرا دنیاپرستان تمام تلاش خود را تنها برای رسیدن به مال نمی کنند بلکه برای رسیدن به مقام یا بهره مند شدن از عیش و نوش و شهوترانی نیز تلاش فراوان دارند.

حاصل کلام امام علیه السلام این است که گروهی از انسان‌ها را به معامله گرانی تشبیه می‌کند که در این دنیا تمام نیروهای خود را برای رسیدن به آمال و آرزوها به کار می‌گیرند و در عین حال، مقدرات به آن‌ها اجازه رسیدن به مقصود را نمی‌دهد و هنگامی که از دنیا خارج می‌شوند چیزی نیندوخته‌اند در حالی که تمام نیروهای خود را از دست داده‌اند و با دست خالی و کوشش‌های بیهوده وارد عرصه محشر می‌شوند؛ کفه حسنات آن‌ها بسیار سبک و کفه سیئاتشان سنگین است. چرا که برای رسیدن به آمال و آرزوها علاوه بر هدر دادن نیروهای خدادادی، سیئاتی در نامه اعمال خود ثبت کرده و بار سنگینی بر دوش خود نهاده‌اند.

اگر تنها نیروهای خود را از دست داده بودند و گناهی مرتکب نمی‌شدند حسرت آن‌ها کمتر بود اما شدیدترین حسرت‌ها به فرموده امام علیه السلام حسرت گروهی است که زبان حالشان این است:

سرمایه ز کف رفت و تجارت ننمودیم

جز حسرت و اندوه متاعی نخریدیم

قرآن مجید نیز به این حقیقت اشارات گویایی دارد از جمله در آیه ۱۶۷ سوره بقره می‌خوانیم: «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ»؛ خداوند این‌گونه است که اعمال آن‌ها را به صورت مایه حسرت به آنان نشان می‌دهد؛ و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد!.

در سوره العصر نیز تصریح شده که همه انسان‌ها در خسران و زیان‌اند جز گروهی که برنامه مشتمل بر چهار ماده دارند: ایمان، عمل صالح، دعوت به سوی حق و دعوت به استقامت (در برابر عوامل گناه، مشکلات اطاعت و مصائب): «وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَّوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَّوْا بِالصَّبْرِ».

در غررالحکم نیز همین معنا به صورت فشرده‌تری از امام امیرمؤمنان علیه السلام نقل

شده است: «أَخْسَرُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ بِالْدُّنْيَا عَوْضاً عَنِ الْآخِرَةِ؛ زیان‌کارترین مردم کسی است که دنیا را به جای آخرت بپذیرد. (و برای رسیدن به آن هیچ قید و شرطی قائل نباشد).»^۱

در آیه ۱۴ سوره حدید آمده است: «وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»؛ ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (های بیهوده) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز، شما را فریب داد تا فرمان (مر از سوی) خدا فرارسید، و شیطان فریب‌کار شما را در برابر (اوامر) خداوند فریب داد!.

جمله «لَمْ تُسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ» اشاره به این است که تقدیرات با گروهی همراه می‌شود و آن‌ها به خواسته دل و هوس‌های خود می‌رسند و دست خالی از دنیا می‌روند. گرچه این‌ها نیز زیان‌کارند ولی از آن‌ها زیان‌کارتر کسانی هستند که به آن خواسته‌ها نیز نمی‌رسند.

این سخن را با کلامی عبرت‌انگیز از مرحوم شیخ مفید در کتاب جمل پایان می‌دهیم. او از حسن بصری^۲ چنین نقل می‌کند که طلحه از یکی از مزارع بسیار وسیع و مهم که عثمان به او بخشیده بود خارج می‌شد مزرعه‌ای که گاه هنگام رفتن به آن‌جا هزار سوار او را همراهی می‌کردند سپس همراه او از مزرعه باز می‌گشتند و این وضع همچنان ادامه یافت تا او در قتل عثمان شرکت کرد. هنگامی که جنگ جمل فرارسید برای جنگیدن به وسط میدان آمد در حالی که زره محکمی پوشیده بود تا او را از تیرهای دشمن حفظ کند. ناگهان تیری آمد

۱. غررالحکم، ج ۲۴۷۲.

۲. معروف این است که حسن بصری در جنگ جمل حضور نداشت و حتی در بعضی از روایات آمده است که او بعداً سخت از این مسأله پشیمان شد (بحارالانوار، ج ۱، ص ۷۸) و آنچه در روایت مورد بحث از حسن نقل شده ظاهراً با واسطه بوده است همان‌گونه که روایات دیگری از او درباره جنگ جمل با تصریح به واسطه نقل شده است. (بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۲۷، ح ۳۱۳).

و بر بدن او نشست و مقدرات الهی واقع شد. در آن حال می‌گفت: تاکنون به خاک افتادن کسی را ندیدم که از من بدبخت‌تر باشد. و این در حالی بود که سال‌ها همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جهاد کرده و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حمایت نموده بود. سرانجام این افتخارات را از دست داد. حسن بصری می‌افزاید: من قبر او را دیدم که عابران آن را آلوده کرده بودند. اما زیبر؛ او نیز هنگامی که پشیمان شد و از جنگ جمل کناره‌گیری کرد به سراغ یکی از قبایل عرب آمد و گفت: مرا پناه بدهید. به او گفتند: ای زیبر! تو قبلاً به دیگران پناه دادی و نیاز به پناه نداشتی. از چه چیز می‌ترسی؟ به خدا سوگند پسرت باعث این ترس تو شده است. در این هنگام ابن جرموز به سراغ او رفت و او را به قتل رساند. و به خدا سوگند هرگز کسی را ضایع‌تر از او ندیدم. قبر او در سرزمین وادی السباع، محلی است که شغالان آن را آلوده می‌کنند.

سپس می‌افزاید: «وَلَمَّا خَرَجَ جَائِلٌ يُدْرِكُ مَا طَلَبَا وَلَمْ يَرْجِعَا إِلَى مَا تَرَكَ؛ آری، این دو نفر از دنیا رفتند و به آنچه می‌خواستند، نرسیدند (و آنچه را از دست دادند نیز دوباره به دست نیاوردند)».^۱

۱. جمل، ص ۳۸۴ و ۳۸۵.

الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَمَطْلُوبٌ. فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا.

امام علی (ع) فرمود:

روزی بر دو گونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود. کسی که دنیا را بطلبد، مرگ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا بگیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که خطیب در مصادر برای این گفتار حکیمانه نقل کرده غررالحکم است که با تفاوتی آن را ذکر کرده و شبیه صدر این کلام در نامه ۳۱ (وصیت امام علی (ع) به فرزند دلبندهش امام مجتبی (ع) و در حکمت ۳۷۹ آمده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۱).

شرح و تفسیر

طالبان دنیا و طالبان آخرت

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه برای این که دنیاپرستان را از راهی که می روند بازدارد و طالبان آخرت را در مسیری که دارند تشویق کند می فرماید: «روزی بر دوگونه است: یکی آن که به دنبال انسان می آید و دیگر آن که انسان به دنبال آن می رود»؛ (الرِّزْقُ رِزْقَانِ: طَالِبٌ، وَ مَطْلُوبٌ).

تجربه های ما نیز در زندگی به ما نشان داده است که گاه روزی های فراوانی بی آن که انسان به دنبال آن برود و یا تلاش زیادی داشته باشد به او می رسد و گاه به عکس، تمام تلاش خود را برای رسیدن به اموال و ثروت هایی به کار می گیرد و گاه بخش مهمی از عمر خودش را در این راه صرف می کند ولی هرگز به آن نمی رسد و ناکام از دنیا می رود.

لذا امام علی (ع) به دنبال این تقسیم دوگانه می فرماید: «کسی که دنیا را بطلبد، مر ، او را می طلبد تا او را از دنیا خارج کند (و به تمام خواسته هایش نخواهد رسید) و کسی که طالب آخرت باشد دنیا در طلب او برمی آید تا وی روزی اش را به طور کامل از دنیا برگیرد»؛ (فَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَهُ الْمَوْتُ، حَتَّى يُخْرِجَهُ عَنْهَا؛ وَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا، حَتَّى يَسْتَوْفِيَ رِزْقَهُ مِنْهَا).

اشاره به این که دنیاپرستان غالباً به اهداف خود نمی رسند به خصوص این که هر قدر از دنیا را به دست آورند عطش آن ها فزون تر می شود تا زمانی که مر

گلوی آن‌ها را می‌فشارد و با حسرت آنچه به‌دست نیاورده‌اند و حسرت عدم استفاده از آنچه به‌دست آورده‌اند با زندگی وداع می‌گویند.

به عکس، طالبان آخرت به‌وسیله تلاش آمیخته با تقوایی که دارند به زندگی ساده مطلوبی می‌رسند و خداوند منان روزی آن‌ها را تأمین می‌کند و زمانی که از دنیا می‌روند نه حسرت و آه دارند و نه نگرانی.

در روایت هشامیه معروف که مرحوم کلینی در آغاز کتاب کافی آن را آورده است از قول امام باقر (ع) می‌خوانیم: «إِنَّ الْعُقَلَاءَ زَهُدُوا فِي الدُّنْيَا وَرَغِبُوا فِي الْآخِرَةِ لِأَنَّهُمْ عَلِمُوا أَنَّ الدُّنْيَا طَالِبَةٌ مَطْلُوبَةٌ وَالْآخِرَةُ طَالِبَةٌ وَمَطْلُوبَةٌ فَمَنْ طَلَبَ الْآخِرَةَ طَلَبَتْهُ الدُّنْيَا حَتَّى يَسْتَوْفِيَ مِنْهَا رِزْقَهُ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا طَلَبَتْهُ الْآخِرَةُ فَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ فَيَفْسِدُ عَلَيْهِ دُنْيَاهُ وَآخِرَتُهُ؛ عاقلان، زهد در دنیا و رغبت در آخرت را پیشه کردند زیرا آن‌ها می‌دانند که دنیا طالب و مطلوب و آخرت نیز طالب و مطلوب است (یعنی) آن‌کس که آخرت را طلب کند دنیا به‌سراغ او می‌آید تا رزق او را به‌طور کامل به او برساند اما کسی که دنیا را طلب کند آخرت، او را می‌طلبد یعنی مر به‌سراغش می‌آید؛ هم دنیایش را فاسد می‌کند و هم آخرتش را».^۱

البته مفهوم این سخن این نیست که طالبان آخرت برای تأمین زندگی ساده خود تلاش نکنند چراکه در روایات زیادی دستور به تلاش برای معاش داده شده است، بلکه منظور این است که دنیاطلبان که پیوسته برای رسیدن به اموال و ثروت‌های بیشتر تلاش می‌کنند حرص را کنار بگذارند و عمر خود را برای چیزی که هرگز به‌دست نمی‌آید و یا اگر به‌دست آید نمی‌توان آن را مصرف کرد تباه نکنند.

در حکمت ۳۷۹ نیز تعبیر دیگری از این گفتار حکیمانه آمده است آن‌جا که امام (ع) روزی را به دوگونه تقسیم می‌کند: گونه‌ای از آن به‌سراغ انسان می‌آید

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۸، ح ۱۲.

هرچند او به سراغش نرود و گونه‌ای از آن که انسان به سراغ آن می‌رود؛ گاه به آن می‌رسد و گاه به آن نمی‌رسد و به دنبال آن، امام (علیه السلام) توصیه به خویشتن‌داری از زیادت‌طلبی و حرص می‌کند، همان چیزی که جهان را پر از شور و شر می‌کند و سرچشمه بسیاری از بدبختی‌هاست.

شبییه همین مضمون در وصیت‌نامه امام (علیه السلام) به فرزندش حسن به علی (علیه السلام) دیده می‌شود و تمام این عبارات پرمعنا برای نجات انسان‌ها از چنگال حرص در دنیااست.

إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا،
وَأَسْتَغْلَوْا بِآجِلِهَا إِذَا اسْتَغْلَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا، فَأَمَاتُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ
يُمِيتَهُمْ، وَتَرَكَوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنََّّهُ سَيَتْرَكُهُمْ، وَرَأَوْا أَسْتِكْثَارَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا
أَسْتِقْلَالاً، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتاً، أَعْدَاءَ مَا سَالَمَ النَّاسُ، وَسَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ!
بِهِمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَبِهِ عِلْمُوا، وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا، لَا يَرُونَ مَرْجُوءاً
فَوْقَ مَا يَرْجُونَ، وَلَا مَخُوفاً فَوْقَ مَا يَخَافُونَ.

امام علیؑ فرمود:

اولیاء الله (دوستان واقعی خدا) کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که
مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند، آن ها به آینده آن مشغول اند در حالی
که دنیاپرستان به امروز آن سرگرم اند، و اموری را که بیم دارند سرانجام قاتلشان
خواهد شد از میان می برند، آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها
می سازند، و آنچه را دیگران از دنیا بسیار می شمارند اولیاء الله کم می شمردند
و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می کنند، آنان با آنچه دنیاپرستان
با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند،

کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن‌ها فهمیده می‌شود و آن‌ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می‌کنند، قرآن به وسیله آن‌ها برپاست همان‌گونه که آن‌ها به وسیله قرآن برپا هستند، برتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را ابو نعیم اصفهانی (از علمای اهل سنت) در کتاب حلیة الاولیاء از حضرت مسیح علیه السلام نقل کرده و اگر این نسبت صحیح باشد مفهومی این است که ابو نعیم آن را به عربی ترجمه نموده زیرا زبان عیسی علیه السلام عربی نبود. سپس اضافه می‌کند که مرحوم مفید (قبل از سید رضی) آن را در کتاب مجالس از امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

شرح و تفسیر

دوازده صفت اولیاء الله

امام علی (ع) در این گفتار بسیار پرمعنا و حکیمانه، دوستان خاص خدا را با اوصاف دوازده گانه ای معرفی می کند.

نخست می فرماید: «اولیاء الله کسانی هستند که به باطن دنیا می نگرند آنگاه که مردم (دنیاپرست) به ظاهر آن نگاه می کنند»؛ (إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَىٰ بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَىٰ ظَاهِرِهَا).

همان گونه که قرآن مجید در سوره روم آیه ۷ می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»؛ آن ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می دانند و از آخرت (و پایان کار) غافل اند!».

آری ظاهر دنیا آن ها را چنان به خود مشغول می سازد که گمان می کنند هدف نهایی و کمال مطلق در رسیدن به آن است ولی اولیاء الله می دانند دنیا سرایی است ناپایدار، مزرعه ای است برای آخرت و منزلگاهی است بر سر راه که باید از آن زاد و توشه برای سفر طولانی آخرت بگیرند.

در دومین صفت می فرماید: «آن ها به آینده دنیا (سرای آخرت) مشغول اند در حالی که دنیاپرستان به امروز و حاضر آن سرگرم اند»؛ (وَأَشْتَعَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا أَشْتَعَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا).

اولیاء الله دنیا را گذرگاهی در مسیر آخرت می بینند در حالی که دنیاپرستان

گمان می کنند سرای همیشگی آن هاست و هر کدام مطابق تفکر خود عمل می کنند. قرآن مجید در سوره کهف، آیه ۲۸ به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»؛ با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها رضای او را می طلبند! و هرگز به سبب زیورهای دنیا، چشمان خود را از آنها برنگیر! و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساختیم اطاعت مکن! همان ها که از هوای نفس پیروی کردند، و کارهایشان افراطی است».

در سومین وصف می فرماید: «آن ها اموری را که خوف دارند سرانجام قاتلشان باشد از میان می برند»؛ (فَأَمَّا تُولُوا مِنْهَا مَا خَشُوا أَنْ يُمَيِّتَهُمْ). اولیاء الله از چه اموری می ترسند که مایه مرگشان شود؟ (منظور مر دل هاست). پاسخ روشن است: آن ها از هوی و هوس های سرکش، و حرص و طمع، و از وسوسه ها و نقشه های پیچیده شیطان و شیطان صفتان بیمناک اند، مبدا بر آنان چیره شود و قلب آن ها را بمیراند.

قرآن مجید دنیاپرستانی را که هوی و هوس ها بر آن ها غلبه کرده مردگانی می شمرد که حتی صدای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به گوش آنها نمی رسد: «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ»؛ مسلماً تو نمی توانی سخت را به گوش مردگان برسانی، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند فراخوانی! ^۱.

در چهارمین وصف می فرماید: «آنچه را که می دانند سرانجام آن ها را ترک می گوید، رها می سازند»؛ (وَتَرَكُوا مِنْهَا مَا عَلِمُوا أَنَّه سَيُتْرَكُهُمْ). آری آن ها می دانند مقام ها و زینت ها و ثروت ها سرانجام، آن ها را ترک می کند

۱. نمل، آیه ۸۰.

و تنها با کفنی ساده به سوی دیار آخرت رهسپار می‌شوند پس چه بهتر که دل به این امور عاریتی نبندند، در نتیجه پیش از آن‌که این امور آن‌ها را ترک کند، آن‌ها این امور را به فراموشی می‌سپارند.

تعبیر به «منها» که از «من» تبعیضیه در آن استفاده شده اشاره به این است که اموری در دنیا وجود دارد که هرگز انسان را ترک نمی‌گوید و در همه موارد با اوست همان‌گونه که قرآن می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شما ذخیره شده نابود می‌شود و آنچه در نزد خداست باقی می‌ماند.^۱

نیز قبلاً (در خطبه ۲۰۳) خواندیم که امام علیه السلام می‌فرماید: «اُخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبُكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ؛ دل‌های خود را از دنیا خارج کنید پیش از آن‌که بدن‌های شما خارج شود».

آنگاه در پنجمین وصف می‌فرماید: «آنچه را دیگران از دنیا بسیار می‌بینند اولیاء الله کم می‌شمرند و رسیدن به آن را از دست دادن آن محسوب می‌کنند»؛ (وَرَأَوْا أَسْتَكْثَرَ غَيْرِهِمْ مِنْهَا أَسْتَقْلَالًا، وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا).

این یک واقعیت است که دنیاپرستان هنگامی که به مال یا ثروت زیاد یا مقام مهمی می‌رسند در نظرشان بسیار زیاد است در حالی که دوستان خدا آن را متاع بی‌ارزشی می‌دانند، تا آن‌جا که امیر مؤمنان علی علیه السلام تمام دنیا و آنچه در زیر افلاک واقع شده را کمتر از بر درختی می‌داند که در دهان ملخی جویده شده است و سپس می‌افزاید: علی را با نعمت‌هایی که به زودی فانی می‌شود چه کار؟ «إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا مَا لِعَلَى وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى».^۲

جمله «وَدَرَكَهُمْ لَهَا فَوْتًا» اشاره به این است که اولیاء الله رسیدن به زرق و برق

۱. نحل، آیه ۹۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

و اموال و مقامات دنیوی را نه تنها برای خود افتخاری نمی دانند بلکه آن را سبب از دست دادن توفیقات بیشتر و مهمتری محسوب می دارند؛ درست به عکس دنیاپرستان که آن را افتخار می شمرند هرچند توفیقات بیشتری را برای رسیدن به معنویات از دست بدهند.

و در ششمین و هفتمین وصف می فرماید: «با آنچه دنیاپرستان با آن در صلح اند دشمن اند و با آنچه دنیاپرستان با آن دشمن اند در صلح اند»؛ (أَعْدَاءُ مَا سَأَلَ النَّاسُ، وَ سَلَّمَ مَا عَادَى النَّاسُ!).

روشن است که دنیاپرستان با شهوات دنیا و لذات نامشروع آن و افتخار و مباهات به فرونی مال و ثروت پیوند دوستی بسته اند چیزی که اولیاء الله با آن مخالف اند و از سویی دیگر، دنیاپرستان، با تقوا و پرهیزکاری و زهد و ایثار و فداکاری دشمن اند همان چیزهایی که اولیاء الله با آن پیمان صلح و دوستی بسته اند.

اولیاء الله طرفدار حق اند و دنیاپرستان مخالف آن، چون اجرای حق منافع کثیف آن ها را بر باد می دهد و به عکس، اولیاء الله دشمن ظلم و ستم هستند چیزی که دنیاپرستان پیوسته از آن طرفداری می کنند زیرا اهداف شوم آن ها را تحقق می بخشد.

در هشتمین و نهمین توصیف آن ها می فرماید: «کتاب خدا (قرآن مجید) به وسیله آن ها فهمیده می شود و آن ها نیز به وسیله قرآن حقایق را درک می کنند»؛ (بِهِمْ عُلِّمَ الْكِتَابُ وَ بِهِ عَلِمُوا).

آری از یک سو حق جویان و حق طلبان به سراغ آن ها می روند و حقایق قرآن را از آن ها دریافت می دارند و از سویی دیگر خود آن ها نیز به سراغ قرآن می روند و حقایق را از آن درمی یابند و به تعبیر دیگر سرچشمه فهم مردم از قرآن، آن ها هستند و سرچشمه علوم آن ها قرآن است.

قرآن مجید در سوره عنکبوت آیه ۴۹ می فرماید: «بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي

صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ؛ ولی این آیات روشنی است که در سینه دانشوران جای دارد».

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۱ جمعی از مفسران نهج البلاغه جمله «وبه علموا» را چنین تفسیر کرده‌اند که مقام و منزلت آن‌ها در نزد مردم به وسیله قرآن دانسته می‌شود؛ آیاتی همچون آیات مباهله و تطهیر و ولایت و امثال آن بیانگر مقامات آن‌هاست. البته این تفسیر در صورتی صحیح است که «عَلِمُوا» به صورت فعل مجهول (عَلِمُوا) خوانده شود ولی هرگاه - آن‌گونه که در نسخه‌های مختلف آمده است - به صورت فعل معلوم (عَلِمُوا) خوانده شود تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم. سپس در دهمین و یازدهمین وصف اولیاء الله می‌افزاید: «قرآن به وسیله آن‌ها برپاست همان‌گونه که آن‌ها به وسیله قرآن برپا هستند»؛ (وَبِهِمْ قَامَ الْكِتَابُ وَبِهِ قَامُوا).

دلیل قیام قرآن به وسیله آن‌ها روشن است زیرا تبلیغ قرآن و تبیین مفاهیم آن برای عموم مردم و اجرای دستورات آن، به وسیله آن‌ها صورت می‌گیرد. اما قیام آن‌ها به وسیله قرآن به سبب آن است که قرآن سرچشمه اصلی تمام علوم و دانش‌های آن‌هاست.

آری آن‌ها همچون چشمه‌هایی هستند که از منابع زیرزمین مدد می‌گیرند و سپس به سوی باغ‌ها و گلزارها و کشتزارها سرازیر می‌شوند.

این دو وصف در واقع تأییدی است بر دو وصف سابق، با این تفاوت که در دو وصف سابق، سخن از علم و آگاهی آن‌ها و علم و آگاهی مردم به وسیله آن‌ها بود و در این جا سخن از عمل به دستورات و اجرای اوامر و نواهی الهی است. در جمله «به قاموا» این احتمال نیز وجود دارد که برجستگی آن‌ها در میان

۱. نحل، آیه ۴۳.

مردم و موقعیت آنان در افکار عمومی به سبب قرآن مجید است که آن‌ها را ستوده و منزلت آن‌ها را روشن ساخته است.

در واقع مضمون این دو جمله همان است که به صورت دیگر در حدیث ثقلین آمده است آن‌جا که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِن تَمَسَّكْتُم بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عَثَرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۱.

سپس امام (علیه السلام) در دوازدهمین و آخرین وصف اولیاء الله می فرماید: «بالاتر از آنچه به آن امید دارند و دل بسته‌اند امیدوارکننده‌ای نمی‌بینند و برتر از آنچه از آن می‌ترسند مایه ترس سراغ ندارند»؛ (لَا يَرُونَ مَرْجُوًّا فَوْقَ مَا يَزُجُونَ، وَ لَا مَخُوفًا فَوْقَ مَا يَخَافُونَ).

آری آن‌ها به لطف عمیم و بی‌پایان خداوند امیدوارند که بالاتر از آن چیزی نیست و از خشم و سخط او می‌ترسند که مخوف‌تر از آن چیزی نمی‌باشد و در حقیقت، خوف و رجاء، وجود آن‌ها را پر کرده و به همین دلیل نه دلبستگی به غیر او دارند، نه غیر او را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانند و نه از غیر او بیمناک‌اند و همین امر مایه صبر و استقامت و ثبات آن‌ها در تمام حوادث زندگی است.

در حکمت ۸۲ نیز تعبیری شبیه همین تعبیر آمده بود آن‌جا که فرمود: شما را به پنج چیز سفارش می‌کنم که برای به دست آوردن آن هر قدر تلاش و کوشش کنید به جاست. سپس فرمود: «لَا يَزُجُونَ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يَخَافَنَّ إِلَّا ذَنْبَهُ؛ هیچ‌کس از شما امیدش جز به پروردگارش نباشد و از هیچ چیز جز گناهش نهراسد».

۱. برای اطلاع از مدارک این حدیث معتبر به جلد نهم پیام قرآن تحت عنوان «حدیث ثقلین» مراجعه شود در آن‌جا بیست و دو مدرک از صحاح معروف اهل سنت و سنن و غیر آن‌ها ذکر شده است.

نکته

اولیاء الله در این کلام امام علیه السلام چه کسانی هستند؟

بسیاری از شارحان نهج البلاغه که پیرو مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند تصریح کرده‌اند که این اوصاف مربوط به ائمه معصومین علیهم السلام است، آن‌ها بودند که این صفات دوازده‌گانه را در سرحد اعلا داشتند، آن‌ها بودند که مفسران حقیقی قرآن و برپا دارنده احکام آن محسوب می‌شدند و قرآن نیز فضایل آن‌ها را بیان کرده است.^۱

ابن ابی الحدید به این جا که می‌رسد می‌گوید: مطابق عقیده شیعه این صفات قابل تطبیق بر امامان معصوم آن‌هاست ولی ما آن را ناظر به جمعی از علمای عارفین می‌دانیم.^۲

این احتمال نیز وجود دارد که صورت کامل و جامع این صفات در امامان معصوم علیهم السلام یافت می‌شود و کلام مزبور در درجه اول ناظر به آن‌هاست ولی مرتبه و مرحله‌ای از آن نیز در بزرگان علما وجود دارد که علاوه بر صفاتی مانند توجه به آخرت و کم‌ارزش دانستن دنیا و زهد در زندگی مادی، دارای بخش مهمی از علوم قرآن و تفسیر هستند و در میان مردم آن‌ها را گسترش می‌دهند و مردم نیز به اعتبار تأکیدهایی که قرآن درباره رجوع به علما و دانشمندان دارد به آن‌ها رجوع کرده و می‌کنند.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار نیز همین احتمال را پذیرفته، آن جا که می‌گوید: «وهذه من أوصاف أئمتنا المقدَّسين صلوات الله عليهم أجمعين ويَحْتَمَلُ أَنْ تَشْمَلَ الْحَفَظَةَ لِأَخْبَارِهِمُ الْمُقْتَبَسِينَ مِنْ أَنْوَارِهِمْ».^۳

۱. به شرح نهج البلاغه ابن میثم و مرحوم مغنیه و علامه شوشتري و مرحوم کمره‌ای رجوع شود.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۷۷.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۳۲۰.



أَذْكُرُوا أَنْقِطَاعَ اللَّذَّاتِ، وَبَقَاءَ التَّبَعَاتِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد
و تبعات و آثار سوء آن (مدتها) باقی می‌ماند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غررالحکم این جمله را با دو تفاوت نقل کرده است: «اذکروا عند المعاصی ذهاب اللذات و بقاء التبعات» و این تفاوت نشان می‌دهد که از منبع دیگری آن را دریافت داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۲).

شرح و تفسیر

لذات زودگذر و تبعات بسیار

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به نکته قابل توجهی درباره گناهان اشاره کرده، می‌فرماید: «به یاد داشته باشید که لذات (معاصی به سرعت) پایان می‌گیرد و تبعات و آثار سوء آن باقی می‌ماند»؛ (أَذْكُرُوا أَنْتِقَطَاعَ اللَّذَّاتِ، وَبَقَاءَ التَّبِعَاتِ). این یک واقعیت است که معاصی و گناهان لذت‌بخش، لذتی ناپایدار و زودگذر دارند؛ یک فرد شراب‌خوار چقدر از آنچه می‌نوشد لذت می‌برد و یا زناکار لذتش از این گناه چقدر زمان می‌برد؟ و این در حالی است که آثار گناه و تبعات آن بسیار طولانی و پایدار است.

اما تبعات اخروی آن تا دامنه قیامت و در عرصه قیامت باقی و برقرار است و حتی تبعات و آثار سوء دنیوی آن نیز غالباً طولانی است؛ شراب‌خوار، به‌خصوص با تکرار این گناه، انواع بیماری‌ها را برای خود خریداری می‌کند. افرادی را می‌بینیم که چند صبحی با استعمال مواد مخدر چنان خود را اسیر و ذلیل می‌کنند که این ذلت و اسارت تا آخر عمر بی‌ثمرشان از آن‌ها دست‌بردار نیست.

شخص ظالمی ممکن است در یک لحظه مرتکب قتلی شود و لذت انتقام از مخالف خود را بچشد اما ناراحتی و جدان، یک عمر باقی است اضافه بر این گناه زندان طویل‌المدتی به سبب آن دامنگیرش می‌شود و عذاب الهی کشتن مؤمنان

بی‌گناه طبق صریح قرآن مجید، خلود در جهنم و عذاب جاویدان است.^۱ بنابراین هرکس در لحظه فراهم شدن اسباب گناه باید مراقب این نکته باشد که لذتش بسیار زودگذر و آثار سوئش بسیار درازمدت است. اضافه بر همه این‌ها آن‌گونه که از آیات و روایات اسلامی برمی‌آید یکی از آثار گناهان، سلب نعمت‌ها و مواهب الهی است که گاه زمان‌های بسیار طولانی این محرومیت ادامه می‌یابد. همان‌گونه که در خطبه ۱۷۸ می‌خوانیم: «إِيْمُ اللّٰهِ مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِيْ غَصٍّ نِعْمَةٍ مِنْ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا؛ به خدا سوگند هرگز ملتی که در ناز و نعمت می‌زیستند نعمتشان زوال نیافت مگر بر اثر گناهانی که مرتکب شدند. اضافه بر این‌ها بسیار می‌شود که بر اثر یک گناه لذت‌بخش زودگذر، ننگ و عاری بر دامن انسان می‌نشیند که بعد از مر نیز مردم او را به زشتی یاد می‌کنند».

در اشعاری که در دیوان منسوب به امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است چنین می‌خوانیم:

تَفَنَّى اللَّذَازَةَ مِمَّنْ نَالَ شَهْوَتَهَا مِنْ الْحَرَامِ وَ يَبْقَى الْإِثْمُ وَ الْعَارُ
تَبْقَى عَوَاقِبُ سُوءٍ فِيْ مَغَبَّتِهَا لَا خَيْرَ فِيْ لَذَّةٍ مِنْ بَعْدِهَا النَّارُ

کسانی که به شهوت‌های نفسانی می‌رسند لذتش به زودی پایان می‌گیرد لذاتی که از حرام حاصل شده ولی گناه و ننگ آن باقی می‌ماند. آری عواقب سوء آن در پایان، می‌ماند و هیچ خیری در لذتی که بعد از آن آتش دوزخ باشد نیست.^۲

در دعای ۳۱ صحیفه سجادیه (فی ذکر التوبة و طلبها) امام علیه السلام به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد: (من توبه می‌کنم) از گناهانی که لذتش پایان یافته و تبعاتش

۱. نساء، آیه ۹۳.

۲. دیوان امام علی علیه السلام، ص ۲۰۴.

پیوسته دامنگیر من است؛ «مِنْ ذُنُوبٍ أَذْبَرْتُ لَذَاتُهَا فَذَهَبَتْ، وَأَقَامَتْ تَبِعَاتُهَا فَلَزِمَتْ». شاعر عرب نیز در این زمینه می‌گوید:

ما كان ذاك العيش إلا سكرةً رَحَلَتْ لَذَائِذُهَا وَحَلَّ خُمَارُهَا
آن زندگی (دنیوی آلوده به گناه) چیزی جز همچون مستی از شراب نبود که لذتش پایان گرفت و خماری آن باقی ماند.^۱

در ضمن باید توجه داشت که منظور امام (علیه السلام) لذات معقول و مشروع نیست چراکه در بعضی از روایات تصریح شده که بخشی از ساعات شبانه‌روز را برای لذت مشروع و معقول بگذارید تا به شما برای انجام وظایف اصلی کمک کند، بلکه منظور، لذات نامشروع و نامعقول است به قرینه «وَبَقَاءُ التَّبَعَاتِ» یعنی باقی ماندن آثار سوء و عقوبت‌های آنها.

روایتی که در غرر آمده است نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ فرمود: «اذْكُرُوا عِنْدَ الْمَعَاصِي ذَهَابَ اللَّذَاتِ وَبَقَاءَ التَّبَعَاتِ».^۲

شاهد دیگر باز هم حدیثی است که از امام (علیه السلام) در غررالحکم نقل شده است، فرمود: «إِنَّ مَنْ فَارَقَ التَّقْوَى أَغْرَى بِاللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ وَوَقَعَ فِي تَبِيعِ السَّيِّئَاتِ وَلَزِمَهُ كَبِيرُ التَّبَعَاتِ؛ کسی که از تقوا دوری گزیند تشویق به لذات و شهوات سرکش می‌شود و در بیابان گناهان سرگردان خواهد شد و آثار شوم بزر آن دامانش را خواهد گرفت».^۳

۱. شرح نهج البلاغه علامه شوشتری، ج ۱۴، ص ۵۴۰.

۲. غررالحکم، ج ۳۵۱۷.

۳. همان، ج ۶۰۱۴.

أُخْبِرْ تَقْلَهُ.

امام علیؑ فرمود:

آزمایش کن تا دشمنش داری.^۱

سید رضی می‌گوید: «بعضی این سخن را از پیامبر اکرم ﷺ نقل کرده‌اند ولی آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیرمؤمنان علیؑ باشد چیزی است که ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علیؑ فرمود: اخبر تَقْلَهُ. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی؛» (قال الرضی: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوي هَذَا الرَّسُولَ ﷺ وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ: «أُخْبِرْ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلَهُ تَخْبِرُ»).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: در کتاب غرر الخصائص الواضحة (تألیف وطواط، از علمای قرن ششم) این گفتار حکیمانه از امیرمؤمنان علیؑ آمده است. این مضمون، هم از امیرمؤمنان علیؑ نقل شده و هم از پیامبر اکرم ﷺ و شبیه آن نیز از امام صادق علیؑ روایت شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۳).

شرح و تفسیر

نخست او را بیازمای

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا به یک اصل مهم اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: به ظاهر اشخاص قناعت نکنید، آن‌ها را بیازمایید و ای بسا با آزمودن، آن‌ها را دشمن بدارید و در یک عبارت کوتاه: «آزمایش کن تا دشمنش داری»؛ (أُخْبِرْ تَقْلَهُ).

«أُخْبِرْ» از ماده «خَبَر» (بر وزن قفل) به معنای آزمایش کردن است.

«تقله» از ماده «قَلَى» (بر وزن صدا) به معنای بغض است. این ماده، هم به صورت ناقص یایی آمده و هم ناقص واوی. در صورت اول به معنای بغض و عداوت و در صورت دوم به معنای طرد کردن است و در واقع هر دو به یک معنا بازمی‌گردد زیرا لازمه عداوت طرد کردن می‌باشد.

این درمورد جوامع آلوده یا گروه‌های خاص اجتماعی که افراد منحرف در آن کم نیستند صادق است والا نتیجه آزمایش، همیشه دشمن داشتن افراد مورد آزمون نخواهد بود. ممکن است اشاره به عصر خود حضرت نیز بوده باشد که افراد منافق و چند چهره در آن عصر فراوان بودند؛ گروهی خودفروخته به معاویه و گروهی دربند مال و منال، از هیچ کاری ابا نداشتند هر چند برای فریفتن مردم ظاهر خود را می‌آراستند ولی به هنگامی که در کوره امتحان قرار می‌گرفتند بسان سیاه سیم زراندود، خلاف آن به درمی‌آمدند که خلق می‌پنداشتند.

سیاه سیم زراندود چون به کوره برند خلاف آن به درآید که خلق پندارند
 بسیاری از شارحان نهج البلاغه گفته‌اند که هاء در «تَقْلَهُ» هاء سکت است
 و در واقع بیان‌کننده کسره لام است که قبل از آن قرار گرفته ولی دلیلی بر این ادعا
 اقامه نکرده‌اند. در حالی که بعضی دیگر آن را ضمیر دانسته و اعراب برای هاء
 گذاشته‌اند (در حالی که هاء سکت، ساکن است) و در واقع اشاره به ضمیر
 محذوفی است که در کلمه «اخْبُرْ» وجود دارد و مفهوم کلام این می‌شود: او را
 آزمایش کن تا دشمنش داری.

همان‌گونه که در ذکر مصادر این گفتار حکیمانه اشاره کردیم همین معنا از
 پیامبر اکرم ﷺ با تفاوتی نقل شده است: «وَجَدْتُ النَّاسَ أَخْبُرَ تَقْلِهِ».^۱
 و از امام صادق علیه السلام نیز به صورت دیگری نقل شده است: فرمود: «خَالِطُ النَّاسِ
 تَخْبُرُهُمْ وَمَتَى تَخْبُرُهُمْ تَقْلِهِمْ؛ با مردم معاشرت کن و آن‌ها را بیازما و هنگامی که
 بیازمایی (ای بسا گروهی را) دشمن می‌داری».^۲

قابل توجه این‌که مرحوم سید رضی برای تأیید صدور این گفتار حکیمانه از
 علی علیه السلام بعد از آنی که اشاره می‌کند بعضی از مردم آن را از پیامبر اکرم ﷺ نقل
 کرده‌اند می‌گوید: «آنچه تأیید می‌کند این کلام از امیر مؤمنان علیه السلام باشد چیزی است
 که ثعلب از ابن اعرابی نقل کرده که مأمون گفته است: اگر نبود که علی علیه السلام
 فرمود: اخبر تَقْلَهُ. من می‌گفتم: اقله تخبر؛ دشمنش بدار تا او را بیازمایی؛» (قال
 الرضی: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَرُوي هَذَا لِلرَّسُولِ ﷺ وَمِمَّا يُقَوِّي أَنَّهُ مِنْ كَلَامِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا حَكَاهُ ثَعْلَبٌ عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِيِّ: قَالَ الْمَأْمُونُ: لَوْلَا أَنَّ عَلِيًّا قَالَ:
 «أَخْبُرْ تَقْلَهُ» لَقُلْتُ: أَقْلَهُ تَخْبُرُ).

همین معنا (سخن مأمون) از ابو حیان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم

۱. ابو حیان توحیدی در البصائر و الذخائر و ابونعیم در حلیة الاولیاء (طبق نقل مرحوم خطیب در مصادر،
 ج ۴، ص ۳۰۳).

۲. کافی، ج ۸، ص ۱۷۶، ح ۱۹۶.

در حلیۃ الاولیاء نقل شده است.

منظور مأمون این بوده که برای آزمودن مردم باید از آن‌ها فاصله گرفت و حتی اظهار تنفر و بیزاری کرد اگر عکس العمل شدیدی نشان دادند معلوم می‌شود لایق دوستی نیستند و اگر مدارا کردند افرادی صبور و شایسته دوستی می‌باشند. البته جای تردید نیست که کلام امام (علیه السلام) بر کلام مأمون برتری دارد. کلام امام (علیه السلام) ناظر به یک مسئله اجتماعی است و کلام مأمون در واقع یک مسئله سیاسی است و منظورش این است: باید به همه کس با بدبینی نگاه کرد تا عیوبشان آشکار شود زیرا با خوش‌بینی، عیوب افراد آشکار نمی‌گردد و سیاست‌مداران غالباً اصل را درباره اشخاص و حوادث بر سوءظن و بدبینی می‌گذارند.

نکته

آزمودن قبل از دوستی

بی‌شک یکی از نیازهای انسان در زندگی، داشتن دوستان موافق و همراه است که در برابر انبوه مشکلات به او کمک کنند، در مصائب مایه تسلی خاطر او گردند و در حضور و غیاب مدافع او باشند زیرا انسان تنها در برابر این حوادث زانو می‌زند.

ولی در انتخاب دوست هرگز نباید عجله کرد بلکه باید نخست او را آزمود، اگر از آزمایش‌ها پیروز درآمد او را به دوستی برگزید. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) طبق حدیثی که در غررالحکم آمده، می‌فرماید: «لَا تَثِقْ بِالصَّدِيقِ قَبْلَ الْخَبَرَةِ؛ به دوست پیش از آزمودنش اعتماد نکن».^۱

به خصوص اگر زمان، زمان پرفسادی باشد، که در آن هنگام باید دقت بیشتری در انتخاب دوستان کرد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانًا

۱. غررالحکم، ح ۹۴۹۸.

جَوْرٍ وَ أَهْلُهُ أَهْلَ غَدَرٍ فَالْطَّمَانِينَةُ إِلَى كُلِّ أَحَدٍ عَجْزٌ؛ هرگاه زمان، زمان ظلم (و فساد) باشد و اهل آن زمان پیمان شکن باشند اطمینان به هر کسی کردن نشانه عجز و ناتوانی است»^۱.

در احادیث اسلامی مواد این آزمون نیز تعیین شده است. از جمله این که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «يَمْتَحَنُ الصَّدِيقُ بِثَلَاثِ خِصَالٍ فَإِنْ كَانَ مُؤَاتِيًا فَهُوَ الصَّدِيقُ الْمُصَافِي وَإِلَّا كَانَ صَدِيقَ رَخَاءٍ لَا صَدِيقَ شِدَّةٍ تَبْتَغِي مِنْهُ مَالًا أَوْ تَأْمَنُهُ عَلَى مَالٍ أَوْ تُشَارِكُهُ فِي مَكْرُوهٍ؛ دوست را با سه چیز می توان امتحان کرد هرگاه حق این سه چیز را ادا کند او دوست خالص است والا دوست حال آرامش است نه دوست حال شدت: از او مالی بطلب یا مالی در اختیار او قرار بده یا در کاری که مورد میل او نیست با او شریک شو»^۲.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «لَا تَسْمِ الرَّجُلَ صَدِيقًا بِسَمَةِ مَعْرُوفَةٍ حَتَّى تَخْتَبِرَهُ بِثَلَاثٍ تُغْضِبُهُ فَتَنْظُرُ غَضَبَهُ يَخْرِجُهُ مِنَ الْحَقِّ إِلَى الْبَاطِلِ وَ عِنْدَ الدِّينَارِ وَ الدَّرْهَمِ وَ حَتَّى تُسَافِرَ مَعَهُ؛ نام دوست به صورت کامل بر کسی نگذار مگر این که او را به سه چیز بیازمایی: به هنگام غضب ببینی آیا او از مسیر حق به سوی باطل خارج می شود؟ و در برابر درهم و دینار (آیا امتحان خوبی می دهد؟) و دیگر این که با او مسافرت کنی (چراکه در سفر باطن افراد بهتر آشکار می شود)»^۳.

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۹، ح ۱۰۸.

۲. همان، ص ۲۳۵، ح ۱۰۷.

۳. همان، ج ۷۱، ص ۱۸۰، ح ۲۸.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الزِّيَادَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الدُّعَاءِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْإِجَابَةِ، وَلَا لِيَفْتَحَ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُغْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

چنین نیست که خداوند درِ شکر را به روی بنده‌ای بگشاید و درِ فزونی نعمت را به رویش ببندد، و چنین نیست که خداوند باب دعا را به روی کسی بگشاید و باب اجابت را به رویش ببندد، و نیز چنین نیست که خداوند در توبه را به روی کسی باز کند و در آمرزش را به رویش ببندد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها مدرک دیگری که مرحوم خطیب برای این گفتار حکیمانه ذکر می‌کند غررالحکم است که آن را با تفاوت‌هایی آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).
 اضافه می‌کنیم که این گفتار نورانی به صورت کاملاً مشروح‌تری در ارشاد القلوب دیلمی آمده است. (ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸).

شرح و تفسیر

گشایش درهای امید

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه که برگرفته از آیات قرآن مجید است سه بشارت به سه گروه می‌دهد. نخست می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در شکر را به‌روی بنده‌ای بگشاید و در فزونی را به‌رویش ببندد»؛ (مَا كَانَ اللَّهُ لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابَ الشُّكْرِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابُ الزَّيَادَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه هفتم از سوره ابراهیم است: ﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾.

آری این وعده الهی است که خداوند شاکران را فزونی نعمت می‌بخشد. دلیل آن هم روشن است: شخصی که از نعمت الهی در مسیر اطاعت او استفاده می‌کند و حق نعمت را ادا می‌نماید، با زبان حال می‌گوید: من لایق این نعمتم، و خداوند نیز نعمت را بر او می‌افزاید. درست مثل این‌که باغبانی هنگامی که باغ را آبیاری می‌کند درختان را بارور و پرثمر می‌بیند و این امر سبب می‌شود که باغبان بیشتر از آن باغ مراقبت کند زیرا درختانش به زبان حال، لیاقت خود را بیان کرده‌اند.

در دومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند باب دعا را به‌روی کسی بگشاید و باب اجابت را به‌رویش ببندد»؛ (وَلَا لِيُفْتَحَ عَلَى عَبْدٍ بَابُ الدُّعَاءِ وَيُعْلَقَ عَنْهُ بَابُ الْإِجَابَةِ).

این، اشاره به آیه شریفه ۶۰ سوره غافر است: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

لَكُمْ» و آیه شریفه ۱۸۶ سوره بقره: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي»؛ هرگاه بندگان من درباره من از تو سؤال کنند (بگو): من به آنها نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا (از صمیم دل) بخواند اجابت می‌کنم».

دلیل آن هم روشن است زیرا نه خداوند بخیل است و نه اجابت دعا چیزی از او می‌کاهد بلکه رحمانیت و رحیمیت او ایجاب می‌کند که تمام تقاضاهای بندگان را اجابت فرماید و اگر گاهی اجابت دعا تأخیر می‌افتد و یا بعضی از دعاها به اجابت نمی‌رسد حتماً به دلیل مصالحی است یا به واسطه وجود موانع. بسیار می‌شود که انسان از خدا چیزی می‌خواهد که دشمن جان اوست اما توجه ندارد. خداوند چنین دعایی را مستجاب نمی‌کند و گاه چیزهایی می‌خواهد اما موانعی مانند گناهان بزرگ جلوی اجابت آن را می‌گیرد.

در سومین بشارت می‌فرماید: «چنین نیست که خداوند در توبه را به‌روی کسی باز کند و در آمرزش را به‌رویش ببندد»؛ (وَلَا يَفْتَحْ لِعَبْدٍ بَابَ التَّوْبَةِ وَيُعْلِقَ عَنْهُ بَابَ الْمَغْفِرَةِ).

این سخن برگرفته از آیه شریفه ۲۵ سوره شوری است: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ»؛ او کسی است که توبه را از بندگان می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند».

اصولاً امکان ندارد خداوند دستور به چیزی بدهد و نتیجه آن را پذیرا نشود؛ از یک سو به بندگان بگوید توبه کنید یا بفرماید دری به سوی رحمت برای شما گشوده‌ام و آن، باب توبه است از این در وارد شوید ولی خودش حاضر نباشد توبه توبه کاران را بپذیرد.

شبیهِ همین معانی در حکمت ۱۳۵ آمد که امام علیه السلام فرمود: کسی که توفیق چهار چیز را پیدا کند از چهار چیز محروم نخواهد شد: کسی که موفق به دعا

شود از اجابت محروم نمی‌گردد و کسی که موفق به توبه شود از قبول توبه محروم نخواهد شد و کسی که موفق به استغفار گردد از آمرزش محروم نمی‌شود و کسی که توفیق شکرگزاری پیدا کند محروم از فزونی نعمت نخواهد شد.

قابل توجه این که جمله «مَا كَانَ اللَّهُ» و جمله‌های معطوف بر آن اشاره به توفیقات الهی است یعنی هنگامی که خداوند کسی را به یکی از این سه چیز (شکر و دعا و توبه) موفق دارد درهای نتایج آن‌ها را نیز به روی او می‌گشاید: فزونی نعمت در برابر شکر، اجابت در برابر دعا و آمرزش در برابر توبه.

در واقع شکر و دعا و توبه، سه موضوع سرنوشت‌ساز در زندگی انسان است و سعادت‌مند و خوشبخت کسانی هستند که بتوانند از هر سه استفاده کنند؛ در برابر نعمت‌ها شاکر باشند، در مشکلات دست به دعا بردارند و به‌هنگام لغزش‌ها و گناهان از در توبه وارد شوند.

در روایت ارشاد القلوب دیلمی که این گفتار حکیمانه به صورت مشروح‌تری در آن آمده جمله چهارمی نیز اضافه شده است و آن اینکه «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْتَحَ بَابَ التَّوَكُّلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لِلْمُتَوَكِّلِ مَخْرَجًا فَإِنَّهُ سَبْحَانَهُ يَقُولُ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ چنین نیست که خداوند باب توکل را به روی کسی بگشاید و برای خروج از مشکلاتش راهی برای او قرار ندهد زیرا خداوند می‌فرماید: کسی که تقوا را پیشه کند خداوند راه خروج از مشکلات را برای او قرار می‌دهد و از جایی که گمان نمی‌کند به او روزی می‌دهد و کسی که بر خدا توکل کند خداوند برای او کافی است».^۱

در روایات اسلامی نیز بر این سه موضوع تأکیدات فراوانی شده است که به سه نمونه آن در این جا قناعت می‌کنیم.

امام صادق (علیه السلام) در مورد شکر می‌فرماید: «مَكْتُوبٌ فِي التَّوَرَةِ اشْكُرْ مَنْ أَنْعَمَ

۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۴۸.

عَلَيْكَ وَانْعِمَ عَلَى مَنْ شَكَرَكَ فَإِنَّهُ لَا زَوَالَ لِلنَّعْمَاءِ إِذَا شُكِرَتْ وَلَا بَقَاءَ لَهَا إِذَا كُفِرَتْ الشُّكْرُ زِيَادَةُ فِي النِّعَمِ وَآمَانٌ مِنَ الْغَيْرِ؛ در تورات نوشته شده است: کسی که به تو نعمت بخشیده شکر او را به جای آور و کسی که از تو تشکر می کند نعمت را بر او افزون کن زیرا هنگامی که شکر نعمت به جای آورده شود نعمت زوال نمی پذیرد و هنگامی که کفران شود بقای نباشد و شکر، سبب زیاده نعمت ها و امان از دگرگونی هاست»^۱.

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری درمورد دعا می فرماید: «فَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنَّهُ مِفْتَاحُ كُلِّ رَحْمَةٍ وَنَجَاحُ كُلِّ حَاجَةٍ وَ لَا يَنَالُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِالدُّعَاءِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يَكْثُرُ قَرْعُهُ إِلَّا أَوْشَكَ أَنْ يَفْتَحَ لِصَاحِبِهِ؛ بسیار دعا کن چرا که دعا کلید هر رحمت و سبب رسیدن به هر حاجت است و به آنچه نزد خداست جز با دعا نمی توان رسید (و دعا سرانجام به اجابت می رسد) زیرا هر دری را بسیار بکوبند امید آن می رود که باز شود»^۲.

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درمورد توبه می خوانیم: «لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ اللَّهُ مِنْ مُؤْمِنٍ تَائِبٍ أَوْ مُؤْمِنَةٍ تَائِبَةٍ؛ هیچ کسی نزد خداوند محبوب تر از مرد و زن توبه کار نیست»^۳.

۱. کافی، ج ۲، ص ۹۴، ح ۳.

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۹۹، ح ۳۳.

۳. همان، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۵.

أُولَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكَرَامُ.

امام علی (ع) فرمود:

شایسته ترین مردم به کَرَم، آن کسی است که افراد کریم به واسطه او شناخته شوند. (معرف کریمان، از همه کریم تر است).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب مدرک دیگری برای این گفتار حکیمانه در این جا نیاورده و حواله به آخر کتاب داده است؛ حواله ای که توفیق انجام آن را نیافت خدایش غریق رحمت کند. و ما هم در جست و جوهایی که کردیم چیز تازه ای در این باره نیافتیم هر چند سید رضی در گفتار خود صادق است و حتماً آن را از منبع معتبری گرفته است.

شرح و تفسیر

معرف کریمان

این گفتار حکیمانه در منابع مختلف نهج البلاغه به دو صورت نقل شده است: اول به همان صورتی که در عبارت بالا آمده و «عُرِفْتُ» از ماده «معرفت» ذکر شده و مفهوم کلام امام علیه السلام این است: «شایسته ترین مردم به کَرَم کسی است که معرف کریمان باشد»؛ (أَوَّلَى النَّاسِ بِالكَرَمِ مَنْ عُرِفَتْ بِهِ الْكِرَامُ).

«کَرَم» در اصل به معنای شرافت است و به شخصی که دارای صفات برجسته باشد کریم گفته می شود و به گفته راغب در مفردات، هرگاه کَرَم به عنوان صفت خداوند به کار رود و گفته شود: خداوند کریم است، یعنی دارای انواع بخشش ها در برابر بندگان خویش است و هنگامی که آن را به عنوان وصفی برای انسان ذکر کنند به معنای دارا بودن صفات برجسته انسانی و شرافت و شخصیت است. و در گفتار حکیمانه مورد بحث به همین معنا آمده و اشاره به افراد صاحب فضیلت و باشخصیت است. به اشیاء نفیس نیز کریم گفته می شود و سنگ های قیمتی را «حجر کریم» می گویند.

اشاره به این که وقتی کسی اشخاص کریم و باشخصیت و بزرگوار را معرفی می کند مفهومش این است که او این اشخاص را دوست می دارد و کَرَم و کرامت را ارزش می شمرد اگر چنین است خودش از همه بیشتر باید به این موضوع اهمیت بدهد.

کسی که حاتم طایی را مدح و ستایش می‌کند باید خودش سهمی از سخاوت و کرم داشته باشد.

از آن فراتر کسی که امام بزرگواری را به صفات برجسته‌ای می‌ستاید؛ امیرمؤمنان (علیه السلام) را به جود و سخاوت و شجاعت و علم و درایت و امام حسین (علیه السلام) را به ایثار و شهادت در راه خدا می‌ستاید و همچنین هر یک از ائمه (علیهم السلام) را به صفات برجسته‌ای توصیف می‌کند چگونه می‌تواند خودش از تمام این اوصاف بیگانه و تهی باشد. آری آن‌کس که کرامت کریمان را می‌ستاید از همه شایسته‌تر است که راه آن‌ها را بیوید.

و در نقطه مقابل، بیچاره‌ترین مردم کسانی هستند که خوبی‌های خوبان را توصیف می‌کنند اما خودشان هرگز در عمل در مسیر آن‌ها نیستند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده می‌خوانیم: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ حَسْرَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا ثُمَّ عَمِلَ بِغَيْرِهِ؛ شدیدترین حسرت‌ها در روز قیامت حسرت و افسوس کسی است که از عدالتی تعریف و تمجید کرده ولی خودش به غیر آن عمل نموده است».^۱

مرحوم علامه مجلسی در جلد ۶۹ بحارالانوار بابی به عنوان «من وصف عدلا ثم خالفه الى غيره» آورده و احادیث متعددی در ذیل آن نقل کرده است.

و اما بنابر صورت دوم که در بسیاری از نسخ آمده مفهوم کلام امام (علیه السلام) این است: شایسته‌ترین مردم به کرم کسی است که از دودمان کریمان باشد (و کرم در اعماق وجودش ریشه دوانده باشد) «أَوْلَى النَّاسِ بِالْكَرَمِ مَنْ عَرَّقَتْ فِيهِ الْكَرَامُ». «عَرَّقَتْ» از ماده «عَرَقَ» (بر وزن فکر) به معنای ریشه، گرفته شده است.

شاعر عرب نیز در این باره می‌گوید:

إِنَّا سَأَلْنَا قَوْمَنَا فَخِيَارُهُمْ مَنْ كَانَ أَفْضَلَهُمْ أَبُوهُ الْأَفْضَلُ

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۹، ح ۱.

أعطى الذى أعطى أبوه قبله و تبخلت أبناء من يتبخل
 ما درباره قوم و قبیله خود تحقیق کردیم دیدیم بهترین آنها کسی بود که
 پدرش فضل و شرافتی داشت.
 کسی عطا و بخشش می کند که پدرش پیش از او بخشش داشته و به عکس،
 فرزندان بخیلان بخل را پیشه می کنند.
 شاعر دیگری می گوید:

إن العروق إذا استسر بها الثرى أثرى النبات بها و طاب المزرع
 هنگامی که خاک ریشه ها را خوب تغذیه می کند گیاه و مزرعه ای که از طریق
 آن ریشه ها می روید خوب و پاکیزه است.

این کلام را با سخنی از از سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) پایان می دهیم آن جا
 که فرمود: «إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ بَيْنَ السِّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هِيَهَاتَ مِنَّا
 الدَّلَّةُ يَا بِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، وَ أَنْوَفُ حَمِيَّةٍ،
 وَ نُفُوسُ أَبِيَّةٍ، مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّثَامِ عَلَى مَضَارِعِ الْكَرَامِ؛ آگاه باشید! مرد آلوده،
 فرزند آلوده، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر ساخته است. هیئات که من ذلت را
 بپذیرم و او به مقصد خویش برسد! خداوند و رسولش و مؤمنان و نیاکان
 پاک دامن و مادران پاکیزه من، از این ابا دارند که اطاعت لثیمان را بر قربانگاه
 بزرگواران ترجیح دهیم».^۱

وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ،

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا.

از امام عليه السلام سؤال شد که کدام یک از این دو برترند: «عدالت» یا جود و بخشش؟

امام عليه السلام در جواب فرمود:

عدل، هرچیزی را در جای خود قرار می‌دهد ولی سخاوت و بخشش آن را از مسیرش فراتر می‌برد. (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف‌تر و برتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر ذیل این کلام حکیمانه منبع دیگری را نقل نمی‌کند ولی ابن حمدون (متوفای ۵۶۲ قمری) در کتاب خود به نام التذکرة الحمدونية این گفتار حکیمانه را با تفاوت قابل ملاحظه‌ای که در ادامه مشاهده می‌کنید آورده است: و سئل أيُّهما أَفْضَلُ: الْعَدْلُ أَمْ الْجُودُ؟ فقال: الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا. (التذکرة الحمدونية، ج ۱، ص ۲۵۴، ح ۶۳۱).
و فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸) در کتاب روضة الواعظین عین این کلام را با اضافاتی بعد از آن ذکر کرده است و هر دو نفر ظاهراً این کلام را از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته‌اند. (روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۶).

شرح و تفسیر

عدالت برتر است یا جود و بخشش؟

این گفتار حکیمانه و بسیار پرمعنا در پاسخ به سؤالی که از امام علیه السلام پرسیده شد مطرح گردید. سؤال کردند: «از این دو کدام برترند: عدالت یا جود؟»؛ (وَسُئِلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ الْعَدْلُ أَوِ الْجُودُ).

شاید این سؤال به دنبال گفتگویی بوده که در میان بعضی از اصحاب آن حضرت واقع شده است. بعضی جود را مهمتر می دانستند و بعضی عدل را؛ قضاوت و داوری را خدمت امام علیه السلام آوردند و امام علیه السلام جواب بسیار جامع و حساب شده ای داد، فرمود: «عدل، هرچیزی را در جای خود قرار می دهد ولی جود و بخشش آن را از مسیرش فراتر می برد، (اضافه بر این) عدالت، قانونی است همگانی ولی جود و بخشش جنبه خصوصی دارد بنابراین، عدل، شریف تر و برتر است»؛ (فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا، وَالْجُودُ يُخْرِجُهَا مِنْ جِهَتِهَا، وَالْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ، وَالْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ، فَالْعَدْلُ أَشْرَفُهُمَا وَأَفْضَلُهُمَا).

در واقع امام علیه السلام به دو نکته اساسی اشاره فرموده است: نخست این که نتیجه عدالت این است که هر کسی در جامعه به حق خویش برسد و هرچیز در جای خود باشد. اصولاً بعضی عدالت را چنین معنا کرده اند: «وضع الشيء في موضعه؛ هرچیز را در جای خود قرار دادن».

روشن است که در این صورت تمام افراد اجتماع به تلاش و کوشش برمی‌خیزند تا بتوانند حق عادلانه خود را بگیرند در نتیجه جامعه در سایه عدالت، شکوفا و فعال و مرفعی می‌شود.

اما جود و بخشش چنین نیست زیرا چیزی اضافه بر استحقاق افراد است که البته در جای خود بسیار خوب و شایسته است ولی ای بسا همین صفت خوب و شایسته سبب شود که عده‌ای به تنبلی روی آورند و تلاش و کوشش را کم کنند و به انتظار جود و بخشش سخاوتمندان بنشینند.

سپس امام علیه السلام به نکته مهم دیگری اشاره می‌کند، می‌فرماید: عدالت امری است فراگیر که تمام جامعه انسانی می‌توانند از آن بهره‌مند گردند و در سایه آن به زندگی آبرومندی ادامه دهند در حالی که جود و بخشش فراگیر نیست و همیشه موضعی و محدود است و روشن است چیزی که آثار مثبت آن همه افراد جامعه را فرامی‌گیرد از چیزی که جنبه محدود دارد بهتر و اشرف و افضل است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در این باره سخنی دارد که عیناً در ذیل می‌آوریم: جود و ایثار را نمی‌توان مبنای اصلی زندگی عمومی قرار داد و بر اساس آن‌ها مقررات و قانون، وضع و آن را اجرا کرد. اگر جود و احسان و ایثار تحت قانون و مقررات لازم الاجراء درآید دیگر جود و احسان و ایثار نام ندارد، به اصطلاح از وجودش عدمش لازم می‌آید. جود و ایثار وقتی جود و ایثار است که هیچ قانون و مقررات حتمی و لازم الاجراء نداشته باشد و آدمی صرفاً به خاطر کرم و بزرگواری و گذشت و نوع دوستی و بلکه حیات دوستی جود کند. بنابراین، عدل از جود افضل است... به علاوه همین جودها و احسان‌ها و ایثارهایی که در مواقعی خوب و مفید است و از نظر جودکننده فضیلتی بسیار عالی است، از نظر گیرنده فضیلت نیست، حساب او را هم باید کرد، حساب اجتماع را هم باید کرد؛ اگر رعایت موازنه اجتماعی نشود و حساب‌نکرده

صورت بگیرد، همین فضیلت اخلاقی موجب بدبختی عمومی و خرابی اجتماع می‌گردد. صدقات زیاد و اوقاف زیاد و حساب‌نکرده، نذورات زیاد و حساب‌نکرده در هرجا که وارد شده مانند سیل، جامعه را خراب کرده، روحیه‌ها را تنبل و کلاش و فاسد الاخلاق بار آورده، لطمه‌ها و خساراتی وارد آورده است.^۱

قرآن مجید نیز در آیه ۹۰ سوره نحل اشاره پرمعنایی به این موضوع دارد، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می‌دهد، و از فحشا و منکر و ستم نهی می‌کند؛ خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر شوید!.

نخست به اصل عدالت به عنوان یک اصل فراگیر اشاره می‌کند و مسأله احسان را در درجه بعد قرار می‌دهد، و از تعبیر به «إِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» فراگیر نبودن آن روشن می‌شود.

البته نمی‌توان انکار کرد که در بعضی از مواقع مشکلاتی در جامعه پیدا می‌شود که اصل عدالت با تمام اهمیتی که در اداره جامعه بشری بلکه در نظم تمام جهان آفرینش دارد به تنهایی کارساز نیست بلکه نیاز به احسان و ایثار وجود دارد. مانند موارد بحرانی که بیت‌المال جوابگوی نیازهای مستمندان و دردمندان و آسیب‌دیدگان نیست و باید افراد متمکن دست سخاوت را از آستین فتوت بیرون آورند و مشکلات را حل کنند.

البته جود و بخشش و احسان و انفاق به طور اصولی جزء واجبات نیست بلکه از مسائل مهم اخلاقی محسوب می‌شود ولی ممکن است جامعه در شرایطی قرار گیرد که جان عده‌ای با خطر جدی مواجه شود در این زمان آن جود

۱. مجموعه آثار، عدالت از نظر علی (علیه السلام)، ج ۲۵، ص ۲۲۵.

و احسان اخلاقی تبدیل به یک واجب شرعی و انسانی می شود و حتی حکومت اسلامی می تواند مردم را به انجام آن مجبور سازد.

این نکته نیز قابل توجه است که ممکن است جود و احسان در موارد خاص از عدالت برتر باشد همان گونه که قرآن در مورد قصاص می گوید: «فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدِّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ»^۱.

در این آیه به روشنی، عفو و احسان، برتر از اجرای عدالت به وسیله قصاص شمرده شده است و در مورد بعضی از اختلافات خانوادگی و مهریه می فرماید: «وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى»^۲.

نیز می فرماید: «وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ»^۳. در تمام این آیات عفو و احسان، برتر از عدالت شمرده شده ولی این ها در محدوده های خاصی صورت می گیرد در حالی که عدالت محدوده ای ندارد و تمام امور فردی و اجتماعی جامعه انسانی را دربر می گیرد.

این بحث را با روایتی از امام صادق (علیه السلام) درباره اهمیت عدل پایان می دهیم. «الْعَدْلُ أَحْلَى مِنَ الشَّهَدِ وَالْأَيْنُ مِنَ الزُّبْدِ وَأَطْيَبُ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ؛ عدل شیرین تر از عسل، نرم تر از کره و خوشبو تر از مشک است»^۴.

۱. بقره، آیه ۱۷۸.

۲. بقره، آیه ۲۳۷.

۳. شوری، آیه ۴۰.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۵.

النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا.

امام علی (ع) فرمود:

مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند!^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه را مرحوم سید رضی عیناً و بدون کم و زیاد در حکمت ۱۷۲ آورده و گویا برائثر طولانی شدن فاصله زمانی بین این دو نوشته فراموش کرده است که آن را قبلاً آورده و به هر حال در کتاب مصادر منابع زیادی برای آن در ذیل همان حکمت ۱۷۲ آمده که عیناً در این جا نقل می‌کنیم: (منابعی که قبل یا بعد از سید رضی بوده‌اند) از جمله جاحظ در کتاب المأمة المختارة من کلامه (ع) و مفید در کتاب اختصاص و میلانی در مجمع الامثال و زمخشری در ربیع الابرار و حصری در زهر الاداب و ثعالبی در خاص الخاص (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۴).

در کتاب مطالب السؤول نیز این جمله با کمی تفاوت در ضمن جمله‌های دیگری نقل شده است و مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۷۵ بحار الانوار، صفحه ۱۴ آورده است.

شرح و تفسیر

مردم دشمن چه چیزند؟

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه بسیار کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «مردم دشمن چیزی هستند که نمی‌دانند»؛ (النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا).

همان‌گونه که در سند این گفتار حکیمانه ذکر شد این جمله عیناً در حکمت ۱۷۲ بدون هیچ تغییری آمده و در آن جا تفسیرهای سه‌گانه‌ای برای آن ذکر کردیم و در این جا اضافه می‌کنیم که ممکن است بسیاری از امور دارای فواید زیادی باشد اما شخصی که از آن بی‌خبر است با آن به مخالفت برمی‌خیزد همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ جهاد در راه خدا بر شما مقرر شد؛ در حالی که برایتان ناخوشایند است. چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است و خدا می‌داند، و شما نمی‌دانید».^۱

افراد ناآگاه که به اهمیت جهاد و تأثیر آن در عظمت و عزت مسلمین واقف نیستند آن را امری خشونت‌آمیز و زیانبار می‌پندارند و طبیعی است که با آن به عداوت برخیزند یا برای آن‌ها ناخوشایند باشد. اما مؤمنان آگاه که به اسرار جهاد

۱. بقره، آیه ۲۱۶.

و حتی شهادت فی سبیل الله آشنا هستند به آن عشق می‌ورزند.

داروهای تلخ و شفابخش برای کودکی که از آن اطلاعی ندارد تنفرآمیز است و به این آسانی حاضر به نوشیدن آن نیست و با آن دشمنی می‌کند در حالی که افرادی که از آثار آن دارو باخبرند برای به‌دست آوردن آن هرگونه بهایی را می‌پردازند و با عشق و علاقه آن را می‌خورند.

مؤید این سخن گفتاری است که به عنوان یک اصل کلی، بعضی از روانشناسان اظهار کرده و مثال روشنی نیز برای آن ذکر نموده‌اند و آن این‌که جهل انسان به شرایط محیط، محیط را برای او غیر قابل تحمل می‌کند اما هنگامی که از آن شرایط باخبر می‌شود ناگهان همه چیز برای او قابل تحمل می‌گردد. آن‌ها در مثالشان چنین می‌گویند: شخصی در حال مسافرت با قطار با مسافر دیگری همنشین شد که چند فرزند خردسال شلوغ داشت ولی آن‌ها را از کارهای نادرستشان باز نمی‌داشت. این مرد مسافر بسیار عصبانی شد و رو به پدر آن بچه‌ها کرد و گفت: چرا مراقب آن‌ها نیستی؟ آن مرد با چشم‌های اشکبار گفت: ببخشید همسرم در بیمارستان در حال سختی است و من در فکر او بودم و از کودکان غافل شدم. این مرد با شنیدن این سخن و آگاه شدن از دلیل عدم مراقبت پدر، وضعش دگرگون شد، عذرخواهی کرد و بچه‌ها را نوازش نمود و روحش آرام گرفت.

آری، هنگامی که آن مرد از شرایط موجود آگاه شد عداوت او به دوستی مبدل گشت.

در مسائل اعتقادی در طول تاریخ بسیار دیده شده است که دو گروه به جان هم افتاده‌اند و علت اصلی آن بی‌خبر بودن از اعتقاد دیگری بوده است و اگر آگاه بودند نه تنها به عداوت برنمی‌خاستند بلکه با هم دوستی داشتند.

در داستان معروفی که یکی از شعرا آن را به شعر درآورده می‌خوانیم که

شخصی یک درهم به جماعتی داد که یکی از آن‌ها فارس بود و دیگری عرب و دیگری ترک و دیگری رومی و گفت که هرچه می‌خواهید با آن بخرید. شخصی که فارس بود گفت: انگور می‌خواهم، عرب گفت: عنب دوست دارم، آن‌که ترک بود گفت: نمی‌شود باید اوزوم بخریم، چهارمی گفت: امکان ندارد باید استافیل تهیه کرد. همه یک چیز می‌گفتند اما بر اثر ناآگاهی به جان هم افتادند و قیل و قال کردند:

در تنازع آن نفر جنگی شدند	که ز سرّ نام‌ها غافل بدند
مشت برهم می‌زدند از ابله‌ی	پر بدند از جهل و از دانش تهی
صاحب سرّی عزیزی صد زبان	گر بدی آن‌جا بدادی صلحشان

کلام حکیمانهٔ مولا (علیه السلام) پیام روشنی به همهٔ مصلحان جهان می‌دهد که اگر می‌خواهید جوامع بشری اصلاح شود باید کار فرهنگی کنید و جهل‌ها را به علم مبدل سازید چراکه تا افراد، جاهل‌اند دشمنی آن‌ها با هرگونه اصلاح، طبیعی است و اگر آگاه شوند با پای خود شتابان به‌سوی آن خواهند رفت.

الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دلبسته و شادمان نباشید». بنابراین آن‌کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دلبستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این کلام شریف می‌گوید: زمخشری (متوفای ۵۳۸) آن را در کتاب خود به نام ربیع‌الابرار در باب الخیر و الصلاح آورده و همین کلام نورانی از امام سجاد و امام صادق (علیهما السلام) نیز نقل شده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: مرحوم طبرسی در مشکاة الانوار این گفتار حکیمانه را با اضافاتی در قبل و بعد از آن نقل کرده که نشان می‌دهد منبع دیگری غیر از نهج‌البلاغه در دست داشته است. (مشکاة الانوار، ص ۲۰۷) و سبط بن جوزی در تذکرة الخواص تنها بخشی از این کلام حکیمانه را آورده که نشان می‌دهد او نیز منبع دیگری در اختیار داشته است. (تذکرة الخواص، ص ۱۲۷).

شرح و تفسیر

عصاره مفهوم زهد

می‌دانیم زهد از اموری است که در آیات و روایات درباره اهمیت و فضیلت آن سخن بسیار آمده است ولی ماهیت و حقیقت آن برای گروهی ناشناخته است تا آن جا که گاه کارهای ریاکارانه و گاهی ابلهانه را به حساب زهد می‌گذارند.

امام علی (علیه السلام) در این کلام حکیمانه زهد را به عالی‌ترین صورت توصیف کرده و از آیه‌ای از قرآن برای این تفسیر کمک گرفته است، می‌فرماید: «تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید آمده است. خداوند سبحان می‌فرماید: «تا بر گذشته تأسف مخورید و به آنچه در دست دارید دل بسته و شادمان نباشید»؛ (الزُّهْدُ كُلُّهُ بَيْنَ كَلِمَتَيْنِ مِنَ الْقُرْآنِ: قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: ﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ، وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾).

سپس امام علی (علیه السلام) چنین نتیجه می‌گیرد: «بنابر این آن‌کس که بر گذشته تأسف نمی‌خورد و به آینده (و آنچه در دست دارد) دل بستگی ندارد هر دو طرف زهد (از آغاز تا پایان آن) را در اختیار گرفته است»؛ (وَمَنْ لَمْ يَأْسَ عَلَى الْمَاضِي، وَلَمْ يَفْرَحْ بِالْآتِي فَقَدْ أَخَذَ الزُّهْدَ بِطَرَفَيْهِ).

این گفتار حکیمانه که برگرفته از قرآن مجید است حقیقت زهد را از نظر اسلام تبیین می‌کند زیرا حقیقت زهد، وارستگی و آزادگی از زرق و برق دنیا و بی‌اعتنایی به آن است و نشانه این وارستگی و بی‌اعتنایی در دو چیز آشکار

می‌شود: نخست این‌که اگر انسان مواهبی از دنیا را در اختیار دارد و از دستش رفت ناراحت نشود و ناله سر ندهد و پیوسته اظهار تأسف نکند و نشانه دیگر این‌که به آنچه دارد دلبسته نباشد. به این معنا که پیوسته به دلیل این‌که مبادا از دست برود نگران و دلمشغول نباشد.

و یا به تعبیر دیگر به دلیل داشتن امکانات مادی و مال و ثروت و مقام، اظهار خوشحالی و افتخار و بزرگی نکند و آن‌ها را امانتی الهی بداند که روزی بر اساس حکمتش ارزانی می‌دارد و روز دیگری به حکم عدالتش بازمی‌ستاند.

مناسب است در این جا به قسمتی از اشعار شیخ بهایی که در این زمینه سروده است اشاره کنیم، او می‌گوید:

زهد چه؟ تجرید قلب از حب غیر تا تعلق نایدت مانع ز سیر
گر رسد مالی نگردی شادمان ور رود آن نبودت باکی از آن
لطف دانی آنچه آید از خدا خواه ذل و فقر خواه عز و غنا
هرکه او را این صفت حالی نشد دل ز حب ماسوا خالی نشد
نفی لا تأسوا علی ما فاتکم یأس آوردش شده از راه گم
ولی اشتباه نشود مفهوم این گفتار آن نیست که انسان دست از تلاش برای تأمین معاش و پیشرفت جامعه اسلامی بردارد بلکه هدف، نفی وابستگی‌ها و اسارت‌های مادی است که سرچشمه انواع حسادت‌ها و جنگ و نزاع‌ها می‌باشد.
در صدر اسلام افرادی بودند که زهد را به معنای غلط آن تفسیر کرده و عملاً خود را به انزوا کشانده و تن به تنبلی و بی‌کاری داده بودند. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از وضع آن‌ها باخبر شد آن‌ها را سخت نکوهش کرد و کار آن‌ها را بیگانه از تعلیمات اسلام دانست.

از این رو در روایات اسلامی زهد در نقطه مقابل حرص قرار داده شده است. این سخن را با حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام که مرحوم کلینی در جلد

دوم کتاب شریف کافی آورده است پایان می دهیم: «إِنَّ عَلَامَةَ الرَّائِبِ فِي ثَوَابِ الْآخِرَةِ زُهْدُهُ فِي عَاجِلِ زَهْرَةِ الدُّنْيَا أَمَّا إِنْ زُهِدَ الرَّاهِدِ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَنْقُصُهُ مِمَّا قَسَمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِيهَا وَإِنْ زُهِدَ وَإِنْ حَرَصَ الْحَرِيسُ عَلَى عَاجِلِ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا يَزِيدُهُ فِيهَا وَإِنْ حَرَصَ فَالْمَغْبُونُ مِنْ حُرْمِ حَظِّهِ مِنَ الْآخِرَةِ؛ نشانه علاقه‌مندان به ثواب آخرت زهد در زندگی زیبا و زودگذر دنیا است. بدانید زهد زاهدان در دنیا چیزی از قسمت الهی درباره آنها نمی‌کاهد هر چند راه زهد را پیش گیرند همان‌گونه که حرص حریصان به دنیای زیبای زودگذر چیزی بر آنها نمی‌افزاید هر چند حرص داشته باشند پس مغبون کسی است که از بهره‌اش در آخرت محروم گردد».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۲۹، ح ۶.

درباره حقیقت زهد از نظر اسلام و مقامات زاهدان و آثار مثبت آن، در کتاب پیدایش مذاهب و همچنین در جلد دوم دائرة المعارف فقه مقارن و نیز در جلد سوم و چهارم پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) بحث‌های زیادی داشته‌ایم و علاقه‌مندان می‌توانند به آن‌ها مراجعه کنند.



مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این که این جمله حکیمانه جزئی از خطبه ۲۴۱ بود مرحوم خطیب مدرک آن را ارجاع به آن خطبه می‌دهد و ذیل آن خطبه می‌نویسد که آمدی در غررالحکم بعضی از جمله‌های این خطبه را به صورت کلمات قصار ذکر کرده است.

شرح و تفسیر

به وعده‌های اشخاص زیاد خوشبین نباشید

امام علیه السلام در این جمله کوتاه و پرمعنا می‌فرماید: «چه شکننده است خواب برای تصمیم‌هایی که (انسان) در روز می‌گیرد»؛ (مَا أَنْقَضَ النَّوْمَ لِعَزَائِمِ الْيَوْمِ).

هدف امام علیه السلام از بیان این سخن این است که نمی‌توان به تصمیم‌ها و وعده‌های افراد زیاد خوش‌بین بود زیرا بسیار می‌شود که تصمیم‌های محکمی امروز می‌گیرند ولی شب می‌خوابند و صبح بیدار می‌شوند و به کلی آن را رها می‌سازند گویی نه تصمیمی گرفته بودند نه وعده‌ای داده بودند.

این سخن، هم می‌تواند اشاره به این باشد که زیاد نباید به قول و قرارهای افراد اعتماد کرد و روی آن برنامه‌ریزی نمود و نتیجه آن را سریع الوصول پنداشت و هم این که اگر کسانی بر اثر عصبانیت یا عدم مطالعه کافی تصمیم سوئی گرفتند نباید زیاد از آن وحشت کرد ای بسا خواب شبانه آن را برهم زند و فردا از آن خبری نباشد.

جمله‌ای که بعد از آن در خطبه ۲۴۱ آمده معنی اول را تقویت می‌کند زیرا می‌فرماید: «وَأُمَحِیَ الظُّلُمُ بِتَذَاكِيرِ الْهَمَمِ»؛ چه بسیار تاریکی‌های شبانه‌ای که یاد همت‌های بلند را از خاطره‌ها محو کرده است».

این در واقع شبیه ضرب‌المثل معروفی است که می‌گویند: «كَلَامُ اللَّيْلِ يَمْحُوهُ

النَّهَارُ؛ سخن شب را صبحگاهان محو می‌کند».^۱

به هر حال این موضوع هم یکی از نشانه‌های ناپایداری دنیاست. نه مالش پایدار است نه مقامش نه جوانی نه سلامت و نه وعده و وعیدهایش. با فاسد شدن یک خواب شبانه ممکن است همه چیز به هم بخورد و به همین دلیل هیچ عاقلی به مظاهر دنیا اعتماد و اطمینان نمی‌کند هر چند نباید دست از تلاش و کوشش برداشت. این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا داده شده که منظور امام علیه السلام این است که خواب زیاد تصمیم‌ها را سست می‌کند و پر خوابی عامل عقب ماندگی و شکست است. از این رو مرحوم محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل این کلام شریف را در بابی ذکر کرده که عنوانش چنین است: «بَابُ كَرَاهَةِ كَثْرَةِ النَّوْمِ وَالْفَرَاغِ». و در همان باب به همین مناسبت احادیث دیگری آورده از جمله این که امام علیه السلام فرمود: «يُسَسُّ الْغَرِيمُ النَّوْمُ يَفْنَى قَصِيرَ الْعُمُرِ وَيَفُوتُ كَثِيرَ الْأَجْرِ؛ خواب، طلبکار بدی است عمر کوتاه را بر باد می‌دهد و اجر فراوان را از میان می‌برد».^۲

دیگر این که ابن ابی حمزة نقل می‌کند که به ابوالحسن (موسی بن جعفر علیه السلام) عرض کردم: پدرت جانشین خود را معین کرد شما هم جانشین خود را معرفی کنید. امام علیه السلام دست مرا گرفت و تکان داد و این آیه را تلاوت فرمود: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ»؛ چنان نبود که خداوند قومی را، پس از آن که آن‌ها را هدایت کرد (و ایمان آوردند) گمراه (و مجازات) کند؛ مگر اموری را که باید از آن بپرهیزند، برای آنان بیان نماید (و آن‌ها مخالفت نکنند)».^۳

۱. این جمله ضرب المثلی است که از کلام کنیز محمد امین (خلیفه عباسی) گرفته شده، کنیز، شبانه وعده‌ای به او می‌دهد و فردا تخلف می‌کند وقتی از او می‌خواهد که به وعده‌اش عمل کند در جوابش می‌گوید: «کلام اللیل یمحوه النهار» و وعده‌ای از شعرا این مصرع را با مصرع‌های دیگری تکمیل کرده‌اند که شرح آن را می‌توانید در الفتوح ابن اعمش، ج ۸، ص ۴۰۴ بیابید.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۲.

۳. توبه، آیه ۱۱۵.

در این هنگام (بر اثر خستگی) کمی چشمم به خواب رفت. امام علیه السلام فرمود: «مَهْ لَا تُعَوِّذُ عَيْنَيْكَ كَثْرَةَ النَّوْمِ فَإِنَّهَا أَقَلُّ شَيْءٍ فِي الْجَسَدِ شُكْرًا؛ خودداری کن چشمت را به خواب عادت نده زیرا چشم در میان اعضای بدن از همه کمتر شکرگزاری می کند».^۱

لکن تفسیر اوّل صریح تر و مناسب تر به نظر می رسد.
به همین دلیل مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۶۸ بحارالانوار، در باب «التدبیر و الحزم و الحذر و الثبوت فی الأمور و ترک اللجاجة» آورده است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۴۴، ح ۳.

الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ.

امام علی (ع) فرمود:

مقامات حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، میدانی در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی تری) این گفتار حکیمانه و گفتار بعد را نقل کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).
 اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول نیز ضمن مطالب طولانی تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤول، ص ۲۰۲).

شرح و تفسیر

میدان آزمون بزرگ

امام علی (ع) در این کلام کوتاه حکیمانه اشاره به یکی از مهمترین روش‌های آزمودن شخصیت‌ها کرده، می‌فرماید: «منصب‌های حکومتی، میدان آزمون و مسابقه مردان است»؛ (الْوَلَايَاتُ مَضَامِيرُ الرِّجَالِ). هم شخصیت و ظرفیت آن‌ها در این‌گونه حالات آشکار می‌شود و هم استعداد و توان و لیاقت آنان.

«مضامیر» جمع «مضمار» از ماده «ضَمور» (بر وزن ظهور) به معنای لاغر شدن گرفته شده و مضمار به میدانی گفته می‌شد که اسب‌ها را بعد از پرورش و تقویت کامل جهت مسابقه اسب سواری به آن‌جا می‌آوردند و با تمرین‌های مکرر آن‌ها را لاغر و چابک می‌ساختند بنابراین مضمار به معنای میدان تمرین است و گاه به محل مسابقه نیز اطلاق می‌شود و در کلام حکیمانه مورد بحث در همین معنا استعمال شده است.

انسان‌ها را در میدان‌های مختلفی می‌توان آزمود؛ گروهی به وسیله مال و ثروت، گروه دیگری به وسیله فقر و ناتوانی، گروهی دیگر به وسیله مصائب و حوادث سخت و دردناک.

ولی در میان میدان‌های آزمون و مسابقه به خصوص برای شخصیت‌های برجسته حساس‌ترین میدان، میدان حکمرانی است. آن‌جاست که معلوم می‌شود

چه کسانی را غرور فرامی گیرد و پا از گلیم خود فراتر می نهند و چه کسانی به واسطه داشتن ظرفیت کامل تغییری در وضع آن ها رخ نمی دهد. چه کسانی برای اندوختن مال و ثروت از طریق حکومت، به ظلم و ستم به دیگران می پردازند و چه کسانی تقوا را از دست نمی دهند. چه افرادی به نفع طرفداران خود حکم ظالمانه می کنند و چه اشخاصی همگان در برابر آن ها یکسان اند.

به راستی بسیار مشکل است کسانی را پیدا کنیم که بعد از رسیدن به مقام های بالا تغییر و دگرگونی در حال آن ها پیدا نشود جز معصومین علیهم السلام که کمترین تغییری پیدا نمی کردند. امیرمؤمنان علی علیه السلام آن روز که در گوشه خانه نشسته بود و دیگران به ناحق حکومت می کردند زندگی زاهدانه ای داشت و آن روز نیز که به حکومت رسید همان زندگی زاهدانه را - و شاید به طور کامل تری - ادامه داد. در حکومتش فرقی میان برادر خود و افراد عادی نگذاشت و طرفداران خود را به هنگام انحراف از طریق حق همان گونه مؤاخذه و ملامت می کرد که مخالفان خود را.

در زندگی روزانه خود نیز کسانی را سراغ داریم که وقتی مقام مختصری پیدا کردند همه چیز آن ها دگرگون شد و حتی دوستان سابق خود را به کلی فراموش کردند و از عهده امتحان مقام کوچکی برنیامدند و به عکس، افراد عالم و باتقوایی را می بینیم که رسیدن به مقامات بالا آن ها را دگرگون نساخت و گام جای گام های مولا یشان علی علیه السلام گذاشتند.

به راستی این سخن حق است که مقامات حکومتی، در حکم میدان مسابقه مردان است.

مرحوم علامه آیت الله مطهری در مجموعه آثارش سخنی از یک نویسنده عربی به نام علی الوردی که اصالتاً عراقی، و شیعه و استاد دانشگاه بود ولی تمایلات مارکسیستی نیز داشت نقل می کند که جالب است. او می گوید: انصاف

این است که علی (علیه السلام) در زندگی خود این اصل مارکس را نقض کرد که یک انسان نمی تواند در کاخ و کوخ یک رقم فکر کند و خواه ناخواه فکر او عوض می شود. تاریخ علی (علیه السلام) نشان داد که مطلب این گونه نیست زیرا ما علی (علیه السلام) را در وضع طبقاتی اجتماعی مختلف می بینیم در آن حد نزدیک به صفر و در آن نقطه اوج که از آن بالاتر نبود. یک روز او را به صورت کارگر و سرباز ساده ای می بینیم که صبح از خانه اش حرکت می کند تا درخت و زراعتش را آبیاری کند و گاه ممکن است برای دیگری زحمت بکشد و مانند یک کارگر اجرت بگیرد. همین علی (علیه السلام) بعدها و در زمان خلافتش همان گونه فکر می کرد که قبلاً داشت و راه و رسم زندگی اش هرگز عوض نشد.^۱

باید گفت: مارکس چون تفکر مادی داشته و در چنین محیطی می زیسته حق داشته چنین فکری کند در حالی که علی (علیه السلام) در محیطی مملو از معنویت و روحانیت می زیسته است.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که جای خود دارد؛ شاگردان آن حضرت همچون سلمان ها و ابوذر ها و مالک اشترها نیز هیچ گونه تغییری در دوران زندگانی شان در فراز و نشیب ها پیدا نشد.

شاعر عرب پنج نوع مستی برای افراد شمرده است که آخرین آن را مستی حکومت می شمرد، می گوید:

سَكَراتُ خَمْسٍ إِذَا مَنَى الْمَرْءُ بِهَا صَارَ عُرْضَةً لِلزَّمانِ
سَكْرَةُ الْمَالِ وَالْحَدَاثَةِ وَالْعَشَقِ وَ سُكْرُ الشَّرَابِ وَالسُّلْطانِ

پنج نوع مستی هست که وقتی انسان به آن مبتلا شود در معرض آزمون قرار می گیرد.

مستی مال و مستی جوانی و مستی عشق و مستی شراب و مستی حاکمیت.^۲

۱. مجموعه آثار، ج ۱۶، ص ۶۳.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۸۸.

این بحث را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می دهیم. فرمود: «إِذَا كَانَ لَكَ صَدِيقٌ فَوَلِّهِ وَلَايَةً فَأَصْبَتْهُ عَلَى الْعُشْرِ مِمَّا كَانَ لَكَ عَلَيْهِ قَبْلَ وَلَايَتِهِ فَلَيْسَ بِصَدِيقٍ سَوْءٍ؛ هِرْغَاهُ دَوْسَتِي دَاشْتَه بَاشِي كَه بَه مَقَامِي اَز مَقَامَاتِ حُكُومَتِ بَرَسَد وَ حِدَاقِلِ يَك دَهَم مَنَاسِبَاتِ قَبْلِ اَز دُورَانِ حُكُومَتَش بَا تُو رَا حَفْظِ كَنْدِ دَوْسَتِ بَدِي نِيَسْت».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۷۶، ح ۱۰.

لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ. خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ.

امام علی (ع) فرمود:

هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب منبع دیگری که برای این گفتار حکیمانه نقل می‌کند همان است که در گفتار سابق آمد و آن این‌که میدانی آن را در مجمع الامثال (ضمن مطالب طولانی‌تری) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

اضافه می‌کنیم: ابن طلحه شافعی در مطالب السؤول نیز ضمن مطالب طولانی‌تری این گفتار حکیمانه را آورده است. (مطالب السؤول، ص ۲۰۲) زمخشری نیز در ربیع الابرار عین همین حکمت را ذکر کرده است: (ربیع الابرار، ج ۱، ص ۳۰۰، ح ۲۱۸).

شرح و تفسیر

بهترین شهرها

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی برای پیشرفت انسان اشاره می‌کند و می‌فرماید: «هیچ شهری برای تو سزاوارتر از شهر دیگر نیست؛ بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا شود (و وسیله آرامش و پیشرفت تو را فراهم کند)»؛ (لَيْسَ بَلَدٌ بِأَحَقَّ بِكَ مِنْ بَلَدٍ خَيْرُ الْبِلَادِ مَا حَمَلَكَ).

اشاره به این‌که گرچه حب وطن یک میل باطنی عمیق است و در احادیث اسلامی بر آن تأکید شده ولی بسیار می‌شود که ماندن در وطن باعث عقب‌ماندگی و ذلت است در این‌گونه موارد انسان باید شجاعت به خرج دهد و از وطن خویش به‌جای دیگر مهاجرت کند؛ جایی که در آن اسباب پیشرفت و ترقی و آرامش خاطر او فراهم است و تعصب کور و کر به وطن در این‌گونه موارد نه منطقی است و نه کمکی به زندگی انسان می‌کند.

بعضی از شارحان نهج البلاغه چنین پنداشته‌اند که در این‌جا دو مکتب در مقابل هم قرار دارند؛ مکتبی که می‌گوید در وطن خویش زندگی کن. همان‌گونه که مادر و قابله تو که تو را متولد می‌کنند بر تو حق دارند، شهری که در آن‌جا متولد شدی نیز به‌منزله مادر توست باید همواره در کنار آن بمانی.

و مکتب دیگری که می‌گوید: عشق به وطن یک عشق کاذب و بیهوده است؛ هر جا بهتر می‌توانی زندگی کنی به آن‌جا برو.

ولی حق این است که تضادی در میان این دو نیست. بدون شک اگر انسان بتواند در وطن خویش با دوستان و خویشاوندان و آشنایان زندگی کند و از آزادی و عزت و شرف و آبرو و آرامش برخوردار باشد آنجا از همه جا بهتر است و حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» نیز که حدیث مشهوری است این معنا را تأیید می‌کند و در حدیثی از امام سجاد (ع) در کتاب شریف کافی آمده است: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ مَتَجَرِّهُ فِي بَلَدِهِ وَ يَكُونَ خُلَطَاءُ وَ صَالِحِينَ وَ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ؛ از سعادت انسان این است که محل کسب و کار او در شهر خودش باشد و دوستانی صالح و درستکار و فرزندانی که از آنها کمک بگیرد داشته باشد».^۱

ولی با این حال نباید عشق و علاقه به زیستن در وطن را به عنوان یک اصل غیر قابل استثناء دانست بسیار می‌شود که انسان در وطنش جز ذلت و عقب ماندگی نصیبی ندارد در حالی که اگر به جای دیگری مهاجرت کند درهای پیشرفت و موفقیت به رویش گشوده می‌شود. در این صورت آیا سزاوار است تعصب حب وطن او را از مهاجرت بازدارد؟ و به گفته سعدی:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی است صحیح

نتوان مُرد به سختی که من این جا زادم
 بعضی معتقدند که حدیث «حُبُّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ» مجعول است و ما هم در منابع معتبر به صورت مسند آن را نیافتیم و در جوامع روایی قدیم ذکر نشده ولی بعضی از متأخرین آن را به صورت روایت مرسله آورده‌اند^۲ اما اولاً علاقه به

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۵۷، ح ۱.

۲. مرحوم شیخ حر عاملی در مقدمه کتاب امل الآمل فی ترجمه علماء جبل العامل آن را ذکر کرده همچنین مرحوم سید محسن امین در اعیان الشیعه (ج ۱، ص ۳۰۲) و مرحوم محدث قمی در سفینه البحار (ماده وطن).

زادگاه یک علاقه طبیعی است همانند علاقه به پدر و مادر و اقوام و بستگان و در واقع از روح حق شناسی سرچشمه می گیرد و می دانیم حق شناسی یکی از نشانه های ایمان است.

ثانیاً در روایات اسلامی تعبیراتی مشابه این حدیث آمده است که مضمون آن را تأیید می کند. از جمله در حدیثی از امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می خوانیم: «عمرت البلدان بحب الأوطان؛ شهرها با حب وطن آباد می شود».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم: «مَنْ كَرَّمَ الْمَرْءُ بُكَاءَهُ عَلَى مَا مَضَى مِنْ زَمَانِهِ وَحَيْنُهُ إِلَى أَوْطَانِهِ؛ از نشانه های شخصیت انسان آن است که برای عمر از دست رفته خویش (که در آن کوتاهی کرده) اشک بریزد و به وطنش علاقه مند باشد».^۲

فتال نیشابوری در روضة الواعظین چنین نقل می کند: هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از مکه به سوی مدینه هجرت کرد وقتی به جحفه که منزلگاهی میان مکه و مدینه است رسید شوق به مکه و زادگاه خودش و پدرانش در دل او شعله ور شد. جبرئیل آمد عرض کرد: آیا به شهر و زادگاهت علاقه مندی؟ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: خداوند عزوجل می فرماید: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ»؛ آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به زادگاهت بازمی گرداند».^۳

و روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه مورد بحث وارد شده که همگی نشان می دهد عشق و علاقه به وطن و زادگاه از نظر اسلام پسندیده است. ولی امام امیرمؤمنان (علیه السلام) در گفتار حکیمانه مورد بحث می فرماید: این عشق و علاقه نباید چنان افراطی باشد که انسان را در وطنش نگه دارد هرچند به فقر و ذلت

۱. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۵، ح ۵۰.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۲۶۴، ح ۳.

۳. قصص، آیه ۸۵؛ روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۰۶.

کشیده شود و یا دینش بر باد برود. در چنین مواقع هجرت کار بسیار پسندیده‌ای است. همان‌گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز با همهٔ علاقه‌ای که به مکه به عنوان زادگاه و به عنوان کانون خانهٔ خدا داشت آن را در شرایط خاصی رها کرد و به مدینه آمد و اسباب پیشرفت اسلام در آن جا به سرعت فراهم شد.

بسیاری از بزرگان نیز بعد از هجرت از وطن خود به مقامات عالی رسیدند و این هرگز با حب وطن منافات ندارد.

قرآن مجید نیز می‌فرماید: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ»؛ ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! زمین من وسیع است، پس تنها مرا پرستید (و در برابر فشارهای دشمنان تسلیم نشوید و در چنین شرایطی هجرت کنید).^۱

۱. عنکبوت، آیه ۵۶.

وقد جاءه نعي الأشر رحمة الله:
 مَالِكُ وَمَا مَالِكُ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجَرًا لَكَانَ صَلْدًا،
 لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر علیه السلام به امام علیه السلام رسید،
 امام علیه السلام درباره او چنین فرمود:
 مالک، اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت
 و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به
 قله آن راه نمی یافت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منابع بسیار دیگری غیر از نهج البلاغه برای این گفتار پرمعنا که امام علیه السلام درباره مالک اشتر فرموده بیان می کند. از جمله در کتاب الولاة و القضاة محمد بن یوسف کندی که به گفته او پنجاه سال قبل از صدور نهج البلاغه وفات کرده آمده است که علقمه ابن قیس می گوید: با جمعیتی از طایفه نخع بعد از شهادت مالک اشتر خدمت علی علیه السلام رسیدم هنگامی که مرا دید همین جمله را (با تفاوت هایی) بیان فرمود. سپس بعضی از آن را از دانشمند رجالی معروف، کشی (متوفای نیمه قرن چهارم) نقل می کند و نیز از کتاب غارات ابراهیم بن هلال ثقفی و از مرحوم مفید در کتاب های اختصاص و مجالس و همچنین از نهایه

مرحوم سید رضی می افزاید: «واژه فِند (بر وزن هند) به معنای کوه یکه و تنهاست»؛ (قال الرضیُّ: وَ الْفِندُ: الْمُنْفَرِدُ مِنَ الْجِبَالِ).

→ ابن اثیر (یک جمله آن) و از ربیع الابرار زمخشری و غرر الحکم آمدی نقل می کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۵).

شرح و تفسیر

مالک، بزرگمرد نستوه

هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر رضی الله عنه به امام علیه السلام رسید درباره او چنین فرمود: «مالک اما چه مالکی! به خدا سوگند اگر کوه بود یکتا بود و اگر سنگ بود سرسخت و محکم بود. هیچ مرکبی نمی توانست از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده ای به قله آن راه نمی یافت»؛ (وَقَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْطَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ: مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ! وَاللَّهِ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْدًا، وَلَوْ كَانَ حَجْرًا لَكَانَ صَلْدًا، لَا يَزُوقِيهِ الْخَافِرُ، وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ).

امام علیه السلام در این توصیف فشرده و پرمعنا درباره شخصیت مالک سنگ تمام گذاشته است. از یک طرف او را به کوه بی نظیری تشبیه می کند که هیچ انسان و پرنده ای نمی تواند به قله آن برسد و از سوی دیگر او را به سنگ محکمی تشبیه می نماید که در برابر حوادث بسیار مقاوم است.

در واقع دو وصف مهم در این عبارت درباره مالک بیان شده است: یکی اوج افکار بلند و همت عالی او و دیگر استقامت و پایداری اش در برابر دشمنان و مالک در طول عمر خود که در صحنه های مختلفی ظاهر شد هر دو معنا را به اثبات رساند.

«نَعْيُ» (بر وزن سعی) به معنای خبر فوت انسانی است و ناعی به کسی گفته می شود که خبر مرخصی را به دیگران برساند.

«فند» (بر وزن هند) همان گونه که در تفسیر مرحوم سید رضی آمده بود به معنای کوه یکه و تنه‌است و به کار بردن این تعبیر درباره مالک اشتر به این معناست که او در میان اصحاب و یاران بزرگ علی (علیه السلام) از نظر عظمت، یکتا و تنها بود.

«صلد» (بر وزن فرد) به معنای سنگ صاف و محکم است و مُصَلَّد به آنچه آب در آن نفوذ نکند و آن را متلاشی نسازد اطلاق شده است.

«حافر» در اصل به معنای شُم است و به حیواناتی که تک‌سم هستند مانند اسب و قاطر، حافر نیز اطلاق می‌شود. به این مناسبت که پای آن‌ها زمین را حفر می‌کند و لذا اسم فاعل از ماده حفر بر آن اطلاق شده است و در عبارت حکیمانه امام (علیه السلام) به معنای مرکب است به قرینه جمله «لا یرتقیه» و همچنین تقابل با طائر. «یرتقیه» از ماده «رقی» (بر وزن نهی) به معنای بالا رفتن است.

«یوفی» از ماده «وفا» گرفته شده و در این جا به معنای بالا رفتن در حد اعلی است.

زندگی پرافتخار مالک اشتر نیز شاهد بر این گفتار امام (علیه السلام) است. فکر او به اندازه‌ای بلند بود که غیر از امام و پیشوای خود و مصالح مسلمین کسی یا چیزی را به رسمیت نمی‌شناخت و استقامت او در حدی بود که در برابر هیچ دشمنی سر تسلیم فرود نیاورد و به‌خصوص امتحان خود را در جنگ صفین پس داد که اگر فتنه‌گران مانع نشده بودند کار لشکر شام و معاویه را یکسره کرده بود.

امام (علیه السلام) در موارد دیگری از نهج البلاغه از جمله در نامه سیزدهم نیز به مدح و بیان منزلت او پرداخته به هنگامی که به او مأموریتی در لشکر صفین می‌دهد، درباره او می‌گوید: او کسی است که سستی در عزمش راه ندارد و بیم لغزش در او نمی‌رود. در جایی که سرعت لازم است کندی نخواهد کرد و در آن جا که ملایمت لازم است سرعت و شتاب به خرج نمی‌دهد؛ «فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهُنَّ

وَلَا سَقَطَتْهُ وَلَا بُطُوهُ عَمَّا إِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْثَلٌ^۱.
و هنگامی که ولایت کشور مصر را به دست مالک سپرد در نامه‌ای به مردم آن کشور مرقوم داشت: بعد از حمد و ثنای الهی، من یکی از بندگان خاص خدا را به‌سوی شما فرستادم؛ کسی که به‌هنگام خوف و خطر خواب به چشم او راه نمی‌یابد و در ساعات ترس و وحشت از دشمن نمی‌هراسد و فرار نمی‌کند. در برابر بدکاران از شعله آتش سوزنده‌تر است و او مالک بن حارث از طایفه مذحج است؛ «أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرُّوعِ أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَهُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ».

نکته

مالک اشتر، مرد بسیار شجاع و پرافتخار

درباره شخصیت مالک اشتر و فضایل او بحث‌های فراوانی در کتب تاریخ و حدیث آمده که نقل همه آن‌ها در این جا به طول می‌انجامد. تنها به چند نکته قناعت می‌کنیم:

نخست این‌که آنچه امام علیه السلام در مدح و بیان او صاف او فرموده درباره هیچ‌یک از اصحاب و یارانش بیان نکرده است ازجمله هنگامی که خبر شهادت او به امام علیه السلام رسید فوق‌العاده ناراحت شد و کلماتی در مدح اشتر بیان کرد ازجمله فرمود: «لَقَدْ كَانَ لِي كَمَا كُنْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ مالک برای من همچون من برای رسول خدا ﷺ بود».^۲

پیامبر اکرم ﷺ نیز در کلام معروفش درباره ابوذر اشاره سربسته‌ای به فضیلت

۱. برای توضیح بیشتر به شرحی که درباره نامه مذکور در جلد نهم از همین کتاب صفحه ۱۷۳ داده‌ایم مراجعه کنید.

۲. رجال ابن داود، مدخل مالک بن اشتر.

مالک اشتر کرد. ابوذر به هنگام وفاتش در ربه در حالی که دخترش گریه می کرد گفت: گریه نکن بشارت باد بر تو. روزی من و سه نفر دیگر از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خدمتش بودیم فرمود: «لَيَمُوتَنَّ أَحَدُكُمْ بِقَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ يَشْهَدُهُ عَصَابَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ یکی از شما در بیابانی از دنیا می رود که گروهی از مؤمنان (راستین) به سراغ او می آیند (و او را با احترام دفن می کنند). افراد دیگری که با من بودند هیچ کدام در بیابان از دنیا نرفتند و این منم که در این بیابان از دنیا می روم. نه من دروغ می گویم نه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خلافی به من گفته است. تو در همین جا بنشین و به جاده نگاه کن خواهی دید که به سراغ من می آیند. مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این داستان، از ابن عبدالبر نقل می کند: از کسانی که آمدند و او را با احترام دفن کردند حجر بن عدی و مالک اشتر بودند.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نامه سیزدهم نهج البلاغه به هنگامی که مالک اشتر را معرفی می کند می گوید: او تک سوار شجاعی بود، و رئیسی از بزرگان شیعه و شخصیت های برجسته محسوب می شد. بسیار به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و یاری آن حضرت علاقه مند بود. (و به او عشق می ورزید).

سپس اشاره به جمله ای که ذکر نمودیم می کند که امام (علیه السلام) فرمود: او نسبت به من مانند من نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. سپس به ذکر فضایل مالک پرداخته و در این زمینه داد سخن می دهد و در ادامه می گوید: مدح و تمجیدی که امیرمؤمنان (علیه السلام) در این نامه (نامه سیزده) از مالک اشتر کرده در عین اختصار به قدری مهم است که در یک کلام طولانی نمی توان آن را بیان کرد و به جانم سوگند که مالک اشتر شایسته این مدح و تمجید بود. او مردی جنگجو، باسقاوت، بردبار، فصیح و شاعر بود و میان نرمش و شدت عمل جمع کرده بود. به هنگام لزوم شدت، شدید و به هنگام لزوم مدارا، نرم و ملایم بود.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۹.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۹۸.

این سخن را با روایتی درباره او که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده پایان می‌دهیم هر چند سخن در این زمینه بسیار است. در جلد ۳۳ بحارالانوار چنین می‌خوانیم که جمعی از بزرگان طایفه نزع هنگامی که خبر شهادت مالک اشتر به آن‌ها می‌رسد می‌گویند: خدمت امیرمؤمنان علیه السلام رسیدیم دیدیم او بسیار اندوهگین است و تأسف می‌خورد؛ فرمود: «لَلَّهِ دُرُّ مَالِكٍ وَمَا مَالِكٌ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فِنْدًا وَلَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ لَكَانَ صُلْدًا أَمَا وَاللَّهِ لَيَهْدَنَّ مَوْتُكَ عَالَمًا وَلَيَفْرِحَنَّ عَالَمًا عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي وَهَلْ مَرْجُو كَمَالِكٍ وَهَلْ مَوْجُودُ كَمَالِكٍ؛ آفرین بر مالک، چه مالکی! اگر کوه بود کوه تنهای بزرگی بود و اگر از سنگ بود سنگی بسیار محکم. به خدا سوگند مر تو عالمی را تکان می‌دهد و عالم دیگری را خوشحال می‌کند. (مردم عراق بر مر او اشک می‌ریزند و مردم شام و یاران معاویه شادی می‌کنند) گریه‌کنندگان برای مثل مالک باید گریه کنند. آیا شخص امیدوارکننده‌ای مثل مالک پیدا می‌شود؟ آیا موجودی مثل مالک یافت می‌شود؟».

یکی از طائفه نزع (قبیله مالک) می‌گوید: علی علیه السلام پیوسته اندوهگین بود و بر مر مالک تأسف می‌خورد به اندازه‌ای که ما فکر کردیم او مصیبت‌زده اصلی است نه ما که قبیله مالک هستیم و روزهای متوالی آثار آن در چهره امیرمؤمنان علیه السلام نمایان بود.^۱

فضایل مالک اشتر در بسیاری از کتاب‌هایی که قبل از نهج البلاغه تألیف شده بیان گردیده است.

۱. بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۵۵۶.



قَلِيلٌ مَّدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ.

امام علیؑ فرمود:

کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت‌آور (و زودگذر) بهتر است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می‌گوید: این جمله با اضافه‌ای در امالی ابوطالب یحیی بن الحسین الحسنی (متوفای ۴۲۵) آمده است و از عبارت او استفاده می‌شود که امام علیؑ این جمله را در لایه‌لای خطبه‌ای بیان فرموده است. سپس می‌افزاید: نویسنده روض الاخیار نیز آن را در کتاب خود آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۶).

شرح و تفسیر

بهترین روش برای کار کردن

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به یک اصل اساسی در همه فعالیت‌های فردی و اجتماعی اشاره کرده، می‌فرماید: «کار کم اما مستمر (و پرنشاط) از کار بسیار اما ملالت‌آور (و زودگذر) بهتر است»؛ «قَلِيلٌ مَدُومٌ عَلَيْهِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مَمْلُوءٍ مِنْهُ».

این جمله حکیمانه در حکمت ۲۷۸ با تفاوت مختصری گذشت و به نظر می‌رسد همان‌گونه که مرحوم سید رضی در مقدمه نهج البلاغه اشاره کرده گاه بر اثر فاصله زمانی فراموش می‌کرده که فلان جمله را قبلاً آورده لذا آن را تکرار می‌کرده است. ولی به هر حال به گفته شاعر: «هُوَ الْمُسْكُ مَا كَرَّرَتْهُ يَتَضَوَّعُ؛ کلمات امام علیه السلام همچون مشک است هر قدر تکرار شود بوی عطر بیشتری می‌دهد». هدف امام علیه السلام از این گفتار حکیمانه این است که نباید همچون کسانی بود که وقتی مدح و فضیلت کاری را می‌شنوند با شتاب به آن روی می‌آورند و به صورتی خسته‌کننده آن را انجام می‌دهند ولی چیزی نمی‌گذرد که از آن ملول شده رهایش می‌سازند. چه بهتر که انسان کار سبک‌تری را انتخاب کند و همواره پرنشاط آن را انجام دهد.

این سخن، هم در مورد عبادات صادق است و هم در مورد مسائل اخلاقی و کمک‌های اجتماعی و فراگیری علم و دانش و مانند آن. بعضی هستند هنگامی که فضیلت عملی مانند تلاوت قرآن را می‌شنوند شب

و روز و وقت و بی وقت به تلاوت می پردازند و خود را خسته و ملول می کنند و آن را به زودی رها می سازند. یا در مسیر علم و دانش شروع به فراگیری از این استاد و آن استاد و بحث با دوستان مختلف و مطالعه کتب تا نیمه شب و فراتر از آن می کنند اما به زودی خسته می شوند و گاه متنفر و بیزار، و برای همیشه آن را رها می سازند و این خطری است بزرگ برای پویندگان راه حق.

ولی عاقلان و هشیاران کار سبک تر و مستمر را بر چنین کارهای پرفشار و ملالت خیزی ترجیح می دهند.

اولی مانند رگباری است که در زمین خشک و تشنه ای بریزد؛ موقتاً آن را سیراب می کند ولی بعد از آن، آفتاب سوزان، گیاهانی را که با آن رگبار سر از زمین بیرون آورده اند می خشکاند.

دومی مانند باران های ملایم و یا آبیاری قطره ای در عصر ماست که دست پرورده خود را رهانمی کند و پیوسته آن درخت و گیاه را سیراب و سرسبز و خرم و باطراوت نگه می دارد.

اضافه بر این، کار پرفشار و کوتاه مدت هرگز برای انسان به صورت ملکه در نمی آید در حالی که کار کم فشار و مستمر تبدیل به ملکه ای می شود که انسان همواره به راحتی آن را انجام می دهد و از آن لذت می برد.

شاعر عرب می گوید:

إِنِّي كَثَرْتُ عَلَيْهِ فِي زِيَارَتِهِ فَمَلَّ وَ الشَّيْءُ مَمْلُوءٌ إِذَا كَثُرَا
وَ رَابَنِي أَنِّي لَا أَزَالُ أُرِي فِي طَرْفِهِ قَصْرًا عَنِّي إِذَا نَظَرَا

هنگامی که من زیاد به زیارت او (دوستم) می روم خسته می شود و هرچیزی که زیاد گردد خسته کننده است.

و این امر مرا نگران ساخته که پیوسته هنگامی که مرا نگاه می کند نگاهش کوتاه و بی رمق است. (گویی نمی خواهد مرا ببیند).^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۹۴.

شاعر پارسی زبان نیز می گوید:

رهرو آن نیست گهی تند و گهی خسته رود

رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود

مرحوم سید رضی در کتاب المجازات النبویه حدیثی در این زمینه از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل می کند: «إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ فَأَوْغِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبَعْضْ إِلَيَّ نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ فَإِنَّ الْمُتَبَتَّ لَا أَرْضًا قَطَعَ وَلَا ظَهْرًا أَبْقَى؛ این دین متین و استوار است. با رفق و مدارا در آن رفتار کن و عبادت خداوند را (بر اثر افراط و زیاده روی) منفور و مبعوض خود نساز زیرا کسی که افراط در سیر می کند نه به مقصد می رسد و نه مرکب خود را سالم باقی می گذارد».^۱

در حدیث دیگری که در کتاب شریف کافی آمده است می خوانیم که امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: «إِنِّي لِأُحِبُّ أَنْ أَدَاوِمَ عَلَى الْعَمَلِ وَإِنْ قَلَّ؛ من دوست دارم کارهای نیک را ادامه دهم هر چند کم باشد».^۲

اهمیت این موضوع به اندازه ای است که مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «استواء العمل و المداوة علیه» آورده و با سند معتبر این حدیث را از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است: «إِذَا كَانَ الرَّجُلُ عَلَى عَمَلٍ فَلْيَدُمْ عَلَيْهِ سَنَةً ثُمَّ يَتَحَوَّلْ عَنْهُ إِنْ شَاءَ إِلَى غَيْرِهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ يَكُونُ فِيهَا فِي عَامِهِ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ؛ هنگامی که کسی کار نیکی انجام می دهد حداقل یک سال آن را ادامه دهد سپس اگر مایل بود کار نیک دیگری به جای آن انتخاب کند و این به دلیل آن است که شب قدر در آن یک سال خواهد بود و این چیزی است که خداوند می خواهد انجام شود. (اشاره به این که خداوند می خواهد اعمال نیک مصادف با شب قدر شود تا ارزش آن بسیار فزونی یابد)».^۳

۱. المجازات النبویه، ص ۲۴۴؛ بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸، ح ۲۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۸۳، ح ۴.

۳. همان، ص ۸۲، ح ۱.

إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَاَنْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز
(در او) داشته باشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر نهج البلاغه تنها منبع دیگری که برای این کلام شریف ذکر شده مجمع الامثال میدانمی است که از
علمای قرن پنجم محسوب می شود که آن را با تفاوت مختصری نقل کرده است (مصادر نهج البلاغه،
ج ۴، ص ۳۰۷).

شرح و تفسیر

پیوند اخلاق نیک با یکدیگر

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه اشاره به نکته‌ای می‌کند که برای شناخت باطن اشخاص غالباً مفید و مؤثر است، می‌فرماید: «هرگاه در انسانی خوی و خصلت خوب و خوشایندی باشد انتظار همانندهایش را نیز (در او) داشته باشید؛ (إِذَا كَانَ فِي رَجُلٍ خَلَّةٌ رَائِقَةٌ، فَانْتَظِرُوا أَخَوَاتِهَا).

«خَلَّةٌ» (به فتح خاء و تشدید لام) به معنای خصلت و خوی و صفات اخلاقی است.

«رَائِقَةٌ» از ماده «روق» (بر وزن ذوق) به معنای زیبا بودن و جلب توجه کردن است و در بعضی از نسخ «رائعة» آمده است که همان معنا را می‌رساند.

طبیعی است که وقتی بر شاخه درختی میوه خوب و جالبی ببینیم دور از انتظار نیست که همانند آن در شاخه‌های دیگر نیز یافت شود. همچنین هرگاه انسان در جایی به قطعه سنگ قیمتی‌ای برخورد کند چه بسا که نشانه وجود معدنی از آن در آن جا باشد.

این سخن در وجود انسان دلیل روشنی دارد و آن این‌که کارهایی که انسان به‌طور مکرر انجام می‌دهد یک ریشه باطنی دارد که در نهاد اوست و این ریشه باطنی سبب می‌شود که مشابهاً آن نیز در وی ظاهر گردد.

همان‌گونه که عکس آن نیز چنین است؛ هرگاه ببینیم انسانی بدزبان و فحاش

است غالباً پی می‌بریم که در کارهای دیگر نیز در مسیر غلط و ناپسند قرار دارد از چنین انسانی نمی‌توان انتظار امانت‌داری و صداقت داشت. به تعبیر دیگر، نیکی‌ها و بدی‌ها غالباً به هم پیوسته‌اند گویی یکدیگر را صدا می‌زنند و دعوت می‌کنند.

البته ممکن است استثنائاتی وجود داشته باشد که شخصی تنها یک صفت خوب یا یک صفت بد داشته باشد و بقیه صفاتش با آن هماهنگ نباشد ولی همان‌گونه که اشاره شد این‌ها جنبه استثنایی دارد نه قاعده کلی.

به هر حال این گفتار حکیمانه دو پیام برای ما دارد: پیام اول درمورد انسان‌شناسی است که برای شناخت افراد، غالباً می‌توان روی یکی از صفات خوب یا بد آن‌ها تکیه کرد و آن را نشانه‌ای برای بقیه صفات دانست.

دوم این‌که در تهذیب نفس باید مراقب باشیم که اگر صفت زشتی در ما پیدا شد انتظار نفوذ بقیه زشتی‌ها را هم داشته باشیم و اگر توانستیم صفت خوبی را در خود ریشه‌دار کنیم باید به آینده خویش امیدوار باشیم که در پرتو آن، صفات دیگر نیز ممکن است رویش پیدا کند.

نکته

صفات اخلاقی کلیدی

از یک نظر تقریباً تمام صفات اخلاقی در جهت اخلاق حسنه یا رذيله با هم پیوند دارند و هرکدام همجنس خود را صدا می‌زنند. همان‌گونه که در گفتار حکیمانه بالا امام علیه السلام به آن اشاره فرموده است.

ولی در میان ویژگی‌های اخلاقی، بعضی جنبه کلیدی داشته و با صفات دیگر که همجنس آن‌ها هستند پیوند محکمی دارند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است.

از جمله آن‌ها دروغ است که سرچشمه گناهان بسیاری است. رشوه خواری، ظلم، غش در معامله، پایمال کردن حقوق مردم، اهانت به اشخاص و کمک به ظالمان در بسیاری از موارد با دروغ پیوند نزدیک دارند. به همین دلیل در روایت معروفی که از امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل شده است می‌خوانیم: «جُعِلَتِ الْخَبَائِثُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الْكَذِبُ؛ تمام زشتی‌ها در اتاقی گذاشته شده و در آن قفل است و کلید آن دروغ می‌باشد».^۱

در روایات اسلامی شراب و مسکرات نیز از گناهان کلیدی ذکر شده چراکه وقتی انسان مست شد هر کار خلاف اخلاق و هر جنایتی ممکن است از او سر بزند و لذا در ذیل روایتی مشابه روایت بالا که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می‌خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ لِلشَّرِّ أَقْفَالًا وَجَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَقْفَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبُ شَرٌّ مِنَ الشَّرَابِ؛ خداوند متعال برای شر و زشتی‌ها قفل‌هایی گذاشته و کلیدهای آن قفل‌ها را شراب قرار داده و دروغ از شراب هم بدتر است».^۲

روشن است که یک عامل مهم بازدارنده در برابر زشتی‌ها عقل است و شراب عقل انسانی را از کار می‌اندازد و او را آماده هر زشتی‌ای می‌کند.

در مورد صفت رذیله بخل نیز حدیثی از امام (علیه السلام) در حکمت ۳۷۸ آمده بود: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يَقَادُّ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ؛ بخل، جامع تمام عیب‌هاست و در حقیقت افساری است که انسان را به‌سوی هر بدی‌ای می‌کشاند».

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ خشم، کلید همه بدی‌هاست».^۳

زیرا روشن است که در چنین حالتی کنترل عقل از تمام وجود انسان زایل

۱. بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۲۶۳، ح ۴۶.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۸، ح ۳.

۳. همان، ص ۳۰۳، ح ۳.

می‌شود و گاه انسان به صورت دیوانه‌ای درمی‌آید که هر کار خلافی را ممکن است انجام دهد.

و از همه فراتر حب افراطی به دنیا است که انسان را وادار به هر کار زشتی می‌کند تا به هدف و مقصود خود که مال و مقام و جاه و جلال مادی است برسد. به همین دلیل در روایت معروف نبوی آمده است: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ»^۱. در حدیث مشروح تری از امام علی بن الحسین علیه السلام که در ذیل حکمت ۳۷۱ آوردیم می‌خوانیم که امام علیه السلام بعد از آنی که تکبر و حرص و حسد را سرچشمه گناهان دیگر می‌شمرد در پایان می‌فرماید: «فَاجْتَمَعْنَ كُلُّهُنَّ فِي حُبِّ الدُّنْيَا فَقَالَ الْأَنْبِيَاءُ وَالْعُلَمَاءُ بَعْدَ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ؛ همه این‌ها در حب دنیا جمع است و لذا پیغمبران و (بعد از آنها) دانشمندان با مشاهده این معنا گفته‌اند: حب دنیا سرچشمه همه گناهان است»^۲.

این درمورد صفات زشت است که جنبه کلیدی دارد. درمورد اخلاق فضیله و صفات برجسته نیز همان معنا صادق است. حب آخرت و عشق به پروردگار و خوف از نافرمانی خداوند سرچشمه همه نیکی‌هاست همان‌گونه که در حدیثی از معصومین علیهم السلام آمده است: «أَنَّ أَصْلَ كُلِّ خَيْرٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ شَيْءٌ وَاحِدٌ وَهُوَ الْخَوْفُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى؛ ریشه هر نیکی در دنیا و آخرت یک چیز است و آن ترس از نافرمانی خداوند است»^۳.

همچنین در برابر احادیث سابق که از امام حسن عسکری و امام باقر و امام سجاد علیهم السلام درباره حب دنیا نقل کردیم در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «جُعِلَ الْخَيْرُ كُلُّهُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهُ الزُّهْدُ فِي الدُّنْيَا؛ تمام نیکی‌ها و خیرات در اتاقی نهاده شده و کلید آن زهد در دنیا است»^۴.

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۳۱، ح ۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۳۵، ح ۲۶.

۴. کافی، ج ۲، ص ۱۲۸، ح ۲.

لغالب بن صعصعة أبي الفرزدق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِلَيْكَ الْكَثِيرَةُ؟
قَالَ: دَغَذَتْهَا الْحُقُوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلِهَا.

امام عليه السلام در سخنی که بین او و مردی به نام غالب بن صعصعه، پدر فرزددق، رد و بدل شد چنین فرمود: شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیر مؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام عليه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در مصادر علاوه بر اشاره به روایت مشروحی که از ابن ابی الحدید نقل کرده و این کلام حکیمانه بخشی از آن است می‌گوید: از تعبیرات این روایت استفاده می‌شود که این کلام در میان راویان روایات مشهور بوده است. و نیز از ابن اثیر در کتاب نهاییه بخشی از آن را نقل می‌کند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).
اضافه می‌کنیم که این ماجرا و این گفتار حکیمانه در کتاب‌های زیاد دیگری نقل شده است از جمله ابن عساکر آن را در کتاب تاریخ دمشق (ج ۷۴، ص ۵۰) آورده همچنین در ربیع‌الابرار زمخشری (ج ۲، ص ۲۵۶) و در التذکرة الحمدونیه (ج ۲، ص ۲۶۴) آمده است.

شرح و تفسیر

بهترین مصرف مال

امام علیه السلام در این گفتار نورانی که در میان او و پدر فرزددق، غالب بن صعصعه، رد و بدل شد چنین فرمود: «شتران فراوانت چه شدند؟ غالب عرض کرد: ای امیرمؤمنان! حقوق واجب (ادای زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت (و چیز چندانی برای من باقی نمانده است). امام علیه السلام فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود؛ (و قال علیه السلام لغالِب بن صعصعة أبا الفِردق، في كلام دار بينهما: مَا فَعَلْتَ إِيْلَكَ الْكَثِيرَةُ؟ قَالَ: دَغَذْتُهَا الْحَقُّوقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. فقال علیه السلام: ذَلِكَ أَحْمَدُ سُبُلَهَا).

در بسیاری از کتب و از جمله تاریخ مدینه دمشق (نوشته ابن عساکر، متوفای ۵۷۱) این ماجرا به صورت گسترده‌تری نقل شده است. او می‌نویسد: فرزددق (شاعر معروف) در طفولیت همراه پدرش خدمت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام رسید. فرزددق می‌گوید: هنگامی که با پدرم خدمت امام علیه السلام رسیدیم در برابر او شمشیرهایی بود که آن‌ها را آزمایش می‌کرد. رو به پدرم کرد و فرمود: تو کیستی؟ پدرم گفت: غالب بن صعصعه. فرمود: تو همان کسی هستی که شتران فراوان داشتی؟ عرض کرد: آری. فرمود: با آن‌ها چه کردی؟ عرض کرد: مشکلات و حقوق (زکات)، آن‌ها را پراکنده ساخت. فرمود: این بهترین راه مصرف آن‌ها بود. سپس فرمود: این کودک که با توست کیست؟ عرض کرد: فرزندم همام (فرزددق) است. او در این سن و سال شعر می‌گوید. فرمود: قرآن به

او تعلیم کن که قرآن برای او بهتر است.^۱

ابن ابی‌الحدید اضافه‌ای بر این سخن دارد و آن این است که فرزدد می‌گوید: پیوسته سفارش علی علیه السلام در ذهن من بود تا زمانی که خود را مقید کردم و سوگند یاد کردم که تا قرآن را حفظ نکنم دست برندارم.^۲

در بسیاری از نسخ نهج‌البلاغه و کتب دیگری که این جمله در آن‌ها نقل شده است به جای «دغدغه»، «ذدعة» آمده که از نظر معنا تناسب بیشتری دارد زیرا «دغدغه» به معنای تحریک کردن و قلقلک دادن است که در این جا تناسبی ندارد در حالی که «ذدعة» به معنای پراکنده کردن و متفرق ساختن است که مناسب محل کلام می‌باشد و به نظر می‌رسد نسخه صبحی صالح در این جا نادرست باشد.

نکته‌ها

۱. اهمیت زکات

می‌دانیم که زکات به آن‌ه چیزى که تعلق می‌گیرد هر سال تکرار می‌شود تا زمانی که مورد زکات از حد نصاب بیفتد. به خلاف خمس که هر مالی را یک بار خمس می‌دهند.

مثلاً کسی که دارای یکصد رأس گاو یا گوسفند است باید زکات مال خود را که در حدود دو و نیم درصد است (با رعایت نصاب‌های مختلفی که در آن است) بپردازد و سال بعد هم اگر همان گاو یا گوسفندان را داشته باشد مجدداً زکات به آن تعلق می‌گیرد تا زمانی که از حد نصاب پایین بیاید. (آخرین حد نصاب در گاو ۳۰ رأس و در گوسفند ۴۰ رأس و در شتر ۵ نفر است).

شاید منظور غالب بن صعصعه این بوده که من پیوسته زکات شترانم را

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۴، ص ۵۰.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲۰، ص ۹۵.

پرداختم و چیزی بر آن نیفزودم تا از آخرین نصاب گذشت.

امام (علیه السلام) می فرماید: چه مصرفی بهتر از این که آن‌ها را ذخیره یوم‌المعاد خود ساخته‌ای و به نیازمندان کمک کرده‌ای و سلامت و عافیت را برای خود خریداری نموده‌ای.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از حقوق در جمله «ذَعَدَعَتْهَا الْحُقُوقُ» تنها زکات نباشد بلکه حقوق واجب یا مستحب دیگر را نیز شامل شود از جمله استفاده کردن از آن در راه جهاد و کارهای خیر دیگر، همان‌گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار در توضیح همین عبارت فرموده است.^۱

قرآن مجید نیز می فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ»؛ آنچه نزد شماست سرانجام از بین می رود ولی آنچه نزد خدا ذخیره شده باقی و برقرار است.^۲

ولی بعضی از افراد ناآگاه یا ضعیف‌الایمان چنین می پندارند که اگر چیزی از اموال خود را در راه خدا هزینه کنند از اموال آن‌ها کاسته شده و گرفتار نوعی غرامت شده‌اند. همان‌گونه که قرآن مجید درباره اینگونه اشخاص می فرماید: «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ گروهی از (این) اعراب بادیه‌نشین، چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند، غرامت محسوب می دارند؛ و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند؛ حوادث دردناک برای خود آنهاست؛ و خداوند شنوا و داناست!^۳

این سخن را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) پایان می دهیم: «إِنَّ صَاحِبَ النُّعْمَةِ عَلَى خَطَرٍ إِنَّهُ يَجِبُ عَلَيْهِ حُقُوقُ اللَّهِ فِيهَا وَاللَّهُ إِنَّهُ لَتَكُونُ عَلَى النِّعَمِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَمَا أزال مِنْهَا عَلَى وَجَلٍ وَحَرَكَ يَدَهُ حَتَّى أَخْرِجَ مِنَ الْحُقُوقِ الَّتِي تَجِبُ لِلَّهِ عَلَى فِيهَا فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَنْتَ فِي قَدْرِكَ تَخَافُ هَذَا قَالَ نَعَمْ فَأَحْمَدُ رَبِّي

۱. بحارالانوار، ج ۳۴، ص ۳۲۲.

۲. نحل، آیه ۹۶.

۳. توبه، آیه ۹۸.

عَلَى مَا مَنَّ بِهِ عَلَى؛ کسانی که صاحب نعمتی هستند در خطرند تا حقوق واجب آن را پردازند. به خدا سوگند هنگامی که نعمت‌هایی از سوی خداوند متعال به من می‌رسد من ترسانم - در این جا امام علیه السلام دست خود را به نشانه وحشت و اضطراب تکان داد - تا زمانی که حقوقی را که برای خداوند در آن بر من واجب است پردازم. راوی عرض می‌کند: فدایت شوم شما هم با آن مقام و منزلتی که دارید باز بیمناکید؟ فرمود: آری من خدا را برای نعمت‌هایی که به من بخشیده است حمد و ستایش می‌کنم.^۱

۲. صعصعه و غالب و فرزدد کیستند؟

فرزدق همان شاعر معروفی است که نام اصلی اش همام و لقبش فرزدق بود و اشعار او درباره امام زین العابدین علیه السلام در برابر هشام بن عبدالملک در کنار خانه خدا او را مشهور ساخته است که در آن اشعار بسیار بلند و زیبا و پرمعنایش مقام امام علیه السلام را به بهترین وجه در مقابل دشمنش بیان کرد و از عواقب آن نیز نترسید. و در جریان کربلا هنگامی که خبر از آن حادثه خونین شد جمله تکان دهنده‌ای بیان کرد. گفت: اگر عرب به دلیل شهادت فرزند بهترین فرد عرب خشم گیرد و یکپارچه بر ضد آن قاتلان قیام کند سبب دوام عزت و کرامت آنها خواهد شد و اگر کوتاهی کند و حرکتی انجام ندهد برای همیشه از سوی خداوند به ذلت گرفتار خواهد شد. و این بیت را در این باره گفت:

وانتم لا تثار لابنِ خَیرِکم فالقُوا السَّلاحَ و اغزِلُوا بالمَغازِلِ

اگر برای خونخواهی فرزند بهترین فردتان قیام نمی‌کنید سلاح‌ها را کنار بگذارید و همانند پیرزنان مشغول پشم‌ریسی شوید.

فرزدق از همان کودکی شعر می‌گفت. مردی غیور و بسیار شجاع

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۰۳، ح ۱۹.

و باشخصیت بود. در کتاب الاعلام زرکلی آمده است که اگر اشعار فرزددق نبود یک سوم لغت عرب و نیمی از اخبار تاریخی آنها از میان می رفت. او در سال ۱۱۰ هجری چشم از جهان فرو بست.^۱

اما غالب، پدر فرزددق طبق گفته زرکلی در الاعلام، مردی بسیار با سخاوت و از قبیله بنی تمیم بود به قدری در سخاوت مشهور بود که حتی بعد از مردنش افرادی که گرفتار فقر می شدند به قبر او پناه می بردند که در یکی از این حادثه ها فرزددق زنی را دید که به قبر پدرش، غالب، پناه آورده است، سؤال کرد: مشکل چیست؟ او مشکل خود را فقر بیان کرد و فرزددق مشکل او را به نحو کامل حل نمود. غالب در حدود سال چهل قمری چشم از جهان فرو بست.

پدر غالب نیز که جد فرزددق بوده و صعصعة بن ناجية نام داشت مرد بسیار سخاوتمندی بود که سخاوت خود را برای فرزنداناش نیز به یادگار گذاشت.

در حالات او نوشته اند که این انسان آزاده شریف در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آن جا که سیصد و شصت دختر را که پدرانشان می خواستند آنها را زنده به گور کنند از پدرانشان خرید و از مر نجات داد. حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او گرفته بود مرکب سواری خود را به اضافه دو شتر به پدر آن دختر داد. هنگامی که این خبر به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) رسید فرمود: کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است و حتی فرمود: همین پاداش برای تو بس که خداوند به سبب آن، نعمت اسلام را بر تو ارزانی داشت.

وفات او را بعد از سال ۹ هجری نوشته اند.^۲

۱. الاعلام زرکلی، مدخل همّام بن غالب.

۲. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه مرحوم شوشتری، ج ۱۳، ص ۲۲۶ و الاعلام زرکلی مراجعه شود.

مَنْ أَتَجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أَرْتَطَمَ فِي الرَّبَا.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که بدون آگاهی (از احکام الهی) به تجارت پردازد
در رباخواری غوطه‌ور می‌شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی پیش از سید رضی این گفتار حکیمانه را در فروع کافی، کتاب المعیشه، فروع کافی مسنداً از امام صادق (ع) از امیرمؤمنان علی (ع) نقل می‌کند همچنین صدوق با اضافه‌ای در من لایحضره الفقیه. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۷).

شرح و تفسیر

هشدار به بازرگانان

امام علی (ع) در این جا به تجار هشدار می دهد که احکام فقه اسلامی را مخصوصاً در مسائل مربوط به ربا فرا گیرند تا گرفتار رباخواری نشوند. می فرماید: «کسی که بدون آگاهی (از احکام اسلام) به تجارت بپردازد در رباخواری غوطه ور می شود»؛ (مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ فِقْهِ فَقَدْ أَرْتَطَمَ فِي الرِّبَا).

«اتجر» و «تجر» هر دو به معنای تجارت کردن و خرید و فروش نمودن است. «ارتطم» از ماده «رطم» (بر وزن ختم) به معنای فرو رفتن در چیزی است که امکان بیرون آمدن از آن نیست و معمولاً تشبیه به گل ولای عمیق و باتلاق می کنند که وقتی کسی در آن بیفتد قادر به خروج نمی باشد. در لسان العرب، ارتطام را به معنای فرو رفتن در چیزی دانسته است که اگر هم کسی بتواند از آن بیرون بیاید با اندوه و غم سنگینی خواهد بود.

روشن است که ورود در هر کاری بدون آگاهی از مسائل مربوط به آن، مشکل آفرین است به خصوص ورود در تجارت با عدم آگاهی از فقه اسلامی انسان را گرفتار معاملات حرام و اعمال نامشروع می کند و دلیل آن این است که فقه اسلامی در امر تجارت و خرید و فروش دستورات دقیقی دارد که بخشی از مهمترین آن دستورات مربوط به رباست.

در فقه اسلامی دو نوع ربا داریم: یکی ربای معاملی و آن خرید و فروش

جنسی در مقابل جنس مشابه آن با تفاضل است. مثلاً خریدن یک تن گندم نامرغوب در مقابل نیم تن گندم مرغوب. این کار، ربا و حرام است. همچنین در مورد اشیاء دیگر.

در این که چه چیزهایی با یکدیگر همجنس می باشند در میان فقها گفتگوهای زیادی است تا آن جا که حتی گروهی کره و روغن را با شیر یک جنس می دانند و خرید و فروش آن ها را با تفاضل، ربا می شمارند و شرح این اجناس و بحث های مربوط به آن ها در کتب فقهی به صورت گسترده آمده است.

نوع دوم، ربای قرضی است و آن این که انسان چیزی به دیگری وام بدهد و در مقابل آن اضافه ای بگیرد و جالب این که این اضافه ممکن است از قبیل همان جنس باشد مانند دادن یک میلیون پول نقد به کسی در برابر گرفتن یک میلیون و نیم، بعد از گذشتن یک سال، و یا از غیر آن جنس باشد و حتی اگر کسی چیزی را به دیگری وام بدهد و بگوید برای پدرم فلان سوره قرآن را نیز بخوان، این را هم نوعی ربا می دانند و یا خدمات دیگر که ارزشی دارد. همان گونه که در حدیث معروفی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمود: «كُلُّ قَرْضٍ جَرَّ مَنفَعَةً فَهُوَ وَجْهٌ مِنْ وَجُوهِ الرِّبَا؛ هر وامی که جذب منفعتی کند نوعی رباست».^۱

یعنی هر شرطی که سودی را برای دهنده قرض به بار آورد ربا محسوب می شود خواه مبلغ اضافی باشد یا انجام کاری و یا حتی شرط معامله به مثل که در برابر این وام بعداً وامی به او بپردازد. تمام این ها از اشکال رباست.

با توجه به پیچیدگی هایی که در مسأله ربا وجود دارد کسی که وارد میدان تجارت بشود و آگاهی از این مسائل نداشته باشد احتمال بسیار می رود که گرفتار رباخواری شود.

عده ای از شارحان نهج البلاغه پیچیدگی های حکمی مسأله ربا را نیز در

۱. السنن الكبرى للبيهقي، ج ۵، ص ۳۵۰.

٢. همان، ص ١٥٠، ح ١.

نکته

خطرات ربا

می‌دانیم در اسلام دربارهٔ تحریم ربا تأکید بسیار فراوانی شده تا آن‌جا که به رباخواران از سوی خدا اعلام جنگ شده است: «فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ اگر دست از رباخواری برندارید خدا و پیامبرش به شما اعلام جنگ می‌کنند.^۱

آیات دیگری در قرآن مجید از سرنوشت شوم رباخواران در روز قیامت و شامل آن‌ها شدن عذاب الهی در این دنیا نیز خبر می‌دهد.

این حکم اسلامی بسیار حساب‌شده و حکیمانه است زیرا جامعه‌ای که رباخواری در آن رایج گردد به زودی به دو گروه فقیر و ثروتمند تقسیم می‌شود. ثروتمندانی که بدون کار کردن، هر روز آلف و الوفی درآمد دارند و زحمت‌کشانی که هرچه زحمت می‌کشند باید در جیب رباخواران بریزند.

مفاسد شدید رباخواری را در دنیای امروز با چشم می‌بینیم تا آن‌جا که در عصر ما بحران‌های شدیدی در امور اقتصادی کشورهای بزرگ دنیا پیدا شده که یکی از علل مهم آن همین مسئله رباخواری است که حتی امروز که این بحث را می‌نویسیم هنوز از تنگنای آن بحران‌ها خارج نشده‌اند و آیندهٔ روشنی در پیش ندارند.

از این گذشته، رباخواری مسائل اخلاقی را درهم می‌کوبد و سبب کینهٔ شدید قشرهای ضعیف جامعه از ثروتمندان رباخوار می‌شود که گاه بر اثر تراکم کینه‌ها شورش‌های عظیمی جامعه را فرامی‌گیرد.

یکی از مشکلات دنیای امروز بانک‌های رباخوار است که رباخواری در تار و پود آن‌ها تنیده و هرچه مصلحان خیراندیش اسلامی می‌کوشند که رباخواری

۱. بقره، آیه ۲۷۹.

را از آن حذف کنند باز به صورت دیگری ورود پیدا می کند و کار به جایی می رسد که همه جامعه را آلوده می سازد. آن گونه که در حدیث نبوی آمده است: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَكَلَ الرَّبَا فَإِنْ لَمْ يَأْكُلْهُ أَصَابَهُ مِنْ غُبَارِهِ؛ زمانی برای مردم فرا می رسد که همه رباخوار می شوند و اگر کسی رباخوار نباشد گرد و غبار ربا بر دامن او می نشیند».^۱

البته اگر قراردادی بین وام دهنده و وام گیرنده نباشد ولی وام گیرنده به عنوان یک کار اخلاقی و تشکر از دهنده وام به هنگام پس دادن وام، هدیه ای بر آن بیفزاید شرعاً اشکالی ندارد. مهم آن است که وام دهنده خود را طلبکار چیزی نداند و مطالبه سودی نکند؛ خواه کم باشد یا زیاد.^۲

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۳۳۳، ح ۱۸.

۲. برای توضیح بیشتر درباره ربا، خطرات ربا و مضرات آن می توانید به کتاب بانکداری اسلامی مراجعه کنید.

مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می‌سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

میدانی این کلام شریف را در کتاب خود، مجمع الامثال آورده و قرائنی در کتاب اوست که نشان می‌دهد روایات خود از علی (علیه السلام) را از منبع دیگری نقل کرده است. ابن طلحه شافعی نیز در مطالب السؤول این گفتار حکیمانه را در ضمن سخنان دیگری از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

اضافه می‌کنیم که مرحوم راوندی (متوفای ۵۷۳) این کلام شریف را همراه کلام دیگری از علی (علیه السلام) نقل می‌کند. (دعوات راوندی، ص ۱۶۹، ح ۴۷۳).

شرح و تفسیر

مصائب کوچک را بزرگ نشمرید

امام علی (ع) در این گفتار کوتاه حکیمانه به تمام کسانی که گرفتار پاره‌ای از مسائل می‌شوند هشدار می‌دهد که ناشکری نکنند مبادا گرفتار مصیبت‌های فزون‌تری شوند. می‌فرماید: «کسی که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را به مصائب بزرگ مبتلا می‌کند»؛ (مَنْ عَظَّمَ صِغَارَ الْمَصَائِبِ ابْتَلَاهُ اللَّهُ بِكِبَارِهَا).

زندگی این جهان خالی از مصائب نیست منتها هر کسی به یک شکل گرفتار مصیبت می‌شود. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در تمام عمر مصیبتی ندیده باشد؟ آیا طول عمر که یکی از مواهب الهی است همواره توأم با تلخی مصائب دوستان و بستگان و آشنایان نیست؟ آیا افرادی که از عمر طولانی برخوردارند در پایان کار که مصداق ارذل العمر است گرفتار انواع بیماری‌ها نمی‌شوند؟

شکست در ازدواج، بیماری فرزندان، مشکلات کسب و کار، از دست دادن عزیزان، عوارض ناشی از خشکسالی‌ها و مانند آن، مصائبی است که هرکس به یک یا چند مورد از آن گرفتار است.

و همان‌گونه که در مباحث توحیدی آورده‌ایم بروز این حوادث فلسفه‌های زیادی دارد. گاه آزمایش و امتحان است، گاه کفاره گناهان، گاه زنگ بیدارباش و گاه در ظاهر مصیبت است و در باطن موهبت و رحمت و به‌طور دقیق نمی‌توان تعیین کرد که هر مصیبتی از کجا سرچشمه گرفته هرچند در بعضی از موارد قرائنی برای شناخت سرچشمه وجود دارد.

با این حال چرا و چگونه ممکن است انسان به مجرد مشاهده مصیبتی زبان به شکایت و ناشکری بگشاید و بی تابی کند و آه و ناله سر دهد؟
ای بسا خداوند رحیم مصیبت کوچک تری را برای جلوگیری از مصیبت بزرگ تری برای بنده اش فرستاده است.

در هر حال آن‌ها که در برابر مصیبت‌های کوچک جزع و فزع و بی تابی می‌کنند و زبان به شکایت می‌گشایند با این کار خود، مستحق مصیبت‌های بزرگتری می‌شوند و به عکس اگر شکر الهی را به جا آورند و حتی آن را به عنوان موهبتی از ناحیه او پذیرا شوند چه بسا خداوند مواهب مهمی نصیب آن‌ها کند که آن مصیبت در برابر آن کوچک و ناچیز است.

در تفسیر عیاشی آمده است که خداوند به یکی از شیعیان دختری داده بود و او خدمت امام صادق علیه السلام رسید. حضرت او را به سبب تولد آن دختر خشمگین دید، فرمود: بگو بینم اگر خداوند به تو وحی می‌فرستاد که من جنس فرزند را برای تو انتخاب کنم یا تو برای خویش انتخاب می‌کنی؟ در پاسخ چه می‌گفتی؟ عرض کرد: می‌گفتم خداوند! تو انتخاب کن. امام علیه السلام فرمود: اکنون نیز خداوند برای تو انتخاب کرده است. سپس امام علیه السلام فرمود: آیا داستان آن پسری را شنیده‌ای که در داستان خضر و موسی علیه السلام به دست خضر علیه السلام به قتل رسید و سرانجام خضر علیه السلام گفت: خداوند می‌خواست بهتر و بامحبت‌تر از آن پسر (کافر فاسد) را به پدر و مادرش بدهد؟ آری آن پدر و مادر، آن پسر فاسد را از دست دادند و خداوند به جای آن، دختری به آن‌ها داد که هفتاد پیغمبر از دودمان او به عرصه وجود آمدند.^۱

تاریخ، افرادی را نشان می‌دهد که بر اثر روح بزرگ و فکر بلند، عظیم‌ترین مصائب را در خود هضم می‌کردند و با آن کنار می‌آمدند تا چه رسد به مصائب کوچک.

۱. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۹۸.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود در ذیل همین کلام نورانی امیرمؤمنان (علیه السلام) می گوید: فرض کنید پادشاه قدرتمندی بر اثر حادثه ای ناگهان همه چیز را از دست می دهد و بر اثر بعضی از حوادث به کلی او را از حکومت کنار می گذارند. ناگهان او خود را مانند یک نفر از افراد عادی کوچه و خیابان می بیند که مالک هیچ چیز حتی به اندازه جای پایش نیست در این حال چه کند؟ آیا گریه کند؟ ناله سر دهد؟ فرض کنیم گریه کند و زبان به شکوه بگشاید آیا آنچه را که از دست رفته باز می یابد؟ در چه زمانی گریه حلال مشکلات بوده در حالی که غم و اندوه، عقل و جسم را ضعیف می کند و مصیبت را سنگین تر می سازد و آن را به مشکلات مهلکی مبدل می کند.

سپس مرحوم مغنیه می گوید: آخرین پادشاه چین، بزرگترین پادشاه روی زمین بود ولی هنگامی که حکومتش از دست رفت همه آن قدرت ها و امکانات را به فراموشی سپرد و در یکی از باغستان ها با مزد کمی مشغول کار شد و گل ها را آبیاری می کرد و علف هرزه ها را با دست خود می کند و در همین حال کتاب های متعددی از شرح زندگانی خود به رشته تحریر درآورد، که درس عبرتی برای کسانی است که عبرت گیر هستند.

سپس می گوید: هر شخص عاقلی باید این گونه باشد و با واقعیت های موجود بسازد والا هویت خود را از دست می دهد و در جهانی مملو از خرافات و اوهام و خیالات زندگی می کند.^۱

وقتی بزرگترین مصیبت ها را می توان به فراموشی سپرد و به جای ناله و فریاد و بی تابی، زندگانی جدید مناسب و آرام بخشی ساخت چگونه نمی توان با مصائب کوچک کنار آمد تا مبدل به مصائب بزرگ تر نشود؟

۱. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۴۸۳.

مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ.

امام علی (ع) فرمود:

کسی که برای خود شخصیت قائل است شهواتش در برابرش خوار خواهند بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکمت‌آمیز در مجمع الامثال میدانی با تفاوتی آمده که نشان می‌دهد آن را از منبعی غیر از نهج‌البلاغه گرفته است و ابن عبد ربّه در عقد الفرید نیز آن را با تفاوتی آورده است. (مصادر نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

شرح و تفسیر

تضاد شخصیت با شهوات سرکش

امام علی (ع) در این گفتار حکمت آمیز اشاره به تضادی می‌کند که در میان شخصیت و شهوت پرستی وجود دارد، می‌فرماید: «کسی که برای خود شخصیت قائل باشد شهواتش در برابرش خوار خواهند بود»؛ (مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ هَانَتْ عَلَيْهِ شَهَوَاتُهُ).

«شهوات» جمع «شهوت» به معنای خواسته دل است و معمولاً به مواردی گفته می‌شود که معقول و پسندیده نیست و یا به تعبیر دیگر جنبه افراطی و ناپسند دارد.

بدیهی است کسی که می‌خواهد شخصیتش در میان مردم و یا حتی برای خودش محفوظ بماند باید از بسیاری از خواسته‌های نفس صرف نظر کند و به تعبیر امام علی (ع) آن خواسته‌ها در نظرش خوار و بی ارزش باشد زیرا در میان این دو تضاد روشنی است.

افراد هوی پرست که جز شکم و شهوت چیزی نمی‌فهمند در نظر عموم مردم افرادی پست و بی ارزش‌اند و به همین دلیل مطرود هستند.

بنابراین، عواقب سوء شهوت پرستی تنها مربوط به زندگی آخرت نیست در دنیا هم شهوت پرستان زندگی بدی دارند.

تعبیر به «هانت علیه شهواته» مفهومش این نیست که خواسته‌های شهوانی

نفس او از بین می‌رود بلکه در نظرش بی‌اهمیت می‌شود تا آن‌جا که گویی وجود ندارد.

امام علی (علیه السلام) در تعبیر دیگری که در غررالحکم آمده است می‌فرماید: «مَنْ كَرُمَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ لَمْ يَهْنُهَا بِالْمَعْصِيَةِ؛ کسی که برای خود شخصیت قائل است آن را با معصیت موهون نمی‌کند».^۱

قرآن مجید در جای‌جای خود اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به این حقیقت دارد. در داستان آدم (علیه السلام) می‌خوانیم که توجه به یک خواسته نفس لباس بهشتی را از اندامش فرو ریخت او را از بهشت بیرون کرد.

ولی یوسف (علیه السلام) با پا گذاشتن بر هوای نفس از بردگی به پادشاهی رسید.

نکته

عواقب شوم هواپرستی

هوی پرستی و شهوت‌رانی نه تنها از شخصیت انسان در جامعه و حتی نزد خودش می‌کاهد بلکه پیامدهای سوء خطرناک‌تری نیز دارد. از جمله این‌که قرآن مجید کراراً هوی پرستی را مایه ضلالت می‌شمرد. در سوره صاد آیه ۲۶ خطاب به داود پیامبر (علیه السلام) می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد.

در سوره قصص آیه ۵۰ این‌گونه اشخاص را گمراه‌ترین مردم می‌شمرد: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ»؛ و آیا گمراه‌تر از آن‌کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته، کسی پیدا می‌شود؟!». در حدیث معروفی که هم از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده و هم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام)، یکی از دو چیزی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امتش از آن می‌ترسد پیروی از

۱. غررالحکم، ج ۴۶۱۰.

هوای نفس است چراکه انسان را از حق باز می‌دارد: «أَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَإِنَّهُ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ».^۱

در حدیثی از امام جواد (علیه السلام) می‌خوانیم: «رَاكِبُ الشَّهَوَاتِ لَا تُسْتَقَالَ لَهُ عَثْرَةٌ؛ آن‌کس که بر مرکب شهوات سوار شود لغزش‌هایش قابل جبران نیست».^۲ اصولاً هنگامی که پای شهوت‌پرستی به میان آید حجابی بر عقل افتاده و حاکمیت عقل کنار می‌رود و هنگامی که زمام امور انسان از عقل سلب شود و به دست شهوات بیفتد هرگونه بدبختی یا خطری برای او فراهم شود جای تعجب نیست.

در این زمینه آیات و روایات، فراوان است و این سخن را با سخنی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که در غررالحکم آمده است پایان می‌دهیم: «الْعَقْلُ صَاحِبُ جَيْشِ الرَّحْمَنِ وَ الْهَوَىٰ قَائِدُ جَيْشِ الشَّيْطَانِ وَ النَّفْسُ مُتَجَاذِبَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا غَلَبَ كَانَتْ فِي حَيْزِهِ؛ عقل دارای لشکر الهی است و هوای نفس فرمانده لشکر شیطان است و انسان در میان این دو قرار دارد هرکدام غالب شود انسان در اختیار او قرار می‌گیرد».^۳

همین معنا با عبارت شیوای دیگری از آن حضرت نقل شده است، فرمود: «الْعَقْلُ وَ الشَّهْوَةُ ضِدَّانِ وَ مُوَيِّدُ الْعَقْلِ الْعِلْمُ وَ مُزِينُ الشَّهْوَةِ الْهَوَىٰ وَ النَّفْسُ مُتَنَازِعَةٌ بَيْنَهُمَا فَأَيُّهُمَا قَهَرَ كَانَتْ فِي جَانِبِهِ؛ عقل و شهوت ضد یکدیگرند. عقل را علم یاری می‌کند و شهوت را هوای نفس زینت می‌دهد و روح انسانی در میان این دو در کشمکش است هرکدام از این دو پیروز شود انسان در کنار آن قرار می‌گیرد».^۴

۱. بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۷۵، ح ۳.

۲. همان، ص ۷۸، ح ۱۱.

۳. غررالحکم، ح ۳۰۴.

۴. همان، ح ۴۴۸. در ذیل حکمت شماره ۲ نیز مطالبی در این زمینه داشتیم.

مَا مَزَحَ أَمْرُهُ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

امام علی (ع) فرمود:

هیچ کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این که مقداری از عقل خود را فرو ریخت.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم آمدی در غرر الحکم نیز عین این عبارت را از علی (ع) آورده سپس اضافاتی برای آن ذکر کرده است (ولی این اضافات در غرر چاپ فعلی، ذیل این گفتار حکمت آمیز نیامده، بلکه در جای دیگری از غرر ذکر شده است). ابن قتیبه دینوری نیز همین مضمون را با عبارت دیگری آورده است: «إِذَا ضَحِكَ الْعَالِمُ ضِحْكَةً مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً». (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۸).

اضافه می‌کنیم که ابشیمه، دانشمند معروف شافعی مذهب که از علمای قرن نهم هجری است همین مضمون را با تفاوتی در کتاب المستطرف آورده که نشان می‌دهد از جای دیگری گرفته است. (المستطرف، ص ۴۶۹).

شرح و تفسیر

شوخی نامناسب

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به کسانی که مزاح نامناسب می‌کنند یا در مزاح افراط می‌ورزند، هشدار می‌دهد که مزاح مایهٔ فرو ریختن قسمتی از عقل انسان است، می‌فرماید: «هیچ‌کس شوخی (نامناسبی) نکرد مگر این‌که مقداری از عقل خود را فرو ریخت»؛ (مَا مَزَحَ أَمْرُهُ مَزْحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً).

حقیقت مزاح آن است که انسان سخنی غیر واقعی بگوید - البته با قرائن حالی یا مقالی - که مایهٔ انبساط خاطر و تفریح شود ولی این کار با این‌که در بسیاری از موارد پسندیده است و در اخبار به آن توصیه شده گاه مشکلات عظیمی به بار می‌آورد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

«مَزَحَ» از مادهٔ «مزاح» (بر وزن کتاب) و معادل آن در فارسی، شوخی کردن است و شامل سخنان غیر جدی است که برای انبساط خاطر گفته می‌شود و در مدح آن همین بس که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی فرمود: «إِنِّي أَمَزَحُ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا؛ من مزاح می‌کنم ولی جز حق نمی‌گویم».^۱

«مَجَّ» از مادهٔ «مَجَّ» (بر وزن حج) در اصل به معنای بیرون ریختن مایعی از دهان است. سپس به هرگونه ریزشی اطلاق شده است. و «مَجَّةً» به معنای یک بار فرو ریختن است. همچنین «مزحه» به معنای یک بار مزاح کردن می‌باشد.

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۳۳۰.

و در روایات متعددی نمونه‌هایی از شوخی‌های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده که معروف است از جمله روزی پیرزنی خدمت آن حضرت رسید، ایشان رو به او کرد و فرمود: پیرزن هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پیرزن گریه کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: (غصه مخور) آن روز تو پیرزن نیستی (بلکه جوان هستی)، خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنِشَاءً * فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً»؛ ما آن زنان بهشتی را به وجود آوردیم و همه را باکره قرار دادیم.^۱ در حدیث دیگری آمده است که فردی اعرابی گاه خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد سپس عرض می‌کرد: پول هدیه را لطف بفرمایید رسول خدا صلی الله علیه و آله (به سبب این شوخی) می‌خندید و گاه هنگامی که آن حضرت غمگین می‌شد می‌فرمود: اعرابی کجاست؟ ای کاش باز هم می‌آمد.

واژه «مداعبه» و «دعابه» در لغت عرب به معنی مزاح است و در روایات از آن مدح شده است. در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُدَاعِبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ وَإِنَّكَ لَتُدْخِلُ بِهِ السَّرُورَ عَلَى أَخِيكَ وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسُرَّهُ؛ مزاح کردن از حُسن خلق است و تو به وسیله آن، سرور در دل برادر مؤمنت وارد می‌کنی و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گاهی با افراد شوخی می‌کرد تا آن‌ها را شاد کند».^۲

مخصوصاً در سفرها که مشکلات بیشتر است و گاه پیشامدهای نگران‌کننده‌ای رخ می‌دهد دستور به مزاح داده شده است.

در بحارالانوار، جلد ۷۳ بابی تحت عنوان «حسن الخلق و حُسن الصحابة و سائر آداب السفر» ذکر گردیده و در آن روایات متعددی در مورد حُسن مزاح در سفر آورده شده از جمله حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «وَأَمَّا اللَّيْ فِي

۱. واقعه، آیات ۳۵ و ۳۶؛ میزان الحکمة، ح ۱۸۸۵۸.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۳۳، ح ۳.

السَّفَرِ فَبَذَلَ الزَّادَ وَحُسْنُ الْخُلُقِ وَالْمِزَاحُ فِي غَيْرِ الْمَعَاصِي؛ اما آنچه در سفر نشانه شخصیت و جوانمردی است بخشیدن زاد و توشه به دیگران و حسن خلق و مزاح بدون آلودگی به معصیت است.^۱

نکته

خطرات مزاح و شوخی

با این که مزاح - همان گونه که گفته شد - باعث آرامش روح و رفع هموم و غموم و است و به خصوص در مشکلاتی همچون مشکلات سفر، کار را بر انسان آسان می کند ولی در عین حال اگر خارج از حساب و کتاب باشد ممکن است عظیم ترین مشکلات را به بار آورد.

بسیاری از مزاح ها ممکن است موجب دشمنی و عداوت گردد و کینه ها را در سینه ها انباشته کند چرا که شخص مزاح کننده نمی تواند کار خود را سالم انجام دهد، در لباس مزاح بر زخم مخالفان خود نمک می پاشد و دشنه در پهلوی آن ها فرو می کند.

گاهی مزاح جنبه انتقام جویی و ایذاء و آزار دیگران را ندارد اما مسائل مبتذل و رکیکی در آن مطرح می شود همان گونه که بسیاری از مزاح های عوام به این صورت است. این گونه مزاح ها شخصیت انسان را پایین می آورد و همان گونه که امام (علیه السلام) در کلام حکیمانه فوق فرمود: هر مزاحی که این گونه باشد مقداری از عقل و درایت انسان را فرو می ریزد.

گاهی مزاح، توأم با غیبت و تهمت است که آن نیز از گناهان کبیره می باشد. گاه بعضی از مزاح ها موجب وحشت و شوک های سخت روحی می شود و افرادی در این گونه مزاح ها جان خود را از دست می دهند مثل این که تلفن را

۱. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۶۶، ح ۲.

بردارد و از روی مزاح به دوست خود بگوید: مغازه‌ات آتش گرفت یا اتومبیل تو را دزدیدند و یا فرزندت تصادف نمود و این‌گونه خبرهای دروغ و وحشتناک که در میان بعضی از افراد بی‌بندوبار معمول است.

گاه بعضی از مزاح‌ها که از فردی باشخصیت دربارهٔ افراد عادی صادر می‌شود زبان آن‌ها را می‌گشاید و او را هتک احترام و به او توهین می‌کنند. آن‌گونه که در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَارِحَ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ؛ مِرَاءً وَ جَدَالَ بَا أَفْرَادٍ مَكْنُ كَهْ أَبْهَتْ تُوْرَا از بَیْنِ مِیْ بَرْدٍ وَ مَزَاحٍ (با افراد ناآگاه) مَكْنُ كَهْ أَنْ هَا رَا دَرِبْرَابِر تُوْ جَسُور مِیْ سَازَد».^۱

همین مضمون در تحف العقول از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده است.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۶۵، ح ۱۷.

۲. تحف العقول، ص ۴۸۶؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۷۰، ح ۱. دربارهٔ مزاح و موارد خوب و بد آن در جلد سوم، ذیل خطبهٔ ۸۴ نیز بحث دیگری داشتیم.

۴۵۱

زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نَقْصَانُ حَظٍّ، وَرَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلُّ نَفْسٍ.

امام علی (ع) فرمود:

اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی
اوست و اظهار میل به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد بود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر این گفتار حکیمانه را به صورت کوتاه تری از غرر الحکم آمدی نقل می کند که نشان می دهد از منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

چه بهتر محبت از دو سر باشد

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه درباره دو موضوع هشدار می دهد، می فرماید: «اظهار بی میلی به کسی که به تو علاقه مند است سبب کاستی بهره تو در دوستی او است و اظهار میل تو به کسی که به تو بی اعتناست سبب خواری تو خواهد شد»؛ (زُهِدْكَ فِي رَاغِبٍ فِيكَ نُقْصَانُ حَظٍّ، وَ رَغْبَتُكَ فِي زَاهِدٍ فِيكَ ذُلٌّ نَفْسٍ).

این یک واقعیت مسلم است که اگر انسانی به ما اظهار محبت کند و ما به او بی اعتنایی کنیم خود را از دوستی و محبت و کمک های احتمالی او در مشکلات محروم ساخته ایم و به این ترتیب بهره کمی برده ایم. انسان عاقل و هشیار کسی است که دست های افراد لایقی را که به عنوان دوستی به سوی او دراز می شود بفشارد و روز به روز بر دوستان خود بیفزاید چراکه مشکلات زندگی به قدری زیاد است که انسان به تنهایی از عهده حل آن ها برنمی آید ولی اگر دوستان فراوانی داشته باشد آن ها می توانند به حل مشکلات او کمک کنند و این جاست که در ضرب المثل گفته اند: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

به عکس، هرگاه کسی به انسان بی اعتنا باشد و انسان به او اظهار تمایل کند خود را خوار و بی مقدار کرده است. ضرب المثلی در فارسی هست که می گویند: برای کسی بمیر که برای تو تب کند. ولی آن کس که محبتی ندارد و دست دوستی دراز نمی کند و احساسی در او وجود ندارد، به سراغ او رفتن اشتباه و خطاست.

در حکمت دوازدهم نیز نکته‌ای شبیه همین نکته حکیمانه وجود داشت آن جا که می‌فرمود: «أَعْجَزُ النَّاسِ مَنْ عَجَزَ عَنِ اكْتِسَابِ الْإِخْوَانِ وَأَعْجَزُ مِنْهُ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ ظَفَرَ بِهِ مِنْهُمْ؛ عاجزترین مردم کسی است که نتواند برای خود دوستی انتخاب کند و از او عاجزتر کسی است که دوستانی را که به دست آورده است از دست بدهد».

امام صادق علیه السلام در حدیثی می‌فرماید: «مَنْ أَكْرَمَكَ فَأَكْرَمُهُ وَمَنْ اسْتَخَفَّ بِكَ فَأَكْرَمَ نَفْسَكَ عَنْهُ؛ کسی که تو را گرامی می‌دارد گرامی‌اش بدار و کسی که تو را سبک می‌سازد خود را از او دور ساز».^۱

نکته

نقش دوستان در زندگی انسان

زندگی انسان - همان‌گونه که بارها اشاره کرده‌ایم - زندگی پیچیده و مملو از مشکلاتی است که انسان به تنهایی از عهده حل آن‌ها برنمی‌آید و به همین دلیل انسان رو به زندگی اجتماعی کرده و همه‌جا گروه‌هایی از انسان‌ها با هم زندگی می‌کنند و مشکلات را به کمک یکدیگر حل نمایند.

ولی این مقدار نیز کافی نیست. هرکسی نیاز به دوستانی دارد که در مشکلات به یاری او بشتابند و این کمک متقابل سبب غلبه بر مشکلات خواهد شد. به همین دلیل در اسلام برداشتن دوست تأکید شده است.

در آغاز اسلام نیز مسلمانان علاوه بر آن‌که همه خود را برادر یکدیگر می‌دانستند هرکدام با فرد یا افرادی عقد اخوت و پیمان برادری بستند. این پیمان احترام فوق‌العاده‌ای دارد و احکامی در فقه بر آن مترتب می‌شود.

این‌گونه دوستان نه تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز می‌توانند سبب نجات

۱. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۶۷.

انسان شوند و در صورتی که مؤمن صالحی باشند شفاعت کنند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حدیثی می‌فرماید: «استَكْثِرُوا مِنَ الْإِخْوَانِ فَإِنَّ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ شَفَاعَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ تا می‌توانید دوست برای خود انتخاب کنید زیرا هر مؤمنی روز قیامت شفاعتی دارد».^۱

اضافه بر این، انسان هنگامی که در کنار دوستش می‌نشیند یا با او درد دل می‌کند احساس آرامش می‌نماید همان‌گونه که در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَسْكُنُ إِلَى الْمُؤْمِنِ كَمَا يَسْكُنُ الظَّمُّ إِلَى الْمَاءِ الْبَارِدِ؛ شخص باایمان در کنار برادر مؤمنش آرامش پیدا می‌کند آن‌گونه که تشنه در کنار آب خنک».^۲ به علاوه دوستان آگاه، مشاور خوبی برای انسان جهت حل مشکلات خواهند بود همان‌گونه که در حدیث معروفی امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ وَهُوَ عَيْنُهُ وَ مِرَاتُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَخْدَعُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَكْذِبُهُ وَ لَا يَغْتَابُهُ؛ فرد باایمان، برادر فرد باایمان است به منزله چشم او و آینه او و راهنمای اوست هرگز به او خیانت نمی‌کند و نیرنگ نمی‌زند و ظلم و ستم روا نمی‌دارد و به او دروغ نمی‌گوید و غیبت او را نمی‌کند».^۳

در حدیث دیگری از امیرمؤمنان (علیه السلام) که مرحوم صدوق در کتاب امالی نقل کرده است می‌خوانیم: «عَلَيْكَ بِإِخْوَانِ الصَّدَقِ فَأَكْثَرُ مِنْ اكْتِسَابِهِمْ فَإِنَّهُمْ عِدَّةٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ؛ تا می‌توانی دوستان صادق و صمیمی انتخاب کن زیرا آن‌ها در حال آرامش کمک‌کار تواند و در مشکلات سپری برای تو هستند».^۴

درمورد جمله دوم حکمت مورد بحث نیز امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «لِيَجْتَمِعَ فِي قَلْبِكَ الْإِفْتِقَارُ إِلَى النَّاسِ وَ الْإِسْتِغْنَاءُ عَنْهُمْ فَيَكُونَ اقْتِقَارُكَ إِلَيْهِمْ فِي

۱. میزان الحکمة، مادة «الآخ»، ح ۱۶۱ به نقل از کنز العمال.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

۳. عدة الداعي، ص ۱۸۷.

۴. امالی صدوق، ص ۳۰۴.

لَيْسَ كَلَامُكَ وَحُسْنُ بَشْرِكَ وَ يَكُونُ اسْتِعْنَاؤُكَ عَنْهُمْ فِي نَزَاهَةِ عِرْضِكَ وَ بَقَاءِ عِزِّكَ؛
 باید در قلب تو، هم نیاز به مردم باشد و هم بی‌نیازی از آنها اما نیاز به آنها در
 سخنان نرم و روی گشاده باشد و بی‌نیازی از آنها در این که آبرو و عزت خود را
 در برابر آنها حفظ کنی (و هرگز دست نیازی که تو را خوار می‌کند به سوی آنها
 دراز نکنی).^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۹، ح ۷.

الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) به پیشگاه خدا عرضه شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در غرر الحکم، این جمله حکیمانه با تفاوتی آمده است که نشان می دهد منبع دیگری غیر از نهج البلاغه در اختیار داشته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

غنا و فقر حقیقی

امام علی (علیه السلام) در این گفتار کوتاه و حکیمانه اشاره به نکته مهمی درباره حقیقت فقر و غنا کرده، می فرماید: «غنا و فقر آن گاه آشکار می شود که اعمال (انسان ها) بر خدا عرضه شود»؛ (الْغِنَى وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ).

حقیقت غنا بی نیازی و حقیقت فقر نیازمندی است ولی می دانیم که این دو عنوان گاه جنبه مادی دارد و گاه جنبه معنوی. جنبه مادی آن نیز شاخه هایی دارد: غنا از نظر مال و ثروت، غنا از نظر مقام و جاه و جلال و غنا از نظر علوم و دانش های مادی.

تمام این انواع غنای مادی، زودگذر و زوال پذیر و ناپایدار است. گاه یک شب انسان می خوابد در حالی که صاحب مال و مقام و علم و دانش و سلامت جسم است ای بسا صبح بیدار شود در حالی که تمام آن ها را از دست داده است و به فرض که در زمان حیات انسان این سرمایه های مادی موجود باشد در پایان عمر از همه آن ها جدا می شود و همچون سایر افراد به خاک سپرده خواهد شد بی آن که تفاوتی میان او و فقرا باشد. همگی یک کفن را با خود از این دنیا به گور می برند.

ولی غنای معنوی که آن هم شاخه های متعدد دارد امری است پایدار که در دنیا و برزخ و آخرت با اوست. غنا از نظر علم و عرفان، غنا از نظر صفات

برجسته انسانی و غنا از نظر کارهای خیر و خدمات بشری که آثار همه این‌ها در قیامت آشکار می‌گردد.

امام علی^{علیه السلام} در واقع اشاره به همین نکته می‌کند که به‌هنگام حضور همگان در عرصه محشر و در پیشگاه عدل خداوند، آن‌جا معلوم می‌شود چه کسی غنی است و چه کسی فقیر. آن‌ها که میزان اعمالشان سنگین و نامه اعمالشان پر از حسنات و خالی از سیئات است اغنیای حقیقی هستند. اما آن‌ها که کفه ترازوی حسانتشان سبک و نامه اعمالشان سیاه است فقرای واقعی می‌باشند.

چنین اغنیایی به بهشت برین هدایت می‌شوند که در آن‌جا هرکدام مالک عرصه‌هایی هستند که گاه از تمام این دنیا وسیع‌تر و گسترده‌تر است با آن همه نعمت‌های بی‌نظیر. آیا این غنا نیست؟

اما تهی‌دستان معنوی به قدری فقیرند که گاه دست به‌سوی بهشتیان دراز کرده و می‌گویند: آیا امکان دارد شربت آبی یا میوه‌ای بهشتی از آنچه در اختیار دارید به ما ارزانی دارید که با جواب منفی روبرو می‌شوند: «وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ»؛ و دوزخیان، بهشتیان را صدا می‌زنند که «(محبت کنید و) مقداری آب، یا از آنچه خدا به شما روزی داده، به ما ببخشید!» آن‌ها (در پاسخ) می‌گویند: «خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است!»^۱.

یا به‌هنگامی که در عرصه محشرند و به دوزخ نرفته‌اند اهل ایمان را صدا می‌زنند: نگاهی به ما کنید (و گوشه چشمی به ما بیفکنید): «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛ روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می‌گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم!» به آن‌ها گفته می‌شود: «به پشت سر خود بازگردید

۱. اعراف، آیه ۵۰.

و کسب نور کنید!». ^۱

آری فقر و غنا در آن جا آشکار می شود. حتی گاهی در پایان عمر انسان در این دنیا نیز پرتوی از این فقر و غنا آشکار می گردد؛ افرادی که فقط سرمایه مادی داشتند هنگامی که در خاک پنهان شدند فراموش می شوند اما صالحان با ایمان نام نیک و آثار پسندیده شان سال ها و گاهی ابدالدهر در میان انسان ها باقی می ماند. این جاست که فقرا و اغنیا شناخته می شوند.

در این جا از بعضی جهات، مناسب است داستانی را که شاعر معروف، انوری درباره گفتگوی بوته کدو و چنار به شعر درآورده است یادآور شویم:

نشینده ای که زیر چناری کدوئنی

برجست و بر دوید برو بر به روز بیست
پرسید از چنار که تو چند روزه ای
گفتا چنار عمر من افزون تر از دویست
گفتا به بیست روز، من از او افزون شدم
این کاهلی بگوی که آخر ز بهر چیست؟
گفتا چنار: نیست مرا با تو هیچ جنگ
کاکنون نه روز جنگ و نه هنگام داوری است
فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان

آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست!
این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که تناسب با بحث ما دارد پایان می دهیم. امام (علیه السلام) فرمود: عثمان دو نفر از خادمین خود را سراغ ابوذر فرستاد و دویست دینار به آن ها داد و گفت: به سراغ ابوذر بروید و بگویید که عثمان به تو سلام رسانده و می گوید که این دویست دینار را بگیر و مشکلات خود را به

۱. حدید، آیه ۱۳.

کمک آن حل کن. هنگامی که فرستادگان عثمان نزد ابوذر آمدند ابوذر پرسید: آیا به هیچ یک از مسلمانان آنچه را به من عطا کرده، داده است؟ آن‌ها گفتند: نه. گفت: من یکی از مسلمانان هستم برای من آنقدر سزاوار است که برای سایر مسلمانان سزاوار می‌باشد. گفتند: عثمان می‌گوید که این از مال شخصی خود من است و به خداوندی که معبودی جز او نیست ذره‌ای حرام به آن مخلوط نشده و آنچه برای تو فرستاده مال حلال است.

ابوذر گفت: من نیازی به آن ندارم، من امروز را صبح کردم در حالی که از غنی‌ترین مردم. فرستادگان عثمان گفتند: خداوند تو را به سلامت بدارد ما در خانه تو چیز زیاد و یا حتی کمی که قابل استفاده باشد نمی‌بینیم. گفت: آری زیر این پارچه که می‌بینید یکی دو گرده نان جو است که چند روزی از پختن آن گذشته، من این دینارها را برای چه می‌خواهم؟ نه به خدا سوگند نمی‌پذیرم، تا خداوند بداند گرچه من قادر به چیز کم یا زیادی نیستم ولی غنی به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت هادیان و مهدیین و راضیین و مرضیین او هستم همان کسانی که هدایت به حق می‌کنند و به حق و عدالت حکم می‌نمایند. من اینگونه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: برای پیران بسیار زشت است که دروغ بگویند (آنچه گفتم عین حقیقت بود). بنابراین این دینارها را به عثمان بازگردانید و به او بگویید: من نیازی به این دینارها و آنچه نزد اوست ندارم تا خداوندی که پروردگار من است را ملاقات کنم و او حاکم میان من و عثمان خواهد بود.^۱

این است معنای غنای معنوی یک انسان آگاه و وارسته.

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۹۸، ح ۵.

مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُورُومَ عَبْدُ اللَّهِ.

امام علیؑ فرمود:

زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نما کرد (و پدر را گمراه ساخت).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر نهج البلاغه می گوید: این گفتار حکیمانه و پرمعنا قبل از آن که نهج البلاغه به وسیله سید رضی گردآوری شود در روایات دیگران آمده است از جمله ابن عبد ربه در عقد الفرید آن را با تفاوتی آورده و از کسانی که بعد از سید رضی آن را نقل کرده اند ابن عبدالبر در استیعاب در شرح حال عبدالله بن زبیر، و ابن اثیر در اسد الغابة است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).
 اضافه می کنیم: مرحوم شیخ مفید نیز در کتاب الجمل، قبل از سید رضی همین مضمون را با کمی تفاوت به ضمیمه مطالب دیگری آورده است. (الجمل، ص ۳۸۹).

شرح و تفسیر

پسر شوم زبیر!

مطابق آنچه در تاریخ طبری آمده این گفتار پرمعنا را امام علیه السلام زمانی فرمود که در جنگ جمل دو لشکر در مقابل هم قرار گرفتند. علی علیه السلام بر اسب سوار شد و زبیر را صدا زد و او در مقابل امام علیه السلام ایستاد. حضرت فرمود: چه چیز تو را به این جا آورده؟ گفت: تو سبب شدی زیرا من برای تو اهلیت خلافت قائل نیستم و تو اولی از منمی باشی. علی علیه السلام فرمود: آیا من بعد از عثمان شایسته خلافت نیستم؟ ما تو را از طائفه بنی عبدالمطلب (از طائفه خودمان) می دانستیم تا این که فرزند بد تو به وجود آمد و بین ما و تو جدایی افکند.^۱

سپس امام علیه السلام سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره خودش و زبیر نقل کرد و زبیر از خواب غفلت بیدار شد و از جنگ کناره گیری کرد. وی بعداً به وسیله ابن جرموز کشته شد و امام علیه السلام از قتل او ناراحت گشت.

ولی بنا بر گفته شیخ مفید این سخن را امام علیه السلام بعد از قتل زبیر بیان فرمود و مانعی ندارد امام علیه السلام آن را در دو حالت بیان فرموده باشد.^۲

به هر حال امام علیه السلام در این گفتار پرمعنای خود می فرماید: «زبیر همواره از ما اهل بیت (و از یاران خاص ما) بود تا آن که فرزند شومش عبدالله نشو و نمو کرد

۱. تاریخ طبری، ج ۳، ص ۵۱۹.

۲. جمل، ص ۳۸۹.

(و پدر را گمراه ساخت)؛ «مَا زَالَ الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ أَبْنُهُ الْمَشُورُ عَبْدُ اللَّهِ».

نکته

زبیر و عبدالله بن زبیر

زبیر، فرزند عوام و مادرش صفیه، عمه رسول خدا ﷺ بود. در نوجوانی، اسلام را پذیرفت و از افرادی بود که زود اسلام را پذیرفتند. او مرد شجاعی بود و در جنگ‌های اسلامی شجاعت خود را نشان داد. در جنگ‌های متعدد مهمی از جمله بدر، احد، خندق و حنین شرکت داشت و طرفداران او فضائی برای او برشمرده‌اند. او در زمان خلیفه دوم جزء شورای شش نفری او بود و جالب این‌که در آن شورا به علی علیه السلام رأی داد و در جریان سقیفه نیز از مدافعان علی علیه السلام بود ولی مع الأسف زندگی او پایان خوبی نداشت چراکه بعد از خلافت ظاهری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر اثر حسادت و جاه‌طلبی و تحریک معاویه و وسوسه‌های طلحه و همچنین فرزندش عبدالله، بیعت خود را با علی علیه السلام شکست و در جنگ جمل حاضر شد. اما پیش از آغاز جنگ با نصایح علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و از جنگ کناره‌گیری کرد و مردی به نام ابن جرموز او را در یکی از بیابان‌های اطراف بصره به قتل رسانید و هنگامی که این خبر به علی علیه السلام رسید به شدت ناراحت شد و بر عاقبت سوء او تأسف خورد.^۱

اما فرزندش عبدالله بن زبیر از اولین کسانی بود که بعد از هجرت به مدینه در میان مسلمانان متولد شد علاقه‌مندان به او فضایل زیادی برای وی ذکر کرده، شجاعت او را ستوده و او را از خطبای انگشت‌شمار قریش محسوب داشته‌اند. او در سال شصت و چهار هجری بعد از مرگ یزید، حاکم مصر و حجاز و یمن

۱. درباره زبیر توضیح بیشتری در جلد دوم، صفحه ۲۵۴ ذیل خطبه ۳۱ داده‌ایم.

و خراسان و اکثر شام شد و پایتخت خود را مدینه قرار داد ولی در زمان عبدالملک به دست حجاج بن یوسف ثقفی در حالی که از مدینه به مکه آمده بود کشته شد و این، بعد از آن بود که همه یارانش او را رها کرده بودند و بدنش را مدت ها به دار آویزان کردند و این در سال ۷۳ هجری بود.

ابن عبدالبر در کتاب استیعاب می نویسد: نامگذاری او به وسیله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و حتی گفته اند: پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از تولد برای او دعا کرد.

در عین حال، همین عبدالبر می نویسد که او صفاتی داشت که با خلافت سازگار نبود. از جمله بخیل و خسیس و بدخلق و حسود بود. او محمد بن حنفیه را از مکه و مدینه بیرون فرستاد و عبدالله بن عباس را به طائف تبعید کرد.^۱

بعضی از مورخان نوشته اند که او چهل روز جمعه در نماز جمعه نامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نبرد و درودی بر آن حضرت نفرستاد. هنگامی که مردم به او اعتراض کردند گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خانواده بدی دارد که اگر من درود بر آن حضرت بفرستم مردم به خانواده او علاقه مند می شوند و سبب خوشحالی آنها می گردد.^۲

و این نشانه نهایت عداوت او با اهل بیت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بود.

ابن ابی الحدید در ادامه این سخن می نویسد: هنگامی که عبدالله بن زبیر بغض و عداوت خود را درباره بنی هاشم آشکار ساخت و نام رسول الله (صلی الله علیه و آله) را در هیچ خطبه ای، نه در روز جمعه و نه در غیر جمعه، نبرد جمعی از نزدیکانش او را سرزنش کردند و این کار را به فال بد گرفتند و او را از عاقبت خطرناک این کار برحذر داشتند. ابن زبیر گفت: والله من آشکارا نمی گویم ولی در پنهان نام آن حضرت را می برم (و درود می فرستم) ولی من دیدم بنی هاشم وقتی نام آن

۱. ابن عبدالبر، استیعاب، شرح حال عبدالله بن زبیر؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۰۲ به بعد.

۲. الکنى و الالقاب، ج ۱، ص ۲۹۳.

حضرت برده می شود صورت هایشان گلگون می گردد و گردن ها را می کشند، که نشانه خوشحالی آنهاست. به خدا سوگند من تا می توانم نمی خواهم سرور در قلب آنها وارد شود. به خدا سوگند تصمیم گرفته ام گودالی برای آنها حفر کنم و آتش در آن بیفکنم و آنها را در آتش بسوزانم.^۱

ممکن است بعضی چنین تصور کنند که قتل پدر عبدالله در واقعه جمل سبب عداوت او شد در حالی که چنین نیست. او قبل از این واقعه نیز در برابر خاندان پیامبر ﷺ و علی علیه السلام عداوت می ورزید و همان طور که امام علی علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرموده او یکی از عوامل اصلی انحراف پدرش بود.

حتی از تواریخ استفاده می شود که او از آتش بیاران اصلی جنگ جمل بود از جمله در داستان معروف سگ های حوئب.^۲ روشن می شود که عبدالله بن زبیر چه نقش شیطنت آمیز خطرناکی در برافروختن آتش جنگ داشت. زیرا هنگامی که عائشه صدای سگ ها را شنید و سؤال کرد که آن محل چه نام دارد؟ و به او گفتند: نام آن حوئب است؛ تصمیم بر بازگشت گرفت.

در این جا عبدالله بن زبیر آمد، قسم یاد کرد که این جا حوئب نیست و ما مدت هاست از آن جا گذشته ایم و شاهدانی آورد که گواهی دروغ بدهند که آن جا حوئب نیست.^۳

حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی زبیر از جنگ با علی علیه السلام در میدان جنگ جمل منصرف شد فرزندش عبدالله به شدت او را نهی کرد و سرزنش نمود ولی در او اثر نگذاشت.^۴

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲. حوئب منطقه ای بود در مسیر مدینه به بصره و پیامبر اکرم ﷺ روزی به عایشه فرموده بود: گویی من یکی از شما را می بینم که سگ های منطقه حوئب در برابر او پارس می کنند و بترس ای عایشه از این که تو آن زن باشی (زیرا آن مسیر، مسیر گناه و خطر است).

۳. ابن قتیبه در الامامة و السياسة، مطابق نقل بهج الصباغة، ج ۱۲، ص ۷۴.

۴. بهج الصباغة، ج ۵، ص ۲۳۳.

به هر حال رسوایی‌های عبدالله بن زبیر بیش از آن است که در این مختصر بگنجد و چه تعبیر زیبایی امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کلام فوق درباره او کرده است: «ابنه المشؤم؛ فرزند شوم زبیر».

در ضمن، این گفتار حکیمانه پیام مهمی برای همه پدران دارد که مراقب باشند گاه پیوند عاطفی آن‌ها با فرزندشان سبب گمراهی و بدبختی آن‌ها در دنیا و آخرت می‌شود. سخنان گمراه‌کننده آن‌ها را بدون تحقیق می‌پذیرند و مسیر حق را رها می‌سازند و در بیراهه‌های زندگی سرگردان و بدبخت می‌شوند.

قرآن مجید نیز در این زمینه هشدار داده است آن‌جا که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند! و کسانی که چنین کنند، زیان‌کاران‌اند!.^۱

۱. منافقون، آیه ۹.

مَا لِبْنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَآخِرُهُ جِيْفَةٌ، وَلَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَلَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ.

امام علیؑ فرمود:

انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی ارزشی بود و سرانجام مرداری
(گندیده) است. نمی تواند خود را روزی دهد و نه مرگ را از خود دور سازد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها کسی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر مرحوم سید رضی آورده است میدانی در مجمع الامثال می باشد که آن را با همین عبارت از امیرمؤمنان علیؑ نقل کرده سپس اشاره می کند که بعضی از شعرا مانند ابوالعطائیه و ابن بسام این مضمون را در اشعار خود آورده اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۰۹).

شرح و تفسیر

با این حال تکبر چرا؟

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه‌اش به متکبران فخر فروش هشدار می‌دهد که به گذشته و آینده خود بنگرند و این صفت رذیله را از خود دور سازند، می‌فرماید: «انسان را با تکبر چه کار؟ در آغاز، نطفه بی‌ارزشی است و سرانجام مرداری (گندیده). نمی‌تواند خود را روزی دهد و نه مر را از خود دور سازد»؛ (مَا لِلْبَنِ آدَمَ وَالْفَخْرِ: أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ، وَ آخِرُهُ جِيفَةٌ، وَ لَا يَرْزُقُ نَفْسَهُ، وَ لَا يَدْفَعُ حَتْفَهُ).

شک نیست که انسان امتیازات فراوانی دارد و نسبت به مخلوقات دیگر برتر است و بسیاری از انسان‌ها امتیازات ویژه‌ای از نظر مال و ثروت و جاه و مقام و شرافت خانوادگی و قدرت جسمانی بر دیگران دارند ولی این امتیازات دلیل بر آن نمی‌شود که انسان موقعیت خود را فراموش کند و به این و آن فخر بفروشد و به خویشتن ببالد و گرفتار صفت رذیله‌ای شود که مردم را از او و او را از خدا دور سازد.

امام علی (ع) روی چهار نکته برای اثبات کوچکی و حقارت متکبران فخر فروش تأکید می‌کند، نخست روی آغاز آفرینش انسان تکیه می‌نماید که نطفه‌ای است کوچک و ناچیز که بسیاری از افراد از آن اظهار تنفر می‌کنند و در پایانش هنگامی که از دنیا می‌رود چند ساعت بعد تبدیل به جیفه گندیده‌ای می‌شود.

آیا این امور باعث افتخار و تکبر است؟

سپس به بیرون وجود او نظر افکنده، می‌فرماید: توان این را ندارد که خود را روزی دهد و نیز مر را از خود دور سازد.

البته ممکن است انسان برای تحصیل روزی، زراعت و دامداری و تجارت داشته باشد ولی اگر خشکسالی شود یا آفتی در زراعت و دام‌ها بیفتد همه سرمایه او بر باد می‌رود. یک طوفان یا آتش‌سوزی ممکن است مال التجاره او را نابود سازد و به تعبیر دیگر تمام این موارد از سوی خداوند روزی‌بخش است. انسان آن را جابه‌جا می‌کند و از آن بهره می‌گیرد. پس هرگز روزی‌دهنده خویش نیست.

مر را هم از طریق درمان بیماری‌ها و رعایت بهداشت ممکن است بتوان چند صباحی به تأخیر انداخت ولی چنین نیست که مر انسان در اختیار خودش باشد. به‌خصوص مر های پیش‌بینی نشده که ناگهان دامن انسان را از دورن یا برون وجودش می‌گیرد و به جهان دیگر می‌فرستد.

گویا این کلام امام علیه السلام برگرفته از آیات قرآن مجید در اواخر سوره واقعه است هر چند قرآن آن را به عنوان دلیلی بر خداشناسی و معاد ذکر کرده ولی امام علیه السلام آن را به‌صورت دیگری بیان نموده است.

قرآن مجید درباره آغاز وجود انسان می‌فرماید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ * أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ»؛ آیا از نطفه‌ای که در رحم می‌ریزید آگاهید؟ آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریدگاریم».

بعد می‌فرماید: «نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ»؛ ما در میان شما مر را مقدر ساختیم؛ و هرگز کسی بر ما پیشی نمی‌گیرد!...».

بعد می‌افزاید: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ...»؛ آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را می‌رویانید یا ما می‌رویانیم؟! هرگاه بخواهیم آن را مبدل به کاه در هم کوبیده می‌کنیم که در شگفتی فرو روید!

بعد می‌افزاید: «أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ...؟» آیا درباره‌ی آبی که می‌نوشید اندیشیده‌اید؟! آیا شما آن را از ابر نازل کرده‌اید یا ما نازل می‌کنیم؟! هرگاه بخواهیم، این آب گوارا را تلخ و شور قرار می‌دهیم؛ پس چرا شکر نمی‌کنید؟!^۱ در حکمت‌های ۱۲۶ و ۴۱۹ نیز تعبیرات دیگری آمده است که به فخر و فروشان و متکبران به شدت هشدار می‌دهد و به آن‌ها می‌گوید: آغاز و انجام زندگی خود را بنگرید و از ناتوانی‌های خود در برابر حوادث کوچک زندگی باخبر شوید تا از باده‌ی غرور و تکبر سرمست نگردید و راه زندگی را گم نکنید.

شاعر عرب نیز می‌گوید:

مَا بَالُ مَنْ أَوَّلُهُ نُطْفَةٌ وَجِيفَةٌ آخِرُهُ يَفْخَرُ
يُصْبِحُ مَا يَمْلِكُ تَقْدِيمَ مَا يَرْجُو وَلَا تَأْخِيرَ مَا يَحْذَرُ
چرا کسی که آغاز کارش نطفه‌ی بی‌ارزش و آخرش مردار گندیده‌ای است
اینقدر فخر و فروشی می‌کند؟

صبح می‌کند در حالی که توانایی ندارد آنچه را می‌خواهد به سرعت به دست آورد و آنچه را از آن بیم دارد به عقب اندازد.^۲

نکته

بلای تکبر

از قرآن مجید از داستان ابلیس و آدم (علیه السلام) گرفته تا قارون عصر موسی (علیه السلام) و تا سران بت پرست قریش، به خوبی استفاده می‌شود که تکبر و غرور سرچشمه‌ی بزرگترین بدبختی‌هاست.

اولین گناهی که در جهان انجام شد همان نافرمانی ابلیس در برابر خداوند

۱. واقعه، آیات ۵۸-۷۰.

۲. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۰.

و حتی اعتراض به حکمت پروردگار بود که سرچشمه‌ای جز تکبر نداشت. سرکشان قریش و بت پرستان مکه نیز به سبب همین رذیله خطرناک در برابر اسلام صف آرای کردند و سرانجام به شکست و ذلت گرفتار شدند.

قرآن مجید درباره گمراهان قوم نوح علیهم السلام از زبان آن پیغمبر بزر می گوید:

«وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا»؛ و من هر زمان آن‌ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند و) تو آن‌ها را بیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان قرار داده و لباس‌هایشان را بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و به شدت استکبار کردند!.^۱

و درباره ولید بن مغیره مخزومی که راه مبارزه با قرآن را به مشرکان نشان داد می فرماید: «ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ * ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ * فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ»؛ بعد چهره در هم کشید و عجولانه دست به کار شد سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید و سرانجام گفت: (این قرآن) چیزی جز افسون و سحری همچون سحرهای پیشینیان نیست!.^۲

سرانجام درباره همه متکبران جهان می فرماید: «فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛ به آنان گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید؛ چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران!.^۳

از این آیه شریفه به خوبی استفاده می شود که یکی از عوامل مهم دوزخی شدن همان استکبار است.

در احادیث نیز نکوهش شدید و گسترده‌ای در مورد کبر و غرور شده از جمله

۱. نوح، آیه ۷.

۲. مدثر، آیات ۲۲-۲۴.

۳. زمر، آیه ۷۲.

در حدیثی که در غررالحکم از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم: «اَخَذَ الْكِبَرُ فَانَّهُ رَأْسُ الطُّغْيَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّحْمَنِ؛ از تکبر بهره یزید که سرآغاز طغیانها و معصیت و نافرمانی خداوند رحمان است».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «مَا دَخَلَ قَلْبَ امْرِءٍ شَيْءٌ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلُ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ؛ قَلَّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ؛ در قلب هیچ انسانی چیزی از کبر وارد نمی شود مگر این که به همان اندازه از عقلش کاسته خواهد شد، کم باشد یا زیاد».^۲

و از این جا روشن می شود که چرا امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در کلام مورد بحث و در کلمات دیگرش اشاره به ضعف های انسان و نقاط آسیب پذیرش می کند چون او را از مرکب غرور پایین بیاورد و در مسیر صحیح انسانی قرار دهد.

۱. غررالحکم، ج ۲۶۰۹.

۲. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۸۶.

وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ،

إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلَبَةٍ تُعْرَفُ أَلْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ
فَالْمَلِكُ الضُّلَيْلُ (یرید امرؤ القیس).

از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟
امام علیه السلام فرمود:

شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام
آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: برترین آنها
همان سلطان گمراه بود.^۱

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه
از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هرچند اشعار او محتوای جالبی ندارد).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر، روایت مفصلی از امالی ابن درید (صاحب کتاب معروف جمهرة در لغت و متوفای
۳۲۱ قمری) نقل می‌کند که گفتار حکیمانه بالا بخشی از آن را تشکیل می‌دهد (که نشان می‌دهد قطعاً منبع
دیگری در اختیار داشته به خصوص این‌که پیش از سید رضی و گردآوری نهج البلاغه می‌زیسته است).
(مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۱).
اضافه می‌کنیم که ابن اثیر نیز در کتاب لغت خود موسوم به النهاية در واژه ضلّ، بخشی از آن را آورده است.

شرح و تفسیر

برترین شعرای عرب

همان‌گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد در یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان که امام علیه السلام مجلس اطعامی برای مؤمنان فراهم کرده بود سخن از شعر و شاعران به میان آمد. بعضی از حاضران از امام علیه السلام پرسیدند: برترین شعرای عرب کیست؟ امام علیه السلام در یک جواب کوتاه حکیمانه فرمود: «شاعران همه یک روش نداشتند و در یک میدان به مسابقه نپرداختند تا پیشگام آن‌ها مشخص شود و اگر ناگزیر باید به این سؤال پاسخ داد باید گفت: او همان سلطان گمراه بود».

منظور امام علیه السلام امرؤ القیس، شاعر معروف عرب است (که امام علیه السلام او را بر همه از نظر قدرت شعری مقدم شمرد هرچند اشعار او محتوای جالبی ندارد)؛
(وَسُئِلَ مَنْ أَشْعَرُ الشُّعْرَاءِ فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْزُوا فِي حَلَبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا، فَإِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ فَالْمَلِكُ الضَّلِيلُ (یرید امرأ القیس)).

«حَلَبَةٍ» (بر وزن دفعه) به معنای یک مرحله مسابقه اسب‌سواری است و گاه به معنای میدان مسابقه تفسیر شده است.

«قَصَبَةٍ» (بر وزن شجرة) در اصل به معنای چوبه نی است و در این جا منظور آن چوبه نی‌ای است که در آن زمان در آخر مسیر مسابقه بر زمین نصب می‌کردند و هرکس از همه پیش‌تازتر بود خم می‌شد و آن را برمی‌گرفت و برنده از بازنده به این وسیله شناخته می‌شد.

«الضِّلِيلُ» صیغهٔ مبالغه به معنای شخص بسیار گمراه و بدکار است و این لقب را عرب برای امرؤ القیس انتخاب کرد زیرا او علی رغم استعداد فوق العاده اش در شعر، آلودگی های فراوان داشت. حتی بعضی گفته اند که او اباحی مسلک بود.^۱ به هر حال گفتار امام علیه السلام به خوبی نشان می دهد که نه تنها آن حضرت در فن خطابه سرآمد بود بلکه در شناسایی اشعار شاعران نیز آگاهی فراوان داشت و دیوانی از آن حضرت امروز در دست ماست که البته اصالت آن ثابت نیست و یا حداقل بخشی از اشعار آن مشکوک است.

مرحوم آیت الله استاد مطهری در کتابش به نام سیری در نهج البلاغه تحت عنوان «شاهکارها» به شرح این کلام حکیمانه امام علیه السلام پرداخته و در ابتدا سخنی دربارهٔ شعرای فارسی زبان دارد، می گوید: در زبان فارسی شاهکارهایی وجود دارد: در غزل عرفانی، غزل عادی، پند و اندرز، تمثیلات روحی و عرفانی، حماسه، قصیده و غیره، ولی چنانکه می دانیم هیچ یک از شعرای ما که شهرت جهانی دارند در همهٔ این رشته ها نتوانسته اند شاهکار به وجود آورند.

شهرت و هنر حافظ در غزل عرفانی، سعدی در پند و اندرز و غزل معمولی، فردوسی در حماسه، مولوی در تمثیلات و نازک اندیشی های روحی و معنوی، خیام در بدبینی فلسفی و نظامی در چیز دیگر است، و به همین جهت نمی توان آن ها را با هم مقایسه کرد و میانشان ترجیح قائل شد. حداکثر این است که گفته شود هر کدام از این ها در رشتهٔ خود مقام اول را واجد است. هریک از این نوابغ اگر احیاناً از رشته ای که در آن استعداد داشته اند خارج شده اند، تفاوت فاحشی میان دو نوع سخن آن ها ملاحظه شده است.

شعرای عرب نیز، چه در دورهٔ جاهلیت و چه در دورهٔ اسلام، چنین اند. در نهج البلاغه آمده است که از علی علیه السلام سؤال شد: شاعرترین شاعران عرب

۱. شرح نهج البلاغه مغنیه، ج ۴، ص ۴۷۵.

کیست؟ ایشان جواب دادند:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَمْ يَجْرُوا فِي حَلْبَةٍ تُعْرَفُ الْغَايَةُ عِنْدَ قَصَبَتِهَا...».

این شاعران در یک میدان اسب نتاخته‌اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت را ربوده است.

آنگاه فرمود: «فَإِنْ كَانَ وَ لَا بُدَّ فَأَلْمَلِكُ الضَّلِيلُ؛ اگر ناچار باید اظهار نظری کرد، باید گفت که آن پادشاه تبهکار (یعنی امرؤ القیس) بر دیگران مقدم است».

سپس در ادامه سخن می‌افزاید: اما از امتیازات برجسته امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه این است که آن حضرت در هر موضوعی وارد می‌شود شاهکار می‌آفریند. در موعظه، حماسه و ...^۱

نکته اصلی همان است که امام (علیه السلام) به آن اشاره کرده است. مقایسه کردن دو شخص یا دو چیز با هم در صورتی میسر است که وجه اشتراک زیادی داشته باشند. هرگز نمی‌توان گفت که فلان طبیب داناتر است یا فلان مهندس راه و ساختمان، فلان عالم نحوی برجسته‌تر است یا فلان فقیه و فیلسوف.

شاعران نیز گرچه همه شاعر بودند ولی مسیرهای بسیار مختلفی را می‌پیمودند. بعضی مهارت در غزل‌های عاشقانه داشتند، بعضی در اشعار حماسی، بعضی به دنبال مسائل اخلاقی می‌رفتند و بعضی دیگر قهرمان داستان‌سرایی بودند. بنابراین مقایسه آن‌ها با هم چندان صحیح نیست.

ولی امام (علیه السلام) بعد از ذکر این نکته برای این که سؤال‌کنندگان را بی‌پاسخ نگذارد اشاره به امرؤ القیس فرمود که در مجموع، شاعری بسیار قوی و صاحب قریحه فوق‌العاده شعری بود. هرچند زندگانی‌اش آلوده به انواع فجایع بود و از آن‌جا که شاهزاده بود و بعد از پدرش جای او را گرفت امام (علیه السلام) به عنوان «الملك الضلیل؛ پادشاه گمراه» همان لقبی که در عرب بعد از اسلام مشهور بود از او یاد فرمود.

۱. سیری در نهج البلاغه، ص ۲۳.

نکته‌ها

۱. شأن ورود این گفتار حکیمانه

در بعضی از کتب، شأن ورودی برای این سخن حکیمانه ذکر شده است و آن این که امیرمؤمنان علی علیه السلام شب‌های ماه رمضان گروهی از مؤمنان را دعوت می‌کرد و با افطار از آن‌ها پذیرایی می‌نمود ولی با آن‌ها غذا نمی‌خورد (ظاهراً علتش این بود که غذای امام علیه السلام غذای ساده‌تری بود) هنگامی که مراسم افطار پایان می‌گرفت برای آن‌ها خطبه می‌خواند و موعظه می‌کرد.

شبی از شب‌ها هنگامی که غذا می‌خوردند سخن از شعرا به میان آمد. هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدند امام علیه السلام برای آن‌ها خطبه‌ای خواند و در ضمن خطبه‌اش چنین فرمود: «اعْلَمُوا أَنَّ مَلَاكَ أَمْرِكُمُ الدِّينُ وَ عِصْمَتُكُمُ التَّقْوَى وَ زِيْنَتُكُمُ الْأَدَبُ وَ حُصُونُ أَعْرَاضِكُمُ الْحِلْمُ؛ بدانید ملاک کار شما دین است و مایه نگهداری شما تقواست، زینت شما ادب و حافظ آبروی شما علم است».

سپس امام علیه السلام رو به ابوالاسود کرد و فرمود: درباره چه موضوعی بحث می‌کردید؟ (گفتگویشان درباره مقایسه شاعران با یکدیگر بود) آنگاه فرمود: بگو بینم کدام یک از شاعران تواناتر است؟ عرض کرد: ای امیرمؤمنان! ابوداود ایادی. (و بعضی از اشعار آن را به عنوان گواه ذکر کرد).

امام علیه السلام فرمود: چنین نیست. عرض کردند: چه کسی در نظر شما از دیگران برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: «لَوْ رُفِعَتْ لِلْقَوْمِ غَايَةُ فَجَرُوا إِلَيْهَا مَعًا عَلِمْنَا مِنَ السَّابِقِ مِنْهُمْ؛ اگر برای آن‌ها میدان مسابقه‌ای تهیه می‌شد و همگی در آن مسابقه واحد شرکت می‌کردند تا به هدف برسند می‌دانستیم کدام یک از آن‌ها تواناترند».

سپس افزود: «وَلَكِنْ إِنْ يَكُنْ فَالَّذِي لَمْ يَقُلْ عَنْ رَغْبَةٍ وَلَا رَهْبَةٍ؛ ولی اگر بنا شود انتخابی صورت گیرد برترین آن‌ها کسی است که نه به دلیل علاقه (به مالی) شعر سروده و نه از ترس کسی».

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! او چه کسی بود؟ فرمود: پادشاه گمراه و مجروح. عرض کردند: ای امیرمؤمنان! منظور امرؤ القیس است؟ فرمود: آری منظورم هموست.

سپس سخن حاضران و امام (علیه السلام) پیرامون شب قدر بود.^۱ این که امام (علیه السلام) امرؤ القیس را به عنوان ذو القروح (صاحب جراحات) معرفی می کند بعضی گفته اند که به دلیل زخم هایی است که در جنگ ها بر بدن او نشست و بعضی گفته اند: به دلیل این است که در پایان عمرش گرفتار آبله شد و با همان بیماری از دنیا رفت و بعضی گفته اند: به دلیل لباس زهرآگینی بود که برای او فرستادند، هنگامی که پوشید بدن او مجروح شد و از دنیا رفت.^۲

۲. امرؤ القیس کیست؟

در نام اصلی او اختلاف کرده اند ولی معروف به حُنْدُج و پدرش حجر کندي بود. او از شعرای معروف زمان جاهلیت بود. تولد او را سال پانصد میلادی و مر او را سال پانصد و چهل نوشته اند (هفتاد سال قبل از بعثت). پدرش بر قبیله بنی اسد و قطفان حکومت می کرد و هنگامی که کشته شد او برای گرفتن انتقام خون پدر و به دست آوردن مقامش قیام کرد. از مخالفانش شکست خورد و از قیصر روم مدد خواست. قیصر او را گرامی داشت و حکومت فلسطین را به او سپرد و در پایان عمرش همان گونه که در بالا اشاره کردیم به عقیده بعضی با مرض آبله از دنیا رفت.

او در کودکی به لهو و لعب مشغول بود و با ولگردان و دزدان عرب معاشرت داشت. هنگامی که پدرش باخبر شد او را از این کار بازداشت ولی او نپذیرفت. از این رو او را به منطقه ای در حضرموت تبعید کرد که وطن پدران و عشیره او بود

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۵۳ ذیل حکمت مورد بحث.

۲. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۲؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی.

در حالی که بیست سال داشت. پنج سال در آنجا اقامت کرد سپس با یاران خود به سوی قبیله‌های عرب رفت و پیوسته به شرب خمر و لهو و لعب مشغول بود تا زمانی که بنی‌اسد بر پدرش شوریدند و او را کشتند. این خبر هنگامی که امرؤ القیس مشغول نوشیدن شراب بود به او رسید. گفت: خدا رحمت کند پدرم را، در کوچکی مرا رها کرد و در بزرگی انتقام خونش را به گردن من انداخت. امروز مستم ولی فردا مستی وجود ندارد. امروز شراب است و فردا امر و فرمان. بعد قیام کرد تا انتقام خون پدرش را از بنی‌اسد بگیرد. اما چیزی نگذشت که یارانش از اطراف او پراکنده شدند و ناچار به پادشاه روم پناه برد. او هم حکومت فلسطین را به وی واگذار کرد. امرؤ القیس هنگامی که به سوی فلسطین می‌رفت به انْقَرَه (آنکارا) رسید. در جسمش زخم‌هایی پدیدار شد. ناچار در آنجا متوقف گشت و چیزی نگذشت که از دنیا رفت.

در این‌که او چه دینی داشت در میان دانشمندان گفتگوست ولی شاید صحیح این باشد که او عقیده مَزَدَک را داشت.

دیوان کوچکی منسوب به او باقی مانده است که در آن شعر معروف او که جزء معلقات سبع است درج شده و شعرا بهترین شعر او را همین شعر می‌دانند. معلقات سبع، هفت قصیده بود که عرب جاهلی به عنوان بهترین اشعار عرب، انتخاب و به دیوار کعبه آویزان کرده بودند که بعد از ظهور اسلام برداشته شد. اشعار مزبور مخصوصاً قصیده امرؤ القیس که به اصطلاح، برترین آن‌هاست مجموعه‌ای از ابراز عشق و علاقه به دخترانی است که مورد علاقه او بودند و پر از کلمات پیچیده و نام مکان‌های نامأنوس است.

به هر حال تعبیر امام علیه السلام به «ملک ضلیل؛ پادشاه گمراه و بی‌بندوبار» به دلیل همان چیزی است که در شرح حال او آوردیم.^۱

۱. الاعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۱؛ شرح معلقات سبع، تألیف عبدالمحمد آیتی. برای توضیح بیشتر ر. ک: دانشنامه بزرگ اسلامی، ماده امرؤ القیس.

۳. تمسک امام (علیه السلام) به اشعار پرمعنای عرب

در نامه‌ها و خطبه‌های نهج البلاغه گاه امام (علیه السلام) به اشعاری از شعرای نامدار تمسک می‌جوید که در نوع خود کم‌نظیر است.

از جمله آن‌ها شعر معروف اعشی است که در خطبه شقشقیه آمده است:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا وَيَوْمُ حَيَّانٍ أَخِي جَابِرٍ
بسی فرق است تا دیروزم امروز بسی مغموم و دی شادان و پیروز
و شعر دیگری در خطبه ۲۵:

لَعَمْرُؤُا بَيْتُكَ الْخَيْرُ يَا عَمْرُو! إِنِّي عَلَى وَصَرٍ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٍ
به جان پدر نیکوکار - ای عمرو! - سوگند! که من، تنها، سهم اندکی از آن
پیمانه دارم.

اشاره به این‌که بر اثر بی‌وفایی و سستی اصحابم سلطه من بر قلمرو حکومت کم شده است.

و در جای دیگری از همین خطبه می‌فرماید:

هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتُ أَتَاكَ مِنْهُمْ فَوَارِسُ مِثْلِ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ
اگر آن‌ها را بخوانی، سوارانی مانند ابرهای تابستانی، (سریع و تند)، به‌سوی
تو می‌آیند!

اشاره به سواران بنی‌فراس می‌کند که مردانی شجاع بودند و می‌فرماید: ای
کاش به‌جای این کوفیان سست، هزار نفر از سواران بنی‌فراس در اختیار من بودند.

همچنین در خطبه ۳۳ می‌خوانیم:

أَدَمَّتْ لَعْمَرِي شُرْبَكَ الْمَخْضَ صَابِحاً
وَأَكَلَكِ بِالزُّبْدِ الْمُقَشَّرَةِ الْبُجْرَا
وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعَلَاءَ وَلَمْ تَكُنْ
عَلِيّاً وَحُطْنَا حَوْلَكَ الْجُرْدَ وَالسُّمْرَا

به جان خودم سوگند، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرما بدون هسته خوردی و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی.

و ما به تو عظمت بخشیدیم، در حالی که بزر نبودی! و در اطراف تو با اسب و نیزه پاسداری دادیم (و نگهداری ات کردیم، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی). اشاره به بی وفایی و حسادت قریش می کند و خدمت هایی که بنی هاشم به قریش کردند.

و در خطبه ۳۵ می فرماید:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمَنْعِ الْجُلُوسِ فَلَمْ تَسْتَعِينُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَحَى الْغَدِ
من در سرزمین منعرج اللوی، دستور خود را دادم (ولی شما گوش ندادید) و اثر آن را صبح فردای آن روز درک کردید.

اشاره به نافرمانی در مورد حکمت و پیامدهای شوم آن کرده و می فرماید: من دستورات لازم را به شما دادم ولی گوش ندادید و گرفتار پیامدهای آن شدید.

در خطبه ۱۶۲ نیز آمده است:

وَدَعَّ عَنْكَ نَهْبًا صَبِيحًا فِي حَجَرَاتِهِ وَلَكِنْ حَدِيثًا مَا حَدِيثُ الرَّوَاحِلِ
سخن از غارت هایی که در گذشته واقع شد را رها کن و از غارت امروز سخن بگو (اشاره به خلافت اسلامی به وسیله معاویه و دار و دسته منافقان مورد تهدید قرار گرفته).

در نامه ۳۶ نیز می فرماید:

فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَإِنِّي صَبُورٌ عَلَى رَيْبِ الزَّمَانِ صَلِيبُ
يَعِزُّ عَلَى أَنْ تُرَى بِي كَأَبَةٌ فَيْشِمَتَ عَادٍ أَوْ يَسَاءَ حَبِيبُ

امام علی (ع) در این اشعار که ضمن پاسخ به برادرش عقیل بن ابی طالب آورده است اشاره به این نکته می کند که بعضی از فرماندهان لشکر خیانت کردند

و فرار را بر قرار ترجیح دادند و من جز صبر در برابر این حوادث ناگوار چاره‌ای ندارم و سعی می‌کنم دشمن از ناراحتی من باخبر نشود که موجب خوشحالی او می‌گردد.

در نامه ۴۵ نیز آمده است:

وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقَدِّ

این درد، تو را بس که شب با شکم سیر بخوابی در حالی که در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد.

امام (علیه السلام) این شعر را در نامه عثمان بن حنیف که در میهمانی پرزرق و برق یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده بود آورده است.

در نامه ۶۴ نیز از آن حضرت می‌خوانیم:

مُسْتَقْبِلِينَ رِيَّاحَ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ بِحَاصِبٍ بَيْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلُودٍ

لشکریانی دارم که به استقبال تندباد تابستانی می‌شتابند که آن‌ها را (دشمنان خود را) با سنگ‌ریزه‌ها و در میان غبار و تخته‌سنگ‌ها درهم می‌کوبند.

این سخن را امام (علیه السلام) در پاسخ نامه معاویه نوشت که حضرت را تهدید به جنگ کرده بود.

أَلَا حُرٌّ يَدْعُ هَذِهِ اللَّمَازَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ،
فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

آیا آزادمردی پیدا نمی‌شود که این ته‌مانده غذا را به اهلش واگذارد؟ بدانید
وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منابع دیگری که برای این کلام حکیمانه ذکر می‌کند مجمع الامثال میدانی
و غررالحکم آمدی است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

شرح و تفسیر

تنها بهای وجود انسان

امام علی (علیه السلام) با تعبیر گویایی اشاره به بی ارزش بودن مواهب مادی و دنیوی و پرارزش بودن وجود انسان می فرماید: «آیا آزادمردی پیدا نمی شود که این ته مانده غذا را به اهلش واگذارد؟ بدانید وجود شما بهایی جز بهشت ندارد آن را به چیزی جز بهشت نفروشید»؛ (أَلَا حُرٌّ يَدَعُ هَذِهِ اللَّمَاطَةَ لِأَهْلِهَا؟ إِنَّهُ لَيْسَ لِأَنْفُسِكُمْ ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ، فَلَا تَبِيعُوهَا إِلَّا بِهَا).

«لماظه» که غالب شارحان نهج البلاغه به ضم لام ذکر کرده اند و تنها بعضی به فتح لام نوشته اند به معنی باقی مانده غذا در دهان است که انسان پس از فروبردن لقمه با زبان خود آن را از اطراف دهان جمع می کند و فرو می برد و گاه زبانش را بر لب ها می کشد که اگر چیزی از غذا مانده آن را نیز جمع کند، و این تشبیه بسیار گویایی است که امام علی (علیه السلام) در مورد بی ارزش بودن مواهب مادی دنیا فرموده است. اشاره به این که اقوام زیادی به این دنیا آمده اند و از مواهب آن بهره برده اند و غذاهای آن را خورده اند گویا ته مانده آن به شما رسیده است، اصل آن ارزشی نداشته تا چه رسد به ته مانده آن.

تعبیر به «حر» اشاره به این دارد که تنها آزادگان می توانند خود را از قید و بند دنیای مادی رها سازند ولی آن ها که اسیر شهوات و زرق و برق ها هستند هرگز نمی توانند به آسانی خود را از عشق به دنیا رها سازند و برای رسیدن به آن دست به هر کاری می زنند.

تعبیر «لاهلها» (برای اهل دنیا) اشاره به این است که افراد کوتاه فکر و بی‌همتی هستند که گوهر گران‌بهای روح و جان انسانی را به متاعی قلیل و مال و مقام بی‌ارزش می‌فروشند؛ دنیا را برای آن‌ها واگذارند.

شک نیست که هرگز منظور امام علیه السلام ترک سعی و تلاش برای زندگانی آبرومندانه و کفاف و عفاف نیست چراکه بدون چنین زندگی‌ای انسان حریت و آزادی ندارد و ناچار می‌شود تن به ذلت و وابستگی به دیگران بدهد و همچنین جوامع فقیر و نیازمند که همواره وابسته و ذلیل در چنگال دیگران اند بلکه منظور غرق شدن در مواهب مادی و فروختن شرافت انسانی خود برای به‌دست آوردن مال و مقام دنیاست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن و برای تکمیل آن می‌فرماید: به یقین برای وجود و جان شما بهایی جز بهشت وجود ندارد آن را به غیر بهشت نفروشید. بهشت یعنی کانون رحمت الهی، آن‌جا که همه مواهب مادی و معنوی جمع است و زشتی‌های دنیا و آسیب‌هایش به آن‌جا راه ندارد بهشت یعنی کانون رضا و خشنودی پروردگار، مرکز پاکان و نیکان و عالمان و مجاهدان و شهیدان گران‌قدر. بهشت یعنی محلی که پذیرایی‌کنندگانش فرشتگان و الامقام الهی هستند و همنشینانش انبیا و اولیای الهی. بهشت یعنی پیوستن به ابدیت قرب خداوند و بهره‌گیری از انواع جمال و جلال پروردگار. بهشت یعنی جایی که حتی یک کلام رکیک بر زبان کسی جاری نمی‌شود «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا» * إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا. آری وجود انسان آن‌چنان پرازش است که اگر تمام دنیای مادی را بخواهیم با آن موازنه کنیم برابری ندارد.

در روایت معروف هشامیه امام کاظم علیه السلام همین نکته به شکل دیگری بیان شده است آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ قَدَرًا الَّذِي لَا يَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِهِ خَطَرًا أَمَّا إِنَّ أَبْدَانَكُمْ لَيْسَ لَهَا ثَمَنٌ إِلَّا الْجَنَّةُ فَلَا تَبِيعُوهَا بِغَيْرِهَا؛ گران‌قدرترین مردم کسی

است که دنیا را ارزشی برای وجود خود نمی‌شمرد. آگاه باشید! که وجود شما بهایی جز بهشت ندارد پس آن را به غیر بهشت نفروشید».^۱

نکته‌ها

۱. هدف امام (علیه السلام) از نکوهش دنیا

بارها گفته‌ایم که اگر در آیات و روایات اسلامی نکوهش دنیا می‌شود و سخن از بی‌ارزش بودن آن به میان می‌آید هدف این نیست که مسلمین را به ترک دنیا و زندگی آمیخته با رهبانیت سوق دهند بلکه به سبب این است که غالب انسان‌ها به‌طور طبیعی تمایل فوق‌العاده‌ای به مظاهر مادی دنیا دارند و شبیه وسیله نقلیه‌ای هستند که در سراسیمی قرار گرفته که اگر بخواهند نیروی محرک آن را تشدید کنند خطر سقوط، حتمی است. در این جا باید راننده ماهر از عامل بازدارنده‌ای استفاده کند تا وسیله نقلیه از کنترل او خارج نشود.

اضافه بر این، در عصر امیرمؤمنان (علیه السلام) و همچنین ائمه هدی (علیهم السلام) فتوحات اسلامی سبب انتقال غنائم فراوانی به داخل سرزمین‌های اصلی یعنی حجاز و عراق و شام شده بود و به همین دلیل گروهی به عیش و نوش و مسابقه در تجمل‌پرستی روی آورده بودند؛ در این جا لازم بود به آن‌ها پی‌درپی هشدار داده شود تا خود را به زخارف دنیا نفروشند و غرق در مادیات نشوند و خدا و دین را فراموش نکنند.

در حدیثی که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل کرده است می‌خوانیم: «فَارْفُضِ الدُّنْيَا فَإِنَّ حُبَّ الدُّنْيَا يُغَمِّي وَ يَصِمُّ وَ يَبْكُمُ وَ يَذِلُّ الرَّقَابَ؛ دنیا را رها کن چراکه عشق به دنیا انسان را کور و کر و گنگ می‌کند و او را ذلیل می‌سازد».^۲

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۲.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۳۶، ح ۲۳.

در کتاب غررالحکم از همان حضرت نقل شده که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا يَفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يَصْمُ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوْجِبُ أَلِيمَ الْعِقَابِ؛ حب دنیا عقل و خرد را فاسد و قلب را در برابر شنیدن گفتار حکمت آمیز کر می کند و موجب کیفرهای دردناک می شود».^۱

۲. ارزش وجود انسان

انسان سرمایه ای در اختیار دارد که بسیار پراززش است و این سرمایه همان روح الهی و نفس شریف انسانی و عمری است که خدا در دنیا به او ارزانی داشته است.

همان گوهر شریفی که فرشتگان در برابر آن سجده کردند و به سبب آن، خداوند مقام خلیفه الهی به بشر داد.

این سرمایه را با هیچ ارزش مادی و دنیوی نمی توان برابر ساخت. حتی اگر تمام دنیای مادی را با آن همه ثروت و مقام و وسیله رفاهی و زرق و برق به انسان بدهند و روح الهی اش را از او بگیرند گرفتار خسران شدیدی شده است. و همان گونه که امام علیه السلام در گفتار حکیمانه بالا فرمود، هیچ ثمن و بهایی جز بهشت برین و قرب پروردگار نمی تواند در برابر آن قرار گیرد.

قرآن مجید نیز به این معنا اشاره کرده آن جا که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد؛ (به این صورت که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند؛ این وعده

۱. غررالحکم، ج ۸۵۷.

حَقِّی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ^۱!

ولی افسوس که بسیاری قدر این سرمایه بزرگ را نمی‌شناسند و آن را به بهای ناچیزی به مصداق «وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» می‌فروشند.

می‌گویند: یکی از گران‌بهاترین گوهرهای دنیا گوهری بود که یکی از گردشگران آفریقا آن را در دست کودکانی دید که در کوچه و بازار با آن بازی می‌کردند. چیز کمی به آن‌ها داد و آن را گرفت. کودکان خوشحال بودند ولی نمی‌دانستند چه گوهر عظیمی را از دست داده‌اند. حال دنیاپرستانی که خود را به ارزش‌های قلیل جهان می‌فروشند حال همان کودکان است.

۱. توبه، آیه ۱۱۱.

مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا.

امام علی (ع) فرمود:

دو گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر بعد از آن‌که این کلام نورانی را از شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید از پیامبر اکرم (ص) نیز نقل می‌کند می‌افزاید: کلینی نیز آن را در کتاب کافی از سلیم بن قیس هلالی نقل می‌کند که امیر مؤمنان (ع) فرمود: از پیامبر اکرم (ص) شنیدم که می‌فرمود: «مَنْهُمَانِ لَا يَشْبَعَانِ طَالِبُ دُنْيَا وَ طَالِبُ عِلْمٍ» و سپس آن را از صدوق به سندش از امام صادق (ع) نقل می‌کند و ابن عبدربه نیز آن را در عقد الفرید از ابن عباس ذکر کرده و روشن است که همه آن‌ها به ریشه وحی الهی باز می‌گردد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۳).

شرح و تفسیر

دوکس هرگز سیر نمی‌شوند

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به دو گروه اشاره می‌کند که هرگز سیر نمی‌شوند، می‌فرماید: «دو شخص گرسنه‌اند که هرگز سیر نمی‌شوند: طالب علم و طالب دنیا؛ (مَنْهُوْمَانِ لَا يَشْبَعَانِ: طَالِبُ عِلْمٍ وَ طَالِبُ دُنْيَا). واژه «منهوم» از ماده «نَهَم» (بر وزن دهن) به معنای سیری ناپذیر بودن و اشتهای شدید به چیزی داشتن است. منهوم به معنای کسی است که این‌گونه شده است.

اما این‌که طالبان علم هرگز از طلب علم سیر نمی‌شوند به این دلیل است که اولاً علم، حد و مرزی ندارد و به فرموده قرآن: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ»^۱ و در جای دیگر تمام معلومات انسان را در مقابل مجهولات، ناچیز می‌شمارد و می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»^۲.

و در مورد علم خداوند و حقایق جهان هستی می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»؛ و اگر همه درختان روی زمین قلم شود، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریاچه به آن افزوده شود، این‌ها همه تمام می‌شود ولی کلمات

۱. یوسف، آیه ۷۶.

۲. اسراء آیه ۸۵.

خدا پایان نمی‌گیرد؛ خداوند عزیز و حکیم است».^۱

ثانیاً علم، نشاط‌آور است، روح را صیقل می‌دهد و در واقع غذای اصلی روح آدمی است و به همین دلیل طالبان علم هرگز از علم سیر نمی‌شوند بلکه هر مرحله‌ای را که طی کنند خواهان مرحله بالاتری هستند.

این سخن معروف است که بعضی از بزرگان در عین محرومیت مادی هنگامی که بعضی از مسائل پیچیده علمی را می‌گشودند به قدری لذت می‌بردند که می‌گفتند: «أَيُّ الْمُلُوكِ وَأَبْنَاءِ الْمُلُوكِ مِنْ هَذِهِ اللَّذَّةِ؟ كَمَا هَسْتُمْ بِأَدْنَاهَا وَشَاهِزَادِكُمْ» که بینند چنین لذتی از که ما می‌بریم».

نیز در زمان‌های گذشته بسیاری از دانشمندان تن به مسافرت‌های طولانی می‌دادند که بسیار مشکل‌آفرین بود تا محضر بعضی از اساتید را درک کنند و حتی گاه به یک روایت از روایات معصومین علیهم‌السلام برسند.

و اما طالبان دنیا نیز در عشق به دنیا و زرق و برق و مواهب مادی آن آنقدر حرص و ولع دارند که با هیچ چیز سیر نمی‌شوند و به گفته شاعر:

هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر

می‌دانیم که جغرافی‌دانان در گذشته تمام کره زمین را به هفت اقلیم تقسیم می‌کردند و شاعر به این نکته اشاره می‌کند که اگر همه زمین را به دنیاپرست بدهند باز هم سیر نمی‌شود و مایل است دست به کرات آسمانی دیگر بیندازد. به همین دلیل در حدیث معروفی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «مَثَلُ الدُّنْيَا مَثَلُ مَاءِ الْبَحْرِ، كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ أَزْدَادَ عَطْشاً حَتَّى يَقْتُلَهُ؛ مَثَلُ دُنْيَا، مَثَلُ آبٍ دَرِيَا سَتُكَلِّمُكَ أَنْ تَشْبَهُ مِنْهُ، عَطِشٌ أَوْ يَشْبَهُ مِنْهُ، بِه حَدٍّ كَيْفَ تَكُونُ».^۲

۱. لقمان، آیه ۲۷.

۲. تحف العقول، ص ۳۹۶.

این گونه افراد که هرگز از دنیا سیر نمی شوند گرفتار بلاهای متعددی خواهند شد.

از جمله گرفتار طول امل و آرزوهای دور و دراز می شوند و آخرت را به کلی فراموش می کنند همان گونه که در حدیث معروف نبوی و علوی آمده است: «أَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيَنْسِي الْآخِرَةَ».^۱

اضافه بر این، آرامش روح و جسم را به کلی از دست می دهند و اگر روزی بخشی از دنیایشان به خطر بیفتد به زمین و زمان بد می گویند و گاه دست به خودکشی می زنند.

علاوه بر همه این ها چون دنیا، دار مزاحمت است و هر کسی به بیش از حد نیاز خود برسد با خواسته های دیگران مزاحمت دارد، دشمنی و عداوت بسیاری را برای خود می خرد. حسودان نیز این گونه افراد را راحت نمی گذارند و پیوسته در انتظار زوال نعمت آن ها هستند.

ولی آن ها که قانع اند و اهل کفاف و عفاف اند از همه این آثار سوء و مرگبار در امان اند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۳۵، ح ۳.

الإِيمَانُ أَنْ تُؤْتِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ، وَ أَلَّا
يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ، وَأَنْ تَتَّقِيَ، اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ.

امام علیؑ فرمود:

ایمان آن است که راست‌گویی را در آن جاکه به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن جا
که به سود توست مقدم داری و این‌که گفتارت بیش از عملت نباشد و به‌هنگام
سخن گفتن دربارهٔ دیگران تقوای الهی را پیشه کنی.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

از کسانی که این گفتار حکیمانه را در کتاب خود آورده‌اند ابن شمس الخلافة (متوفای ۶۲۲) در کتاب الآداب
(الآداب النافعة بالالفاظ المختارة الجامعة) است که آن را با تفاوت مختصری ذکر کرده است. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

شرح و تفسیر

حقیقت ایمان

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه حقیقت ایمان را در ضمن سه چیز که از مظاهر ایمان به خدا هستند بیان کرده است:

نخست می‌فرماید: «ایمان آن است که راست‌گویی را در آن‌جا که به زیان توست بر دروغ‌گویی در آن‌جا که به سود توست مقدم داری»؛ (الْإِيْمَانُ أَنْ تُؤْثِرَ الصَّدَقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ، عَلَى الْكَذِبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ).

بسیار می‌شود که انسان اگر در بیان حقیقتی، راستی را برگزیند زیان‌هایی دامن او را می‌گیرد. مثل این‌که سؤال کنند: تو چیزی به فلان شخص که از دنیا رفته است بدهکاری؟ و او حقیقتش را بگوید که آری فلان مبلغ را بدهکارم. این اعتراف گرچه ظاهراً به زیان گوینده است و دروغ گفتن به سود اوست ولی قطعاً این صدق و راستی از نشانه‌های ایمان به خدا و روز قیامت می‌باشد.

یا این‌که تصادفی موجب خسارت شده و شخص می‌داند مقصر بوده است اگر تقصیر خود را بپوشاند و دروغ بگوید نفع مادی می‌برد ولی اگر حق را آشکار سازد گرفتار زیان می‌شود ولی این زیان در حقیقت منفعت است و از نشانه‌های ایمان می‌باشد.

قرآن مجید نیز دروغ گفتن را نشانه بی‌ایمانی شمرده آن‌جا که می‌فرماید: «إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ»؛ تنها کسانی

دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند؛ (آری)، دروغ‌گویان واقعی آن‌ها هستند!.^۱

نیز در حدیثی از رسول خدا ﷺ می‌خوانیم که کسی از آن حضرت پرسید: آیا شخص باایمان ممکن است (لغزش پیدا کند و) آلوده زنا شود؟ فرمود: امکان دارد. عرض کرد: ممکن است آلوده سرقت گردد؟ فرمود: گاه ممکن است چنین شود. عرض کرد: ممکن است دروغ بگوید؟ فرمود: نه. (مگر نمی‌دانی؟) خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾.^۲

در واقع راست‌گویی گاه همچون داروی تلخ شفابخش است و دروغ همچون غذای مطبوع زیان‌بار. انسان عاقل آن داروی شفابخش را رها نمی‌کند و به سراغ آن غذای زیان‌بار نمی‌رود.

البته شکی نیست که در مواردی، امر، دایر بین اهم و مهم است یعنی راست‌گویی سبب به خطر افتادن جان یا منافع مهم مسلمانی می‌شود. مثل این‌که یک ناصبی متعصب و مسلح از انسان سؤال کند: آیا تابع مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستی؟ که اگر راستش را بگوید سلاح به روی او می‌کشد. به یقین این‌گونه موارد از کلام امام علی علیه‌السلام مستثنی است همان‌گونه که در باب تقیه به آن اشاره شد.

یا این‌که برای اصلاح ذات‌البین اگر مجبور به دروغ شویم مجاز است زیرا اصلاح ذات‌البین مهم‌تر از راست‌گویی است. البته تفاوتی نمی‌کند که نفع و زیان، مربوط به خود انسان باشد یا مربوط به انسان دیگری. اگر مصلحت‌اهمی ایجاب کند از قاعده کلی مورد بحث که امام علی علیه‌السلام به آن اشاره فرمود مستثنی است.

به هر حال اصل اساسی این است که انسان همیشه صدق و راستی را پیشه

۱. نحل، آیه ۱۰۵.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۶۳، ح ۴۷.

کند هر چند به زیان او تمام شود ولی این قاعده موارد استثنایی هم دارد و آن در جایی است که مصلحت مهم‌تر از مصلحت صدق به خطر می‌افتد. مرحوم علامه مجلسی در جلد دوم بحارالانوار، صفحه ۱۲۲ ذیل همین روایت به عنوان شرح و بیان می‌فرماید: ممکن است منظور امام (علیه السلام) از ضرر، در این گفتار حکیمانه ضرری باشد که تقیه در آن روا نیست.

آنگاه امام (علیه السلام) به سراغ دومین نشانه ایمان می‌رود و می‌فرماید: «این که گفتارت بیش از عملت نباشد»؛ (وَأَلَّا يَكُونَ فِي حَدِيثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ).

بسیارند کسانی که سخن از نیکی‌ها و خوبی‌ها و صفات برجسته انسانی، بسیار می‌گویند اما عملشان هماهنگ با آن نیست و این نشانه ضعف ایمان آن‌هاست. مؤمنان حقیقی آنچه را می‌گویند انجام می‌دهند و ای بسا اعمالشان فراتر از گفتارشان است.

به تعبیر دیگر اگر انسان به چیزی که می‌گوید اعتقاد راسخ داشته باشد حتماً عمل او با آن هماهنگ خواهد بود و اگر نبود، نشانه عدم اعتقاد راسخ به آن گفتار است.

قرآن مجید می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ».^۱

در بعضی از نسخه‌های نهج البلاغه به جای «عَمَلِك»، «عِلْمِك» آمده است که در این صورت مفهوم کلام امام (علیه السلام) چنین می‌شود: نباید انسان بیش از آنچه می‌داند سخن بگوید. همان‌گونه که قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».^۲

در آیات و روایات اسلامی نکوهش شدیدی از «قول به غیر علم» شده چراکه

۱. صف، آیات ۲ و ۳.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

این کار سرچشمه اختلافات و مشکلات فراوان و گمراهی افراد و نزاع‌ها می‌شود.

بنابراین هرکدام از این دو نسخه واقعیت داشته باشد مفهوم صحیحی دارد هر چند بعضی از شارحان نهج‌البلاغه نسخه «عَمَلِک» را نادرست پنداشته‌اند.

آنگاه نشانه سوم و آخر را بیان می‌کند و آن این‌که «به‌هنگام سخن گفتن درباره دیگران تقوای الهی را پیشه کنی»؛ (وَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي حَدِيثِ غَيْرِكَ).

اشاره به این‌که غیبت نکنید، تهمت نزنید، حق کسی را با سخنانتان باطل نسازید، عیب بر مسلمانی ننهید و او را با سخن نیش‌دار نیازارید. خلاصه، تقوای الهی را در نظر داشته باشید و تمام این جهات را رعایت کنید.

در تفسیر کلام مذکور دو احتمال دیگر نیز داده شده است: نخست این‌که هنگامی که می‌خواهی سخنی از دیگری نقل کنی رعایت تقوای الهی کن و سخن او را بی‌کم و کاست و بدون اضافه نقل کن.

دیگر این‌که در برخورد با سخنان دیگران تقوا پیشه کن و فوراً گفتار آن‌ها را نفی نکن؛ درست بیندیش، اگر گفتار صحیحی است بپذیر و جدال و مراء نکن و از روی حسادت به نفی سخنان صحیح دیگران اقدام مکن.

ولی معنای نخست مناسب‌تر به نظر می‌رسد هر چند جمع میان هر سه معنا نیز امکان‌پذیر است.

يَغْلِبُ الْمِقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْأَفَةُ فِي التَّدْبِيرِ.

امام علی (ع) فرمود:

مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن‌جا که (گاه)

آفت انسان در تدبیر اوست.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةِ تَخَالَفِ هَذِهِ الْأَلْفَاظِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: همین معنا با عبارت دیگری در حکمت ۱۵ (طبق متنی که ما انتخاب کرده ایم حکمت شانزدهم است). گذشت: «تَذِلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْخُتْفُ فِي التَّدْبِيرِ» و در ذیل آن حکمت منابع متعددی برای آن ذکر کرده از جمله مرحوم ابن شعبه در تحف العقول و جاحظ در المائة المختارة و همچنین شیخ مفید در ارشاد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

شرح و تفسیر

مقدرات بر تدبیر ما پیشی می‌گیرد

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه اشاره به تأثیر نافذ مقدرات کرده، می‌فرماید: «مقدرات بر تقدیر و تدبیر (ما) غلبه می‌کند تا آن‌جا که (گاه) آفت به سبب تدبیر (انسان) به وجود می‌آید»؛ (يَغْلِبُ الْمَقْدَارُ عَلَى التَّقْدِيرِ، حَتَّى تَكُونَ الْآفَةُ فِي التَّدْبِيرِ). مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «همین مضمون پیش از این (در حکمت ۱۶) با عبارت دیگری و با تفاوت (مختصری) گذشت»؛ (قال الرضی: وَقَدْ مَضَى هَذَا الْمَعْنَى فِيمَا تَقَدَّمَ بِرَوَايَةٍ تَخَالَفَ هَذِهِ الْأَلْفَاظَ). «مقدار» در این جا به معنای مقدرات و اندازه‌گیری‌های الهی است. واژه «حتی» در واقع برای بیان غایت و سرانجام چیزی است. این گفتار حکیمانه در واقع سه پیام دارد:

پیام اول این‌که: ما را با مسأله خدانشناسی و توحید افعالی پروردگار آشنا تر می‌سازد. هنگامی که می‌بینیم برای انجام کاری نقشه‌های فراوان می‌کشیم، مشورت بسیار و مدیریت کافی می‌کنیم ولی به آن نمی‌رسیم آگاه می‌شویم که پشت این دستگاه خلقت، دست با عظمتی است که چرخه جهان را می‌چرخاند و در واقع این کلام شبیه چیزی است که در گفتار حکیمانه دیگری از آن حضرت (ع) آمده بود: «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهَمَمِ».^۱

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۵۰.

پیام دوم پیام توکل بر خداست و آن این که تنها به تقدیر و تدبیر و قوت فکر خود اعتماد نکنیم بلکه در همه چیز و در هر کار توجه به مسبب الاسباب داشته باشیم و از او مدد بخواهیم و کمک بگیریم.

پیام سوم این که: غرور بر ما غلبه پیدا نکند. هنگامی که می بینیم صاحب قدرت ظاهری شده ایم و گروه عظیمی سر بر فرمان ما هستند و مشاوران تیزهوشی داریم که در همه کار به ما کمک می کنند مبدا غرور، ما را بگیرد و از خدا غافل شویم. چرا که گاه می بینیم همه اسباب فراهم است ولی کاری از پیش نمی رود. یعنی مقدرات طرح دیگری برای ما ریخته و تلاش های ما در برابر تقدیر الهی همچون نقش بر آب است.

مرحوم مفید در کتاب ارشاد این کلام حکمت آمیز را با مقدمه ای به این شرح نقل می کند: هنگامی که «شاه زنان» دختر کسری اسیر شد و او را خدمت امام امیرمؤمنان علیه السلام آوردند آن حضرت از او پرسید: بعد از داستان ابرهه و لشکر فیل و نابودی آن در کنار کعبه (هنگامی که جریان به گوش پدرت رسید) چه شنیدی؟ او گفت: این سخن را از او شنیدم که می گفت: هنگامی که خداوند بر کاری غالب شود تمام طمع ها در برابر آن ذلیل می شوند و هنگامی که مدت حیات کسی سر آمده باشد مر او در چاره اندیشی های اوست.

امام علیه السلام فرمود: چه سخن زیبایی پدرت گفته است. آری. سپس فرمود: «تَذَلُّ الْأُمُورُ لِلْمَقَادِيرِ حَتَّى يَكُونَ الْحَتْفُ فِي التَّدْبِيرِ»^۱.

این جمله همان چیزی است که در حکمت ۱۶ گذشت و هماهنگ با گفتار حکیمانه مورد بحث است.

شعرای عرب در این زمینه اشعار متعددی گفته اند. ابوتمام می گوید:

وَرَكِبَ كَأَطْرَافِ الْأَسِنَّةِ عَرَّسُوا عَلَى مِثْلِهَا وَاللَّيْلُ تَسْطُو غِيَاهُ
لَأَمْرِ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَّمَ صُدُورُهُ وَلَيْسَ عَلَيْهِمْ أَنْ تَتَّمَ عَوَاقِبُهُ

۱. ارشاد مفید، ص ۱۵۹ (مطابق نقل علامه شوشتری در بهج الصباغة).

سوارانی بودند که همچون سرنیزه‌ها در برابر مخالفانشان صف کشیدند در حالی که تاریکی شب غلبه داشت.

آن‌ها به دنبال مقصدی بودند که آغازش به دست آن‌ها بود ولی پایانش از دست آن‌ها خارج.^۱

شاعر فارسی زبان نیز می‌گوید:

دیده‌ای باید سبب سوراخ کن تا حجب را برکنند از بیخ و بن
تا مسبب بیند اندر لا مکان هرزه داند جهد و اکساب و دکان
از مسبب می‌رسد هر خیر و شر نیست اسباب و وسائط ای پدر
جز خیالی منعقد بر شاهراه تا بماند دور غفلت چند گاه
بابا افضل کاشانی نیز در این زمینه می‌گوید:

سعی تو کلید قفل مشکل نشود

تقدیر به تدبیر تو باطل نشود

گر هر دو جهان خواسته باشند چه سود

چیزی که خدا نخواست حاصل نشود

قابل توجه این‌که در غررالحکم، کلام حکیمانه دیگری در کنار این کلام نقل شده که مفسر و مؤید آن است، می‌فرماید: «يجرى القضاء بالمقادير على خلاف الاختيار والتدبير؛ قضای الهی همراه مقدرات، برخلاف اختیار و تدبیر ما جریان می‌یابد».^۲

شک نیست که منظور امام (علیه السلام) از بیان این‌گونه کلمات این نیست که انسان دست از تدبیر و تلاش و کوشش برای رسیدن به مقاصد مشروع و مطلوب بردارد و همه چیز را به مقدرات بسپارد بلکه منظور این است که ضمن هرگونه تلاش و کوشش مراقب باشد که ماوراء نقشه و تدبیر او نقشه و تدبیر کس دیگری است، از او غافل نگردد، دل به او بندد و پیروزی‌ها را از او بطلبد.

۱. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲. غرر الحکم، ح ۱۷۹۱.

الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوْأَمَانِ يُنْتَجِبُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ.

امام علی (ع) فرمود:

بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلوئی هستند که از همت بلند متولد می شوند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر از جمله کسانی که این گفتار حکیمانه را از امیرمؤمنان (ع) نقل کرده اند، ابن معنز (متوفای ۲۹۶) در کتاب البدیع است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).
 اضافه می کنیم که ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸) در عقد الفرید (ج ۲، ص ۱۴۳) و راغب اصفهانی (متوفای ۵۰۲) در محاضرات الادباء (ج ۱، ص ۲۷۶) نیز آن را آورده اند.

شرح و تفسیر

بردباری و ترک شتاب

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه خود به اهمیت حلم و بردباری و ترک شتاب در کارها و سرچشمه این دو صفت برجسته اشاره کرده، می‌فرماید: «بردباری و ترک شتاب، فرزندان دوقلویی هستند که از همت بلند متولد می‌شوند»؛ (الْحِلْمُ وَالْأَنَاءُ تَوَآمَانِ يُنتِجُهُمَا عُلُوُّ الْهَمَّةِ).

جالب این‌که ابن عبد ربّه در کتاب عقد الفرید شأن ورودی برای این گفتار حکیمانه ذکر کرده و آن این‌که یکی از بزرگان ایران خدمت امام علیه السلام رسید. آن حضرت پرسید: بهترین پادشاهان شما نزد شما چه کسی بود؟ او در پاسخ عرض کرد: اردشیر در کشورداری پیشگام بود ولی بهترین روش را انوشیروان داشت. امام علیه السلام سؤال کرد: کدام‌یک از فضایل اخلاقی در وی برجسته‌تر بود؟ عرض کرد: بردباری و عدم شتاب در کارها. امام علیه السلام فرمود: این دو، همچون فرزندان دوقلویی هستند که از علو همت متولد می‌شوند.^۱

«حلم» همان بردباری در مقابل سفیهان و افراد بی‌منطق و همچنین در برابر متخلفان و گنهکارانی که گناه سنگینی ندارند و ترک مجازات آن‌ها می‌باشد.

«اناء» به معنای شتاب نکردن در انجام کارها پیش از دقت کافی در اطراف و جوانب آن و به تعبیر دیگر صبر و حوصله تا روشن شدن تمام جوانب کار

۱. عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۴۳.

و همچنین شتاب نکردن در مجازات بدکاران.

البته این دو، قرابت و نزدیکی با هم دارند و به همین دلیل امام علیه السلام این‌ها را به منزله فرزندان دو قلو ذکر کرده است که در عین دوگانگی، دارای شباهت زیادی هستند.

اما علو همت به معنای شخصیت والا و برجسته، و بلندنظری و سعه صدر است. بدیهی است کسی که دارای چنین صفتی است هرگز در برابر سفیهان واکنش نشان نمی‌دهد بلکه با تحمل و بردباری، می‌گذرد همان‌گونه که قرآن درباره صفات مؤمنان فرموده است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا»^۱.
نیز افرادی که دارای علو همت و سعه صدرند در کارها شتاب نمی‌کنند بلکه تمام جوانب را در نظر می‌گیرند تا اقدام نسنجیده‌ای که موجب پشیمانی است صورت نگیرد.

همان‌گونه که قرآن مجید درباره حضرت سلیمان علیه السلام می‌گوید: هنگامی که سلیمان پیام‌دهد را درباره مردم سرزمین سبا شنید، گفت: «سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ»؛ ما تحقیق می‌کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغ‌گویان هستی؟^۲.

سپس نامه‌ای برای آن‌ها فرستاد و با آن‌ها اتمام حجت کرد و این نشان می‌دهد که او در کارها هرگز شتاب نمی‌کرد.

و درباره خبری که ولید بن مغیره از طائفه بنی المصطلق داد که آن‌ها اسلام را رها کرده و مرتد شده و به مقابله با فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته‌اند قرآن می‌فرماید: «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ»؛ اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق

۱. فرقان، آیه ۶۳.

۲. نمل، آیه ۲۷.

کنید، مبادا به گروهی، از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!». ^۱

در این آیه ضمناً اشاره به نتیجه منفی شتاب بدون تحقیق نیز شده است و آن، آسیب رساندن به بی‌گناهان و ندامت و پشیمانی است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الْأَنَاءُ مِنَ اللَّهِ وَالْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ ترک شتاب از سوی خداست و عجله از شیطان است». ^۲

البته این دستور مربوط به مواردی است که مسائل روشن نیست و نیاز به تأمل و دقت و تدبیر دارد. اما هنگامی که راه، روشن و برنامه معین باشد و تردیدی در صحت آن نباشد باید عجله کرد و فرصت را غنیمت شمرده و به بهانه‌های واهی از دست نداد.

همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِذَا هُمْ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَافٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لَا يَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ؛ هنگامی که کسی از شما تصمیم بر کار خیر یا کمک به خویشاوند (یا غیر خویشاوند) گرفت باید عجله کند و آن را انجام دهد زیرا از طرف راست و چپ او دو شیطان حاضر می‌شوند و او را وسوسه می‌کنند». ^۳

در حکمت ۳۶۳ نیز آمده بود: «مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجَلَةُ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءُ بَعْدَ الْفُرْصَةِ؛ عجله کردن پیش از فراهم شدن امکانات و از دست دادن امکانات، بعد از فرصت، از نادانی است».

۱. حجرات، آیه ۶.

۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۴۰، ح ۱۲.

۳. کافی، ج ۲، ص ۱۴۳، ح ۱۲.

الْغَيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ.

امام علی (ع) فرمود:

غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه نقل نمی‌کند جز این که می‌گوید: در مجمع الامثال میدانی چنین آمده است: «للعبد جهد العاجز». سپس می‌افزاید: به یقین «للعبد» غلط و «لغیبة» به جای آن صحیح است. (به خصوص این که واژه للعبد در این جمله هیچ مفهوم صحیحی ندارد). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۴).

اضافه می‌کنیم: زمخشری آن را در ربیع الابرار (ج ۲، ص ۳۳۲) ضمن جمله‌های حکیمانه دیگری از امام علی (ع) نقل کرده و نیز ابن طلحة شافعی آن را در مطالب السؤول (ص ۲۰۳) آورده است.

شرح و تفسیر

غیبت نشانه ناتوانی است

امام علیه السلام در این گفتار کوتاه و پرمعنا به یکی از عیوب مهم غیبت اشاره کرده می‌فرماید: «غیبت کردن، آخرین تلاش شخص ناتوان است»؛ (الْغَيْبَةُ جُهْدٌ أَلْعَاجِزُ).

اشاره به این‌که تنها فرومایگان و افراد پست و ناتوان به سراغ غیبت می‌روند چراکه اگر انسان در خود، توانایی و استعداد پیشرفت ببیند به جای این‌که با غیبت مقام کسی را خدشه‌دار کند خودش می‌کوشد و به آن مقام و برتر از آن می‌رسد ولی چون عاجز و ناتوان و فرومایه است سعی می‌کند به وسیله غیبت آبروی دیگری را در انتظار عموم بریزد. از این رو امام علیه السلام می‌فرماید: غیبت، آخرین تلاش افراد ناتوان است.

در میان گناهان کبیره کمتر گناهی است که همانند غیبت، نشانه پستی و ضعف و زبونی و ناجوانمردی باشد.

به تعبیر دیگر، آن‌ها که پشت سر مردم به مذمت و عیب‌جویی می‌پردازند و آبرو و حیثیت افراد را با افشای عیوب پنهانی، که غالب مردم به یکی از این عیوب گرفتارند، می‌برند، و آتش حسد و کینه خود را به این وسیله فرو می‌نشانند، افرادی ناتوان و فاقد شخصیت‌اند که حتی در مبارزه بی‌دلیل و ظالمانه خود شهادت ندارند و تمام قدرتشان این است که از پشت خنجر بزنند.

نکته

غیبت و آثار شوم آن

در تعریف غیبت، در میان ارباب لغت و همچنین در کتب فقهیه و کلمات علمای اخلاق، تفسیرهای گوناگونی دیده می‌شود که در واقع همه آن‌ها به یک چیز برمی‌گردد.

مرحوم شیخ انصاری از بعضی از بزرگان علما نقل کرده است که اخبار معصومین علیهم‌السلام و اجماع فقها دلالت بر این دارد: حقیقت غیبت این است که از دیگری در غیاب او چیزی بگویند که اگر بشنود ناراحت شود.^۱

گاه گفته می‌شود که غیبت، افشای عیوب و گناهان پنهانی افراد در غیاب آن‌ها نزد کسانی است که از آن آگاهی ندارند و این که بعضی از عوام می‌گویند: آنچه گفتیم، صفت اوست غیبت نیست؛ اشتباه روشنی است. زیرا غیبت همان بیان صفت زشت پنهانی در غیاب افراد است و اگر صفت آن‌ها نباشد مصداق تهمت و بهتان می‌باشد و نیز آنچه بعضی از عوام می‌گویند: حاضریم همین مطلب را نزد خود شخص بگوییم؛ این هم اشتباه دیگری است که خیال می‌کند اگر چیزی واقعیت داشته باشد غیبت نیست.

به هر حال، شدیدترین تعبیر درباره غیبت در قرآن مجید آمده و درباره هیچ گناهی چنین تعبیری دیده نمی‌شود و آن این که غیبت‌کننده همچون کسی است که گوشت برادر مرده خود را بخورد: «أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ»^۲.

اشاره به این که آبروی انسان مانند گوشت تن اوست و غیبت کننده گویی گوشت تن برادر مسلمانش را می‌خورد و غایب و بی‌دفاع بودن او به منزله مردن اوست.

۱. مکاسب محرمة، شیخ انصاری، بحث غیبت.

۲. حجرات، آیه ۱۲.

در روایات اسلامی نیز شدیدترین تعبیر درباره غیبت دیده می شود و از میان روایات فراوانی که درباره غیبت در منابع مختلف آمده همین دو روایت که در ذیل می آوریم کافی است:

در حدیث قدسی آمده است که خداوند به موسی بن عمران (علیه السلام) خطاب کرد و فرمود: «مَنْ مَاتَ تَائِبًا مِنَ الْغَيْبَةِ فَهُوَ آخِرُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَمَنْ مَاتَ مُصِرًّا عَلَيْهَا فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ؛ کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد، آخرین کسی است که وارد بهشت می شود، و کسی که بمیرد و از غیبت توبه نکرده و بر آن اصرار ورزیده باشد، نخستین کسی است که وارد دوزخ می شود».^۱ و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «وَالْغَيْبَةُ تَأْكُلُ الْحَسَنَاتِ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطَبَ؛ غیبت، حسنات را می خورد همان گونه که آتش هیزم را می خورد و نابود می کند».^۲

مشکل مهم غیبت چند چیز است:

نخست این که انگیزه های بسیار متنوعی دارد از قبیل خودخواهی و حسد و کینه توزی و جاه طلبی و ریاکاری و انتقام جویی و سخریه و استهزاء و مانند آن. در ذیل روایت قبل چنین آمده است: «وَأَصْلُ الْغَيْبَةِ تَتَوَعُّ بِعَشْرَةِ أَنْوَاعٍ شَفَاءِ غِيْظٍ وَمَسَاعَدَةِ قَوْمٍ وَتُهْمَةٍ وَتَصْدِيقِ خَبَرٍ بِإِلْكَاشِهِ وَسُوءِ ظَنٍّ وَحَسَدٍ وَسُخْرِيَّةٍ وَتَعْجَبٍ وَتَبَرُّمٍ وَتَزَيُّنٍ؛ اصل غیبت از ده چیز ریشه می گیرد: فرو نشاندن خشم، کمک کردن (نامشروع) به گروهی، متهم ساختن افراد، تصدیق کردن خبری بدون اطلاع، داشتن سوء ظن، حسد، استهزاء و سخریه، اظهار تعجب، ناراحتی و خودستایی».

مشکل دیگر غیبت این است که به قدری رواج یافته که قبح آن در نظرها از

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۵.

۲. همان، ص ۲۵۷، ج ۴۸.

بین رفته است و گاه ثقل بسیاری از مجالس می شود و حتی افراد ظاهراً باتقوا آلوده آن می شوند و همین امر، خطر آن را بیشتر می کند.

مشکل دیگر این که کسی که به غیبت گوش فرا می دهد در گناه غیبت کننده شریک است و ای بسا یک نفر غیبت کند و ده ها نفر در مجلس باشند و سخن او را بشنوند و اعتراض به او نکنند و همه در این گناه شریک شوند.

مشکل چهارم این که غیبت از گناهانی است که جنبه حق الناس دارد و چنان نیست که تنها با آب توبه بتوان آن را شست بلکه باید از غیبت شونده حلیت طلبید و وای به حال کسی که غیبت افرادی را کرده و آن افراد از دنیا رفته اند که حلیت طلبیدن غیر ممکن شده است. در این گونه موارد دستور داده شده که برای آن افراد تا می تواند استغفار کند و کار خیر انجام دهد شاید از او راضی شوند.

مشکل دیگر این که غیبت آثار اجتماعی شومی دارد و تنها یک رذیله اخلاقی شخصی نیست. غیبت سبب می شود حس اعتماد در جامعه ضعیف گردد و همکاری افراد با یکدیگر کم شود. افراد جامعه به یکدیگر بدبین گردند و پیوندهای اخوت و محبت و دوستی و همکاری سست شود.

حق الناس یا حق الله؟

در این که آیا غیبت یک حق الهی است یا مردمی در میان فقها گفت و گو است آن ها که آن را حق الله می دانند به روایاتی استدلال می کنند که می گوید: برای رهایی از عواقب غیبت استغفار برای صاحبش کافی است. از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «سُئِلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَفَّارَةُ الْإِغْتِيَابِ؟ قَالَ: تَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِمَنْ اغْتَيْبْتَهُ كُلَّمَا ذَكَرْتَهُ؛ از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال کردند: كفاره غیبت چیست؟ فرمود: كفاره اش این است که هر زمان به یاد غیبت شونده افتادی برای او استغفار کنی».^۱

۱. کافی، ج ۲، ص ۳۵۷، ح ۴.

آن‌ها که آن را حق الناس می‌دانند به روایاتی استدلال می‌کنند که می‌گوید: تا غیبت شونده راضی نشود خداوند غیبت کننده را نمی‌آمرزد. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ الْغَيْبَةِ لَا يُغْفَرُ لَهُ حَتَّى يَغْفِرَ لَهُ صَاحِبُهُ؛ غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند».^۱

ولی با توجه به این که قرآن مجید غیبت را تشبیه به خوردن گوشت برادر بعد از مرگ او کرده و می‌دانیم که هر جنایتی بر میت حق الناس است و دیه دارد بنابراین، تشبیه مذکور، حق الناس بودن غیبت را تأیید می‌کند.

به علاوه، هم در روایات آمده و هم عقل حاکم است که آبروی انسان مانند مال و جان اوست و هرگاه کسی صدمه‌ای بر مال و جان کسی وارد کند، تا جبران نکند یا حلیت نطلبد در امان نخواهد بود. همین طور است درباره آبروی او، که گاه ارزش آن از مال و جان هم بیشتر است.

البته اگر غیبت به گوش غیبت شونده نرسد و شخص غیبت کننده آن را نزد اشخاصی که در حضور آنان غیبت کرده، جبران نماید مثلاً بگوید: اشتباه کردم، معلوم نیست او دارای چنین صفاتی باشد و به علاوه اگر هم چنین باشد ای بسا ما از او بدتریم؛ خلاصه آبروی از دست رفته او را جبران نماید، درست مثل کسی که خسارتی در غیاب کسی به مال او زده و در همان جا آن را جبران می‌کند؛ در چنین صورتی نیازی به طلبیدن حلیت نیست.

دعای معروف روز دوشنبه امام سجاد (علیه السلام) نیز به خوبی نشان می‌دهد که غیبت حق الناس است.

البته جای تردید نیست که اگر حلیت طلبیدن سبب فتنه و فساد یا اذیت و آزار بیشتری شود باید از آن صرف نظر کرد و به دعا و استغفار و کار خیر قناعت نمود و شاید همان گونه که مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار گفته، ممکن است به

۱. المحجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۵۱.

این وسیله جمع میان اخبار شود یعنی اخباری که می‌گوید: باید حلیت طلبید، مربوط به جایی است که منشأ فتنه و فساد و اهانتی نشود و اخباری که می‌گوید: استغفار کافی است، ناظر به جایی است که منشأ چنین اموری گردد.^۱ البته در هر حال غیبت کننده باید در پیشگاه خدا از گناه خود توبه و استغفار کند.

این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر غیبت به غیبت شونده برسد گناه مضاعفی خواهد بود یک گناه این که آبروی او را در میان جمعی برده و گناه دیگر این که او را آزار داده و غمگین ساخته است. البته سزاوار است هنگامی که غیبت کننده برای عذرخواهی، توأم با تواضع و ندامت نزد غیبت شونده می‌آید، او هم محبت کند و از خطای او درگذرد تا مسأله به طور کامل پایان یابد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۴۲.

رُبَّ مَفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ.

امام علی (ع) فرمود:

بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

در کتاب مصادر آمده است که مثل همین مضمون در حکمت ۲۶۰ آمده و سپس می افزاید: قبل از سید رضی، ابن شعبه حرانی آن را در تحف العقول نقل کرده و میدانی نیز آن را در مجمع الامثال آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).
 اضافه می کنیم که همین مضمون در حکمت ۱۱۶ نیز ضمن بیان مطالب دیگر (مانند حکمت ۲۶۰) آمده است.

شرح و تفسیر

بی اعتنایی به تعریف و تمجید

امام علی (علیه السلام) در این گفتار کوتاه حکیمانه به کسانی که مورد مدح و تمجید از سوی این و آن قرار می گیرند هشدار می دهد و می فرماید: «بسیارند کسانی که به سبب تعریف و تمجید دیگران فریب می خورند»؛ (رُبَّ مُفْتُونٍ بِحُسْنِ الْقَوْلِ فِيهِ).

درست است که باید افراد نیکوکار را تشویق کرد و عالمانی را که علم آنها سبب پیشرفت جامعه انسانی اسلامی شده مورد تمجید قرار داد ولی گاه این تعریف و تمجیدها آفاتی را نیز به دنبال دارد که باید از آن پرهیز کرد.

نخست این که در بسیاری از اوقات سبب کبر و غرور می شود و شخص تمجید و تعریف شده پیش خود فکر می کند که سرآمد افراد جامعه است همه باید به او احترام بگذارند و در برابر او سکوت کنند و گوش به فرمانش باشند، و می دانیم که غرور و خودبرتربینی یکی از مهلکات است.

دیگر این که گاه این تعریف و تمجیدها سبب می شود که انسان در مسیر تکامل متوقف گردد. شخص تعریف و تمجید شده به خود می گوید: حال که همه پذیرفته اند من دارای صفات برجسته و فوق العاده ای هستم چه دلیلی دارد که بیش از این به خود زحمت دهم؟

مشکل دیگری که گاه از این تعریف و تمجیدها ناشی می شود این است که حسادت مخالفان را برمی انگیزد و به عداوت و دشمنی آنها دامن می زند

و سبب می‌شود که آن شخص را به هر وسیله‌ای که ممکن است ضعیف و ناتوان سازند و از اعتبار و حیثیتش بکاهند.

به همین دلیل باید در هرچیز از جمله مدح و ثنای دیگران اعتدال را رعایت کرد و افراد کم‌ظرفیت و پرظرفیت را به تناسب حالشان مورد مدح و تشویق قرار داد.

واژه «مفتون» از ماده «فَتَن» (بر وزن متن) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل به معنای قراردادن طلا در کوره است تا خالص و ناخالص شناخته شود سپس این واژه به معنای آزمایش و امتحان به‌طور عام بکار رفته است. ولی در قرآن مجید در معانی متعددی استفاده شده است: آزمایش (عنکبوت، آیه ۲)، فریب دادن (اعراف، آیه ۲۷)، بلا و عذاب (انفال، آیه ۲۵)، شرک و بت‌پرستی و مانع ایمان آوردن افراد شدن (انفال، آیه ۳۹)، اضلال و گمراه ساختن (مائده، آیه ۴۱) و شکنجه کردن (ذاریات، آیه ۱۳).

ولی ظاهراً تمام این معانی به همان ریشه‌ای باز می‌گردد که به آن اشاره شد. واژه «فتنه» نیز در معانی مذکور به کار رفته و اما در مورد کلام امام علیه السلام منظور از «مفتون» شخص فریب‌خورده است یعنی بسیارند کسانی که فریب تعریف و تمجیدها را می‌خورند و از راه راست منحرف می‌شوند.

در این جا به دو نکته باید توجه کرد:

نخست این که همان‌گونه که در شرح سند این گفتار حکیمانه اشاره شد مرحوم سید رضی آن را در سه مورد از کلمات قصار آورده است: یکی در این جا و دو مورد دیگر در حکمت‌های ۱۱۶ و ۲۶۰. ممکن است این تکرار به دلیل مشغله‌های زیاد آن بزرگوار و طول زمان تألیف این کتاب نورانی بوده که گاه فراموش می‌کرده جمله‌ای را قبلاً آورده است، و باز تکرار می‌نموده و ممکن است به سبب اهمیتی که به این سخن داده تکرار آن را مناسب دانسته است.

نکته دیگر این که در بعضی از نسخ نهج البلاغه این گفتار حکیمانه آخرین کلمه قصار است و هجده کلمه قصار بعدی ذکر نشده است در حالی که در نسخه‌های دیگر چنین نیست شاید به این دلیل که مرحوم سید رضی بعداً آن‌ها را ملحق ساخته و در همه نسخه‌ها نبوده است.

نکته

مدح و تمجید در حد اعتدال

شک نیست که باید نیکوکاران را به سبب نیکی‌هایشان مورد تشویق و تقدیر قرار داد همان‌گونه که بدکاران مورد نکوهش قرار می‌گیرند.

خداوند متعال در قرآن مجید یاران پیشگام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و کسانی را که بعداً به آن‌ها ملحق می‌شوند و مسیر صحیح آن‌ها را در پیش می‌گیرند مورد تقدیر قرار داده، می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود شد و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند و این است پیروزی بزرگ! ۱.

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نیز در عهدنامه معروف مالک اشتر به مالک چنین توصیه می‌کند: «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةِ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ وَتَذَرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ؛ هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار نزد تو یکسان باشند، زیرا این کار سبب می‌شود که نیکوکاران

۱. توبه، آیه ۱۰۰.

در نیکی‌هایشان بی‌رغبت شوند و بدکاران در اعمال بدشان تشویق گردند». و این امر دلیل روشنی دارد: زیرا هنگامی که نیکوکاران به سبب نیکی‌هایشان مدح و ثنا شوند و یا - آنگونه که در دنیای امروز معمول است - جوایزی به آن‌ها داده شود، هم آن‌ها تشویق به ادامهٔ راه می‌شوند و هم دیگران به راه نیک دعوت خواهند شد. همین‌گونه است در مورد نکوهش بدکاران یا مجازات آن‌ها، که هم سبب خودداری آن‌ها از تکرار آن اعمال در آینده می‌شود و هم دیگران عبرت می‌گیرند.

ولی این کار - همانند هر کار دیگر - اگر از حد اعتدال بیرون رود آثار سوئی خواهد داشت. مدح و ثنای زیاد، اسباب غرور و غفلت و عُجب و خودبرتربینی و عوارض فاسد این صفات رذیله می‌گردد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در همان عهدنامهٔ مالک اشتر، قبل از ذکر جمله‌هایی که پیش‌تر آمد به مالک خطاب کرده، می‌فرماید: «ثُمَّ رَضُّهُمْ عَلَى الْأَيُّطُرُوكَ وَلَا يَبْجَحُوكَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ كَثْرَةَ الْأِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَتُدْنِي مِنَ الْعِزَّةِ؛ آنان را طوری تربیت کن که ستایش بیهوده از تو نکنند و تو را برای اعمالی که انجام نداده‌ای، تمجید نمایند! زیرا کثرت مدح و ثنا، خودپسندی و عُجب به‌بار می‌آورد و انسان را به تکبر و غرور نزدیک می‌سازد».

در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: «لَوْ مَشَى رَجُلٌ إِلَى رَجُلٍ بِسَيْفٍ مُرْهَفٍ كَانَ خَيْرًا لَهُ مِنْ أَنْ يُثْنَى عَلَيْهِ فِي وَجْهِهِ؛ هرگاه کسی به دیگری با شمشیر تیز حمله کند بهتر از آن است که او را در پیش رو مدح و ثنا گوید».^۱

روایات در این زمینه بسیار است و حتی دستور داده شده که هرگاه انسان با چنین صحنه‌ای مواجه شد به خدا پناه برد.

امیر مؤمنان علیه السلام دربارهٔ صفات پرهیزکاران در خطبهٔ همام می‌فرماید: «إِذَا زُكِّيَ

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ! هرگاه یکی از آنها را مدح و ستایش کنند از آنچه درباره او گفته شده به هراس می افتد و می گوید: من از دیگران به خود آگاه ترم و پروردگارم به اعمال من از من آگاه تر است. بارالها! مرا به سبب نیکی هایی که به من نسبت می دهند مؤاخذه مفرما! و مرا برتر از آنچه آنها گمان می کنند قرار ده و گناहانی را که من دارم و نمی دانند ببخش).

الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِعَٰمِرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا.

امام علی (ع) فرمود:

دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است).^۱

مرحوم سید رضی در اینجا سخن مبسوطی دارد که متن و شرح آن ذیلاً خواهد آمد.

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها منبع دیگری که مرحوم خطیب در کتاب مصادر برای این گفتار حکمت‌آمیز ذکر کرده غررالحکم آمدی است که آن را با تفاوتی آورده است. سپس می‌افزاید: در کلمات و خطبه‌های امام علی (ع) در این زمینه مطالب زیادی ذکر شده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).

شرح و تفسیر

دنیا وسیله است نه هدف

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه موقعیت واقعی دنیا را در عبارت کوتاهی بیان کرده، می‌فرماید: «دنیا برای غیرش آفریده شده نه برای خودش. (هدف از آفرینش این جهان، تکامل و آمادگی برای زیستن در جهان آخرت است)»؛ (الدُّنْيَا خُلِقَتْ لِغَيْرِهَا، وَلَمْ تُخْلَقْ لِنَفْسِهَا).

نکته مهمی که امام علیه السلام در این جا یادآوری می‌کند نگاه‌های مختلفی است که به دنیا می‌شود.

توضیح این‌که: گاه در نظر بعضی افراد، روایاتی که در مدح دنیا آمده و آن را مزرعه آخرت یا دار عافیت و یا به منزله دانشگاه شمرده، با روایاتی که در ذم آن آمده متناقض است. در حالی که هرگز چنین نیست. اگر دنیا را برای دنیا بخواهیم، دنیای مضموم و نکوهیده است و اگر دنیا را ابزاری برای رسیدن به آخرت و مزرعه‌ای برای کشت بذر نیکی‌ها و معارف بدانیم ممدوح است و سرای نمونه. امام علیه السلام در کلام گران‌بهای دیگری در نهج‌البلاغه همین معنا را با تعبیر دیگری بیان کرده است؛ در خطبه ۸۲ می‌فرماید: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتُهُ وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ؛ کسی که دنیا را وسیله بصیرت قرار دهد او را بینا می‌سازد و کسی که به آن به عنوان هدف نگاه کند نابینایش می‌کند».

مرحوم سید رضی در شرح این کلام در خطبه هشتاد و دو تعبیر جالبی دارد

می‌گوید: «وَإِذَا تَأَمَّلَ الْمُتَأَمِّلُ قَوْلَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ» وَجَدَ تَحْتَهُ مِنَ الْمَعْنَى الْعَجِيبِ وَالْغَرَضِ الْبَعِيدِ، مَا لَا تُبْلَغُ غَايَتُهُ وَلَا يُدْرَكُ غَوْرُهُ، لَا سِيَّمَا إِذَا قَرَنَ إِلَيْهِ قَوْلُهُ: «وَمَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ» فَإِنَّهُ يَجِدُ الْفَرْقَ بَيْنَ «أَبْصَرَ بِهَا» وَ«أَبْصَرَ إِلَيْهَا» وَاضِحاً نَبِيَّراً، وَعَجِيباً بَاهِراً! صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ؛ اگر به درستی انسان در این سخن امام علیه السلام که می‌فرماید: کسی که با آن بنگرد بینایش می‌کند، دقت کند، در آن، معنای شگفت‌آور و مفهوم ژرفی خواهد یافت که هرگز به عمق آن نتوان رسید، به ویژه اگر جمله «مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتُهُ» (کسی که به دنیا بنگرد و منتهای آرزویش را دنیا قرار دهد کورش خواهد کرد) در کنار جمله قبل گذاشته شود؛ در این صورت فرق واضحی میان آن دو خواهد یافت، فرقی روشن و شگفت‌انگیز و آشکار. درود و سلام خدا بر او باد».

به تعبیر دیگر اگر به دنیا از نظر جنبه‌های مادی آن نگاه شود مرکز تزامن و تعارض و انواع زشتی‌هاست و اگر به جنبه‌های معنوی که به وسیله دنیا می‌توان به آن‌ها دست یافت نگاه شود هیچ‌گونه تعارض و تزاممی نیست و همه انسان‌ها با هم در مسیر روشنی می‌توانند به سوی زندگی جاویدان و پرافتخار سرای دیگر از آن کوچ کنند.

و در خطبه ۲۰۳ آمده است که امام علیه السلام می‌فرماید: «فَفِيهَا اخْتِبرْتُمْ وَلِغَيْرِهَا خُلِقْتُمْ؛ شما در دنیا آزمایش می‌شوید و برای غیر آن، آفریده شده‌اید».

قرآن مجید همین مطلب را با بیان شفاف دیگری ذکر کرده است آن‌جا که می‌فرماید: «﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾؛ آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریده‌ایم، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد؟!»^۱.

اشاره به این‌که اگر سرای آخرتی بعد از دنیا نبود این زندگی عبث و بیهوده بود و همان‌گونه که در تفسیر نمونه در ذیل این آیه آمده است این جمله کوتاه

۱. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

و پرمعنی یکی از زنده‌ترین دلایل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می‌کند، و آن این‌که: اگر به‌راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا زندگی این جهان، با تمام مشکلاتی که دارد و با این همه تشکیلات، مقدمات و برنامه‌هایی که خدا برای آن چیده است اگر صرفاً برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی‌معنی می‌باشد.

این موضوع، درست به آن می‌ماند که طفلی در شکم مادر صاحب عقل و هوش کامل گردد، از خود سؤال می‌کند: چرا آفریدگار، مرا در این‌جا زندانی کرده است؟ این دست و پا این چشم و گوش برای چیست و به چه منظوری آفریده شده است؟ در این ظلمات ثلاث و در میان مشتی خون و آب، وجود من چه فایده‌ای دارد؟

ولی هنگامی که به او بگویند: در این‌جا پرورش می‌یابی و به زودی وارد دنیای وسیعی می‌شوی که فضایی باز و آفتابی درخشان، نه‌رهایی جاری و باغ‌هایی پرگل و پرطراوت دارد و در آن‌جا می‌توانی به تحصیل علم و دانش و انواع تفریحات سالم پردازی، باور می‌کند که زندگی دوران جنینی بیهوده و عبث نیست.^۱

۱. برای توضیح بیشتر به جلد ۱۴ تفسیر نمونه ذیل آیه ۱۱۵ سوره مؤمنون تحت عنوان «مرگ، نقطه پایان زندگی نیست» مراجعه کنید.

إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مِرْوَدًا يَجْرُونَ فِيهِ، وَلَوْ قَدْ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ
ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ.

امام علیؑ فرمود:

بنی‌امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین
آن‌ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف‌گفتار صفتشان آن‌ها را فریب می‌دهند
و بر آنان پیروز می‌شوند.^۱

مرحوم سید رضی در ذیل این گفتار حکیمانه می‌گوید: «مِرْوَد» در این جا
مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از مادهٔ «إِرْوَاد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن
و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در این جا منبع دیگری برای این گفتار حکیمانه ذکر نکرده ولی صدر آن در نه‌ایهٔ ابن اثیر
و همچنین در لسان العرب آمده است. ذکر آن در این دو کتاب لغت معروف، دلیل بر شهرت آن است.
در مصنف ابن ابی‌شیبہ (ج ۸، ص ۶۱۲) نیز این کلام بدون ذکر از بنی‌امیه آمده است. همچنین در
کنز العمال متقی‌هندی (ج ۵، ص ۷۹۹).

امام (علیه السلام) مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قال الرضی: والمِروءُ هنا مِفْعَلٌ من الإِروادِ وهو الإِمهالُ والإِظهارُ وهذا من أَفْصَحِ الکَلامِ وأَغْرَبِهِ فَکأنَّه (علیه السلام) شَبَّهَ المُهْلَةَ الَّتِی هُمْ فِیْهَا بِالْمِضْمَارِ الذِی یَجْرُونَ فِیْهِ إِلَى الغَايَةِ فَإِذَا بَلَغُوا مُنْقَطِعَهَا انْتَقَضَ نِظَامُهُمْ بَعْدَهَا).

شرح و تفسیر

پایان عمر بنی امیه

امام علی (ع) در این گفتار حساب شده خود پیش‌بینی روشنی درباره آینده بنی‌امیه کرده، می‌فرماید: «بنی‌امیه تا زمان معینی مهلت دارند که به تاخت و تاز مشغول باشند و همین که بین آن‌ها اختلاف افتاد دشمنان ضعیف گفتار صفتشان آن‌ها را فریب می‌دهند و بر آنان پیروز می‌شوند؛ (إِنَّ لِبَنِي أُمَيَّةٍ مِرْوَداً يَجْرُونَ فِيهِ، وَلَوْ قَدْ اخْتَلَفُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ ثُمَّ كَادَتْهُمْ الضَّبَاعُ لَغَلَبَتْهُمْ).»

همان‌گونه که مرحوم سید رضی گفته: «مِرْوَد» (بر وزن مکتب)^۱ به معنای مهلت است و «يَجْرُونَ» به معنای حرکت به سوی مقصد می‌باشد. «كَادَتْهُمْ» از ماده «کید» به معنای فریب دادن است و «الضَّبَاعُ» جمع «ضَبْع» به معنای گفتار است.

امام علی (ع) پیش‌بینی روشنی درباره آینده تاریک بنی‌امیه کرده است و همان‌گونه که پیش‌بینی کرده بود رخ داد.

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: این یک خبر غیبی صریح است زیرا بنی‌امیه مادامی که در میان‌شان اختلاف نبود و جنگشان تنها با غیر خودشان بود مانند جنگ معاویه در صفین و جنگ یزید با اهل مدینه و ابن‌زبیر در مکه و جنگ مروان

۱. در نسخه صبحی صالح «مود» با کسره میم (بر وزن منبر) ذکر شده در حالی که ارباب لغت این واژه را به معنای میله‌ای که در سرمه‌دان می‌گذارند ذکر کرده‌اند که هیچ تناسبی با محل بحث ما ندارد. بنابراین، صحیح همان «مِرْوَد» (بر وزن مکتب) به معنای مهلت است.

ضحاک و عبد الملک با ابن اشعث و ابن زبیر و جنگ یزید بن عبد الملک با بنی المہلب و جنگ ہشام با زید بن علی، در این ایام حکومت مستقری داشتند اما ہنگامی کہ ولید بن یزید بہ حکومت رسید و پسر عمویش یزید بن ولید بہ جنگ او برخاست و او را بہ قتل رسانید بنو امیہ با ہم اختلاف کردند و وعدہ الہی فرارسید و در این زمان بود کہ دعوت کنندگان بہ سوی بنی العباس در خراسان برخاستند و مروان بن محمد از جزیرہ آمد و طالب خلافت بود. ابراہیم بن ولید را از خلافت خلع کرد و گروہی از بنی امیہ را بہ قتل رسانید و حکومتشان سست شد و دولت ہاشمی روی کار آمد و نمو کرد و حکومت بنی امیہ بہ کلی زایل شد و زوال نہایی آن بہ دست ابو مسلم خراسانی بود (و عجب این کہ) او در ابتدای کار فردی بسیار ضعیف، فقیر و مسکین بود و این شاہد خوبی برای گفتار امام (علیہ السلام) است کہ لشکر او را تشبیہ بہ گفتار کردہ است.^۱ این احتمال نیز وجود دارد کہ تشبیہ ابو مسلم و یارانش بہ گفتار نہ بہ دلیل ضعف و ناتوانی آن ہا بود؛ آن ہا مردانی شجاع و نیرومند بودند ولی همچون گفتار تدبیر کافی نداشتند و لذا بہ آسانی بنی عباس قدرت را از دست آن ہا گرفتند در حالی کہ پایہ گذار قدرت آن ہا بودند ولی بنی عباس شیطان صفت و فرصت طلب حکومت را ربودند و ابو مسلم را بہ آسانی کشتند. در واقع زوال حکومت بنی امیہ بہ دلیل قدرت زیاد لشکر ابو مسلم نبود بلکہ بخش مهمی از آن بہ سبب همان اختلافات و جنگ درونی آن ہا بود کہ امام (علیہ السلام) در کلام مورد بحث بہ آن اشارہ فرمودہ است.

مرحوم شہید مطہری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران در این زمینہ چنین می گوید: برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند کہ ہمہ موفقیت های قیام سیاہ جامگان را مرہون شخصیت ابو مسلم معرفی کنند. شک

۱. شرح نہج البلاغۃ ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۱۸۲.

نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند که ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند. منصور پاسخ داد که اگر حتی کنیزی را برای این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد.^۱

بنابراین، مفهوم تشبیه امام علیه السلام ممکن است این باشد که به قدری بنی‌امیه بر اثر اختلاف درونی ضعیف می‌شوند که حتی فرد ضعیفی نیز می‌تواند آن‌ها را از پای درآورد تا چه رسد به سردار نیرومندی همچون ابومسلم.

البته در مورد قساوت و خون‌ریزی ابومسلم مطالب زیادی در تواریخ آمده که آن هم در جای خود قابل قبول است.

به هر حال مرحوم سید رضی در ذیل کلام امام علیه السلام چند جمله دارد که با ذکر آن این بحث را پایان می‌دهیم. او می‌گوید: «مَرُود» در این جا مَفْعَل (بر وزن مکتب) است که از ماده «إِرواد» گرفته شده و به معنای مهلت دادن و اظهار کردن است و این تعبیر از فصیح‌ترین و جالب‌ترین تعبیرات است گویا امام علیه السلام مهلتی را که آن‌ها برای حکومت دارند تشبیه به میدان مسابقه کرده که مسابقه‌دهندگان با نظم و ترتیب در یک مسیر به سوی هدفی پیش می‌روند اما هنگامی که به آن هدف رسیدند نظم آن‌ها به هم می‌خورد؛ (قَالَ الرَضِيُّ: وَالْمَرُودُ هُنَا مَفْعَلٌ مِنَ الْإِروَادِ وَهُوَ الْإِمْهَالُ وَالْإِظْهَارُ وَهَذَا مِنْ أَفْصَحِ الْكَلَامِ وَأَعْرَبِهِ فَكَأَنَّهُ علیه السلام شَبَّهَ

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۴، ص ۳۵۸.

المُهَلَّة التي هم فيها بالمِضْمَارِ الذي يجرون فيه إلى الغاية فإذا بلغوا مُنْقَطِعَهَا
انتَقَضَ نِظَامُهُمْ بَعْدَهَا).^۱

۱. در جلد سوم از همین کتاب، ذیل خطبة ۸۷ بحث مفصلي در مورد ناکامی بنی امیه در حکومت و زوال حکومت آنها مطرح کرده ایم.

فِي مَدْحِ الْأَنْصَارِ
 هُمْ وَاللَّهُ رَبُّوهُ الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوءَ، مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطِ،
 وَالسِّنْتِهِمُ السَّلَاطِ.

امام علی (علیه السلام) در مدح و ستایش انصار چنین فرمود:
 به خدا سوگند آن‌ها اسلام را همچون فرزندی در دامنشان پرورش دادند با دست‌های
 گشاده و پرسخاوت و زبان‌های گویا و فصیح، با این‌که نیاز مادی به آن نداشتند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب در مصادر اضافه بر نهج البلاغه ذکر می‌کند این است که زمخشری در ربیع‌الابرار آن را با تفاوتی ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۵).
 ولی در نسخه ربیع‌الابرار که ما در دست داریم هیچ تفاوتی با آنچه در نهج البلاغه آمده است دیده نمی‌شود.

شرح و تفسیر

طایفه پرافتخار انصار

امام علیه السلام در این گفتار فصیحانه مدح بلیغی درباره انصار (یارانی که اهل مدینه بودند و به پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوستند) بیان کرده، می فرماید: «به خدا سوگند آن ها اسلام را همچون فرزندی در دامانشان پرورش دادند با دست های گشاده و پرسخاوت و زبان های گویا و فصیح، با این که نیاز مادی به آن نداشتند»؛ (هُمُ وَاللّٰهُ رَبُّوْا الْإِسْلَامَ كَمَا يُرَبِّي الْفُلُوْءَ مَعَ غَنَائِهِمْ، بِأَيْدِيهِمُ السَّبَاطُ، وَالْأَسْتِثِيمُ السَّلَاطُ).

«فِلُوْءُ» (بر وزن حلم) به معنای بچه اسب است. در بعضی از شروح نهج البلاغه این واژه را تفسیر به مهر کرده اند که آن هم به معنای بچه اسب است.

«سَبَاطُ» (بر وزن صفات) جمع «سَبَطُ» (بر وزن سبد) به معنای شخص سخاوتمند است.

«سِلَاطُ» (بر وزن صفات) جمع «سَلِيطُ» به معنای شخص فصیحی است که منطق کوبنده ای دارد.

در این گفتار حکیمانه، امام علیه السلام، هم اشاره به نقش انصار در پیشرفت اسلام کرده و هم دو صفت برجسته آن ها را بیان نموده است.

در قسمت اول، کار آن ها را تشبیه به پرورش فرزند می کند و می دانیم که اسلام هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت کرد در واقع همچون نهال یا کودکی بود که هنوز پرورش نیافته بود. انصار و یاران مدینه به سرعت به

آن پیوستند و از آن حمایت کردند و در جنگ‌های مختلف دفاع جانانه نمودند تا اسلام پرورش و گسترش یافت و این نهال الهی به ثمر رسید.

به راستی اگر اسلام در مکه می ماند بر حسب ظاهر نور آن خاموش می گشت چراکه بت پرستان مکه تعصب عجیبی به بت‌های خود داشتند، اضافه بر این، سلطه آن‌ها بر کعبه و حرم مکه منافع مادی زیادی برایشان داشت و اسلام این منافع را تهدید می کرد. به همین دلیل با تمام قوا مقابل پیغمبر ﷺ ایستادند و حتی تصمیم بر قتل آن حضرت گرفتند و اگر هجرت پیامبر ﷺ به آن صورت پیچیده رخ نمی داد ای بسا به دست آن‌ها به شهادت می رسید.

ولی انصار از همان آغاز کار جان خود را در طبق اخلاص گذاشتند و به پیغمبر ﷺ تقدیم نمودند، و پشتیبانی آن‌ها حملات پی در پی بت پرستان مکه را خنثی کرد و سرانجام، اسلام، تمام جزیره العرب را در زیر بال و پر خود قرار داد و این افتخار برای انصار در تاریخ اسلام ثبت شد.

نکته

فضایل انصار در قرآن و روایات اسلامی

قرآن مجید کراراً انصار را ستوده است. در آیه ۱۰۰ سوره توبه می خوانیم: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آن‌ها پیروی کردند، خداوند از آن‌ها خشنود گشت، و آن‌ها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!.

همچنین در آیه ۱۱۷ همین سوره می خوانیم: «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ

وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ؛ مسلماً خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آن که نزدیک بود دل‌های گروهی از آن‌ها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آن‌ها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است!.

همچنین در آیه ۷۴ سوره انفال آمده است: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ؛ و آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آن‌ها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آن‌ها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

در احادیث اسلامی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده نیز فضایل فراوانی برای طائفه انصار ذکر شده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که فرمود: «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ» تا آن جا که فرمود: «أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي عِزِّي أَوَى إِلَيْهَا أَلَا وَإِنَّ الْأَنْصَارَ تُرْسِي فَأَعْفُوا عَنْ مُسِيئِهِمْ وَأَعِينُوا مُحْسِنَهُمْ؛ من از میان شما می‌روم و دو چیز گران‌مایه در میان شما می‌گذارم... آگاه باشید که اهل بیت من به منزله چشمان من‌اند که به آن‌ها اعتماد می‌کنم و انصار، سپر من (در برابر دشمنان) هستند. خطاکار آن‌ها را ببخشید و نیکوکار ایشان را یاری کنید».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَمَا سُلِّتِ السُّيُوفُ وَلَا أُقِيمَتِ الصُّفُوفُ فِي صَلَاةٍ وَلَا زُخُوفٍ وَلَا جَهْرٍ بِأَذَانٍ وَلَا أَنْزَلَ اللَّهُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَتَّى أَسْلَمَ أَبْنَاءُ الْقَبِيلَةِ الْأَوْسُ وَالْخَزْرَجُ؛ شمشیرها کشیده نشد و صفوف (پرجمعیت)

۱. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۱، ح ۱۴.

در نماز و میدان جنگ برپا نگشت و اذان آشکارا گفته نشد و خطاب به «یا ایها الذین آمنوا» از سوی خداوند نازل نگردید تا زمانی که فرزندان قبیله^۱ یعنی اوس و خزرج (طائفه انصار) اسلام را پذیرفتند (و آن را یاری کردند).^۲

در کامل ابن اثیر حدیث مشروحی که حاکی از فضیلت بزر انصار است از ابو سعید خدری نقل شده که خلاصه اش چنین است: هنگامی که پیامبر اکرم ﷺ غنائم جنگ حنین را به قریش و قبایل عرب داد و به انصار چیزی عطا نفرمود انصار ناراحت شدند و گفتند: گویا پیامبر اکرم ﷺ به قوم و قبیله خود رسیده و ما را فراموش کرده است. سعد بن عبادہ که بزر انصار بود این مطلب را به پیامبر اکرم ﷺ رسانید. پیامبر ﷺ فرمود: جمعیت انصار را نزد من حاضر کن. آن‌ها نزد حضرت حاضر شدند. پیامبر ﷺ آن‌ها را مؤاخذه کرد و فرمود: این چه حرفی است که پشت سر من زدید؟ مگر هنگامی که به سوی شما آمدم گمراه نبودید؟ خداوند شما را به وسیله من هدایت کرد، فقیر بودید بی نیاز کرد، با هم دشمن بودید شما را با هم متحد نمود. آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: آری، به خدا سوگند همین گونه است. فرمود: چرا به من پاسخ نمی گوئید؟ عرض کردند: چه پاسخی بدهیم؟ فرمود: شما هم می توانید بگوئید: دیگران تو را تکذیب کردند ما تصدیق کردیم، دست از یاری ات برداشتند ما یاری ات کردیم تو را ترک کردند ما به تو پناه دادیم. با این حال آیا راضی نیستید مردم (اشاره به قریش و قبایل عرب است) گوسفند و شتر ببرند اما شما همراه رسول خدا ﷺ به خانه هایتان بازگردید؟ سپس این جمله را فرمود: قسم به کسی که جان من به دست اوست اگر من از مهاجرین نبودم دوست داشتم از انصار باشم، اگر همه مردم مسیری را انتخاب کنند و انصار مسیر دیگری را، من به مسیر انصار خواهم رفت: «اللهم

۱. «قبیله» اسم مادر طائفه اوس و خزرج می باشد. (بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۲۵).

۲. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۳۱۲، ح ۱۷.

اَرْحَمِ الْأَنْصَارِ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ وَأَبْنَاءَ الْأَنْصَارِ؛ خداوندا! انصار و فرزندان و فرزندان فرزندان آن‌ها را مشمول رحمت قرار ده. این جا بود که انصار به گریه افتادند و آنقدر اشک ریختند که محاسنشان از اشک چشمتان تر شد و عرضه داشتند: همه ما راضی شدیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در سهم ما باشد.^۱

امام سجاد (علیه السلام) در دعای چهارم صحیفه سجادیه توصیف بسیار بلیغ و جالبی درباره انصار و فضایل آن‌ها فرموده است.

ولی روشن است که منظور از انصار در این آیات و روایات، افراد ثابت الایمان و خالص و مخلص هستند نه گروهی از منافقین که خود را در صف آن‌ها جای داده بودند و یا آن‌ها که بعد از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر عهد خود با خدا و رسولش باقی نماندند.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷۱؛ تاریخ طبری، حوادث سال هشتم.

الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّه.

امام علیه السلام فرمود:

چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است.^۱

مرحوم سید رضی در توضیح این گفتار می‌گوید: «این کلام امام علیه السلام از تشبیهات عجیب است. امام علیه السلام نشیمنگاه را به مَشک تشبیه کرده و چشم را به بندی که بر دهانه مَشک می‌بندند که هرگاه بند را رها کنند مَشک نمی‌تواند آنچه در آن است نگهداری کند، مشهور است که این سخن نخست از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده شده ولی جمعی آن از امیرمؤمنان علیه السلام نقل کرده‌اند، این را مبرد در کتاب المقتضب در باب اللفظ بالحروف آورده و ما در کتاب مجازات آثار النبویه درباره این

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر به آنچه مرحوم سید رضی در ذیل این کلام شریف آورده قناعت کرده و می‌گوید: آن مرحوم در ذیل این کلام ذکر کرده است که مبرد آن را در کتاب مقتضب آورده و ما به همین قناعت می‌کنیم. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

اضافه می‌کنیم این کلام در بسیاری از کتب اهل سنت گاه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گاه از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده از جمله: مسند احمد، ج ۴، ص ۹۷؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵؛ تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۹۵.

استعاره و تشبیه سخن گفته ایم»؛ (قال الرضی: وهذه من الاستعارات العجيبة، كأنّه يشبّه السّه بالوعاء، والعین بالوکاء، فإذا أطلق الوکاء لم ينضبط الوعاء وهذا القول في الأشهر الأظهر من كلام النبي ﷺ وقد رواه قومٌ لأمير المؤمنين (عليه السلام) وذكر ذلك المبرّد في كتاب «المقتضب» في باب «اللفظ بالحروف». وقد تكلمنا على هذه الاستعارة في كتابنا الموسوم: «بمجازات الآثار النبوية»).

شرح و تفسیر

یک تشبیه عجیب

امام علی (علیه السلام) در این جمله کوتاه و پرمعنا اشاره به نکته‌ای می‌کند که متن آن در واقع یک مسأله فقهی است و پیام آن یک مسأله اجتماعی و سیاسی و اخلاقی. می‌فرماید: «چشم، نگهدارنده نشیمنگاه است»؛ (الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهْ). اشاره به این که هنگامی که انسان به خواب می‌رود بسیار می‌شود که وضوی او بر اثر خروج ریح باطل گردد.

«وِکاء» به معنای نخ‌ی است که دهانه مشک را با آن می‌بندند و «السَّهْ» به معنای نشیمنگاه است. هنگامی که این نخ محکم باشد چیزی از مشک خارج نمی‌شود ولی زمانی که آن نخ، باز یا شل شود آنچه در مشک است بیرون می‌ریزد و این تعبیر به گفته مرحوم سید رضی از کنایات و تشبیهات عجیب است و منظور امام علی (علیه السلام) این است که انسان تا خواب نرفته می‌تواند خود را حفظ کند تا وضوی او باطل نشود اما زمانی که به خواب رفت اعضای او سست می‌شود و نمی‌تواند خود را حفظ کند و ای بسا چیزی از او خارج شود و وضو باطل گردد و در واقع فلسفه بطلان وضو به سبب خواب، ممکن است همین باشد.

در احادیث اهل سنت جمله‌ای در ذیل این حکمت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که این معنا را روشن تر می‌سازد. در کتاب مغنی ابن قدامة از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین نقل شده است که فرمود: «الْعَيْنُ وَكَاءُ السَّهِّ فَمَنْ نَامَ فَلْيَتَوَضَّأْ».^۱

۱. مغنی ابن قدامة، ج ۱، ص ۱۶۵.

این گفتار پرمعنی پیام مهمی در زمینه مسائل اجتماعی و اخلاقی و سیاسی دارد و به ما می‌گوید. اگر چشمانتان بسته باشد خطاهای زیادی از شما سر می‌زند.

کسی که چشم بسته بر سر سفره غذا بنشیند نمی‌تواند خوب و بد و آنچه را برای او نافع یا زیان‌بار است تشخیص دهد.

کسی که چشم بسته در مسائل سیاسی وارد می‌شود ممکن است سرنوشت جامعه‌ای را به خطر بیفکند.

کسی که چشم بسته دوست انتخاب می‌کند ای بسا دوستانی را برگزیند که بلای جان او شوند.

خلاصه هرکس چشم بسته به راهی برود آینده مبهم و یا خطرناکی دارد. چشم در واقع طنابی است که بر دهانه زشتی‌ها و بدی‌ها و ناهنجاری‌ها گره می‌زند.

نویسنده معروف مصری، محمد عبده در شرح نهج البلاغه خود در شرح این کلام می‌گوید: این سخن در واقع مثالی است برای فایده چشم در حفظ انسان از آنچه از پشت سرش (ناآگاهانه) ممکن است به او برسد و این که فایده چشم تنها این نیست که صاحبش را از آنچه در برابر اوست حفظ کند بلکه باید از آنچه پشت سر اوست نیز آگاه گردد و وی را حفظ کند و این در واقع ارشادی است به وجوب بینا بودن در مواردی که غفلت‌زاست.

و در پایان می‌گوید: آنچه سزاوار سخنی است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) یا از امیرمؤمنان (علیه السلام) در این زمینه نقل شده، همین است.^۱

البته این سخن نباید بدان معنا باشد که مفهوم اصلی کلام امام (علیه السلام) یا کلام رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد مبطلات وضو نادیده گرفته شود در واقع، کلام، یک مفهوم مطابقی دارد و یک سلسله معانی التزامی.

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

فِي كَلَامٍ لَهُ:
وَوَلِيَّهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ.

امام علی (ع) در کلام خویش فرمود:

یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن جاکه شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر تنها چیزی که در این جا نقل می‌کند کلام ابن ابی الحدید است که می‌گوید: این گفتار حکیمانه بخشی از خطبه‌ای طولانی است که امام علی (ع) هنگام خلافتش آن را ایراد فرمود و موقعیت خود را نسبت به پیغمبر اکرم (ص) و وضع مسلمانان را بعد از آن حضرت بیان کرد. سپس نتیجه گیری می‌کند: از کلام ابن ابی الحدید استفاده می‌شود که او دسترسی به خطبه‌ای در غیر نهج البلاغه پیدا کرده که در آن روز در میان اندیشمندان رواج داشته و این جمله بخشی از آن بوده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۶).

شرح و تفسیر

پیامبر اکرم ﷺ آیین الهی را سامان بخشید

امام علیؓ در این گفتار پرمعنی خویش اشاره به شخصی کرده که نام او را نبرده و از خدمات او تعریف می‌کند می‌فرماید: «یک والی (الهی) بر مسلمانان حکومت کرد و حق را برپا داشت و خود در جاده حق گام برداشت تا آن‌جا که شتر دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد و اسلام استقرار یافت (این سخن اشاره زیبایی است به وضع شتران هنگامی که به مقصد می‌رسند و از پیمودن راه راحت می‌شوند، استراحت می‌کنند آن‌گونه که گلوگاه خود را بر زمین می‌نهند)»؛ (فِي كَلَامٍ لَهُ: وَ وَلِيَهُمْ وَالٍ فَأَقَامَ وَ اسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجَرَانِهِ).

در تفسیر این سخن و این‌که امام علیؓ اشاره به چه کسی نموده نظرات مختلفی در میان شارحان نهج البلاغه وجود دارد که می‌توان آن را در سه نظر خلاصه کرد: نخست این‌که منظور، پیغمبر گرامی اسلام ﷺ است که بر مردم حکومت کرد و امور را سامان داد و خود در مسیر صحیح الهی گام برداشت تا زمانی که اسلام سراسر جزیره العرب را فراگرفت و آرامشی پیدا شد آن‌گونه که شتر هنگامی که به مقصد می‌رسد می‌خوابد و گلوگاه خود را بر زمین می‌نهد.

محمد عبده، دانشمند معروف مصری در شرح نهج البلاغه خود می‌گوید: منظور از والی در این‌جا پیغمبر اکرم ﷺ است که مردم را سرپرستی کرد و سیاست شریعت را در میان آن‌ها گسترش داد. آنگاه اضافه می‌کند: بعضی

گفته‌اند که منظور از این شخص، عمر بن خطاب است.^۱
ولی روشن است که خود او نظریه دوم را نپذیرفته است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود موسوم به فی ظلال نهج البلاغه همین نظریه را تأیید می‌کند و می‌گوید: منظور از والی در این جا رسول خدا ﷺ است همانگونه که در شرح شیخ محمد عبده آمده و معنی کلام امام علی (ع) این است که اسلام در زمین مستقر شد و خداوند به برکت پیغمبر اکرم ﷺ آن را بر ادیان دیگر برتری داد.^۲

نظریه دیگر این است که منظور از این شخص، خلیفه دوم می‌باشد که در زمان او اسلام گسترش فراوانی یافت و فتوحات زیادی برای مسلمین رخ داد به گونه‌ای که اسلام قسمت عمده جهان متمدن آن روز را زیر بال و پر خود قرار داد. ابن ابی الحدید از طرفداران سرسخت این نظریه است.

آن‌ها برای اثبات این نظریه معتقدند که این جمله بخشی از خطبه‌ای بوده که امام علی (ع) ایراد فرموده و بخشی از آن خطبه طبق آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده چنین است:

«فَاخْتَارَ الْمُسْلِمُونَ بَعْدَهُ بَأْرَاءَهُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ، فَقَارَبَ وَسَدَدَ حَسْبِ اسْتِطَاعَتِهِ عَلَى ضَعْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ وَلِيَهُمْ بَعْدَهُ وَالِ فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ حَتَّى ضَرَبَ الدِّينَ بِجِرَانِهِ عَلَى عَسْفٍ وَعَجَزٍ كَانَا فِيهِ ثُمَّ اسْتَخْلَفُوا ثَالِثًا لَمْ يَكُنْ يَمْلِكُ أَمْرَ نَفْسِهِ شَيْئًا غَلَبَ عَلَيْهِ أَهْلُهُ فَقَادَوْهُ إِلَى أَهْوَائِهِمْ كَمَا يَقْدُ الْوَلِيدَةُ الْبَعِيرُ الْمَخْطُومُ فَلَمْ يَزَلْ الْأَمْرُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ يَبْعُدُ تَارَةً وَيَقْرُبُ أُخْرَى حَتَّى نَزَوْا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ، ثُمَّ جَاءُوا بِي مَدَبَ الدَّبَا يَرِيدُونَ بَيْعَتِي؛ مُسْلِمَانَانِ، بَعْدَ از او (بعد از رسول خدا ﷺ) به آرای خود مردی را انتخاب کردند که به افکار آن‌ها نزدیک شد و به اندازه توان خود

۱. شرح نهج البلاغه عبده، ص ۵۷۸.

۲. فی ظلال نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۸۰.

کارها را محکم نمود با این که ضعف و ناتوانی هایی نیز داشت سپس بعد از آن ها مردی بر آن ها حکومت کرد که حق را برپا داشت و در مسیر حق گام برمی داشت تا زمانی که دین گسترش یافت و همچون شتری که به مقصد می رسد و آرام می گیرد و گلوی خود را بر زمین می نهد آرامش در جهان اسلام پیدا شد هر چند او نیز دارای خشونت فراوان و عدم اعتدال در پیمودن راه بود سپس شخص سوم را به خلافت برگزیدند که مالک چیزی از امور خود نبود خاندان او بر او چیره شدند و او را به سوی خواسته های نادرست خود سوق دادند همانگونه که بچه شتر مهارزده را به هر طرف می برند و این وضع همچنان بین او و بین مردم ادامه یافت. گاه از مردم دور می شد و گاه به آن ها نزدیک می گردید تا (مردم به جان آمدند و) او را به قتل رساندند سپس به سراغ من آمدند و همچون سیل خروشان اطراف مرا گرفتند تا با من بیعت کنند»^۱.

البته اگر صحت این خطبه را بپذیریم - هر چند مرحوم علامه امینی آن را شدیداً انکار کرده و از مجعولات می شمرد^۲ - مشکل مهمی طبق عقاید شیعه ظاهر نمی شود چرا که امام (علیه السلام) گرچه کارهایی از خلیفه دوم را ستوده اما اعمال دیگری از او را نکوهش کرده و او را به خشونت و عدم اعتدال در پیمودن راه توصیف کرده است.

نویسنده کتاب تمام نهج البلاغه این جمله را ضمن نامه ای بیان کرده که امام علی (علیه السلام) در پاسخ سؤالات مردم درباره خلفای پیشین نگاشت و دستور داد هر روز جمعه آن را در نقاط مختلف برای مردم بخوانند و آن نامه بسیار طولانی و مفصل است و جمله مذکور در ضمن آن آمده است.

نویسنده این کتاب در پایان این نامه منابع متعددی برای آن ذکر کرده است

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰، ص ۲۱۸.

۲. الغدير، ج ۸، ص ۴۰.

ولی چنان نیست که تمام آنچه او آورده در یک منبع باشد بلکه ظاهراً قسمت‌های مختلفی از آن در منابع گوناگونی بوده و او آن‌ها را به هم پیوند داده است.^۱

نظریه سوم این‌که آنچه امام علیه السلام در تمجید از خلیفه اول و دوم ذکر کرده از باب تقیه و ملاحظه حال مردم بوده چراکه گروه زیادی تحت تأثیر تبلیغات پرشور طرفداران خلفای نخستین بودند و مقاومت در مقابل اعتقادات آن‌ها موجب تنش فراوانی می‌شد. امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود مصلحت را در آن دیده که نخست خدمات آن‌ها را بستاید سپس به نقاط ضعف آن‌ها اشاره کند ولی در مورد خلیفه سوم که حتی مردم آن زمان اعتقاد چندانی به او نداشتند و از محبوبیت عامه برخوردار نبود تقیه را کنار گذاشته و با صراحت به اشتباهات او اشاره فرموده است.

ولی با توجه به این‌که اصالت این خطبه و نامه ثابت نیست تفسیر اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

در بعضی از کتب معروف، مانند کشف المحجّه سید بن طاووس و المسترشد محمد بن جریر طبری نامه فوق از مرحوم کلینی در کتاب الرسائل نقل شده است (متأسفانه الرسائل، امروز در دست ما نیست و به همین دلیل از دو کتاب فوق نقل کردیم) ولی جمله‌ای که مرحوم سید رضی آورده در آن نامه نیست. بنابراین احتمال دیگری وجود دارد و آن این‌که نامه مزبور خالی از این جمله بوده و بعداً این جمله را که امیرمؤمنان علی علیه السلام در جای دیگر بیان کرده به آن افزوده‌اند و محتوای نامه دگرگون شده است.

۱. تمام نهج البلاغه، ج ۷، ص ۲۶۰-۳۳۱.

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُوسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَذَسُّوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَذَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيُبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ.

امام علی (ع) فرمود:

زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر ﷺ از چنین معامله‌ای نهی فرموده است.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

به گفته مرحوم خطیب در مصادر، جماعتی از علمای برجسته این کلام شریف را قبل از سید رضی در
←

شرح و تفسیر

یک پیشگویی مهم

امام در این گفتار پرمعنا که جنبه پیشگویی زمان آینده را دارد اشاره به زمانی می‌کند که مردم در فشار شدید قرار می‌گیرند و ارزش‌های اسلامی به فراموشی سپرده می‌شود می‌فرماید: «زمانی بر مردم فرا می‌رسد که ثروتمندان بر آنچه در دست دارند دندان می‌فشارند در حالی که چنین دستوری به آن‌ها داده نشده است (بلکه به عکس) خداوند سبحان می‌فرماید: «احسان و بخشش را در میان خود فراموش نکنید» (و در آن زمان) اشرار و بدان بر مردم مسلط می‌شوند و نیکان و پاکان را خوار می‌کنند و مردم بینوا هستی خود را از روی اضطرار (به قیمت کم) می‌فروشند در حالی که پیامبر ﷺ از چنین معامله‌ای نهی فرموده است:» (يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ عَضُوضٌ، يَعَضُّ الْمُؤِسِرُ فِيهِ عَلَى مَا فِي يَدَيْهِ وَلَمْ يُؤْمَرْ بِذَلِكَ، قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ». تَنْهَدُ فِيهِ الْأَشْرَارُ، وَتُسْتَذَلُّ الْأَخْيَارُ، وَيَبَايِعُ الْمُضْطَرُّونَ، وَقَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ بَيْعِ الْمُضْطَرِّينَ).

«عضوض» از ماده «عَضَّ» (بر وزن خَزَّ) در اصل به معنی گازگرفتن با دندان

→ کتاب‌های خود آورده‌اند، از جمله مرحوم کلینی در کتاب کافی و صدوق در عیون اخبار الرضا. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷).

اضافه می‌کنیم که این کلام شریف در کتاب صحیفة الامام الرضا علیه السلام که منسوب به آن حضرت است و از اصول اربع‌مائه به‌شمار آمده از جدش امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام نقل شده است. (با تفاوت‌هایی).

است، سپس این واژه در مورد مشکلات طاقت فرسا که انسان را شدیداً تحت فشار قرار می‌دهد اطلاق شده است و «عضوض» صیغهٔ مبالغه از این ماده است و معنی آن در کلام امام علیه السلام زمانی است که بسیار مردم را تحت فشار قرار می‌دهند. «تنهد» از مادهٔ «نهد» (بر وزن مهد) به معنی برآمدن چیزی است و در کلام امام علیه السلام به معنی حاکمیت اشرار است.

امام علیه السلام دربارهٔ مشکلات و مصائب آن زمان به چهار نکتهٔ اساسی اشاره می‌کند: نخست بخل و امساک ثروتمندان را مطرح می‌کند. آن‌ها چنان دربارهٔ اموالشان سختگیر می‌شوند که گویا با دندان گرفته و فشار می‌دهند.

آنگاه می‌فرماید: این برخلاف دستور اسلام است. خداوند در آیات متعددی از قرآن با صراحت دستور به احسان و نیکی داده، از جمله در سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۷ به این معنی اشاره فرموده که هرگز مسلمانان نباید احسان و بخشش را فراموش کنند گرچه گاهی در مورد مهریهٔ زنان مطلقه می‌باشد ولی حکمی که در پایان آن آمده عام است و مخاطب آن، همهٔ مسلمانان هستند.

آنگاه به فساد اوضاع سیاسی آن زمان اشاره کرده و سلطهٔ اشرار را بر حکومت اسلامی بیان می‌دارد سلطه‌ای که عامل مهمی برای فساد تمام مسائل اجتماعی است.

و به دنبال آن، انزوای نیکان و به خواری کشیدن آن‌ها را مطرح می‌فرماید. بدیهی است هنگامی که اشرار زمام حکومت را به دست گیرند اختیار به اجبار منزوی می‌شوند و از صحنهٔ جامعه کنار می‌روند.

و دربارهٔ چهارمین مفسدهٔ آن زمان باز به مسائل اقتصادی برمی‌گردد و می‌فرماید: کار به جایی می‌رسد که افراد از روی اضطرار، اموال خود را به ثمن بخش می‌فروشند در حالی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از این کار نهی فرموده و در واقع دستور داده است که به این‌گونه افراد کمک کنید تا مجبور نشوند اموال خود را

اینگونه بفروشد. درست است که معامله مضطر مانند معامله مکره نیست، معامله مکره باطل است اما معامله مضطر صحیح است اما اگر متمکنان جامعه وظیفه شناس باشند کار به جایی نمی رسد که افراد از روی اضطرار داروندار خود را بفروشند و ضروریات اولیه زندگانی خود را از دست بدهند.

در واقع امام (علیه السلام) در این پیش بینی، از دو فساد اجتماعی آینده خبر می دهد: نخست فساد اقتصادی و فاصله شدید طبقاتی که گروهی ثروتمند می شوند و برای ثروت اندوزی تلاش می کنند و اصرار دارند که هیچ گونه کمکی به نیازمندان نکنند هر چند همه آن ثروت ها را نمی توانند مورد استفاده قرار دهند. و فساد دیگر فساد سیاسی جامعه است که گروهی از اشرار زمام امور را به دست گرفته و نیکان و پاکان و صالحان را به حاشیه می رانند.

و آنچه امام (علیه السلام) در این پیشگویی بیان فرموده به زودی در حکومت بنی امیه بعد از آن حضرت ظاهر شد. معاویه با یارانش بر بیت المال مسلط شدند کاخ ها ساختند مجالس عیش و نوش درست کردند و گروه عظیمی از جامعه را به صورت بردگان خود درآوردند.

تفاله های زمان جاهلیت و فرزندان آن ها را در پست های مهم قرار دادند و صحابی راستین پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و فرزندان آن ها را خانه نشین ساخته و یا اگر اعتراضی می کردند یا بیم اعتراضی بود به زندان می انداختند و می کشتند و خاموش می کردند.

این ها همان چیزی است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که فرمود: «زمانی بر مردم فرا می رسد که از قرآن چیزی جز خطش و از اسلام چیزی جز نامش باقی نمی ماند نامشان مسلمان است ولی از همه دورترند مساجد آن ها ظاهراً آباد و پرشکوه اما خالی از نور هدایت است فقهای آن زمان (که وابسته به حاکمان جورند) بدترین فقیهانی هستند که در زیر آسمان وجود

دارد فتنه‌ها از آن‌ها برمی‌خیزد و به‌سوی آن‌ها بازمی‌گردد»؛ (قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ).^۱

نکته‌ها

۱. نکوهش شدید از بخل

کمتر چیزی در اسلام به اندازه بخل نکوهش شده است.

در روایتی از امام باقر علیه السلام آمده است: «هر روز که خورشید طلوع می‌کند چهار فرشته همراه آن هستند فرشته‌ای (خطاب به انسان‌ها) ندا می‌دهد: ای صاحب نیکی وظیفه خود را انجام ده و بشارت بر تو باد، و فرشته‌ای صدا می‌زند: ای صاحب بدی خودداری کن و دست نگه دار، و فرشته‌ای (به ثروتمندان) ندا می‌دهد: انفاق کنید تا اموال شما برقرار بماند و به سراغ امساک بروید تا اموالتان تلف شود، و فرشته‌ای آب بر خورشید می‌پاشد و اگر چنین نبود زمین شعله‌ور می‌شد»؛ (إِنَّ الشَّمْسَ لَتَطْلُعُ وَمَعَهَا أَرْبَعَةُ أَمْلَاقٍ مَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الْخَيْرِ أَتَمَّ وَأَبْشَرُ وَمَلَكٌ يُنَادِي يَا صَاحِبَ الشَّرِّ انْزِعْ وَأَقْصِرْ وَمَلَكٌ يُنَادِي أَعْطِ مُنْفِقًا خَلْفًا وَآتِ مُمْسِكًا تَلْفًا وَمَلَكٌ يَنْضَحُهَا بِالْمَاءِ وَلَوْ لَا ذَلِكَ لَشَتَّتِ الْأَرْضُ).^۲

ممکن است منظور از پاشیدن آب بر خورشید این باشد که بادهای بخارهایی از دریا برمی‌خیزد و حرارت خورشید را بر زمین تعدیل می‌کند.

اشاره به این است که هر لحظه خداوند می‌تواند بلایی بر سر مردم بفرستد

۱. کافی، ج ۸، ص ۳۰۸.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۲.

و به خورشیدی که مایه حیات و زندگی انسان‌هاست دستور دهد تمام زمین را شعله‌ور سازد.

اصولاً مواهب و نعمت‌هایی که خداوند در اختیار انسان‌ها گذاشته در بسیاری از موارد بیش از نیاز آن‌هاست به گونه‌ای که می‌توانند دیگران را نیز در آن سهیم کنند بی‌آن‌که زیانی به زندگی آن‌ها یا فرزندان‌شان برسد بلکه به عکس، مایه محبت و آرامش در جامعه می‌گردد.

ولی با نهایت تأسف گروهی به دلیل کوتاه‌بینی و تنگ‌نظری و داشتن بخل، از این کار امتناع می‌ورزند و هیچ‌کس را در این مواهب خدادادی سهیم نمی‌کنند. نه تنها سهیم نمی‌کنند بلکه گاه با نمایش ثروت و قدرت، نمک بر جراحات قلب محرومان می‌پاشند و گویا از این عمل بسیار زشت، لذت هم می‌برند آن‌چنان‌که در حالات قارون ثروتمند قوم بنی‌اسرائیل در قرآن مجید در سوره قصص آمده است.

احادیث فراوانی نیز در مذمت بخل وارد شده تا آن‌جا که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «الشَّحُّ وَالْإِيمَانُ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ وَاحِدٍ؛ بخل و ایمان در یک قلب جمع نمی‌شود (آن‌جا که پای بخل به میان آید ایمان رخت برمی‌بندد)».^۱ و در حدیث دیگری می‌خوانیم که امام امیرمؤمنان (علیه السلام) شنید که کسی می‌گوید: «إِنَّ الشَّحِيحَ أَعْدُوٌّ مِنَ الظَّالِمِ؛ بخیل از ظالم معذورتر است و گناه او کمتر».

امام (علیه السلام) فرمود: «دروغ‌گفتی، ظالم گاهی توبه می‌کند و استغفار می‌نماید و حق الناس را به صاحبانش می‌پردازد ولی بخیل هنگامی که بر سر بخل آید نه زکات می‌پردازد نه صدقه نه صله رحم می‌کند نه پذیرایی از میهمان نه انفاق در راه خدا و نه کارهای نیک (و بر همان حال می‌ماند). و بر بهشت حرام است که بخیل وارد آن شود»؛ (فَقَالَ لَهُ كَذَبْتَ إِنَّ الظَّالِمَ قَدْ يَتُوبُ وَيَسْتَغْفِرُ وَيَرُدُّ الظُّلْمَةَ عَلَى

۱. جامع السعادات، ج ۲، ص ۱۱۱.

أَهْلُهَا وَالشَّحِيحُ إِذَا شَحَّ مَعَ الزَّكَاةِ وَالصَّدَقَةِ وَصَلَةَ الرَّحِمِ وَقَرَى الضَّيْفِ وَالنَّفَقَةَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْوَابُ الْبِرِّ وَحَرَامٌ عَلَى الْجَنَّةِ أَنْ يَدْخُلَهَا شَحِيحٌ^۱.

۲. فرق میان بیع مکروه و مضطر

همه فقها اتفاق نظر دارند که بیع مکروه باطل است و مکروه به کسی می‌گویند که او را به اجبار وادار به فروش چیزی از اموالش کنند یا با تهدید جانی یا مالی یا عرض و آبرو، و قرآن مجید با صراحت می‌گوید: تجارت باید با رضایت طرفین باشد و غیر آن را مصداق اکل مال به باطل شمرده است: ﴿لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ﴾^۲.

و اما بیع مضطر باطل نیست چرا که منظور از مضطر کسی است که به میل خود اموالش را می‌فروشد ولی ضرورتی در زندگی او پیش آمده که اقدام به فروش اموالش می‌کند مثل این که فرزندی دارد که به بیماری سختی مبتلا شده و یا در تجارت ورشکست گردیده و برای حفظ آبروی خود ناچار است خانه‌اش را بفروشد و به طلبکاران دهد. این گونه معاملات قطعاً باطل نیست و اگر باطل باشد شخص مضطر از حال اضطرار بیرون نخواهد آمد.

ولی از آن جا که مسلمانان باید در مشکلات به یاری هم برخیزند چنین معاملاتی مکروه است به ویژه این که در بسیاری از موارد متاع خود را به زیر قیمت می‌فروشند. باید به حکم اخوت اسلامی به چنین افرادی وام دهند یا کمک بلاعوض کنند تا آن‌ها مجبور نشوند ضروریات زندگی خود را بفروشند. به همین دلیل معامله با مضطر، مکروه شمرده شده است.

مرحوم شیخ طوسی در استبصار بعد از نقل این روایت (کلام حکیمانه

۱. الفقیه، ج ۲، ص ۶۳.

۲. نساء، آیه ۲۹.

امام (علیه السلام) البته با تفاوتی)، از امام صادق (علیه السلام) این جمله را در ذیل این حدیث آورده است: «اولئك هم شرار الناس؛ کسانی که با مضطربین معامله می کنند (و رحم ندارند) بدترین مردم اند».

سپس روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که کسی به آن حضرت عرض کرد: «إِنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الرِّبْحَ عَلَى الْمُضْطَرِّ حَرَامٌ وَهُوَ مِنَ الرَّبَا فَقَالَ وَهَلْ رَأَيْتَ أَحَدًا اشْتَرَى غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرَّبَا؛ مردم گمان می کنند سودبردن از معامله مضطر حرام است و آن نوعی رباخواری است. امام (علیه السلام) فرمود: آیا احدی را سراغ داری چه غنی باشد یا فقیر که معاملاتش به دلیل ضرورت ها نبوده باشد؟ خداوند بیع را حلال شمرده و ربا را حرام».^۱

مرحوم شیخ طوسی روایت نهی را حمل بر اکراه کرده و روایت دوم را حمل بر مضطر.

ولی ظاهراً چنین نیست؛ منظور از مضطر در روایت اول کسی است که به اصطلاح، کارد به استخوانش رسیده و اموال خود را به قیمت نازل می فروشد، معامله با چنین کسی مکروه است و باید به جای خریدن اموال آنها به قیمت کم، به آنها کمک کرد.

ولی منظور از مضطر در روایت دوم ضرورت های روزانه زندگی است که همه مردم دارند. طبیعی است که هر کسی که چیزی را خرید و فروش می کند لابد نیاز به آن دارد و در این گونه نیازهای عادی، گرفتن سود عادلانه اشکالی ندارد.

۱. استبصار، ج ۳، ص ۷۱ و ۷۲. بعضی از شارحان نهج البلاغه نیز همین معنا را انتخاب کرده اند.

يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرَطٍ، وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ.

امام علی (ع) فرمود:

دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو
می‌کند و دشمنی که بهتان می‌زند و افترا می‌بندد.^۱

سید رضی در ذیل این کلام می‌گوید: «این سخن مانند سخن دیگری است که
از امام علی (ع) نقل شده است: دو کس درباره من هلاک شده‌اند: دوست غلوکننده
و دشمن کینه‌توز»؛ (قال الرضی: وهذا مثل قوله عليه السلام: هَلَكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ
و مُبْغِضٌ قَالٍ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: مانند همین کلام در خطبه ۱۲۵ و در حکمت ۱۱۷ گذشت و منابع آن را
در آن جا بیان کردیم و به نظر می‌رسد امام علی (ع) این سخن را در چند مورد بیان فرموده است. (مصادر
نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷) نامبرده در ذیل حکمت ۱۱۷ می‌افزاید که این سخن به صورت متواتر از
امیرمؤمنان علی (ع) با الفاظ مختلف نقل شده است و از جمله کسانی که قبل از سید رضی آن را نقل
کرده‌اند ابو عثمان جاحظ در کتاب الحيوان و بیهقی در المحاسن و مرحوم صدوق در امالی است.

شرح و تفسیر

هر دو گروه هلاک می‌شوند

امام علیه السلام در این گفتار حکیمانه به دو گروه از منحرفان اشاره کرده و همه آنها را اهل هلاکت می‌شمرد می‌فرماید: «دو کس در مورد من هلاک خواهند شد: دوستی که در حق من افراط و غلو می‌کند و دشمنی که بهتان می‌زند و افترا می‌بندد»؛ (يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٌ، وَبَاهِتٌ مُفْتَرٍ).

و همان‌گونه که سید رضی گفته، شبیه این سخن در حکمت ۱۱۷ گذشت. هنگامی که به تاریخ زندگی پرفرازونشیب این امام بزرگوار مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که درباره کمتر کسی اینگونه افراط و تفریط شده است. گروهی آن حضرت را خدا دانسته‌اند که به غلات معروف شده‌اند.

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳) در کتاب تصحیح الاعتقاد می‌گوید: غلات که از متظاهرين به اسلام بوده‌اند کسانی بوده‌اند که امیرمؤمنان علی علیه السلام و ائمه هدی علیهم السلام از فرزندان آن حضرت را به خدایی یا نبوت نسبت می‌دادند و در بیان فضایل آنها از حد گذشته و طریق افراط را پیموده‌اند. این گروه در شمار گمراهان و کافران‌اند حتی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمان کشتن و سوزاندن آنان را صادر کرد و ائمه طاهرين علیهم السلام نیز در حق آنها به کفر و خروج از اسلام حکم کرده‌اند.^۱

۱. تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۱.

غالیان، خود به گروه‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که مشاهیر آن‌ها عبارت‌اند از: آل مشعشع، اباحیه، احمدیه، اخیه، ازدریه، اسحاقیه، بکتاشیه، تناسخیه، شلمغانیه و گروه‌های زیاد دیگر.^۱

شرح بیشتر را در این باره در پایان همین بحث در بخش نکته‌ها خواهیم آورد ان شاء الله.

نقطه مقابل غالیان، گروهی هستند که به نواصب یا ناصبی‌ها معروف شدند و آن‌ها کسانی بودند که با آن حضرت عداوت و دشمنی می‌کردند و نمونه آن در زمان آن حضرت، خوارج و گروهی از اهل شام بودند. و قابل توجه این‌که آن حضرت و امامان بعد از آن حضرت از هر دو گروه تبری جستند و حکم به کفر هر دو کردند.

ابن ابی‌الحدید شرحی در ذیل این گفتار حکیمانه دارد که از جهاتی قابل توجه است. او چنین می‌گوید: کسانی که درباره امام ع (از نظر معنوی و عقیدتی) هلاک می‌شوند افراط‌گران و تفریط‌کنندگان‌اند. اما افراط‌گران همان غلات‌اند و کسانی که قائل به تکفیر بزرگان صحابه و نفاق یا فسق آن‌ها می‌شوند و اما تفریط‌کننده کسی است که آن حضرت را از مقامش پایین می‌آورد یا کینه او را به دل گرفته یا با او به جنگ برخاسته یا عداوتی در درون با او دارد و لذا اصحاب ما (اشاره به کسانی است که با او هم‌عقیده‌اند) اصحاب نجات و خلاص و رستگاری در این مسأله هستند زیرا آن‌ها طریق اعتدال را پیموده‌اند، درباره امام ع می‌گویند که او برترین خلایق در آخرت است و والاترین منزلت را در بهشت دارد و برترین خلق (بعد از پیغمبر اکرم ص) در دنیا است و بیش از همه خصایص برجسته و مزایا و مناقب دارد و هرکس با او دشمنی کند و یا به جنگ با او برخیزد یا کینه او را به دل بگیرد دشمن خداست و همیشه در آتش

۱. لغت‌نامه دهخدا، ماده غلات (با تلخیص).

دوزخ با کفار و منافقین خواهد ماند مگر این که از کسانی باشد که توبه اش ثابت شده باشد و با محبت و علاقه به او، از دنیا رفته باشد.

اما بزرگان و مهاجرین و انصار، آن کسانی که امامت و خلافت را قبل از او بر عهده گرفتند اگر علی (علیه السلام) را انکار کرده باشند و آن حضرت بر آن ها خشمگین شده باشد تا چه رسد به این که شمشیر بر آن ها بکشد و آن ها را به سوی خویشان دعوت کند، ما آن ها را از هالکین می دانیم آن گونه که اگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بر آن ها غضب می کرد؛ زیرا ثابت شده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سِلْمُكَ سِلْمِي؛ جنگ با تو جنگ با من است و صلح با تو صلح با من» و نیز ثابت است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حق او فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ» و نیز فرمود: «لَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ».

سپس ابن ابی الحدید برای این که اعتقادش را به خلفای پیشین توجیه کند چنین می گوید: ولی ما دیده ایم که علی (علیه السلام) به خلافت آن ها رضایت داد و با آن ها بیعت کرد و پشت سر آن ها نماز خواند و با آن ها پیوند ازدواج برقرار کرد و از بیت المال که در دست آن ها بود استفاده می کرد. ما هم نباید از آنچه آن حضرت انجام داد تجاوز کنیم آیا نمی بینی هنگامی که آن حضرت از معاویه برائت جست ما هم برائت جستیم و هنگامی که او را لعن کرد ما هم لعن کردیم و هنگامی که به گمراهی کسانی از اهل شام که در میان آن ها از بقایای صحابه مانند عمر بن عاص و فرزندش عبدالله و غیر آن ها بودند حکم کرد، ما هم حکم به گمراهی آن ها کردیم؟ و در پایان می افزاید: خلاصه این که ما میان او و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تفاوتی جز رتبه نبوت قائل نیستیم و غیر از آن تمام فضائلی را که آن حضرت داشت برای علی (علیه السلام) نیز قائلیم. در عین حال، بزرگان صحابه را که برای ما ثابت نیست علی (علیه السلام) آن ها را نکوهش کرده باشد، نکوهش نمی کنیم.^۱

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ص ۲۲۰.

البته توجیهاتی که ابن ابی‌الحدید برای پذیرش خلافت خلفای پیشین ذکر کرده و معتقد است امام علیه السلام درباره آنها هیچ‌گونه طعن و مذمتی نداشته، صحیح نیست زیرا آن حضرت در روایات مختلف از جمله خود نهج‌البلاغه کراراً به صورت صریح یا کنایه از غضب حقش به وسیله آنها نکوهش شدید کرده است.

نکته‌ها

۱. غلات و مفرطین چه کسانی هستند؟

غلات کسانی هستند که درباره پیشوایان دین، غلو کرده و آنها را برتر از یک انسان بافضیلت دانسته و صفات خدایی برای آنها قائل شده‌اند.

تاریخ نشان می‌دهد که قبل از اسلام نیز غلو درباره پیشوایان دینی وجود داشته و بعضی معتقدند که در طول تاریخ همواره در میان افراد نادان بوده است. از جمله مصادیق روشن آن، غلو مسیحیان درباره حضرت عیسی علیه السلام و مریم علیه السلام است که آنها را از خدایان سه‌گانه شمرده‌اند. قرآن مجید شدیداً آنها را از این کار نهی کرده، می‌فرماید: «يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»؛ ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید؛ و درباره خدا؛ غیر از حق نگوئید. مسیح - عیسی بن مریم - فقط فرستاده خدا، (و مخلوق) و کلمه اوست؛ که او را به مریم القا نمود؛ و روحی (شایسته) از طرف او بود. پس به خدا و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید: «(خداوند) سه‌گانه است.» (از این سخن) خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا، تنها معبود یگانه است؛ او منزّه است که فرزندی داشته باشد؛ (بلکه) از آن اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین

است؛ و برای تدبیر و سرپرستی آنها، خداوند کافی است».^۱
در آیه ۱۱۶ سوره مائده و بعضی دیگر از آیات نیز به این معنی اشاره شده است.

در اسلام نیز به نظر می‌رسد که نخستین بار جمعی تصمیم داشتند راه غلو را درباره پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بپیمایند که حضرت آنها را نهی کرد و به آنها فرمود: «لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى اتَّخَذَنِي عَبْدًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَنِي نَبِيًّا؛ مرا بالاتر از حقم قرار ندهید زیرا خداوند مرا به عنوان بنده خود پذیرفته پیش از آنی که مقام نبوت بدهد».^۲

در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم که فرمود: «رَجُلَانِ لَا تَسْأَلُهُمَا شَفَاعَتِي صَاحِبُ سُلْطَانٍ عُسُوفٍ غَشُومٍ وَغَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ؛ دو گروه از امت من هستند که هرگز شفاعت من به آنها نمی‌رسد: کسی که با حاکم سختگیر ظالمی همراهی کند و کسی که در دین غلو نماید و از آن فراتر برود».^۳

سپس در عصر امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) غلو به اوج خود رسید و گروهی رسماً قائل به الوهیت آن حضرت شدند که حکمت مورد بحث و مشابهاات آن در نهج البلاغه شاهد گویای آن است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم که خطاب به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «أَنْتَ فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ وَشِيعَتُكَ وَمُحِبُّ شِيعَتِكَ وَعَدُوُّكَ وَالْغَالِي فِي النَّارِ؛ ای علی! تو و شیعیان و دوستان شیعیانت در بهشت خواهید بود اما دشمنت و همچنین کسی که درباره تو غلو کند در آتش دوزخ است».^۴

این مسأله همچنان ادامه یافت تا زمان امام صادق (علیه السلام) که غلات به فریب

۱. نساء، آیه ۱۷۱.

۲. قرب الاسناد، ص ۶۴.

۳. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۹.

۴. همان، ص ۲۶۵.

جوانان پرداختند و آن حضرت در حدیثی فرمود: «اَحْذَرُوا عَلٰی شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُوهُمْ فَاِنَّ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ؛ مراقب باشید غلات، جوانان شما را نفرینند و فاسد نکنند زیرا غلات بدترین خلق خدا هستند عظمت خدا را کوچک می‌شمرند و ربوبیت را برای بندگان خدا قائل‌اند».^۱

به نظر می‌رسد این صفت زشت از یکی از این دو چیز سرچشمه می‌گیرد: نخست، نشناختن خداوند و عدم آگاهی از حقیقت آفرینش بشر. کسی که بداند خداوند وجودی است از هر نظر نامحدود، علمش، قدرتش، وجودش و دیگر صفاتش هرگز حد و پایانی ندارد ولی انسان‌ها هر قدر والامقام باشند از نظر عمر و قدرت و علم و سایر صفات، دارای محدودیت‌هایی هستند چگونه ممکن است صفات دریا را برای قطره آبی قرار دهد؟ یا نور آفتاب را با نور یک چراغ یکسان بشمرد؟ ولی آن‌ها که از این مسائل غافل‌اند دست به دامن غلو می‌زنند و تمام صفات خدا یا بعضی از صفات او را برای بعضی از بندگان قائل می‌شوند. دیگر این‌که انسان بر اثر حب ذات افراطی علاقه دارد هرچه متعلق به اوست بسیار مهم باشد تا او نیز بر اثر انتساب به آن کسب اهمیت کند. گاه پدرش را تجلیل می‌کند و صفاتی که هرگز در او وجود نداشته برای او می‌شمرد تا خودش که فرزند اوست در سایه این دروغ‌پردازی‌ها بزرگ جلوه کند.

این امر در مورد پیشوایان نیز صادق است، سعی می‌کند پیشوایش را در حد خدایی توصیف کند تا خود نیز که پیرو چنین پیشوایی است از این طریق عظمتی کسب نماید.

گاه مشاهده معجزات و کرامات از اولیای دین نیز سبب می‌شود که افراد نادان به آن‌ها نسبت خدایی بدهند در حالی که آن‌ها تصریح می‌کردند که آنچه ما انجام

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

می‌دهیم به اذن و اراده خداوند است و در واقع از اوست نه از ما. در فقه اسلامی از جمله گروه‌هایی که محکوم به نجاست شده‌اند غلات می‌باشند و به عکس آنچه دشمنان شیعه به شیعه نسبت می‌دهند بزرگان شیعه همه دشمن غلات بوده‌اند و آن‌ها را شدیداً محکوم کرده‌اند.

البته نمی‌توان انکار کرد که بعضی از گویندگان کم‌سواد یا بی‌سواد برای اظهار فضل یا ابراز علاقه شدید به پیغمبر اکرم و امامان معصوم (علیهم السلام) مطالبی را می‌گویند که مصداق آشکار غلو است و ما همواره آن‌ها را از این کار برحذر داشته‌ایم تا روشن شود که آنچه آن‌ها می‌گویند تعلیمات مذهب شیعه نیست. و بر همه بزرگان دین و علمای راستین فرض است که این افراد را نصیحت کنند و اگر نصیحت‌پذیر نیستند از خود برانند تا کسی تصور نکند شیعیان طرفدار غلوند. در بعضی از روایات آمده است که امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) گروهی را که در حق او غلو کردند و هرچه آن‌ها را نصیحت کرد گوش ندادند اعدام فرمود.

البته فضایل امامان (علیهم السلام) فوق‌العاده زیاد است همان‌گونه که در احادیث متعدد از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَالْعُلُوَّ فِينَا قُولُوا إِنَّا عِبِيدُ مَرْبُوبُونَ وَقُولُوا فِي فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ؛ از غلو درباره ما پرهیزید و بگویند که ما بندگانی هستیم تحت ربوبیت پروردگار ولی در فضل ما هرچه می‌خواهید بگویند».^۱

تصور نشود که غلات فقط در میان بعضی از فرق شیعه که از تعلیمات اهل بیت (علیهم السلام) دور بودند پیدا شدند در میان اهل سنت نیز غلات کم نبودند از جمله این‌که به موازات روایاتی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) درباره فضایل علی (علیه السلام) نقل شده روایاتی درباره خلفای نخستین جعل کرده و آن‌ها را به مقامات فوق‌العاده ارتقا دادند و جالب این‌که بعضی از بزرگان اهل سنت حداقل به

۱. خصال شیخ صدوق (بنابر نقل میزان الحکمة در ماده غلو).

مجموع بودن بخشی از روایات مذکور تصریح کرده‌اند.

از آن مهم‌تر غلو عجیبی است که دربارهٔ صحابه از سوی علمای آن‌ها عنوان شده و آن این‌که همهٔ آن‌ها بدون استثنا عادل بوده‌اند؛ در حالی که قرآن با صراحت می‌گوید: گروهی در میان مسلمانان بودند که ظاهراً جزء صحابه محسوب می‌شدند اما در باطن منافق بودند؛^۱ که در سوره‌های مختلفی از قرآن دربارهٔ آن‌ها بحث شده است. با توجه به این آیات چگونه ممکن است آن‌ها عادل باشند؟ اضافه بر این، قرآن دربارهٔ بعضی از آن‌ها با صراحت حکم به فسق کرده، آیا فسق با عدالت سازگار است؟

از طرفی می‌دانیم که بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بعضی از صحابه در اثر فساد اخلاقی محکوم به حد شدند و حد نیز بر آن‌ها جاری شد و از همه مهم‌تر این‌که جمعی در برابر امیرمؤمنان علی علیه السلام در آن زمانی که همهٔ مردم با او بیعت کرده بودند به مبارزه برخاستند و به روی او شمشیر کشیدند و گروهی از مسلمانان را در میدان جمل به کشتن دادند. آیا همهٔ آن‌ها عادل بودند؟

نمونهٔ دیگر از غلو در میان اهل سنت اعتقادی است که گروه کثیری از آن‌ها که در زمرهٔ صوفیه هستند دربارهٔ مشایخ خود دارند که مصداق اتم غلو است. در این زمینه بحث بسیار است که اگر بیش از این ادامه بدهیم از شیوهٔ بحث‌های شرح نهج البلاغه خارج خواهیم شد.

۲. ناصبی‌ها

«ناصبی» از ماده «نصب» در اصل به معنی برپا داشتن چیزی است و از آن‌جا که شخص عداوت خویش را آشکار می‌سازد به او ناصبی گفته‌اند ولی در عرف فقهای اسلام، ناصبی به کسی گفته می‌شود که عداوت و بغض علی علیه السلام را در دل

۱. ر.ک: توبه، آیه ۱۰۱.

دارد و آن را آشکار می‌سازد.

در کتاب قاموس آمده است: نواصب و اهل نصب کسانی بودند که بغض و عداوت علی (علیه السلام) را دین خود می‌شمردند، و به آن‌ها ناصبی می‌گفتند چون با آن حضرت عداوت و دشمنی داشتند (و یکی از معانی نصب، عداوت و دشمنی است).

همین معنی در کتاب لسان العرب نیز آمده است.

در واقع ناصبی‌ها در طرف تفریط در مقابل غالیان بوده‌اند گرچه ظهور و بروز شدید آن‌ها در عصر امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بود ولی در زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز ناصبی‌هایی بودند که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دشمنی می‌ورزیدند و ظاهراً در میان مسلمین و صحابه بودند. غالباً عداوت خود را مخفی می‌داشتند ولی گاه آشکار می‌ساختند. همانگونه که در سورة منافقین آیات ۷ و ۸ درباره آن‌ها آمده است: «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ * يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛ آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» (غافل از این که) خزاین آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند. * آن‌ها می‌گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان را بیرون می‌کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و پیامبر او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

به یک معنا می‌توان گفت که ظهور ناصبی‌ها به صورت آشکار از جنگ جمل شروع شد و سپس در داستان حکمین تشدید گردید و در جنگ نهروان به اوج خود رسید بعداً نیز به وسیله دارودسته معاویه در شام قوت گرفت و تا آن‌جا که در تواریخ آمده است هفتاد سال بر منابر - نعوذ بالله - سب و لعن علی (علیه السلام) می‌کردند.

ولی در حال حاضر در میان مسلمین کمتر کسی پیدا می‌شود که دربارهٔ علی علیه السلام یا امامان اهل بیت علیهم السلام اظهار عداوت کند و یا زبان خود را - نعوذ بالله - به سب و لعن آنان آلوده نماید.

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اهل بیت علیهم السلام ناصبی‌ها در زمرهٔ کفار شمرده شده‌اند بلکه مصداق بدترین کافران محسوب می‌شوند.

مرحوم کلینی در کتاب کافی در احکام آب حمام این حدیث را از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «از غسالهٔ آب حمام استفاده نکنید زیرا فرزندان نامشروع از آن استفاده کرده‌اند و نیز ناصبی‌ها - دشمنان ما اهل بیت - که بدترین آن‌ها هستند از آن استفاده نموده‌اند».^۱

۱. کافی، ج ۶، ص ۴۹۸، باب الحمام.

وَسُئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ،

التَّوْحِيدُ أَلَّا تَتَوَهَّمَهُ، وَالْعَدْلُ أَلَّا تَتَّهَمَهُ.

از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد،

امام علی (ع) فرمود:

توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی گنجد و بدانیم در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

صاحب مصادر بعد از تمجید و ستایش بلیغی از این کلام مولا علی (ع) که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد می گوید: این گفتار حکیمانه در غرر الحکم با تفاوت روشنی ذکر شده (که نشان می دهد آن را از منبع دیگری دریافت داشته است) و همچنین راغب اصفهانی در کتاب مفردات (در ماده بصر، با تفاوتی) آن را ذکر کرده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷).

شرح و تفسیر

حقیقت توحید و عدل

امام علی (علیه السلام) در این کلام کوتاه و بسیار پرمعنا دو اصل مهم دین را به عالی ترین وجهی بیان می کند: «از آن حضرت درباره توحید و عدل سؤال شد، فرمود: توحید آن است که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری و عدل آن است که او را متهم نسازی (اشاره به این که ذات خداوند در اندیشه هیچ کس نمی آید و در تقسیم نعمت هایش عدالت و حکمت را رعایت می فرماید)؛ (وُسْئِلَ عَنِ التَّوْحِيدِ وَالْعَدْلِ فَقَالَ التَّوْحِيدُ إِلَّا تَتَوَهَّمُهُ، وَالْعَدْلُ إِلَّا تَتَّهَمُهُ).

توحید در این جا به معنی خداشناسی است و خداشناسی در صورتی کامل می شود که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم بدانیم و از هرچه دیده ایم و شنیده ایم و گفته ایم فراتر بشماریم.

زیرا آنچه در وهم انسان و خیال و قیاس و عقل او می گنجد محدود است و خداوند وجودی است نامحدود از هر جهت و به همین دلیل همواره بزرگان علم عقاید گفته اند که کنه ذات خدا بر هیچ کس حتی بر انبیا و اولیا روشن نیست. آنچه از خداوند می دانیم صفات جلال و جمال اوست و افعال و آثاری که صحنه جهان را پر کرده است.

به همین دلیل در روایات دستور داده شده که در ذات خدا اندیشه نکنید که به جایی نمی رسید.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم که فرمود: «تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدُّهُ صَاحِبُهُ إِلَّا تَحِيْرًا؛ درباره آفرینش خداوند سخن بگویند ولی درباره کنه ذات او نه، زیرا سخن درباره ذات خدا جز بر حیرت صاحبش نمی افزاید».^۱

و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم: «مَنْ نَظَرَ فِي اللَّهِ كَيْفَ هُوَ هَلَكَ؛ کسی که درباره ذات خدا اندیشه کند که چگونه است؟ گمراه می شود».^۲

و در حدیث دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید: «قُلْ إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرُ فِي اللَّهِ وَلَكِنْ إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى عَظَمَتِهِ فَانْظُرُوا إِلَى عَظِيمِ خَلْقِهِ؛ از تفکر درباره ذات خداوند بپرهیزید و اگر خواستید به عظمت او نگاه کنید به آفرینش عظیم او بنگرید».^۳

حتی در موضوع یگانگی خداوند، در روایات و همچنین در کلمات بزرگان آمده است که توحید به معنی یگانگی او، به معنی توحید عددی نیست که بگوییم خداوند یکی است و دو تا نیست بلکه به این معنی است که هیچ چیز مثل او نمی باشد (لیس کمثله شیء) و در سوره توحید نیز می خوانیم: «وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

ابن ابی الحدید در این زمینه اشعار جالبی دارد می گوید:

فِيكَ يَا أُعْجُوبَةَ الْكَوْنِ	غَدَا الْفِكْرُ كَلِيلًا
أَنْتَ حَيَّرْتَ ذَوِي اللَّبِّ	وَيَلْبَلْتُ الْعُقُولَا
كُلَّمَا أَقْدَمَ فِكْرِي	فِيكَ شِبْرًا فِرًّا مِيلًا
نَاكِصًا يَخْبِطُ فِي عَمِيَاءَ	لَا يَهْدِي السَّبِيلَا

۱. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

۲. همان، ص ۹۳.

۳. همان.

در تو ای اعجوبه جهان هستی! (ای خدای بزر!) فکر، خسته و وامانده شد.
 تو صاحبان عقل و اندیشه را حیران ساخته ای و خردها را به هم ریخته ای.
 هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود یک میل فرار می کند (و از
 عظمت ذات در وحشتی شدید فرو می رود).
 آری، به عقب برمی گردد و در تاریکی غرق می شود و راهی به سوی جلو پیدا
 نمی کند.^۱

و به گفته شاعر توانای فارسی زبان (سنایی غزنوی):
 نتوان وصف تو گفتن که تو در وصف نگنجی
 نتوان شبه تو جستن که تو در وهم نیایی
 همه درگاه تو جویم همه از فضل تو پویم
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی
 همه عزّی و جلالی همه علمی و یقینی

همه نوری و سروری همه جودی و جزایی^۲
 این کلام حکیمانه انسان را به یاد حدیث معروفی می اندازد که مرحوم علامه
 مجلسی در بحارالانوار از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود: «كُلُّ مَا مَيَّزْتُموه
 بأوهامكم في أدقِّ معانيه مخلوقٌ مصنوعٌ مثلكم مردودٌ إليكم؛ آنچه با وهم
 و گمان خود در دقیق ترین معانی (درباره خدا) فکر می کنید همانند خودتان
 مخلوق و ساخته شده است و به سوی شما بازمی گردد (و ذات واجب الوجود،
 برتر از آن است که مخلوق کسی باشد).»^۳

این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه «وَإِنِّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى»؛ همه

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۵۱.

۲. در شرح خطبه ۱ و ۹۱ نهج البلاغه بحث مشروحی در این زمینه آمده است.

۳. بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۲۹۲.

چیز به سوی پروردگارت پایان می‌گیرد.^۱ از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا؛ خداوند متعال می‌فرماید: ان الی ربک المنتهی یعنی هنگامی که سخن به خداوند (وکنه ذات او) رسید توقف کنید و چیزی نگویید».^۲

و اما جمله دوم که امام (علیه السلام) می‌فرماید: «حقیقت عدل (عدالت خداوند) آن است که او را متهم نسازی» اشاره به این است که کسی عقیده کامل به عدالت خداوند دارد که همه کارهای او را بر وفق حکمت و عدالت بدانند. تقسیم نعمت‌ها در میان بندگان، وجود حوادث دردناک در زندگی، هجوم آفات و بلاها در مواقع خاص به فرد یا گروهی؛ آری، او همه این‌ها را از سوی خداوند می‌داند و او را متهم به ظلم و بی‌عدالتی نمی‌کند و مشکل را در نقصان علم و آگاهی خود از مصالح و مفاسد امروز و آینده می‌شمرد. می‌گوید: دلیلی ندارد که این‌ها ظالمانه باشد چراکه خداوند نه نیاز به کسی دارد و نه کاری برخلاف حکمت انجام می‌دهد.

این مطلب در علم کلام و عقاید در بحث عدل الهی تحت عنوان «فلسفه آفات و بلاها» به‌طور مشروح آمده است و ما آن را در کتاب پیام قرآن در بحث عدل الهی به‌صورت مشروح آورده‌ایم.

و به‌طور خلاصه امور بسیاری وجود دارد که ما آن را شرّ و آفت می‌نامیم در حالی که در پشت آن مصلحتی نهفته است و در واقع خیر و برکت است و بسیار می‌شود که شرور و آفات نتیجه اعمال خود ماست و گاه کیفر الهی برای پاک کردن ما، و گاه هشدار است برای زدودن آثار غفلت و گاه سوء تفاهم‌هایی است که با دقت زایل می‌شود و

۱. نجم، آیه ۴۲.

۲. کافی، ج ۱، ص ۹۲.

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این گفتار حکیمانه سخنی دارد که با ذکر آن این بحث را که بسیار عمیق و گسترده است پایان می دهیم.

او می گوید: این سخن از کلمات جامع و مانع آن حضرت (صلوات الله علیه و سلامه) می باشد که در عین اختصار و فشردگی، اساس تمام بحث هایی است که طرفداران عدل و توحید از مسلمین، آن را گفته اند و نوشته اند.

سپس می افزاید: صاحب طراز (امیرحیی علوی زیدی) می گوید: این دو جمله تمام آنچه را علوم توحید با همه وسعتش و علوم حکیمانه با تمام گستردگی اش با لطیف ترین و فشرده ترین عبارات بیان کرد و اگر در کلام امیرمؤمنان در باب توحید و عدل جز این دو جمله نبود در فضل و مقام آن حضرت و دارا بودن دقیق ترین نکات بلاغت کافی بود تا چه رسد به سایر حکمت های دینی آن حضرت و آداب درخشان علمیه؛ و ما به لطایف کلام آن حضرت اشاراتی داشتیم و آنچه را خداوند از اسرار علوم آن حضرت به ما روزی داده بود در شرح کتاب نهج البلاغه آوردیم و آن کتابی است جامع تمام صفات پسندیده و خصال نیکو درباره دین و دنیا.^۱

و چه غافل اند کسانی که در باب خداشناسی، او را دارای جسم و اعضا می دانند یا می گویند که در آخرت با همین چشم، به صورت حسی دیده می شود و همچنین کسانی که منکر عدالت او هستند اجبار بندگان و سپس مجازات آنها را برای اعمالشان درباره خدا جایز می شمردند و انحرافات فراوانی به دنبال دورافتادن از چشمه فیض اهل بیت علیهم السلام دامنگیر آنها شده است. و ما افتخار می کنیم که به عنوان پیروان آن مکتب، اصل عدل را یکی از اصول پنج گانه دین خود می شمیریم.

۱. مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۷.

لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ.

امام علی (ع) فرمود:

خاموش ماندن از گفتار حکمت آمیز خیری ندارد
همان گونه که سخن گفتن نابخردانه.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

با توجه به این گفتار حکیمانه عین چیزی است که در حکمت ۱۸۲ آمده و مرحوم خطیب در ذیل آن، مدارک آن را بیان کرده در این جا می گوید: اضافه می کنیم که زمخشری نیز آن را در باب سکوت کتاب ربیع الابرار آورده است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۸).

شرح و تفسیر

حق گفتار صحیح

امام علی (علیه السلام) در این گفتار نورانی موارد سکوت و سخن گفتن را به صورت جالب و موجزی بیان کرده، می‌فرماید: «خاموش ماندن از گفتار حکمت‌آمیز خیری ندارد همان‌گونه که سخن گفتن نابخردانه»؛ (لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ، كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ).

همان‌گونه که در مصادر ذکر شد این کلام شریف یک‌بار دیگر در نهج‌البلاغه در حکمت ۱۸۲ بدون کمترین تغییری آمده است و این نشان می‌دهد که مرحوم سید رضی گاه بر اثر فاصله زمانی در گردآوری خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار حکمت‌آمیز فراموش می‌کرده که آن را قبلاً ذکر نموده لذا آن را بار دیگر در ضمن کلمات آن حضرت آورده است.

به هر حال منظور امام علی (علیه السلام) از واژه «حکم» در این جا قضاوت و داوری در میان مردم نیست آن‌گونه که بعضی از شارحان تصور کرده‌اند زیرا امام علی (علیه السلام) آن را در نقطه مقابل جهل قرار داده و می‌دانیم که نقطه مقابل جهل، علم و دانش و حکمت است.

و اگر به موارد استعمال «حکم» در قرآن مجید و روایات مراجعه کنیم خواهیم دید که «حکم» گاهی به معنای فرمان نبوت و رسالت، گاه به معنای قضاوت، گاه به معنی عقل و خرد و گاه به معنی علم و دانش آمده است.

و معنی اصلی «حکم» به گونه‌ای که ارباب لغت گفته‌اند همان منع کردن به منظور اصلاح است به همین دلیل به لگام حیوان «حَکَمَ» (بر وزن صدف) گفته می‌شود. سپس این واژه به هرچیزی که بازدارنده است اطلاق شده، مانند علم و دانش و عقل و خرد و حتی قضاوت که جلوی اختلافات را می‌گیرد.

در ذیل حکمت ۱۸۲ بیان کردیم که در مورد برتری سکوت و سخن گفتن در میان دانشمندان گفت‌وگوست: بعضی سکوت را ترجیح می‌دهند زیرا خطرات و آفات زبان را بسیار می‌دانند و درواقع نیز همین‌طور است چراکه گناهان کبیره فراوانی (حدود سی گناه کبیره) با زبان انجام می‌شود.

از سوی دیگر، بدون سخن، تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر، اجرای عدالت و فصل خصومت امکان‌پذیر نیست.

از این رو امام علیه السلام بیان دیگری می‌فرماید که موارد برتری سکوت و برتری سخن گفتن را در آن مشخص کرده است؛ آن‌جا که گفتار حکیمانه مفید و سودمند، راهنما و هدایت‌کننده است باید سخن گفت و آن‌جا که گفتار از سر جهل است، غیبت است، تهمت، افترا، دروغ، سخن‌چینی، مطالب بیهوده و لغو است سکوت ترجیح دارد و البته گاه پیدا کردن مصادیق این دو کمی مشکل است، هوای نفس می‌گوید: این گفتار حکیمانه است، بگو؛ ولیکن شرع و عقل می‌گویند: سخنی است بیهوده یا فسادانگیز، مگو؛ و در این‌گونه موارد اگر انسان بر هوای نفس چیره نشود چه‌بسا سخنان ناپسند را خوب و پسندیده پندارد و به سراغ آن برود و این همان چیزی است که به‌عنوان تسویلات نفس و تزئینات شیطان معروف است.

به همین دلیل هنگامی که از امام سجاد علیه السلام سؤال کردند که سکوت بهتر است یا کلام؟ فرمود: «هرکدام آفتی دارد. اگر کلام، خالی از آفت باشد از سکوت بهتر است».

و هنگامی که پرسیدند: به چه دلیل؟ امام (علیه السلام) دو دلیل جالب بیان کرد: نخست فرمود: «لَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ مَا بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَوْصِيَاءَ بِالسُّكُوتِ إِنَّمَا بَعَثَهُمْ بِالْكَلَامِ؛ خداوند متعال انبیا و اولیا را به سکوت کردن مبعوث نکرد بلکه آن‌ها را به سخن گفتن مبعوث نمود».

دیگر این که: «شما هنگامی که می‌خواهید فضیلت سکوت را بیان کنید از کلام استفاده می‌کنید ولی هرگز برای بیان فضیلت کلام از سکوت نمی‌توان استفاده کرد»؛ «إِنَّكَ تَصِفُ فَضْلَ السُّكُوتِ بِالْكَلَامِ وَلَسْتَ تَصِفُ فَضْلَ الْكَلَامِ بِالسُّكُوتِ»^۱. کوتاه سخن این که چگونه ممکن است خداوند نعمت بیان را به عنوان یکی از بزرگترین نعمت‌هایش بعد از نعمت آفرینش انسان در قرآن بیان کند، «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ» و با این حال او را دعوت به سکوت نماید؟ چرا از این نعمت بزرگ الهی که امتیاز انسان نسبت به تمام جانداران است برای گفتن ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، برای شکر نعمت‌هایش، برای تعلیم و تربیت خلق، برای امر به معروف و نهی از منکر، برای حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم استفاده نشود؟

و نیز چگونه ممکن است خداوند و اولیایش اجازه دهند که از این موهبت بی‌نظیر در راه دروغ و تهمت و سخنان رکیک و اعانت ظالم و ظلم به بی‌گناهان بهره‌گیری شود؟

بنابراین همان‌گونه که امام (علیه السلام) در گفتار بسیار حکیمانه مورد بحث فرموده، نه سکوت از بیان حق، خوب است و نه سخن گفتن با جهل.

فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ
 اللَّهُمَّ أَسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا.

امام علیه السلام در دعایی که برای درخواست باران کرده، عرضه می‌دارد:
 خداوندا! به وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن
 نه به وسیله ابرهای سرکش (و خطر آفرین).^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این دعای پرمعنا می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام علیه السلام ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آنها شیر دوشید و بر آنها سوار شد»؛ (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك أنه علیه السلام شبه السحاب

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب تنها منبع دیگری که برای این دعای پرمعنا و زیبا ذکر کرده نه‌ایه ابن اثیر در ماده «زلل» می‌باشد. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۱۹).

ذَوَاتِ الرُّعُودِ وَالْبَوَارِقِ وَالرِّيَّاحِ وَالصَّوَاعِقِ بِالْإِبِلِ الصَّعَابِ الَّتِي تَقْمِصُ بِرِحَالِهَا
وَتَقْصُ بُرْكَانَهَا وَشَبَّهَ السَّحَابَ خَالِيَةً مِنْ تِلْكَ الرَّوَائِعِ بِالْإِبِلِ الذَّلِيلِ الَّتِي تُحْتَلَبُ
طَبِيعَةً وَتُقْتَنَعْدُ مُسْمِحَةً).

شرح و تفسیر

باران‌های مفید

باران یکی از نعمت‌های بزرگ الهی است که در قرآن مجید بارها به‌عنوان نعمت و همچنین به‌عنوان آیتی از آیات حق به آن اشاره شده است این نعمت الهی گاهی خالی از ضایعات است، ابرها نرم‌نرم می‌بارند بی‌آن‌که طوفان و صاعقه و گردبادی همراه داشته باشد. امام علیه السلام در کلام خود آن‌ها را ابرهای رام و تسلیم شمرده، و گاه با طوفان‌ها و صواعق و گردبادها همراه است که در عین باریدن، ضایعات فراوانی همراه دارد. آتش صاعقه انسان‌ها و خانه‌هایی را می‌سوزاند و خاکستر می‌کند و گردباد و طوفان سبب ویرانی خانه‌ها و امارت‌ها و ریشه‌کن شدن درختان می‌شود.

به همین دلیل امام علیه السلام در دعای باران خود عرضه می‌دارد: «خداوندا! به‌وسیله ابرهای رام به ما باران عنایت کن نه به‌وسیله ابرهای سرکش»؛ (فِي دُعَاءِ اسْتَسْقَى بِهِ اَللّٰهُمَّ اَسْقِنَا ذُلَّ السَّحَابِ دُونَ صِعَابِهَا).

جمعی از شارحان نهج‌البلاغه این کلام امام علیه السلام را طور دیگری تفسیر کرده‌اند گفته‌اند: منظور از ابرهای رام و تسلیم، ابرهای باران‌زا و منظور از ابرهای سرکش، ابرهای بدون باران و پُرسر و صداست.

و ظاهراً مرحوم سید رضی نیز در شرح زیبایی که برای این کلام نوشته و بعداً آن را تفسیر خواهیم کرد کلام امام علیه السلام را همین‌گونه تفسیر کرده است.

در حالی که جمله «اُسقنا» (ما را سیراب کن) به هر دو گروه از ابرها اشاره می‌کند. امام (علیه السلام) عرضه می‌دارد: «ما را با ابرهای رام سیراب کن نه با ابرهای سرکش». یعنی آن‌ها هم سیراب می‌کنند ولی توأم با آسیب‌های مختلفی هستند. شبیه این سخن چیزی است که در دعای باران از امام امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل شده است؛ در این دعا حضرت بارانی را تقاضا می‌کند که مایه برکت نهرها، رویش درختان، ارزان شدن ارزاق، پرنشاط شدن انسان‌ها و حیوان‌ها و پرورش زراعت‌ها و پرشیر شدن پستان حیوانات گردد نه بارانی که ضرر و زیان رساند و مشکلات گوناگون و پی‌درپی بیافریند.^۱

نکته‌ها

۱. صلاة الاستسقاء (نماز باران)

در دستورات اسلامی وارد شده است که هرگاه باران تأخیر ییفتد و مردم در زحمت قرار گیرند رو به درگاه خدا آورند و بعد از سه روز روزه پی‌درپی به‌طور گروهی به خارج شهر بروند و در زیر آسمان نماز باران را که آداب خاصی دارد به‌جا آورند. از گناهان خود توبه کنند و خدا را به اسماء حسنائش بخوانند و دعا کنند تا باران رحمت الهی نازل گردد.

بارها و بارها تجربه شده است - و ما خود نیز تجربه کردیم که خود داستان مفصلی دارد - که باران رحمت الهی به فاصله کمی بعد از نماز استسقاء باریده است.

بسیاری از آداب آن مانند نماز عید است و در روایات آمده که اگر روز دوشنبه انجام شود بهتر است. مؤذنان پیشاپیش امام به‌سوی خارج شهر حرکت می‌کنند و نماز بدون اذان و اقامه خوانده می‌شود یکصد بار رو به قبله تکبیر

۱. رجوع شود به مستدرک الوسائل، ج ۶، ابواب صلاة الاستسقاء، باب ۱، ص ۱۷۹، ح ۲.

می‌گویند و یکصد بار رو به طرف راست، تسبیح و یکصد بار رو به طرف چپ ذکر «لا اله الا الله» و یکصد بار رو به مردم «الحمد لله» می‌گویند و امام بعد از نماز خطبه می‌خواند و مردم را در آن خطبه به دوری از گناهان و قیام به واجبات دعوت می‌کند.^۱

در خطبه ۱۱۵ و همچنین در خطبه ۱۴۳ که پیش‌تر ذکر کردیم تعبیرات بسیار زیبا و پرمعنا و گویایی درباره نماز باران و چگونگی تقاضای این رحمت الهی از خداوند آمده است که به خوبی نشان می‌دهد امام (علیه السلام) در هر صحنه‌ای وارد بشود حق آن را به عالی‌ترین وجهی ادا می‌کند.

در این جا مناسب است از نماز باران باشکوهی یاد کنیم که امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در عصر مأمون به جا آورد و مایه حیرت مأمون و اطرافیانش شد. جریان از این قرار است: هنگامی که مأمون امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را ولیعهد خود ساخت در آن سال باران نبارید، اطرافیان مأمون و آن‌ها که با امام (علیه السلام) دشمنی داشتند گفتند: ببینید، هنگامی که علی بن موسی الرضا آمد و ولیعهد ما شد باران از ما قطع گردید. این سخن به گوش مأمون رسید و بر او سخت آمد به امام (علیه السلام) عرضه داشت: آیا می‌شود دعایی کنی تا مردم از باران بهره‌مند شوند؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری. مأمون عرض کرد: کی انجام می‌دهی (آن روز، جمعه بود) فرمود: روز دوشنبه این کار را انجام می‌دهم زیرا شب گذشته پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله) را در خواب دیدم در حالی که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) با او بود به من فرمود: فرزندم! منتظر روز دوشنبه باش و در آن روز نماز باران را در بیابان بخوان و بدان که خداوند باران را بر این مردم خواهد فرستاد و آن‌ها را از فضیلت و کرامتی که نزد پروردگارت داری باخبر خواهد ساخت (البته این احتمال نیز بعید نیست که یکی از مقدمات نماز باران گرفتن سه روز روزه است و امام (علیه السلام) می‌خواستند روز

۱. آداب نماز استسقاء را می‌توانید در جلد پنجم وسائل الشیعه، صفحه ۱۶۲ تا ۱۶۹ مطالعه نمایید.

شنبه و یکشنبه و دوشنبه را روزه بگیرند).

روز دوشنبه فرا رسید، آن حضرت به بیابان رفتند و جمعیت زیادی همراه ایشان از شهر خارج شدند، سپس امام بالای منبر رفت و حمد و ثنای الهی به جا آورد و عرضه داشت: «خدایا، پروردگارا! تو حقّ ما اهل بیت را عظیم داشتی و بر همین اساس مردم به ما توسل جسته‌اند، همان‌گونه که تو امر کردی آنان امید به فضل تو دارند و منتظر احسان تواند، تو نیز بارانی نافع و فراگیر، بارانی بدون تأخیر و خالی از ضرر بر آنان فرو فرست، بارانی که پس از رسیدن آنان به خانه‌هایشان آغاز گردد».^۱

راوی این خبر می‌گوید: به آن خدایی که محمد (صلی الله علیه و آله) را به حق مبعوث ساخت سوگند که پس از دعای آن حضرت مشاهده کردیم ابرهای متراکم در آسمان ظاهر شدند و رعد و برق شدیدی پدید آمد و مردم با سرعت به‌سوی خانه‌هایشان به راه افتادند گویی از باران شدیدی فاصله می‌گرفتند.

امام (علیه السلام) خطاب به آنان فرمود: این ابر مربوط به شما نیست مربوط به فلان منطقه است. ابرها عبور کردند و گذشتند، ابر دیگری ظاهر شد فرمود: این ابر نیز مربوط به شما نیست و مربوط به فلان منطقه است؛ ده بار ابرها آمدند و رفتند. هنگامی که ابر یازدهم ظاهر شد امام (علیه السلام) فرمود: این مال شماست، شکر خدا را به جا آورید و بدانید که این ابر نمی‌بارد تا وارد خانه‌هایتان شوید هنگامی که به خانه‌ها رسیدند باران دانه‌درشتی شروع به باریدن کرد به گونه‌ای که تمام ظرف‌ها و استخرها و بیابان‌ها پر از آب شد و مردم همگی زمزمه می‌کردند: «هَئِذَا لَوْلَدَ رَسُولُ اللَّهِ كَرَامَاتِهِ؛ این کرامات بر فرزند پیغمبر گوارا باد».^۲

۱. احتمال دارد که امام (علیه السلام) این دعا را بعد از نماز استسقاء به جا آورده و نیز محتمل است که حتی بدون نماز استسقاء این دعای پرمعنی را خوانده و به سبب آن، بارانی پربرکت باریده است.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۰.

۲. قطع برکات آسمانی بر اثر گناهان

از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می‌شود که یکی از عوامل خشکسالی و کمی باران، گناهانی است که مردم مرتکب می‌شوند و به سبب آن از این رحمت واسعه الهی محروم می‌گردند.

در سوره نوح در ماجرای گفت‌وگوی این پیغمبر بزرگ الهی با مردم آن زمان می‌خوانیم که آن حضرت می‌فرماید: از گناهان خود استغفار کنید تا باران‌های پربرکت نازل گردد: «اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّاراً * يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَاراً».

و در آیه ۱۳۰ سوره اعراف می‌خوانیم: «وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ»؛ ما آل فرعون را به خشکسالی و زیان‌های مالی گرفتار ساختیم شاید از راه نادرست خود بازگردند».

در ذیل خطبه ۱۱۵ این حدیث را از امام صادق (ع) آوردیم که می‌فرماید: «إِذَا فَشَتْ أَرْبَعَةٌ ظَهَرَتْ أَرْبَعَةٌ إِذَا فَشَا الزُّنَا ظَهَرَتِ الزَّلَازِلُ وَإِذَا أُمْسِكَتِ الزَّكَاةُ هَلَكَتِ الْمَاشِيَةُ وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ فِي الْقَضَاءِ أُمْسِكَ الْقَطَرُ مِنَ السَّمَاءِ وَإِذَا خُفِرَتِ الدِّمَةُ نُصِرَ الْمُشْرِكُونَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ؛ هنگامی که چهار گناه شایع بشود چهار بلا دامنگیر مردم می‌شود: هنگامی که «زنا» شایع شود زلزله‌ها آشکار می‌گردد و هنگامی که مردم از دادن زکات امساک کنند مر و میر در چهارپایان می‌افتد و هنگامی که حاکمان در قضا ستم کنند آسمان از باریدن باران بازمی‌ایستد و هنگامی که پیمان‌ها شکسته شود مشرکان بر مسلمین پیروز می‌شوند».^۱

هنگامی که امام صادق (ع) فتوای نادرست ابوحنیفه را در بعضی از مسائل می‌شنود می‌فرماید: «فِي مِثْلِ هَذَا الْقَضَاءِ وَشِبْهِهِ تَحْبِسُ السَّمَاءُ مَاءَهَا وَتَمْنَعُ الْأَرْضُ بَرَكَتَهَا؛ به دلیل این‌گونه قضاوت‌ها و مانند آن، آسمان آب خود را حبس

۱. بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۱، ح ۱۳.

می‌کند و زمین برکت خود را منع می‌نماید».^۱

سخن در این زمینه بسیار است و در این جا با ذکر کلام سید رضی که در ذیل این گفتار حکیمانه آمده و شرح لغات آن، این بحث را به پایان می‌بریم. او چنین می‌گوید: «این از کلمات فصیح و شگفت‌انگیز است زیرا امام (علیه السلام) ابرهای پرسروصدا را که توأم با رعد و برق و طوفان و صاعقه است تشبیه به شتران سرکشی کرده که بار خود را فرو می‌افکنند و سوار خود را به زمین می‌کوبند ولی ابرهای خالی از این هیاهو را به شتران رام تشبیه فرموده که به راحتی می‌توان از آن‌ها شیر دوشید و بر آن‌ها سوار شد». (قال الرضی: وهذا من الکلام العجیب الفصاحه، وذلك أنه (علیه السلام) شبه السحاب ذوات الرعود والبوارق والرياح والصواعق بالابل الصعاب التي تَقْمِصُ برحاليها وتَقْصُ بُرْكانِها وشبه السحاب خاليه من تلك الروائع بالابل الذلل التي تُخْتَلَبُ طيعةً وتُقْتَعَدُ مُسْمَحَةً). «رعود» جمع «رعد» و «بوارق» جمع «برق» و «صواعق» جمع «صاعقه» می‌باشد.

«تقمص» از ماده «قَمَص» (بر وزن شمس) به معنی سرکش شدن شتر است به گونه‌ای که پاهای جلو را بلند کند و پاهای عقب را بر زمین بکوبد و سوار خود را بر زمین بیفکند.

«تقص» از ماده «وقص» (بر وزن نقص) به معنی پرتاب کردن شخص سوار بر زمین آمده است.

«روائع» جمع «روعه» به معنی چیز وحشت‌انگیز است و در بعضی از نسخ «زوابع» آمده که جمع «زوبعه» به معنی گردباد است. «طیعة» به معنی مطیع و فرمانبردار است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۲۵۶.

«تقتعد» از ماده «قعود» به معنی نشستن و «مسمحة» از ماده «سماح» به معنی رام است و در مجموع اشاره به شترانی است که به هنگام دوشیدن شیر هیچ گونه ناآرامی و نافرمانی ای نمی کنند.

وَقِيلَ لَهُ ﷺ لَوْ غَيَّرْتَ شَيْئَكَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ،

الْخِضَابُ زِينَةٌ وَنَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ!
يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ

به حضرت عرض کردند: چه خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید.

امام ﷺ در پاسخ فرمود:

خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم.

(منظور امام ﷺ رحلت پیغمبر اکرم ﷺ بود).^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب برای این گفتار پرمعنی مدرکی غیر از نهج البلاغه ذکر نکرده است. اضافه می کنیم که مرحوم سید رضی آن را در کتاب خصائص الائمه (ص ۱۲۵) نیز آورده است.

شرح و تفسیر

ما به سوگ پیامبر نشستہ ایم

شک نیست کہ خضاب کردن و زدن رنگ مناسب به موهای سفید در هنگام کهنسالی یا میانسالی، ہم از نظر عرف عقلاً کار مطلوبی است و ہم در شریعت اسلام بر آن تأکید شدہ است همان گونه کہ بعداً بہ صورت مشروح تر بیان خواهیم کرد.

بہ همین دلیل سؤال کننده هنگامی کہ امام علیہ السلام را با محاسن سفید شدہ و بدون خضاب دید سؤال برای او پیش آمد و عرض کرد: «ای امیرمؤمنان! چہ خوب بود محاسن خود را رنگ و خضاب می کردید؟» (وَقِيلَ لَهُ عليه السلام لَوْ غَيَّرْتَ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ).

امام علیہ السلام در پاسخ فرمود: «خضاب و رنگ بستن زینت است ولی ما عزاداریم (منظور امام علیہ السلام رحلت پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم است)»؛ (فَقَالَ عليه السلام: الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم).

ظاهر نسخہ صبحی صالح کہ ما آن را متن کلام خود قرار دادہ ایم این است کہ جملہ «يُرِيدُ وَفَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم» جزء کلام سید رضی است نہ کلام امام علیہ السلام در حالی کہ ظاهر نسخہ ابن ابی الحدید کہ بعضی آن را ترجیح دادہ اند این است کہ آن جملہ جزء کلام خود امام علیہ السلام است (نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم).

در این صورت تفسیرهای دیگری نمی توان برای این مصیبت ذکر کرد زیرا

خود امام علیه السلام آن را تفسیر فرموده است که منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

ولی بنابر این که این تفسیر جزء کلام سید رضی باشد بعضی آن را نپذیرفته اند و گفته اند که منظور، مصیبت سقیفه و پیامدهای آن در عصر عثمان و سپس در دوران حکومت امام علیه السلام نظیر جنگ های جمل و صفین و مانند آن است که دائماً امام علیه السلام با نهایت تأسف درگیر آثار مصیبت بار آن بود.^۱

البته اگر منظور، مصیبت رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد آن نیز بعید به نظر نمی رسد زیرا مصیبت به اندازه ای سنگین بود که آثارش تا پایان عمر بر قلب امام علیه السلام سنگینی می کرد همان گونه که در حالات امام حسین علیه السلام هنگام دفن برادر ارجمندش امام مجتبی علیه السلام می خوانیم که بر سر قبر او چنین بیان کرد:

«أَدَهْنُ رَأْسِي أَمْ أَطِيبُ مَحَاسِنِي وَرَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ

آیا موهای سرم را روغن بزنم یا محاسنم را خوشبو سازم در حالی که سر تو در زیر خاک پنهان شده و تو غارت زده ای (تمام حقوق را دشمنان غارت کردند)؟»^۲

و در حالات امام سجاد علیه السلام نیز می خوانیم که بعد از شهادت پدرش حضرت امام حسین علیه السلام تا پایان عمر همواره عزادار بود با این که حدود ۴۰ سال طول کشید.

علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که طبق آنچه در احادیث معروف آمده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «زمانی فرامی رسد که محاسن تو را با خون سرت خضاب می کنند»؛ امام علیه السلام پیوسته آن زمان را انتظار می کشید تا شربت شهادت بنوشد و از شرّ اشرار آسوده شود.^۳

۱. منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۵۳۹ (این بخش از منهاج به وسیله مرحوم آیت الله کمرهای نگاشته شده است).

۲. منتهی الآمال، حالات امام حسن مجتبی علیه السلام و بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۶۰ (با کمی تفاوت).

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۶۰۴ ماده «خضب».

به خصوص این که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «خَضَبُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) وَلَمْ يَمْنَعْ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِلَّا قَوْلُ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) تُخَضَّبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ؛ پیغمبر اکرم (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) خضاب کرد ولی آنچه علی (علیه السلام) را از این کار بازداشت کلام پیامبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بود که فرمود: روی محاسنت از خون فرقت خضاب خواهد شد».^۱

نکته‌ها

۱. خضاب و رنگ کردن موها در اسلام

در آموزه‌های اسلامی تأکید شده است که مسلمانان، پاکیزه و مرتب باشند و از زینت‌های معقول و دور از اسراف و تبذیر بهره بگیرند و به تعبیر دیگر، اسلام پیروانش را زیبا می‌پسندد.

در قرآن مجید به مسلمانان دستور داده شده هنگامی که به مسجد که کانون مهم عبادت است می‌روند لباس مزین بپوشند و زینت داشته باشند «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»؛ ای فرزندان آدم! زینت خود را هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید».^۲

و از آن جا که ممکن است بعضی از افراد نادان و سطحی‌نگر از این دستور تعجب کنند در آیه بعد از آن می‌فرماید: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ»؛ بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزی‌های پاکیزه را، تحریم کرده است؟».

این زینت ممکن است معنی وسیعی داشته باشد که هم زینت‌های جسمانی را شامل شود و هم زینت‌های معنوی را.

در همین باره روایات متعددی درباره خضاب و رنگ کردن مو برای مردان

۱. بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۱۶۵.

۲. اعراف، آیه ۳۱.

و زنان وارد شده است و مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار یک باب تحت عنوان «الْخِضَابُ لِلرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ» آورده و در آن ۱۶ روایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام ذکر نموده است.

از جمله در حدیثی از امام صادق علیه السلام از پدرانش از رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «أَرْبَعٌ مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِينَ الْعِطْرُ وَالنِّسَاءُ وَالسَّوَاكُ وَالْحِنَاءُ؛ چهار چیز است که از سنت پیامبران است: عطر و داشتن همسر و مسواک و رنگ کردن موهای سفید با حنا».^۱

در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «اخْتَضِبُوا بِالْحِنَاءِ فَإِنَّهُ يُجَلِّي الْبَصَرَ وَيُنْبِتُ الشَّعْرَ وَيُطَيِّبُ الرَّيْحَ وَيُسَكِّنُ الزَّوْجَةَ؛ با حنا موهای سفید خود را رنگ کنید که بر نورانیت چشم می افزاید و موها را تقویت می کند و بوی انسان را خوش می سازد و به همسران آرامش می دهد».^۲

در حدیث دیگری می خوانیم: «أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْخِضَابِ ذَاتَ بَغْلٍ وَغَيْرِ ذَاتِ بَغْلٍ؛ پیغمبر اکرم زنان را به خضاب کردن دستور داد هم زنان شوهردار را و هم زنان بدون شوهر».^۳

به همین دلیل هنگامی که سؤال کننده موهای مبارک حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را بدون خضاب دید پرسید که چرا خضاب نکرده اید؟ امام علیه السلام پاسخ معناداری به او داد و فرمود: ما عزاداریم.

۲. خضاب در اشعار شعرا

شعرای عرب و عجم در اشعار خود از زوایای مختلف به این امر نگاه کرده و اشعار نابی سروده اند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۳، ص ۹۷.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۲.

یکی از شعرای عرب (به نام ابن الرومی) می گوید:

لَمْ أَخْضِبِ الشَّيْبَ لِلْغَوَانِي أَبْغَى بِهِ عِنْدَهُمْ وَدَادَا
لَكِنْ خِضَابِي عَلَى شَبَابِي لَيْسَتْ مِنْ بَعْدِهِ حِدَادَا
من محاسن سفید خود را برای جلب توجه زیبارویان و محبت آنها خضاب
نکردم بلکه خضاب من برای مر جوانی است.

شاعر معروف دیگری به نام ابوتمام می گوید:

فَإِنْ يَكُنِ الْمَشِيبُ طَغَى عَلَيْنَا وَأَوْدَى بِالْبَشَاشَةِ وَالشَّبَابِ
فَإِنِّي لَسْتُ أَدْفَعُهُ بِشَيْءٍ يَكُونُ عَلَيْهِ أَثْقَلُ مِنْ خِضَابِ
أَرَدْتُ بَأَنَّ ذَاكَ وَذَا عَذَابٍ فَسَلَّطْتُ الْعَذَابَ عَلَى الْعَذَابِ

اگر پیری بر ما طغیان کرد و شادی و جوانی را از ما گرفت
من هم او را به چیزی که سنگین تر از خضاب باشد از خود دور نمی کنم
درست است که هم پیری و هم خضاب کردن مشکلاتی دارد ولی من تصمیم
گرفتم مشکل خضاب را بر مشکل پیری مسلط کنم.
شاعر فارسی زبان (کسائی مروزی) از زاویه ای دیگر به این موضوع نگاه کرده
و چنین می سراید:

از خضاب من و از موی سیه کردن من
گر همی رنج خوری بیش مخور رنج مبر
غرضم زان نه جوانی است، بترسم که ز من
خرد پیران جویند و نیابند اثر

مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمِ أَجْرًا مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفَّ: لَكَادَ
الْعَفِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ.

امام علی (ع) فرمود:

مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت برگناه دارد اما
خویشتن داری می کند، این فرد عقیف و خویشتن دار نزدیک است که فرشته ای از
فرشتگان خدا شود.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می گوید: اکثر نسخه های نهج البلاغه این گفتار حکمت آمیز را ذکر نکرده اند ولی
در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده و شاید بتوانیم در آینده به آن بازگردم (و مدارکی را برای آن
گردآوری کنم) (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰) هر چند ظاهراً موفق به این کار نشد.

شرح و تفسیر

همسان شهیدان

امام علی (علیه السلام) در کلام کوتاهی مقایسه‌ای میان مجاهد شهید و فرد عقیف و پاکدامن کرده و عقیف را کمتر از مجاهد شهید نمی‌شمرد، می‌فرماید: «مجاهد شهید راه خدا اجر و پاداشش بیشتر از کسی نیست که قدرت بر گناه دارد اما خویشتن‌داری می‌کند. این فرد عقیف و خویشتن‌دار نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان خدا شود»؛ (مَا الْمُجَاهِدُ الشَّهِيدُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَعْظَمَ أَجْراً مِمَّنْ قَدَرَ فَعَفًى: لَكَادَ الْعَقِيفُ أَنْ يَكُونَ مَلَكاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ).

می‌دانیم که مقام شهیدان در اسلام بسیار والاست و مطابق حدیث معروف نبوی که در کتاب شریف کافی آمده است: «فَوْقَ كُلِّ ذِي بَرٍّ بَرٌّ حَتَّى يُقْتَلَ الرَّجُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِذَا قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَيْسَ فَوْقَهُ بَرٌّ؛ والاتر از هر کار نیکی کار نیک دیگری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا می‌رسد که بالاتر از آن، نیکی دیگری نیست».

قرآن مجید و روایات، درباره شهیدان راه خدا و مقام والای آن‌ها سخن بسیار گفته‌اند.

با این حال، امام علی (علیه السلام) مسأله عفت و پاکدامنی و چشم‌پوشی از گناه را به هنگامی که انگیزه‌های شدید آن در وجود انسان زنده می‌شود کمتر از شهادت در راه خدا ندانسته است و این نشان می‌دهد که اسلام برای مسائل اخلاقی مخصوصاً عفت

نفس به ویژه در مقابل انگیزه‌های شدید جنسی چه اندازه اهمیت قائل است. امام علی (ع) در تأیید این مطلب و تأکید بر آن، در پایان این سخن، عقیف و پاکدامن را همچون فرشته‌ای از فرشتگان خدا می‌شمرد و می‌فرماید: چنین کسی نزدیک است به مقام فرشتگان مقرب الهی برسد. بخشی از مقاماتی که بسیاری از اولیا و انبیا پیدا کرده‌اند مرهون عفت نفس آن‌ها بوده است.

حضرت یوسف (ع) گرچه به دلیل عفت و پاکدامنی سال‌ها در زندان به سر برد و رنج‌های فراوانی تحمل کرد اما علاوه بر مقامات معنوی و اخروی، در دنیا سربلند و سرافراز شد و عزیز مصر، آن کشور پهناور و بزرگ گشت. در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (ص) می‌خوانیم: «مَنْ سَلِمَ مِنْ أُمَّتِي مِنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ فَلَهُ الْجَنَّةُ مِنَ الدُّخُولِ فِي الدُّنْيَا وَاتِّبَاعِ الْهَوَى وَشَهْوَةِ الْبَطْنِ وَشَهْوَةِ الْفَرْجِ؛ کسی که از چهارچیز خود را حفظ کند وارد بهشت می‌شود، دنیاپرستی، هواپرستی، شهوت شکم و شهوت جنسی».^۱

در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِفَّةِ بَطْنٍ وَفَرْجٍ؛ هیچ عبادت الهی‌ای برتر از این نیست که انسان در مقابل شکم‌پرستی و شهوت‌پرستی عقیف و پاک بماند».^۲

و در نقطه مقابل عفت و پاکدامنی، پیغمبر اکرم (ص) می‌فرماید: «أَكْثَرُ مَا تَلِجُ بِهِ أُمَّتِي النَّارَ الْأَجْوَفَانِ؛ بیشترین چیزی که امت مرا گرفتار آتش دوزخ می‌کند دو چیز است: شکم و شهوت جنسی».

و اگر درست دقت کنیم می‌بینیم که سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره و ظلم‌ها و ستم‌ها و خونریزی‌ها علاقه به این دو چیز است.

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۷۱، ح ۱۴.

۲. همان، ص ۲۷۰، ح ۷.

در دنیای امروز به خوبی می بینیم که شهوت مال و شهوت جنسی انگیزه بسیاری از حوادث دردناک می باشد و پرونده های جنایات در سایه آنها رقم می خورد و به همین دلیل جهان خواران برای فریب و خرید وجدان ها از این دو عامل استفاده می کنند و بسیارند افراد ظاهراً سالمی که در این دو دام گرفتار می شوند.

همان گونه که در بحث سند این کلام حکیمانه گفتیم، کمتر کسی از شارحان نهج البلاغه این جمله بسیار پرمعنا را جزء کلمات قصار آن حضرت شمرده است و معلوم می شود در بسیاری از نسخ نهج البلاغه وجود نداشته با این که کلامی است بسیار گران بها.

الْقَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ.

امام علی (ع) فرمود:

قناعت ثروتی است پایان ناپذیر.^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می گوید: بعضی این سخن را از رسول خدا (ص) نقل کرده اند. (قال الرضی: وقد روى بعضهم هذا الكلام لرسول الله (ص)).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در کتاب مصادر در ذیل این کلام حکمت آمیز می گوید: عین این جمله در حکمت ۵۷ و ۳۴۹ آمده است و قبلاً به مصادر دیگر این کلام اشاره کرده ایم. (منظورش چیزی است که در ذیل حکمت ۳۴۹ آورده است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).

شرح و تفسیر

گنج پایان ناپذیر!

امام علی (ع) در این جمله کوتاه و حکیمانه به نکته مهمی درباره قناعت اشاره کرده، می فرماید: «قناعت ثروتی است پایان ناپذیر»؛ (الْفَنَاعَةُ مَالٌ لَا يَنْفَدُ). مال و ثروت، مهم ترین وسیله برای زندگی مادی است که انسان به کمک آن به تمام خواسته های ضروری و رفاهی خود می رسد و حتی وسیله ای است برای رسیدن هوس بازان به هوس هایشان.

اما این مال و ثروت هر قدر زیاد باشد باز هم پایان پذیر است به همین دلیل بسیار دیده شده جوانانی که از پدران شان مال و ثروت هنگفتی به ارث می برند ولی بعد از مدتی همه آن را در راه شهوات و عیش و نوش و شراب و قمار و مانند آن تلف کرده و به روز فلاکت باری گرفتار می شوند و حتی اگر انسان ثروتش را در راه های غلط مصرف نکند اما زندگی را بسیار مرفه سازد اموال رو به فنا می روند.

در این جا امام علی (ع) ما را متوجه یک سرمایه معنوی، درونی و ذاتی می کند که هرگز پایان نمی گیرد و آن، روح قناعت است.

افراد قانع زندگی ساده و بی تکلف خود را به راحتی می توانند تأمین کنند و معمولاً تهی دست نخواهند شد زیرا اداره کردن یک زندگی ساده با یک کسب و کار ساده نیز امکان پذیر است در حالی که زندگی های پر زرق و برق روز به

روز گسترده‌تر و پرهزینه‌تر می‌شود و حدّ توقفی ندارد و به همین دلیل حریصانی که به قناعت پشت کرده‌اند هرچه به‌دست آورند آن‌ها را راضی نمی‌کند اما قانعان همیشه از زندگی خود راضی‌اند.

مرحوم کلینی در جلد دوم اصول کافی بابی تحت عنوان «قناعت» دارد که احادیث زیادی در ذیل آن آورده از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام آمده است: «إِيَّاكَ أَنْ تُطْمَحَ بِصَرْكَ إِلَى مَنْ فَوْقَكَ فَكَفَى بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَا تُعْجِبُكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ وَقَالَ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنْ دَخَلَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْءٌ فَادْكُرْ عَيْشَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّمَا كَانَ قُوَّةُ الشَّعِيرِ وَحُلْوَاهُ التَّمَرُ وَوَقُودُهُ السَّعْفُ إِذَا وَجَدَهُ؛ از این که چشم به کسانی که (از نظر ثروت) از تو برترند بدوزی بپرهیز؛ (برای اثبات حقانیت این سخن)، آنچه خداوند به پیغمبرش خطاب کرده کافی است، فرموده که اموال و اولاد فراوان آن‌ها (کافران) تو را در شگفتی فرو نبرد و نیز فرموده که چشمان خود را به نعمت‌های مادی‌ای که به گروه‌هایی از آن‌ها داده‌ایم میفکن، این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست (هدف این است که آن‌ها را با آن بیازماییم). و اگر وسوسه‌ای در دل تو درباره این امر واقع شد به یاد زندگی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باش، غذای آن حضرت از نان جو و حلوائ آن حضرت خرما و وسیله آتش افروختنش شاخه درختان نخل بود».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام تفسیر زیبایی درباره حیات طیبه (در آیه شریفه «فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً»)^۲ کرده، می‌فرماید: «زندگی پاک و پاکیزه همان قناعت است».

چرا زندگی آن‌ها پاک و از هر نظر سالم است؟ زیرا نه افکارشان مشغول مطالبات از مردم است، نه رنج بدهکاری به این و آن دارند، نه تشویش حاصل از

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۳۷، ح ۱.

نوسان قیمت‌ها و نه مشکلات حفظ اموال و ثروت‌ها.

و این حیات طیبه بر اثر ایمان و عمل صالح پیدا می‌شود همان‌گونه که در آیه شریفه مذکور آمد ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾^۱.

ایمان به خدا و اعتماد به وعده‌های او زرق و برق دنیا را در نظر انسان کوچک و بی‌ارزش می‌کند عمل صالح، انسان را از تمام فعالیت‌های اقتصادی نامشروع باز می‌دارد و نتیجه این‌ها همان قناعت است.

حرص و ولع و سیری ناپذیری بلای بزرگی است که بر سر کسانی که قناعت را ترک گفته‌اند نازل می‌شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ كَانَ أَيْسَرُ مَا فِيهَا يَكْفِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَرْضَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا يُجْزِيهِ لَمْ يَكُنْ فِيهَا شَيْءٌ يَكْفِيهِ؛ کسی که از دنیا به آنچه برای زندگی او ضرورت دارد راضی شود کمترین زندگی، او را کفایت می‌کند و کسی که به آن راضی نشود هیچ چیز در دنیا برای او کافی نیست»^۲.

و به گفته شاعر فارسی‌زبان:

گفت چشم تنگ دنیا دوست را یا قناعت پر کند یا خاک گور
مرحوم سید رضی بعد از ذکر این کلام حکیمانه می‌گوید: «بعضی این سخن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده‌اند»؛ (قال الرضی: وقد روی بعضهم هذا الکلام لرسول الله (صلی الله علیه و آله)).

۱. نحل، آیه ۹۷.

۲. کافی، ج ۲، ص ۱۴۰، ح ۱۱.

لِزِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاءٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَجِ:
 اسْتَغْمِلِ الْعَدْلَ، وَأَحْذَرِ الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ،
 وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

امام علی (ع) این سخن را به زیاد بن ابیه هنگامی که او را جانشین عبدالله بن عباس در منطقه فارس کرد در ضمن یک سخن طولانی فرمود و او را از گرفتن خراج و مالیات قبل از زمان به دست آمدن محصول نهی فرمود.
 عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری بپرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب می گوید: این سخن را آمدی در غررالحکم در حرف الف با تفاوتی آورده و این تفاوت نشان می دهد که از منبعی غیر از نهج البلاغه گرفته است. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۰).
 اضافه می کنیم که قتال نیشابوری (از علمای قرن پنجم هجری) در کتاب روضة الواعظین این کلام حکیمانه را در ضمن کلام مشروح تری از امیرمؤمنان علی (ع) آورده و کاملاً روشن است که آن را منبع دیگری غیر از نهج البلاغه گرفته است.

شرح و تفسیر

هرگز مردم را تحت فشار قرار مده

از سخن بعضی از شارحان نهج البلاغه استفاده می شود که والیانی که از طرف خلفا به منطقه فارس می رفتند گاه اصرار داشتند که خراج را قبل از موعد یعنی قبل از به دست آمدن محصول کشاورزی و باغداری از مردم بگیرند و علت آن این بود که توجه نداشتند که برای گرفتن خراج باید سال شمسی را در نظر گرفت زیرا فرا رسیدن زمان محصول، مطابق سال شمسی است نه سال قمری. اما آن ها سال قمری را معیار قرار می دادند و مردم را در فشار شدید گرفتار می ساختند به گونه ای که مردم مجبور بودند محصولات خود را به صورت پیش فروش به قیمت نازلی بفروشند و مال الخراج را بپردازند و همین، سبب نارضایی شدید مردم می شد.

به همین دلیل هنگامی که امام علیه السلام می خواست زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و مناطق اطراف آن بفرستد توصیه مفصلی به او فرمود و او را از مقدم داشتن خراج بر زمان به دست آمدن محصول نهی کرد و فرمود: «عدالت را پیشه کن و از خشونت و سختگیری و ستمگری پرهیز زیرا سختگیری سبب فرار مردم از منطقه می شود و ظلم و ستم، مردم را به شورش مسلحانه دعوت می کند»؛ (لِزِيَادِ ابْنِ أَبِيهِ وَقَدْ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَأَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاةٌ فِيهِ عَنْ تَقَدُّمِ الْخَرَاجِ: اسْتَغْمِلِ الْعَدْلَ، وَأَحْذَرِ

الْعُسْفَ وَالْحَيْفَ، فَإِنَّ الْعُسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ، وَالْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ).

امام علی(ع) در این بخش از کلام خود نخست به زیاد دستور عدالت می‌دهد سپس آثار شوم تخلف آن را بیان می‌فرماید. نخست بر عدالت تأکید می‌ورزد عدالتی که زمین و آسمان به سبب آن برپاست، عدالتی که مایه آرامش و آسایش و نظم امور است و آنگاه از خشونت و سختگیری و ظلم و تعدی (در گرفتن خراج و یا غیر آن) که نقطه مقابل عدالت است نهی می‌کند و می‌فرماید: ترک عدالت سبب می‌شود که مردم مزارع و باغ‌های خود را رها کنند و از آن منطقه به جای دیگری بروند و در نتیجه منطقه به ویرانه‌ای تبدیل گردد و سخت‌گیری گاه سبب می‌شود که بمانند و بر حاکم و والی بشورند و دست به اسلحه ببرند که آن هم سبب ویرانی کشور اسلام می‌شود.

نکته‌ها

۱. چرا امام علی(ع) زیاد را به این منصب گماشت؟

همان‌گونه که در ذیل نامه ۴۴ نیز گفته‌ایم زیاد در آغاز از یاران علی(ع) بود و در جنگ‌های آن حضرت با معاویه شرکت کرد و حتی قبل از صلح امام حسن(ع) با معاویه با آن حضرت بود ولی چیزی نگذشت که معاویه او را فریب داد و به‌سوی خود برد و سرانجام به یکی از مدافعان سرسخت بنی‌امیه مبدل شد.

بنابراین در زندگی او دو دوران مشخص وجود دارد: دوران اول، دوران سلامت فکر و ایمان به مقام ولایت علی(ع) و افتخار در خدمت بنی‌هاشم و اهل بیت(ع) بودن است.

در همین دوران معاویه بارها برای او نامه نوشت یا پیکی فرستاد تا او را به‌سوی خود برَد ولی موفق نشد.

دوران دوم: مدتی بعد از صلح امام حسن (علیه السلام) در حالی که او همچنان والی فارس بود و اجازه نمی داد آن منطقه در سیطره معاویه قرار گیرد، تا این که معاویه او را فریب داد و گفت: تو فرزند آن مرد چوپان نیستی، تو فرزند پدر من، ابوسفیانی بنابراین به تو زیاد بن ابی سفیان می گویم و هرچه بخواهی نزد من برای تو وجود دارد. زیاد، گرفتار هوای نفس شد و فرزند ابوسفیان و برادری معاویه و رسیدن به قدرت های عظیم اجتماعی را بر اعتقاد باطنی خود به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) ترجیح داد و به معاویه پیوست و به صورت عنصری خطرناک برای اهل بیت (علیهم السلام) درآمد و می دانیم که فرزندش عبیدالله بن زیاد در ماجرای شهادت شهیدان کربلا چه نقش خطرناکی داشت.

اگر می بینیم امام (علیه السلام) در این جا او را جانشین ابن عباس در حکومت فارس و اطراف و نواحی آن می کند مربوط به دوران نخست زندگی اوست.

او مردی بسیار هوشیار و شجاع و سخنور و بی باک بود و در هر دو دوران زندگی اش از این استعداد خود بهره گرفت. دوران اول در خدمت علی (علیه السلام) و دوران دوم در خدمت معاویه و در واقع در خدمت هوای نفس و شیطان.^۱

۲. چرا زیاد را زیاد بن ابیه می گفتند؟

بعضی معتقدند که مجهول بودن پدرش سبب این تعبیر شد و بعضی می گویند که چون پدرش برده و چوپانی بود که هیچ موقعیت اجتماعی ای نداشت مایل نبود او را به نام پدرش خطاب کنند.

مادرش نیز کنیز حارث بن کله، طبیب معروف عرب بود، که به نام او نیز هرگز افتخار نمی کرد.

۱. برای توضیح بیشتر به شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تنقیح المقام علامه مامقانی و شرح نهج البلاغه علامه تستری ذیل خطبه ۴۴ مراجعه کنید.

گرچه معاویه سرانجام اصرار داشت که او را فرزند نامشروع ابوسفیان بداند و برادر خویش بشمارد ولی همان‌گونه که در نامه ۴۴ گذشت امیر مؤمنان علیه السلام شدیداً این سخن را انکار می‌کند و می‌فرماید: «در زمان عمر بن خطاب، ابوسفیان سخنی بدون اندیشه و فکر یا بر اثر تحریک شیطان گفت (منظور این است که زیاد را فرزند نامشروع خود خواند ولی این سخن کاملاً بی‌پایه بود) سخنی که نه با آن، نَسَب ثابت می‌شود و نه استحقاق میراث را همراه دارد»؛ (وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَةً مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ وَ نَزْعَةٍ مِنْ نَزْعَاتِ الشَّيْطَانِ لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَلَا يُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ).

و به این ترتیب او را فرزند مشروع پدرش دانست و از وسوسه‌های معاویه که او را برادر خود می‌خواند بر حذر داشت. هرچند همان‌گونه که گفتیم وسوسه‌ها بعد از دوران علی علیه السلام و صلح امام حسن علیه السلام کار خود را کرد و زیاد را برای همیشه گمراه و بدبخت نمود و عجب این‌که خود او نیز طبق بعضی از روایات به این گمراهی اعتراف کرد و درباره گذشته خود تأسف خورد ولی چه سود؟ چنان در دام معاویه و هوای نفس بود که راهی برای بازگشت پیدا نمی‌کرد.^۱

۳. عدالت و سختگیری و خشونت

واژه عدالت از چیزهایی است که همه عاشق آن‌اند و نخستین شرط نظام جامعه اسلامی شمرده می‌شود ولی کمتر کسی از حکمرانان و زمامداران تاریخ توانسته‌اند آن را اجرا کنند جز انبیا و اوصیا که همواره در خط عدالت اجتماعی گام برمی‌داشتند هرچند همیشه با موانعی روبرو بودند.

با این‌که همه، آثار شوم ظلم و بی‌عدالتی را می‌دانند ولی از آن‌جا که رسیدن به

۱. در این زمینه مرحوم علامه مجلسی روایت بسیار مشروحی در بحارالانوار نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است. (بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۱).

در بسیاری از کشورها هنگامی که جور سلاطین و زمامداران از حد گذشت

مردم زمین‌ها را رها کرده و به نقطه‌های امن کوچ کردند؛ کاری که نتیجه‌اش ویرانی آن منطقه بود.

این سخن را با حدیثی از امام صادق علیه السلام پایان می‌دهیم که بعد از توصیه‌های متعدد به رعایت اعتدال در دعوت مردم به سوی اسلام و عبادات می‌فرماید: «أَمَّا عَلِمْتَ أَنَّ إِمَارَةَ بَنِي أُمَيَّةَ كَانَتْ بِالسَّيْفِ وَالْعَسْفِ وَالْجَوْرِ وَأَنَّ إِمَامَتَنَا بِالرَّفْقِ وَالتَّائِلِ وَالْوَقَارِ وَالتَّقِيَّةِ وَحُسْنِ الْخُلُطَةِ وَالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ فَرَغَبُوا النَّاسَ فِي دِينِكُمْ وَفِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ؛ آیا نمی‌دانی که حکومت بنی‌امیه با شمشیر و سختگیری و ظلم و ستم بود و امامت ما با مدارا و تألیف قلوب و وقار تقیه و خوش رفتاری و ورع و جهد و تلاش است. بنابراین مردم را به دین خود و آنچه به آن اعتقاد دارید از این طریق دعوت کنید».^۱

۱. بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۱۷۰، ح ۱۱.

أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ.

امام علی (ع) فرمود:

بدترین و خطرناک‌ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن،
آن را کوچک بشمرد.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

این گفتار حکیمانه نیز از روایات تکراری مرحوم سید رضی است زیرا عین آن با تفاوت بسیار کمی در حکمت ۳۴۸ گذشت. در آن جا بدین صورت بود: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَهَانَ بِهِ صَاحِبُهُ». مرحوم خطیب در ذیل همان حکمت آن را از زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار و ابن قاسم در روضة‌الاخیار نقل کرده است و در این جا چیزی بر آن نمی‌افزاید.

اضافه می‌کنیم: در غررالحکم نیز با تفاوتی به این صورت آمده است: «أَشَدُّ الذُّنُوبِ عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ ذَنْبٌ اسْتَهَانَ بِهِ رَاكِبُهُ». (غررالحکم، ح ۳۵۷۰).

شرح و تفسیر

از گناهی که کوچک می شمیری بترس!

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی در باب سنجش گناهان اشاره کرده، می فرماید: «بدترین و خطرناک ترین گناهان گناهی است که مرتکب شونده آن، آن را کوچک بشمرد»؛ (أَشَدُّ الذُّنُوبِ مَا اسْتَخَفَّ بِهِ صَاحِبُهُ).

بعضی معتقدند که گناهان را نباید به صغیره و کبیره تقسیم کرد؛ همه گناهان نسبت به مقام شامخ الهی کبیره است زیرا هر قدر شخصی که معصیتش می شود بزر تر باشد معصیت، بزر تر خواهد بود و چون خداوند از هر چیز برتر و بالاتر است هر معصیتی در پیشگاهش عظیم است.

البته این سخن از یک نظر صحیح است ولی از یک نظر می توان میان گناهان تفاوت گذاشت. گاهی ذات گناهان با هم متفاوت است؛ تفاوتی که مثلاً در میان سیلی زدن به یک شخص بی گناه یا کشتن او می باشد و تفاوتی که میان زنا با غیر محارم و زنا با محارم است.

و گاه تفاوت به سبب اصرار یا ندامت و استغفار است. ممکن است کسی گناه کبیره ای انجام دهد ولی فوراً پشیمان شود و به درگاه خدا توبه کند این گناه نسبت به گناه کسی که صغیره ای را انجام می دهد و اصرار بر آن دارد کوچک تر محسوب می شود و گاهی این تفاوت به سبب نیت گناهکار است گاهی گناهکار گناه را با ترس و وحشت و اضطراب انجام می دهد و گاه با بی اعتنائی و کوچک

شمردن گناه. به یقین دومی از اولی بزر تر است هرچند خودِ گناه هیچ تفاوتی نکند.

این از یک نظر، از نظر دیگر گناهی که انسان درباره آن بی اعتناست به آسانی دامن او را می گیرد و به او ضربه می زند ولی گناهی که در نظر او عظیم و خطرناک است کمتر به آن گرفتار می شود. درست مثل این که انسان، دشمنی را کوچک بشمرد، از چنین دشمنی ممکن است به آسانی غافل شود و ضربه بخورد ولی از دشمنی که او را بزر و خطرناک می شمرد در امان بماند.

در روایات اسلامی این مسأله نیز به صورت گسترده آمده است. مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه در ابواب جهاد نفس، بابی تحت عنوان «وجوب اجتناب المحقرات من الذنوب» ذکر کرده و در آن باب، چهارده روایت از معصومین علیهم السلام در همین زمینه آورده است. از جمله در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می خوانیم که فرمود: «لَا تُحَقِّرُوا شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ وَإِنْ صَغُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ وَلَا تَسْتَكْثِرُوا شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ وَإِنْ كَثُرَ فِي أَعْيُنِكُمْ فَإِنَّهُ لَا كَبِيرَ مَعَ الْإِسْتِغْفَارِ وَلَا صَغِيرَ مَعَ الْإِصْرَارِ؛ چیزی از کار بد را کوچک نشمرید هرچند در نظر شما کوچک باشد و چیزی از کار نیک را بزر نشمرید هرچند در نظر شما بزر و فراوان باشد زیرا هیچ گناه کبیره ای با استغفار باقی نمی ماند و هیچ گناه صغیره ای با اصرار بر آن بخشوده نخواهد شد».^۱

از سویی دیگر هنگامی که انسان درباره گناهی بی اعتنا باشد، آن گناه تکرار می شود و روی هم انباشته می گردد و تبدیل به گناهی بسیار عظیم می شود. همان گونه که در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ مُحَقَّرَاتِ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لَهَا مِنَ اللَّهِ طَالِباً وَ إِنَّهَا لَتَجْتَمِعُ عَلَى الْمَرْءِ حَتَّى تُهْلِكَ؛ از گناهان کوچک برحذر باشید زیرا از سوی خدا درباره آن مطالبه می شود و آن ها روی هم انباشته

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۶، ح ۸.

می‌گردد تا انسان را هلاک کند».^۱

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم: «وَمِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا تُغْفَرُ قَوْلُ الرَّجُلِ لِيَتَنِي لَا أُؤَاخِذُ إِلَّا بِهَذَا؛ از جمله گناهایی که هرگز بخشوده نمی‌شود گناهی است که کسی که آن را انجام می‌دهد (هنگامی که به او بگویند: چرا چنین می‌کنی؟) بگوید: (این که گناه مهمی نیست) کاش من با همین یک گناه مؤاخذه می‌شدم».^۲

در روایتی از حضرت مسیح (علیه السلام) می‌خوانیم: «بِحَقِّ أَقُولُ لَكُمْ إِنَّ صَغَارَ الْخَطَايَا وَمُحَقَّرَاتِهَا لَمِنْ مَكَائِدِ إِبْلِيسَ يُحَقِّرُهَا لَكُمْ وَيُصَغِّرُهَا فِي أَعْيُنِكُمْ فَتَجْتَمِعُ فَتَكْثُرُ فَتُحِيطُ بِكُمْ؛ حق را به شما می‌گویم که گناهان کوچک و حقیر از دام‌های شیطان است. آن را در نظر شما حقیر می‌شمرد و در چشم شما کوچک می‌نماید تا روی هم انباشته شود و وجود شما را احاطه کند (بر حذر باشید)».^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۲۴۷، ح ۱۱.

۲. همان، ح ۱۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۰، ح ۱۱.

مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ
عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلَّمُوا.

امام علی (علیه السلام) فرمود:

خداوند از افراد جاهل پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که
قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند.^۱

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت می فرماید: در کتاب علی (علیه السلام) دیدم: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهْلَالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِبَدْلِ الْعِلْمِ لِلْجَهْلَالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ» (و همان گونه که می بینیم این کلام به آنچه در نهج البلاغه آمده کاملاً شبیه است هر چند از جهاتی متفاوت می باشد).

در اوایل جلد ۸۸ بحار الانوار نیز روایات متعددی به این مضمون دیده می شود. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

ولی به نظر می رسد که جلد ۸۸ صحیح نباشد بلکه صحیح، جلد ۲، صفحه ۶۴ است که مرحوم علامه مجلسی در آن باب، هشتاد و چهار حدیث ذکر کرده که قسمت مهمی از آن ها همین معنا را تعقیب می کند.

شرح و تفسیر

مسئولیت سنگین دانشمندان

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته بسیار مهمی در مورد فراگیری علوم اشاره کرده، می‌فرماید: «خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن‌ها علم بیاموزند؛» (مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا).

در بسیاری از کشورها در دنیای امروز تحصیل علم در حد قابل ملاحظه‌ای اجباری است و چنانچه فرزندی متولد شود و مثلاً به سن شش سالگی برسد و نام او برای فراگرفتن علم در هیچ مدرسه‌ای نوشته نشده باشد پدر و مادر او مورد مؤاخذه قرار خواهند گرفت.

این کار در دنیای ما که توجه خاصی به علوم در آن می‌شود چیز عجیبی نیست. مهم آن است که حدود چهارده قرن پیش، اسلام نه تنها فراگیری علم را فریضه شمرده بلکه بالاتر از آن، تعلیم دادن را بر دانشمندان واجب کرده است و منطق عقل نیز همین را ایجاب می‌کند. چگونه ممکن است بر افراد نادان فراگرفتن علم واجب باشد اما بر دانشمندان تعلیم دادن واجب نباشد؟

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه اشاره به دو پیمان الهی می‌کند: پیمانی که در درجه اول است پیمانی است که از دانشمندان گرفته که علم خود را کتمان نکنند

و در اختیار مردم بگذارند، و پیمانی که از افراد جاهل گرفته که به دنبال تحصیل علم بروند. و اگر این دو پیمان در جامعه انسانی لباس عمل به خود بیوشد، جهل و نادانی ریشه کن خواهد شد.

همان گونه که در سند این کلام حکیمانه اشاره شد، در احادیث اسلامی مطالب بسیاری در همین زمینه وارد شده است، از جمله همان حدیث امام صادق علیه السلام که از جدش علی علیه السلام نقل کرده و این مطلب را به طور مشروح تری بیان می کند. می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَأْخُذْ عَلَى الْجَهَّالِ عَهْدًا بِطَلَبِ الْعِلْمِ حَتَّى أَخَذَ عَلَى الْعُلَمَاءِ عَهْدًا بِتَذِيلِ الْعِلْمِ لِلْجَهَّالِ لِأَنَّ الْعِلْمَ كَانَ قَبْلَ الْجَهْلِ؛ خداوند از جاهلان پیمانی برای طلب علم نگرفت تا این که از عالمان پیمان بذل علم گرفت زیرا علم، قبل از جهل است (و تا عالمی که علمش را در اختیار بگذارد وجود نداشته باشد مکلف ساختن جاهلان به تحصیل علم مفهومی ندارد)».^۱

درباره همین گفتار حکیمانه حدیث جالبی از حسن بن عماره نقل شده که می گوید: روزی نزد «زهري» رفتم - بعد از آن که نقل حدیث برای مردم را ترک گفته بود - و به او گفتم: احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت: مگر تو نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم؟! گفتم: به هر حال، یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم، گفت: تو حدیث بگو! گفتم: از علی علیه السلام نقل شده که می فرمود: «مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْجَهْلِ أَنْ يَتَعَلَّمُوا حَتَّى أَخَذَ عَلَى أَهْلِ الْعِلْمِ أَنْ يُعَلِّمُوا؛ خداوند از افراد نادان پیمان نگرفته که دنبال علم و دانش بروند، مگر این که قبل از آن از علما و دانشمندان پیمان گرفته که به آن ها علم بیاموزند!» هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم، سکوت خود را شکست و گفت: اکنون بشنو تا برای تو بگویم. و در همان مجلس، چهل حدیث برای من روایت کرد!^۲

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۶۷، ح ۱۴.

۲. تفسیر مجمع البیان و تفسیر ابوالفتح رازی، ذیل آیه ۱۸۷ سورة آل عمران؛ بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۵، ص ۳۶۷.

همین مطلب را که امام (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه بیان کرده در حکمت ۳۷۲ با تعبیر دیگری فرموده است آن جا که قوام دین و دنیا را بر چهار اصل، استوار می شمارد و اصل اول و دوم را این قرار می دهد: «عَالِمٌ مُسْتَعْمِلٌ عِلْمَهُ وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ عالم و دانشمندی که علم خود را به کار گیرد و غیر عالمی که از فراگیری علم سرباز نزند».

در آیات و روایات متعددی شدیداً از کتمان علم نهی شده است که مفهومی این است که عالم باید علم خود را در اختیار دیگران بگذارد و به افراد ناآگاه اطلاع دهد. از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «كَاتِمُ الْعِلْمِ يَلْعَنُهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْحَوْثُ فِي الْبَحْرِ وَالطَّيْرُ فِي السَّمَاءِ؛ عالمی که علم خود را مکتوم دارد همه چیز، او را لعنت می کنند حتی ماهیان دریا و مرغان هوا».^۱

نکته

آموزش کدام علم واجب است؟

این سؤال در ذیل کلام امام (علیه السلام) مطرح می شود که خداوند برای تعلیم کدام علم از علما پیمان گرفته پیش از آن که از جاهلان فراگرفتن آن را پیمان گرفته باشد؟

شک نیست که علوم اعتقادی و واجبات و محرمات و اخلاق اسلامی نخستین علوم است که پیمان تعلیم آن از عالمان و پیمان فراگیری آن از جاهلان گرفته شده است.

اما علوم دیگر که قوام جامعه و نظام اجتماع بر آن استوار است مانند علم طب و علوم مربوط به صنایع و کشاورزی و دامداری و سیاست و تدبیر مَدُن و علوم مربوط به جنگ و مبارزه با دشمنان، از علوم است که فقها تصریح کرده اند که

۱. کنز العمال (طبق نقل میزان الحکمة، باب التحذیر من کتمان العلم).

فراگرفتن آن واجب کفایی است و اگر من به الکفایة (به مقدار کافی) نباشد واجب عینی می‌گردد. بنابراین در هر دو صورت لازم است عالمان این علوم به تعلیم گروهی از ناآگاهان پردازند تا جامعه اسلامی از این جهت فقیر و ناتوان نگردد و نظام دین و دنیا به هم نریزد.

در عصر ما، کشورهای صنعتی بزرگ به سبب نیاز دیگران به صنایع آنها، خواسته‌ها و افکار و فرهنگ خویش را به آنها تحمیل می‌کنند و سعی در اسارت دیگران از طریق پیشرفت‌های علمی خود دارند، به همین دلیل بر مسلمانان لازم است که در میدان این علوم سبقت جویند و لااقل خود را به دیگران برسانند تا از قید اسارت آنان رهایی یابند.

شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهُ.

امام علی (ع) فرمود:

بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی)
خود را به زحمت افکنی.^۱

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف وامی‌دارد مایه شر است. به همین دلیل او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَهُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

مرحوم خطیب در مصادر می‌گوید: این گفتار حکیمانه را قبل از مرحوم سید رضی، ابن قتیبه در عیون الاخبار و ابوطالب مکی در قوت القلوب و ابوحنیفان توحیدی در الصدیق والصدّاقه نقل کرده‌اند. (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۱).

شرح و تفسیر

دوستان پرتکلف

امام علی (ع) در این گفتار حکیمانه به نکته مهمی اشاره کرده که دوستان خوب و بد را از هم جدا می‌کند. می‌فرماید: «بدترین برادران (دوستان) کسی است که برای پذیرایی از او (ناچار باشی) خود را به زحمت افکنی»؛ (شَرُّ الْأَخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفُ لَهُ).

مرحوم سید رضی بعد از ذکر این گفتار حکیمانه می‌گوید: «تکلیف (و تکلف) همیشه با مشقت همراه است بنابراین دوست پرتوقعی که انسان را به تکلف و ا می‌دارد مایه شر است. بنابراین او بدترین برادران محسوب می‌شود»؛ (قال الرضی: لَأَنَّ التَّكْلِيفَ مُسْتَلْزِمٌ لِلْمَشَقَّةِ، وَ هُوَ شَرُّ لَازِمٍ عَنِ الْأَخِ الْمُتَكَلِّفِ لَهُ، فَهُوَ شَرُّ الْأَخْوَانِ).

اصولاً زندگی پرتکلف و پردردسر، همیشه مایه بدبختی و اضطراب و ناراحتی است بنابراین اگر دوستانی پیدا شوند که توقع زیادی در پذیرایی یا کمک‌رسانی دارند و انسان مجبور شود به خاطر آن‌ها خود را به زحمت بیفکند، دوستان بدی هستند.

دوست باصفا کسی است که پذیرایی ساده را به جان و دل می‌پذیرد و سعی می‌کند دوست خود را در آرامش و آسایش قرار دهد اما اگر توقعات زیادی داشت که به سبب آن، دوستش مجبور بود برای کمک به او یا پذیرایی از او خود

را به زحمت بیفکند و گاه حتی وسایل منزل خود را برای این کار بفروشد چنین دوست خودخواهی لایق دوستی نیست.

اولیاء الله و پیروان آنها همیشه این دستور را در نظر داشتند و در برابر دوستان خود بی تکلف بودند، به سادگی از آنها پذیرایی می کردند و با آنها انس می گرفتند.

به عکس، کسانی در گذشته و به خصوص امروز بوده و هستند که اگر دوستان پذیرایی سنگین و پرخرجی از آنها نکند آن را دلیل بر اهانت می دانند و از او فاصله می گیرند، در پشت سر گله می کنند و در پیش او گاه اظهار می دارند. در مجموع، تکلف در پذیرایی از دوستان، عیوب زیادی دارد که به چهار عیب آن به خصوص می توان اشاره کرد:

نخست این که سبب می شود دوستان، کمتر یکدیگر را ملاقات کنند زیرا تشریفات پردردسر به آسانی قابل تکرار نیست.

دوم این که طرف مقابل ممکن است توانایی پذیرایی به آن شکل را نداشته باشد و سبب شرمندگی او در آینده شود.

سوم این که از ساده زیستی که مورد تأکید اسلام است دور می شوند.

چهارم این که اینگونه پذیرایی ها غالباً توأم با خودنمایی و ریاکاری است که با روح تعلیمات اسلامی سازگار نیست.

البته تکلف گرچه غالباً در نحوه پذیرایی هاست ولی ممکن است آداب دیگر را نیز شامل شود مانند چگونگی تعارف ها و جلوس در مقابل یکدیگر و سایر اموری که در دیدار دوستان انجام می شود.

ابن ابی الحدید در این جا به داستانی تاریخی اشاره می کند که از جهاتی قابل توجه است. می گوید: از حسن بن سهل (وزیر مأمون) نقل شده که گفت: روزی

نزد مأمون رفتم و با سؤالی که قابل پیش‌بینی نبود مواجه شدم. به من گفت: مروّت (شخصیت) یعنی چه؟ در پاسخ گفتم: منظور خلیفه را نمی‌فهمم تا جواب مناسبی عرض کنم. گفت: نزد عمرو بن مسعده برو و از وی سؤال کن. می‌گوید: من به سراغ عمرو رفتم، اوضاع خانه او به هم ریخته و مشغول بنایی بود. روی آجری نشسته و مراقب کارگران بود. به او گفتم: مأمون دستور داده تا درباره معنای مروّت از تو سؤال کنم. صدا زد آجری آوردند و به من گفت: روی آن بنشین. در همان حال، سخنانی گفت که مقصود من در میان آن‌ها وجود نداشت. من از این‌که مورد احترام واقع نشدم و مقدار زیادی حرف‌های نامناسب شنیدم عصبانی شدم و به خود می‌پیچیدم. هنگام غذا خوردن که شد خدمتکاری آمد و دو قرص نان و مقداری خورش ساده و یک ظرف آب با خود آورد. کمی از آن تناول کردم و در حالی که از چنین برخورد اهانت‌آمیزی ناراحت بودم با وی خداحافظی کردم، ولی به من گفت: هر روز دوست داشتی می‌توانی نزد من بیایی. من چیزی در این باره به مأمون نگفتم. فکر کردم اکنون که رسماً از طرف او دعوت شدم یک روز پیش او بروم و رفتار او را ببینم و بعد با مأمون ملاقات کنم. آن روز که نزد او رفتم برخلاف انتظار با استقبال بسیار خوب او روبرو شدم. مرا در آغوش کشید و پیشانی مرا بوسید و پشت سر من به راه افتاد و در محل پذیرایی مرا در جای خوبی نشاند و در برابر من نشست و با سخنان سنجیده‌ای با من گفت‌وگو کرد. هنگام پذیرایی، ظرف‌های پر از میوه و غذاهای گوناگون آوردند و در سفره چیدند و پذیرایی‌اش از من بسیار جالب بود. هنگامی که می‌خواستم خداحافظی کنم دستور داد هدایای فراوانی به من دادند و مرکبی را با هدایای فراوان آماده ساخت و غلامانی را همراه من فرستاد. بسیار تعجب کردم هنگامی که شنیدم همه آن‌ها را به من بخشیده است. در موقع خداحافظی گفت: اگر برادرت به دیدنت آمد به خاطر او خود را به زحمت نینداز

و به آنچه در خانه وجود دارد کفایت کن اما اگر کسی را دعوت کردی از چیزی در خدمت به او فروگذار مکن همان‌گونه که من در این دو جلسه با تو رفتار کردم. سپس این جمله را افزود: معنای مروت همین است.^۱

البته عمرو بن مسعده در جلسه دوم مرتکب تکلف شده و مصداق کلام امام علیه السلام نیست ولی شاید هدف او این بوده است که کمبودها و اهانت‌های ظاهری جلسه اول را بدین وسیله جبران کند و از دل میهمان خود بیرون سازد. مرحوم علامه شوشتري در شرح این عبارت، حدیثی از ابن قتیبۀ دینوری در عیون الاخبار نقل می‌کند که این بحث را با آن حدیث پایان می‌دهیم. می‌گوید: مردی علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد. امام علیه السلام فرمود: «نَأْتِيكَ عَلَى أَنْ لَا تُتَكَلَّفَ مَا لَيْسَ عِنْدَكَ وَلَا تَدْخِرَ عَنَّا مَا عِنْدَكَ وَكَانَ يَقُولُ: شَرُّ الْإِخْوَانِ مَنْ تُكَلِّفَ لَهُ؛ مَا دَعَاكَ تُوْرَاجِبْتُمْ مِي كُنِيْم وَ نَزْد تُوْ خَوَاهِيْم اَمْد بَه شَرْط اِيْن كَه بَرَاي چيزي كَه نَزْد تُو نِيْسْت تَكَلْف نَكْنِي وَ اَز اَنچَه نَزْد تُوْسْت دَرِيغ نُوْرزِي» و می‌فرمود: «بدترین دوستان، دوستی است که برای او خود را به تکلف و مشقت بیندازی».^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد، ج ۲۰، ص ۲۴۹.

۲. شرح نهج البلاغه علامه شوشتري، ج ۱۳، ص ۴۳۸.

إِذَا احْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ.

امام علیؑ فرمود:

هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد اسباب جدایی از او را فراهم کرده است.^۱

مرحوم سید رضی می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرم‌نده ساخت و «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست؛ (قال الرضی: يقال: حَشَمَهُ وَأَحْشَمَهُ إِذَا غَضِبَهُ، وقيل: أَخْجَلَهُ «أَوْ احْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَظْنَةُ مُفَارَقَتِهِ).

۱. سند گفتار حکیمانه:

تنها موردی که مرحوم خطیب به عنوان منبع دیگری برای کلام فوق ذکر می‌کند چیزی است که در کتاب محاضرات الادباء راغب اصفهانی (از علمای قرن پنجم) آمده است. می‌گوید: علیؑ فرمود: «شر الاخوان من يحتشم منه ويتكلف له» (و با توجه به تفاوتی که بین نقل راغب اصفهانی و آنچه در نهج البلاغه آمده وجود دارد و روشن می‌شود که او منبع دیگری در اختیار داشته است). (مصادر نهج البلاغه، ج ۴، ص ۳۲۲).

شرح و تفسیر

اسباب جدایی دوستان

امام علی (علیه السلام) در این گفتار حکیمانه به یکی از عوامل مهم جدایی از دوست اشاره کرده، می‌فرماید: «هنگامی که مؤمن، برادر باایمانش را به خشم آورد و شرمگین سازد مقدمه جدایی از او را فراهم کرده است»؛ (إِذَا اخْتَشَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فَقَدْ فَارَقَهُ).

مرحوم سید رضی ذیل این حکمت، احشام و حشمت را چنین تفسیر می‌کند، می‌گوید: «حشمه و أحشمه» یعنی او را به غضب آورد و بعضی گفته‌اند: او را شرمنده ساخت یا «احتشم» به معنی طلب شرمندگی است برای دیگری و چنین کاری مقدمه جدایی از اوست»؛ (قال الرضی: یقال: حَشْمُهُ وَأَحْشَمُهُ إِذَا أَغْضَبَهُ، وَقِيلَ: أَخْجَلَهُ «أَوْ اخْتَشَمَهُ» طَلَبَ ذَلِكَ لَهُ وَهُوَ مَطْلَبَةٌ مُفَارَقَتِهِ).

آنچه سید رضی گفته، یکی از تفسیرهای کلام حکیمانه امام علی (علیه السلام) است، بعضی از شارحان نهج البلاغه تفسیر دیگری ذکر کرده‌اند که بر اساس مفهوم دیگری است که برای حشمت گفته‌اند و آن این‌که «حشمت» به معنی حفظ خودخواهی و تشخیص در برابر دیگران و برتری‌جویی در مقابل دوستان است و این تعبیر در مورد حشمت پادشاهان و امرا گفته شده که در پشت پرده‌های کاخ‌ها خود را مستور می‌دارند و دربان‌ها بر درهای آن می‌گمارند به گونه‌ای که مراجعه‌کنندگان نه قدرت مراجعه به آن‌ها را دارند و نه گفت‌وگوی با آن‌ها، مگر در موارد نادر آن

هم با شرایط سنگین خاص. همین معنی ممکن است در مورد دوستان به صورت ساده‌تری انجام گیرد. به هر حال حجابی میان انسان و سایرین می‌شود و یکی از اسباب جدایی از دوستان است.^۱

بنابراین برای گفتار حکیمانه مورد بحث سه تفسیر به نظر می‌رسد و ممکن است همه آنها در مفهوم کلام امام (علیه السلام) جمع باشد. نخست، خشمگین ساختن دوستان، دوم، شرمنده نمودن آنها و سوم، برتری‌جویی و تکبر در برابر آنها. هر کدام از این امور سه گانه برای جدا شدن دوستان از انسان کافی است البته ممکن است انجام یک مرتبه و دو مرتبه این کارها تأثیرگذار نباشد ولی به یقین اگر تکرار شود سبب جدایی از دوستان خواهد شد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «مَنِ اخْتَشَمَ أَخَاهُ حُرْمَتٌ وَصُلَّتُهُ وَ مَنْ اغْتَمَمَهُ سَقَطَتْ حُرْمَتُهُ؛ کسی که برادر مسلمانش را عصبانی یا شرمنده سازد دوستی با او حرام است و کسی که برادر مسلمانش را اندوهگین نماید احترامش از بین می‌رود».^۲

و در کتاب دعائم الاسلام از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «أَكْرَمُ أَخْلَاقِ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ التَّزَاوُرُ فِي اللَّهِ وَحَقُّ عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا جُرْعَةً مِنْ مَاءٍ، فَمَنْ اخْتَشَمَ أَنْ يُقَرَّبَ إِلَى أَخِيهِ مَا تيسَّرَ عِنْدَهُ لَمْ يَزَلْ فِي مَقْتِ اللَّهِ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ؛ برجسته‌ترین اخلاق پیغمبران و صدیقین و شهدا و صالحین، زیارت دوستان برای خداست و بر کسی که به زیارت او می‌روند لازم است آنچه را نزد او میسر است برای پذیرایی از دوستش بیاورد هر چند یک جرعه آب باشد، و کسی که از این کار خودداری کند و آنچه را میسر است برای پذیرایی دوستش نبرد پیوسته در خشم

۱. شرح مرحوم کمره‌ای بر نهج البلاغه (منهاج البراعه)، ج ۲۱، ص ۵۴۶.

۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۵۴.

و غضب الهی در آن روز و شب خواهد بود.^۱
از این حدیث شریف معنی چهارمی برای احتشام استفاده می‌شود و آن خودداری کردن و بی‌اعتنایی نمودن است.

نکته

شرایط دوستی

می‌دانیم که اسلام همهٔ مسلمانان را برادر یکدیگر شمرده که این بالاترین رابطه و پیوند عاطفی در میان دو انسان است و به همهٔ مسلمین سفارش کرده که با یکدیگر همچون دو برادر صمیمی رفتار کنند، و برای آن‌ها حقوق متقابل فراوانی ذکر شده که اگر جمع‌آوری شود خود یک کتاب خواهد شد.
به یقین به‌دست آوردن این چنین دوستان گرچه زیاد مشکل نیست ولی نگهداری آن‌ها آسان نمی‌باشد.

دوستان را به‌هنگام گرفتاری‌ها و مشکلات و پشت کردن دنیا به انسان می‌توان شناخت.

در حدیثی که مرحوم کلینی در جلد دوم کافی نقل کرده است می‌خوانیم:
هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در بصره بود کسی از میان مجلس برخاست و عرض کرد: «ای امیر مؤمنان! أَخْبَرْنَا عَنِ الْإِخْوَانِ؛ برادران حقیقی را به ما معرفی کن».
امام علیه السلام فرمود: «الْإِخْوَانُ صِنْفَانِ إِيَّاهُ الثَّقَّةُ وَالْإِخْوَانُ الْمُكَاشَرَةُ فَأَمَّا إِيَّاهُ الثَّقَّةُ فَهُمْ الْكَفُّ وَالْجَنَاحُ وَالْأَهْلُ وَالْمَالُ فَإِذَا كُنْتَ مِنْ أَخِيكَ عَلَى حَدِّ الثَّقَّةِ فَأَبْذُلْ لَهُ مَالَكَ وَبَدَنَكَ وَصَافٍ مَنْ صَافَاهُ وَعَادٍ مَنْ عَادَاهُ وَاکْتُمُ سِرَّهُ وَعَيْبَهُ وَأَظْهِرْ مِنْهُ الْحَسَنَ وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّائِلُ أَنَّهُمْ أَقَلُّ مِنَ الْكِبَرِيَّتِ الْأَخْمَرِ وَأَمَّا إِيَّاهُ الْمُكَاشَرَةُ فَإِنَّكَ تُصِيبُ لَدَّتِكَ مِنْهُمْ فَلَا تَقْطَعَنَّ ذَلِكَ مِنْهُمْ وَلَا تَطْلُبَنَّ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِنْ ضَمِيرِهِمْ

۱. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۶، ح ۳۴۱.

وَابْذُلْ لَهُمْ مَا بَذَلُوا لَكَ مِنْ طَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحَلَاوَةِ اللِّسَانِ؛ برادران دینی دو دسته‌اند: برادران مورد اعتماد و برادران ظاهری. اما برادران واقعی مورد اعتماد: آن‌ها به منزله دست و بال و اهل و مال انسان‌اند. بنابراین هرگاه به برادرت اطمینان پیدا کردی از بذل مال و تن خود درباره او دریغ مدار، با دوستانش دوست باش و با دشمنانش دشمن، اسرار و عیب او را پوشیده دار و صفات نیکش را آشکار کن و بدان ای سؤال‌کننده که آن‌ها از گوگرد سرخ^۱ کمترند. و اما برادران ظاهری: می‌توانی لذت همنشینی با آن‌ها را داشته باشی. این مقدار را از آن‌ها قطع مکن و بیش از این از درون آن‌ها چیزی مخواه. تا زمانی که با تو خوشرو و خوش‌زبان‌اند با آن‌ها خوشرو و خوش‌زبان باش^۲.

این کلام را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) ادامه می‌دهیم؛ می‌فرماید: «برادران (دوستان دینی) سه دسته‌اند؛ گروهی همچون غذایی هستند که انسان همیشه به آن‌ها نیاز دارد و آن‌ها گروهی هستند که دارای عقل و درایت‌اند. دوم گروهی هستند که همانند درداند و آن‌ها گروه احمق و نادان‌اند و سومی گروهی هستند که همچون دوا (به‌هنگام بروز بیماری) می‌باشند و آن‌ها اشخاص فهمیده هوشیارند»^۳.

شک نیست که برای حفظ اخوت با دوستان واقعی باید تلاش و کوشش فراوان کرد. از جمله دوست را نه شرمنده بسازیم نه خشمگین و نه در برابر او برای خود جاه و جلالی قائل باشیم که امام (علیه السلام) در کلام مورد بحث به آن اشاره فرموده است.

در روایات اسلامی آسیب‌های متعددی برای صداقت و دوستی ذکر شده است که باید برای حفظ دوستی از آن پرهیز کرد از جمله امیرمؤمنان علی (علیه السلام) طبق

۱. گوگرد سرخ ضرب‌المثلی است برای کمبود چیزی.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۴۸، ح ۳.

۳. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۳۸، ح ۱۰۷.

روایتی که مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار آورده است به فرزند دلبندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَغْلِبَنَّ عَلَيْكَ سُوءُ الظَّنِّ فَإِنَّهُ لَا يَدْعُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ صَدِيقٍ صَفْحًا؛ مبدا سوء ظن بر تو غلبه کند که هیچ دوستی را برای تو باقی نمی‌گذارد».^۱ و امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنْ أَرَدْتَ أَنْ يَصْفُوَ لَكَ وَدُّ أَخِيكَ فَلَا تُمَارِزْهُ وَلَا تُمَارِئْهُ وَلَا تُبَاهِيَهُ وَلَا تُشَارِئْهُ؛ اگر می‌خواهی محبت برادر مسلمانان برای تو صاف شود مزاح (افراطی) با او نداشته باش و ستیزه‌جویی و جر و بحث با او مکن و به او فخر مفروش و خصومت موز».^۲

در احادیث دیگری دربارهٔ حسد و گوش دادن به سخنان سخن‌چینان هشدار داده شده که این‌ها نیز دوستان را از انسان جدا می‌سازد.^۳

سخن پایانی مرحوم سید رضی: هنگامی که سید رضی رحمته الله علیه به پایان کلمات قصار می‌رسد چنین می‌گوید: «وهذا حين انتهاء الغاية بنا إلى قطع المختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام، حامدين لله سبحانه على ما من به من توفيقنا لضم ما انتشر من أطرافه، وتقريب ما بعد من أقطاره. وتقرر العزم كما شرطنا أولاً على تفضيل أوراق من البياض في آخر كل باب من الأبواب، ليكون لاقتناص الشارد، واستلحاق الوارد، وما عسى أن يظهر لنا بعد الغموض، ويقع إلينا بعد الشدو، وما توفيقنا إلا بالله عليه توكلنا، وهو حسبنا ونعم الوكيل. وذلك في رجب سنة أربع مائة من الهجرة، و صلى الله على سيدنا محمد خاتم الرسل، و الهادي إلى خير السبل، و آله الطاهرين، و أصحابه نجوم اليقين؛ این زمان پایان چیزی است که از کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام برگزیدیم. در حالی که خداوند سبحان را برای توفیق جمع‌آوری آن بعد از آن‌که پراکنده بود و از منابع مختلف، آن را به هم پیوستیم سپاس می‌گوییم و همان‌گونه که از آغاز شرط کردیم صفحات سفیدی

۱. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰۹.

۲. همان، ج ۷۵، ص ۲۹۱، ح ۲.

۳. میزان الحکمة، فصل «ما يفسد الصداقة» ماده صدق.

را در آخر هر باب از ابواب گذاشتیم تا اگر چیزی از دست رفته باشد بر آن بیفزاییم و سخنان جدیدی از آن حضرت را به آن ملحق سازیم و اگر تفسیری برای بعضی از کلمات پیچیده آن حضرت برای ما آشکار شد بر آن بیفزاییم و توفیق ما تنها به ذات پاک پروردگار است، بر او توکل کردیم و او برای یاری ما کافی است و بهترین وکیل ماست و پایان این سخنان در ماه رجب سنه چهارصد هجری بود. درود خداوند بر سید و مولای ما محمد؛ خاتم پیغمبران و هادی به سوی بهترین راه‌ها و همچنین بر خاندان پاک و یاران باوفایش باد که ستارگان ایمان و یقین‌اند».

خداوند! پروردگارا! با تمام وجود تو را شکر می‌کنیم که بعد از ۲۰ سال تلاش و کوشش، توفیق تکمیل این شرح بر کلمات بسیار مبارک امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به ما دادی. کاری که از روز ۱۳ رجب سال ۱۴۱۳ آغاز شد و درست در روز ۱۳ ماه رجب، میلاد مبارک آن حضرت در سال ۱۴۳۳، پایان گرفت. در این لحظه دوستان از شادمانی در پوست خود نمی‌گنجند که توانستند خدمت ناچیزی را به پیشگاه آن فخر عالم بشریت ارائه دهند و علاقه‌مندان و عاشقان مکتبش را شاد سازند. مژده‌ای که اگر جان بر آن بیفشانیم رواست چراکه مایه افتخار و آرامش روح ماست.

حقیقت این است که نهج‌البلاغه کتابی است بی‌نظیر، آفتابی است بی‌غروب، ستاره‌ای است درخشان بر تارک قرون و اعصار، پیامی است روح‌پرور و ندایی است آسمانی که از عمق جان بزرگ مرد جهان بشریت برخاسته و به همین دلیل بر عمق جان‌ها می‌نشیند و تا انسان در گلستان این کلمات روح‌پرور سیر نکند و از گل‌هایش نچیند از بوی آن سرمست نمی‌شود.

پروردگارا! تو را شکر می‌گوییم که ما را قرین این افتخار ساختی و علی‌رغم

مشکلات فراوان زندگی که هر کسی را دربر گرفته این موفقیت را از ما دریغ نداشتی.

بارالها! تو را به عظمت این معلم بزرگ جهان انسانیت و کلمات دلنشین و انسان پرور آسمانی اش سوگند می دهیم که توفیق عمل به آن را به همه ما و تمام مسلمین جهان مرحمت کنی و ما را از آن بهره مند سازی. امیدواریم دسته جمعی در حضور آن حضرت در بهشت جاویدان از جمال پرورش بهره مند شویم و امیدواریم که حتی غیر مسلمانان حق طلب از آن بهره مند شوند آن گونه که توفیق را نصیب گروه بیدادگری کردی که عهدنامه او به مالک اشتر را به عنوان سندی نورانی در آیین کشورداری در سازمان ملل به زبان های مختلف منتشر ساختند و شعاع آن کلمات نورانی در آن فضای ظلمانی درخشید.

در این جا از همه دوستان دانشمند و پرتلاش و پراستقامت که در این بیست سال کمک کردند صمیمانه تشکر می کنم و اجر جزیل آن ها را از خداوند بزرگ می طلبم.

قم - ناصر مکارم شیرازی

۱۳ رجب ۱۴۳۳ هجری قمری

سال ۱۴۳۳ هجری قمری

پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) (شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه)

از دیگر آثار پربار حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی (مدظله العالی) که بعد از فراغت از «تفسیر نمونه» و تفسیر موضوعی «پیام قرآن» با همکاری جمعی از دانشمندان و محققان حوزه علمیه قم که نامشان در آغاز کتاب آمده، تدوین شده است، شرح جامع و روانی بر نهج البلاغه است؛ برای آگاهی بیشتر، گزارشی فشرده درباره این اثر در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

۱. اهداف اصلی

انگیزه‌های تدوین این کتاب در دو نکته مهم خلاصه می‌شود: نخست، جامعیت کتاب ارزشمند و گرانسنگ نهج البلاغه برای هدایت جامعه بشری، و دیگری، غربت و مظلومیت این کتاب که میان مسلمانان، حتی شیعیان آن حضرت کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

حضرت آیت الله العظمی مکارم در صفحات نخستین جلد اول درباره انگیزه اصلی تألیف این کتاب چنین می‌گوید:

نهج البلاغه «گنجینه بزرگ معارف اسلام»، «عالی‌ترین درس برای تعلیم و تربیت انسان‌ها»، «بهترین سرمایه خودسازی و تهذیب نفس» و «مؤثرترین برنامه برای ساختن جامعه‌ای سالم، پاک و سربلند» است.

معظم‌له در همین صفحات به آشنایی بیشتر خود با نهج‌البلاغه در «زندان ستم‌شاهی» در سال ۴۲ اشاره می‌کند و اینکه در آن مدتی که زندانی بوده فرصت خوبی برای مطالعه دقیق‌تر این کتاب برای وی فراهم شده است، آنگاه می‌نویسد: «آن ایام متوجه شدم که نهج‌البلاغه چیزی فراتر از آن است که ما فکر می‌کنیم؛ خود را با دریایی از علم و دانش روبه‌رو دیدم که با مهم‌ترین مسائل زندگی انسان در تمام ابعاد معنوی و مادی سر و کار دارد، دریایی موج و خروشان، که گوهرهایش را همراه امواجش به ساحل می‌پاشد و ساحل‌نشینان خود را غرق در انواع مواهب معنوی و مادی می‌کند، ولی غواصان تلاشگر سهم بیشتری دارند.

آن روز فهمیدم چقدر محروم‌اند کسانی که با داشتن چنین گنجینه گرانبهایی از آن بی‌خبرند، و دست به سوی دیگران دراز کرده و آنچه را خود دارند، از بیگانه تمنا می‌کنند!.

آنگاه به انگیزه دوم اشاره می‌کند که نبودن شرح جامع و به‌روز برای نهج‌البلاغه است و می‌نویسد: «در طول تاریخ اسلام، شروح متعددی بر نهج‌البلاغه نوشته شده، و علمای عالی‌قدری چه در گذشته و چه در عصر ما برای تبیین و تفسیر و کشف گنجینه‌های آن کوشیده‌اند و خدمات پرارزشی انجام داده‌اند، ولی انصاف این است که نهج‌البلاغه هنوز دست نخورده است، هنوز مظلوم است هنوز تلاش‌های بسیار فراوان دیگری را می‌طلبد.

مخصوصاً در عصر و زمان ما که عصر مشکلات پیچیده جوامع انسانی، عصر ظهور مکتب‌های مختلف فکری، و عصر تهاجم بر اعتقادات و اخلاق و تقوا و فضیلت از سوی دنیاپرستان و جهان‌خواران است، تا راه را برای رسیدن به منافع آلوده و نامشروعشان هموار سازند. آری، در این عصر، نهج‌البلاغه می‌تواند گره‌های سخت و دشوار زندگی انسان‌ها را به خوبی بگشاید و به همین دلیل باید امروز تلاش و کوشش بیشتری به صورت گروهی برای کاربردی ساختن حقایق و دقایق نهج‌البلاغه صورت پذیرد».

معظم‌له در بخش دیگر از همین کتاب، پس از گزارشی از شروح نهج‌البلاغه می‌نویسد: «ولی با این همه باید اعتراف کرد که گویی این کتاب بزرگ هنوز دست نخورده است و نیاز به شروح فراوان دیگری دارد که باید گوهرهای معانی آن را از درون صدف الفاظ بیرون کشند و در دریای بیکران نهج‌البلاغه به غواصی پرداخته، لؤلؤهای معانی را خارج سازند و نیازهای این عصر و زمان، و اعصار و ازمنه آینده را از آن بیرون کشند زیرا ابعاد نهج‌البلاغه همچون ابعاد وجود علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که به این آسانی نمی‌توان به همه آن دست یافت».

۲. ویژگی‌های این شرح

این کتاب ارزشمند با آن انگیزه‌هایی که بیان شد و اینکه درصدد ارائه شرح جامع‌تر و تازه‌ای بر نهج‌البلاغه است، امتیازات و ویژگی‌هایی دارد که در ۲۰ عنوان خلاصه می‌شود:

۱. این شرح توسط نویسندگانی توانا با کوله‌باری از دانش و تجربه نویسنده‌گی و پس از نوشتن ده‌ها جلد کتاب - با همکاری جمعی از دانشمندان حوزه علمیه قم - به نگارش درآمده است. آیت الله العظمی مکارم شیرازی پس از تدوین کتب مختلف مخصوصاً تدوین «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» و تجربه کار جمعی، به نگارش این کتاب روی آورده است و این، امتیاز مهمی است. ایشان در مقدمه پیام امام علیه السلام در همین باره می‌نویسد: «... بعد از توفیقی که در «تفسیر نمونه» و «پیام قرآن» بحمدالله نصیب این حقیر و جمعی از یاران باوفا شد و سبب حرکت جدیدی در کارهای قرآنی و نفوذ بیشتر قرآن و تفسیر در مجامع علمی بلکه غالب خانه‌ها گردید، گروهی از اهل فضل گفتند که اکنون «نوبت نهج‌البلاغه فرارسیده است» و باید کاری مشابه تفسیر نمونه روی آن انجام گردد، بلکه با استفاده از تجربیات گذشته، کاری پخته‌تر و جالب‌تر صورت گیرد».

شخصیتی به شرح و تفسیر این کتاب گران سنگ همت گماشت که خود در جهان اسلام شناخته شده و در مقام افتاء و مرجعیت شیعیان است. کسی که هزاران تن، از خرمن دانش او بهره گرفته اند و شاگردان فراوانی را در عرصه عقاید، فقه، اصول، تفسیر و دیگر علوم اسلامی پرورش داده است. به ویژه آنکه پیش از این، دو تن از دانشمندان و فضیلاى حوزه علمیه قم یعنی مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجعفر امامی و حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا آشتیانی ترجمه و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه زیر نظر معظم له نوشته و آن را منتشر ساخته بودند. همه این دانش و تجربه و قلم در خدمت شرح گسترده ای بر نهج البلاغه قرار گرفت. روشن است که ره آورد آن، شرح خوبی بر نهج البلاغه خواهد بود.

۲. از دیگر ویژگی های این شرح، تدوین آن به صورت گروهی است. این استاد که به کار گروهی و جمعی اعتقادی کامل دارد و معتقد است که کار جمعی، هم به اتقان کار می افزاید، هم از خستگی ها می کاهد، چرا که هر کسی گوشه ای از کار را به عهده می گیرد و هم سبب رشد و پرورش نیروهای مستعد می گردد، در تدوین این کتاب نیز دو تن از یاران گذشته و همکاران تفسیر نمونه و چند تن از یاران تازه نفس را به کمک گرفت. همه این اعضا از فضلا و دانشمندان بوده و در مراکز علمی به تحقیق و تدریس مشغول اند. حضور فعال این گروه، نشاطی تازه و رونقی نو به جلسه تدوین شرح نهج البلاغه بخشید و در طول نگارش این شرح، بر تجربه آنان نیز افزوده شد و هر چه پیش رفتند، پختگی و اتقان کار نیز افزایش یافت.

۳. نوشتن کتاب با قلمی روان و قابل استفاده برای عموم مردم، از دیگر ویژگی های این شرح است. این شرح به گونه ای نوشته شده که علاوه بر دانشمندان و فرهیختگان، همه علاقمندان به فهم نهج البلاغه بتوانند از آن استفاده نمایند. بحمدالله سادگی و روانی قلم هرگز از اتقان و دقت کار نکاسته

است؛ یعنی دقت را در کنار روان بودن، جامعیت را در عین قابل فهم بودن و ژرفایی را همراه با سادگی گرد آورده است.

۴. همه فصول و فرازهای نهج البلاغه مورد توجه بوده است. برخلاف غالب شروح که تنها بخش‌های مورد نظر خویش را مورد توجه قرار داده و از فرازهایی که برای آنها جلب نظر نمی‌کرده، به سرعت گذشته‌اند، نویسندگان این شرح، در پی شرح جمله به جمله و تفسیر همه فرازها و فصول هر بخش بوده و هیچ قسمتی را از نظر دور نداشتند.

۵. از دیگر ویژگی‌های این شرح، توجه خاص به پیوند جمله‌ها و بخش‌های یک خطبه و یا نامه و به طور کلی کلمات امام امیرالمؤمنین علیه السلام است. همان‌گونه که در قرآن کریم، میان آیات، پیوند منطقی برقرار است، نهج البلاغه نیز که رشحاتی از کلمات الهی دارد و از امامی فصیح و بلیغ صادر شده، به یقین با پیوندی منطقی همراه است. کشف این پیوندها در هر فراز و فصل و تعقیب اهداف مرتبط با یکدیگر در این کلمات زیبا از دیگر ویژگی‌های این شرح است. چیزی که در بسیاری از شروح، مورد توجه قرار نگرفته و هر جمله جداگانه تفسیر شده است.

۶. در این شرح به روح کلی حاکم بر مجموع خطبه‌ها و نامه‌ها توجه خاص شده است. بر این اساس، همه بحث‌ها در محدوده آن روح کلی قرار گرفته و از پرداختن به مطالب حاشیه‌ای و غیر ضروری پرهیز شده است. گاهی در برخی از شرح‌ها دیده شده که مطلبی فرعی از امام علیه السلام مورد توجه نویسنده محترم قرار گرفته و در صفحات زیادی به شرح آن پرداخته به گونه‌ای که از مطلب اصلی که روح حاکم بر آن کلمات می‌باشد، دور شده است. اما سعی نویسندگان پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام بر این بوده که روح کلی حاکم بر کلام حضرت را نادیده نگیرند و بیشتر به شرح و تفسیر آن توجه کنند.

۷. در فرازهای کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) واژه‌های مشابه، فراوان دیده می‌شود، برخی از شارحان محترم بدون حلّ این واژه‌ها آنها را تأکید یکدیگر و تنوع در بیان مطالب می‌دانند؛ در حالی که در این شرح، اصل در تفسیر جمله‌ها بر تأسیسی بودن گذاشته شده، به این معنی که هر واژه و هر جمله‌ای معنای خاصّ خود را دارد و تا آنجا که می‌توانیم لازم است از هر جمله‌ای پیام تازه‌ای را دریافت کرده و به تأکیدی بودن بسنده نکنیم.

۸. تلاش برای حلّ مشکلات کلمات، جمله‌ها و فرازهای پیچیده از دیگر امتیازات این شرح است؛ برخی از شارحان گاه بدون تفسیر کلمات و جمله‌های آن حضرت، فقط به مباحث استطرادی گاه تاریخی گاه ادبی پرداخته و عنایتی به حلّ نهایی جمله‌ها و عبارات نکرده‌اند؛ اما در این شرح (پیام امام (علیه السلام)) تلاش نویسندگان بر آن است که پیچیدگی کلمات را حلّ کرده و برای فهم مقصود امام (علیه السلام) از بیان این تعبیرات، تلاش نمایند و آن را برای خوانندگان با بیان ساده بنویسند.

۹. در هر خطبه، نامه و یا کلمه حکمت‌آمیز، به اسناد آن - در غیر نهج‌البلاغه - توجه شده و از کتاب‌هایی که درباره اسناد نهج‌البلاغه نگارش یافته بهره گرفته شده است. هر چند بلندای محتوا و فصاحت و بلاغت نهج‌البلاغه آن را از ذکر سند بی‌نیاز می‌سازد زیرا معلوم است که چنین کلماتی از غیر امامی آگاه، صادر نمی‌شود؛ اما با این حال، برای رفع پاره‌ای از شبهات، دانشمندانی - همچون سید عبدالزهرء خطیب با نوشتن کتاب «مصادر نهج‌البلاغه و اسانیده» - در پی آن برآمده‌اند که کلمات حضرت را به کتاب‌های قبل از دوران سید رضی مستند سازند و روشن نمایند که غالب این سخنان نورانی، غیر از نهج‌البلاغه مصادر دیگری نیز دارد. در پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) به این نکته نیز توجه خاص گردیده و در پاورقی هر خطبه، نامه و کلام قصار به آن پرداخته شده و از کتاب مذکور و دیگر کتب در این باره استفاده شده است.

۱۰. نکته مهم دیگر، تفسیر لغات مشکل نهج‌البلاغه به صورت روان و ساده

و با ریشه‌یابی کامل است که با استفاده از منابع مختلف لغت در پاورقی و گاه در متن آمده است.

۱۱. مطالبی که نیاز به توضیح و شرح دارد، در پایان هر فراز، تحت عنوان «نکته‌ها» بیان می‌شود؛ مثلاً اگر یک‌جا امیرمؤمنان علیه السلام جمله‌ای درباره «طلحه» و یا «زبیر» بیان فرموده، در بحث نکته‌ها به شخصیت و زندگی نامه آنها پرداخته شده است و یا اگر حضرت، خودش را نخستین کسی معرفی می‌کند که اسلام آورده، در بخش نکته‌ها ادله روشن دیگری برای این مطلب و دفع شبهات آمده است، و همچنین هنگامی که آن حضرت مطلبی درباره «امر به معروف و نهی از منکر» بیان داشته، اهمیت و ابعاد دیگر این دو فریضه، در نکته‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد.

۱۲. از امتیازات دیگر این شرح، توجه به ریشه‌های قرآنی کلمات آن حضرت است. کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام منشأ و حیانی دارد و در بسیاری از موارد، شرح و تفسیر معارف و حقایق قرآنی است؛ از این رو، تا جایی که ممکن است، فرازهای سخنان آن حضرت با قرآن پیوند زده شده و آیاتی از قرآن در همین باره مورد استناد قرار می‌گیرد.

۱۳. دورنمای خطبه‌ها و نامه‌ها در آغاز بحث، تحت عنوان «خطبه (یا نامه) در یک نگاه» بیان می‌شود تا خواننده از ابتدا به طور اجمال در جریان سخنان پربار آن حضرت قرار گیرد.

۱۴. پیوند نکات اجتماعی، تاریخی و تربیتی با مسائل روز، از دیگر امتیازات این شرح است. در این کتاب سعی شده سخنان حضرت با آنچه امروز مورد نیاز است تطبیق داده شود و به اصطلاح، «به‌روز» و «کاربردی» عرضه گردد. چرا که کلمات آن حضرت هر چند در واقعه‌ای خاص و ماجرایی ویژه صادر شده، اما انتخاب کلمات و جمله‌ها توسط آن امام بزرگوار برای بیان آن واقعه و تحلیل آن، فرا زمانی، فرا مکانی و فرا شخصی است. آن حضرت به گونه‌ای به تحلیل آن

قضایا می‌پردازد و گاه قواعدی عام و جملاّتی بنیادین بیان می‌کند که در تمام عصرها و برای همه نسل‌ها قابل استفاده است. تحلیل این بیان‌ها و تطبیق آن بر مشکلات عصر حاضر و پندآموزی از آن برای حلّ مشکلات، از دیگر امتیازات این شرح است.

۱۵. قلم منصفانه و به دور از تعصّب و توهین، امتیاز دیگر این شرح است. استاد بزرگوار و نویسندگان محترم این کتاب ضمن پایبندی به اصول مذهب شیعه و دفاع منطقی از آن و همچنین نقد صحابه، هرگز از خطّ اعتدال خارج نشده و از توهین و خشونت در کلام استفاده نکرده‌اند. به اعتقاد آیت الله العظمی مکارم شیرازی بیان استدلال و منطق قویّ پیروان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، نیازی به تندی و توهین ندارد؛ می‌توان از حقّانیت شیعه دفاع کرد، در عین حال از دایره منطق خارج نشد و مؤدّبانه و متین نوشت.

۱۶. شأن ورود کلمات آن حضرت - در مواضع حسّاس و تأثیرگذار - با نگاه به تاریخ و عصر بیان این خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات (تا جایی که ممکن بوده) مورد توجه بوده است. به یقین، دانستن زمان و مکان و شأن ورود کلمات آن حضرت، سرنوشت‌ساز است و نقش مهمی در تفسیر سخنان ایشان دارد. مثلاً هنگامی که آن حضرت می‌فرماید: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» (نامه ۶) هرگز نمی‌خواهد نقش نصّ را در امامت نادیده بگیرد؛ بلکه در مقام استدلال در برابر معاویه از این کلمات استفاده می‌کند؛ چرا که مخاطب این نامه حضرت، معاویه پس از امتناع از بیعت است؛ توجه به زمان تدوین این نامه و مخاطب آن، رافع برخی از شبهات است.

۱۷. توجه به شروح مهمی که بر نهج البلاغه نوشته شده است و استفاده از آنها و یا نقد و ارزیابی سخنان شارحان محترم، در نگارش این شرح مورد عنایت خاص بوده است.

۱۸. توجه به سایر کلمات حضرت در شرح یک خطبه، نامه یا کلمه قصار و نیز توجه جدی به روایات سایر ائمه هدی علیهم السلام، روشنی و جذابیت خاصی بر آن افزوده است.

۱۹. برخلاف بعضی از شارحان عزیز که هر قدر به آخر نهج البلاغه نزدیک تر شده اند انگیزه شان در ادای حق مطلب، کاهش یافته و به اختصار از آن گذشته اند، این شرح هر چه به آخر نزدیک تر می شود پربارتر می گردد.

۲۰. با وجود این همه تلاش، نویسندگان این شرح، پرونده ها را برای تجدید نظرها و تکمیل های آیندگان باز نگه داشته و از هر پیشنهاد سازنده ای استقبال می کنند.

۳. شیوه نگارش

شیوه نگارش این شرح بدین صورت است که قسمت هایی از کلمات حضرت میان اعضای نویسنده تقسیم می شد و هر یک، بخش مربوط به خود را با توجه به شروح مهم نهج البلاغه تدوین می کرد و در جلسه مشترک که هر روز صبح (غیر از جمعه ها) ساعت ۷-۸ با حضور حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی تشکیل می شد، می خواند؛ این نوشته ها پس از قرائت در جلسه، در اختیار استاد قرار می گرفت. معظم له نخست مواضع مبهم را مشخص می کردند، سپس با مطالعاتی که از قبل داشتند، شروع به املا نموده و جملات هر فراز را شرح می دادند و یکی از اعضای جلسه املا می نوشت.^۱ در این میان، دوستان حاضر نیز اگر نکته ای به خاطرشان می رسید، بیان می کردند و معظم له آنها را نیز مورد توجه قرار می داد.

۱. سال ها برخی از دوستان، املا می کردند و در ورقه های مخصوص می نوشتند ولی از سال ۱۳۸۵ یکی از دوستان جلسه، فی المجلس املا می کردند و با رایانه همراه، تایپ می کردند و همین، سبب سرعت کار گردید.

گاهی برای تعمیق و تکمیل بحث نیاز به مطالعه و دقت بیشتری بود بنابراین، نویسندۀ آن فراز، آن را کامل تر کرده و در جلسه بعد ارائه می داد که گاه در لابه لای شرح و گاه تحت عنوان نکته ها نوشته می شد.

پس از آنکه یک جلد، کامل می گردید، نوشته ها به ویراستار سپرده می شد و پس از ویرایش، بار دیگر در اختیار استاد قرار می گرفت و ایشان تیرهای مناسب را برای شرح و تفسیر و نکته ها انتخاب کرده و یک بار دیگر ترجمه های متن نهج البلاغه را نیز مورد بازبینی قرار می دادند. جلد کامل شده پس از غلط گیری نهایی، برای چاپ به ناشر سپرده می شود.

۴. ره آوردها

این تلاش ستر که از سال ۱۳۷۱ آغاز شد و در سال ۱۳۹۱ به پایان رسید، مورد استقبال دانش پژوهان معارف علوی قرار گرفت. اکنون هر محقق و مدرسی برای تحقیق و تدریس نهج البلاغه به این شرح جامع نیازمند است. خطبای زبردست؛ پژوهشگران معارف اسلامی و تاریخ اسلام و استادان حوزه و دانشگاه از این کتاب بهره می گیرند، هرچند برخی از پژوهشگران و اندیشمندان هنوز از این اثر قویم اطلاع کافی ندارند، که امیدواریم با آگاهی بخشی، این کتاب زندگی ساز، در سیر مطالعاتی همه حقیقت جویان قرار گیرد.

جامعیت و اثربخشی این شرح موجب شده است که در سال ۱۳۸۲ به عنوان کتاب سال ولایت معرفی شود و از آن تجلیل گردد. همچنین مجلداتی چند از این شرح به زبان عربی چاپ و منتشر شده و در بعضی از مؤسسات آموزشی نیز به صورت کتاب درسی درآمده است.

۵. معرفی همکاران

اعضایی که حضرت آیت الله العظمی مکارم شیرازی آنان را برای همکاری

دعوت نمودند، هشت نفر بودند که دو تن از آن‌ها، پس از چند سال، به دلیل اشتغالات دیگر، موفق به همراهی نشدند. همچنین دو تن از یاران پر تلاش نیز به دیار باقی شتافتند و در این سال‌ها یک تن نیز به این جمع افزوده شد. مجموعه همکاران گذشته و حال بر اساس حروف الفبا عبارت‌اند از، حجج اسلام والمسلمین آقایان:

۱. محمدرضا آشتیانی ۲. مرحوم محمد جعفر امامی (علیه السلام) ۳. محمد احسانی فر
۴. محمد جواد ارسطا ۵. مرحوم ابراهیم بهادری (علیه السلام) ۶. عبدالمهدی توکل
۷. مهدی حسینیان قمی ۸. سعید داودی ۹. احمد قدسی.

یادآور می‌شود که آقای مهدی حسینیان در تدوین یک جلد با این مجموعه همکاری داشته و آقای محمد احسانی فر در تدوین سه جلد. مرحوم آقای ابراهیم بهادری تا جلد هفتم همکاری فعالی داشتند. ایشان در تابستان ۱۳۸۴ به رحمت ایزدی پیوستند. مرحوم آقای محمد جعفر امامی تا بخشی از جلد دهم همکاری مستمر و تأثیرگذاری با این مجموعه داشتند که ایشان نیز در تابستان ۱۳۸۷ به لقای حق پیوستند (رحمة الله علیهما رحمة واسعة). جناب آقای سید عبدالمهدی توکل (که علاوه بر همکاری علمی، زحمت تایپ را نیز در جلسه به عهده داشتند) از جلد نهم به این مجموعه پیوستند. چند نفر از این نویسندگان، از استادان برجسته حوزه علمیه قم بوده و برخی از آن‌ها، علاوه بر حوزه از استادان مراکز دانشگاهی نیز هستند.

امیدواریم همه این تلاش‌ها، در مسیر غربت‌زدایی از این کتاب مهم و فاخر، مؤثر بوده، سیل تشنگان فهم کلمات علی (علیه السلام) را سیراب نماید و برای نویسندگان این اثر ذخیره یوم المعاد گردد.

آمین یا رب العالمین سعید داودی

(از همکاران علمی پیام امام امیرالمؤمنین (علیه السلام))

۱۳۹۱/۳/۱۶